



دینکار آزاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



دانشگاه آزاد اسلامی

عنوان:

بررسی جایگاه و شخصیت زن در منظومه‌های خسرو و شیرین و لیلی و مجنون نظامی
و مقایسه آن با خسرو و شیرین و بیژن و منیژه در شاهنامه

استاد راهنما:

دکتر صالح ادیبی

استاد مشاور:

دکتر عباس اطمینانی

نگارش:

شایسته محمدی

پایان نامه برای دریافت درجهی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی (M ، A)

زمستان ۱۳۸۹

In the Name of God the Compassionate the Merciful

Islamic Azad University, Sanandaj Branch



Thesis To Receive a Masters Degree M.A

Course: Persian Language And Literature

MA Thesis:

Examining the status and character of women in “Khosrow and Shirin” and “Laila and Majnun” of Nezami and comparing with “Khosrow” and “Shirin” and “Bijan and Manijeh” in Shah Nameh of Firdawsi

Supervisor:

Dr. Saleh Adibi

Advisor:

Dr. Abbas Etminani

Writing

Shayesteh Mohammadi

1389 Winter



..... :Number

..... :Date

“Abstract”

This abstract has been prepared to be published in the scientific journals of the University

Title

Examining the status and character of women in “Khosrow and Shirin” and “Laila and Majnun” of Nezami and comparing with “Khosrow and Shirin” and “Bijan and Manijeh” in Shah Nameh of Firdawsi

By: Shayesteh Mohammadi

Course: Persian language and literature

Supervisor: Dr. Saleh Adibi

Advisor: Dr. Abbas Etminani

Winter 1389

This thesis is a study on the character of women in “Khosrow and Shirin” and “Laila and Majnun” of Nezami in compared with Khosrow and Shirin and Bijan and Manijeh in Shah Nameh of Firdawsi. First of all, the position of women in ancient history then during the epoch of ignorance (The Jahiliyah era), later on in king’s noble court (Durbar) and Hamsars as well as ancient stories and tales and finally from the Islam and Quran point of view has been investigated. Afterwards, this study focused on the view of “Firdawsi” and “Nezami” (the main idea of the research) regarding women associated with positive and negative characteristics of heroines and the rate of influences of patriarchy on the women.

This study has been conducted using descriptive- analytic and comparative methods. The data have been collected via documents and making notes.

The paper proceeds as follow:

Introduction and 6 chapters which the chapters include:

1. Generalities
2. Woman in the mirror of culture and history
3. The status and prestige of women in Islam
4. The attitudes of Firdawsi and Nezami toward women in their poems, “Khosrow and Shirin” and “Laila and Majnun” of Nezami; Khosrow and Shirin and Bijan and Manijeh.
5. Data analysis
6. Conclusion

Carrying out the research, 53 resources have been employed in which 22 were major and the others used as secondary sources.

Key words: Firdawsi, Nezami, Social Status, woman



دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنندج

پایان نامه جهت دریافت درجه کارشناسی ارشد (M ، A)

رشته زبان و ادبیات فارسی

عنوان:

بررسی جایگاه و شخصیت زن در منظومه‌های خسرو و شیرین و لیلی و مجنون نظامی

و مقایسه آن با خسرو و شیرین و بیژن و منیژه در شاهنامه

هیأت داوران:

آقای دکتر صالح ادیبی

آقای دکتر عباس اطمینانی

آقای دکتر سید اسعد شیخاحمدی

تقديم به:

همسرم اسوهي فداكاري و مهرباني
و دخترم كه وجودش دلانگيزترين ترنم
آواي زندگيام است.



سپاس نامه:

اگر چه پیش خردمند خامشی ادب است

به وقت مصلحت آن به که در سخن کوشی

حال که به حول و قوهی الهی این کار پژوهشی به فرجام رسید سر به نشان سجدهی شکر بر آستان متبرک حضرت دوست فرود میآورم که با بنده نوازی و کار سازی خویش، این بندهی بیمقدار را توفیق حضور در محفل علم و دانش عطا فرمود. همچنین نهایت تشکر و قدردانی خویش را به پیشگاه تمامی فرهیختگان و ادیبانی که در محضرشان کسب فیض کردم و افتخار شاگردی آنان را داشتهام تقدیم میدارم؛ از جمله:

استاد فرزانه و گرامی، جناب آقای دکتر ادیبی که پرتو وجود ارزشمند و گرامیشان در تمامی مراحل پژوهش روشنگر راهم بود و با راهنماییهای دلسوزانه، عالمانه و صبورانهی خویش مرا در انجام این مسئولیت یاری فرمودند.

استاد مشاور، جناب آقای دکتر اطمینانی که از نکته سنجیهای ارزندهی ایشان در تدوین و تصحیح این پایان نامه بهره مند بودم.

جناب آقای دکتر احمدی، استاد گرانقدر که در طول چندین سال دوران تحصیل از حضورشان بهره ها بردهام و نکتهها آموختم.

همچنین در انجام این پژوهش بیبهره از دعا و یاری پدر و مادر عزیزم نبودهام؛ لذا نهایت قدردانی و سپاسمندی خویش را به حضور انورشان تقدیم میدارم و با تمام وجود میستایمشان و سر ارادات بر آستان محبتشان فرود میآورم.

همچنین از همسر که همواره و در تمامی مراحل زندگی حامی و پشتیبان من هستند سپاسگزار و قدردانم.

دانشگاه آزاد اسلامی



دانشگاه آزاد اسلامی

واحد سندج

شماره:

تاریخ:

پیوست:

گروه کارشناسی ارشد

((چکیده پایاننامه))

این چکیده به منظور چاپ در پژوهشنامه دانشگاه تهیه شده است

عنوان پایاننامه: بررسی جایگاه و شخصیت زن در منظومه‌های خسرو و شیرین و لیلی و مجنون نظامی و مقایسه آن با خسرو و شیرین و بیژن و منیژه در شاهنامه

نگارش: شایسته محمدی

رشته تحصیلی: زبان و ادبیات فارسی

استاد راهنما: دکتر صالح ادیبی

استاد مشاور: دکتر عباس اطمینانی

تاریخ نگارش: زمستان ۱۳۸۹

این پایاننامه پژوهشی است درباره‌ی شخصیت زن در منظومه‌های «خسرو و شیرین» و «لیلی و مجنون» نظامی در مقایسه با «خسرو و شیرین» و «بیژن و منیژه» در شاهنامه؛ اما در ابتدای کار وضعیت زنان در دوران اولیه‌ی تاریخ و سپس عصر جاهلیت آنگاه در دربار شاهان و حرمسراها و در داستانها و حکایت‌های کهن و نهایتاً از دیدگاه اسلام و قرآن بررسی گردیده است و در نهایت به اصل عنوان پایان نامه یعنی نگرش «فردوسی و نظامی» به زن پرداخته شده و ویژگی‌های مثبت و منفی قهرمانان زن و میزان تأثیر پذیری آنان از اجتماع مرد سالار مشخص و معین شده است. روش انجام این پژوهش تحلیلی- توصیفی و مقایسه‌ای بوده و اطلاعات گردآوری شده به صورت کتابخانه‌ای و ابزار تحقیق هم فیش برداری بوده است.

این جستار در یک مقدمه و شش فصل تهیه و تدوین گردیده است فصول آن عبارتند از: ۱- کلیات ۲- زن در آینه‌ی فرهنگ و تاریخ ۳- جایگاه و منزلت زن در اسلام ۴- مشخص گردیدن نگرش دو شاعر نامبرده به زن در منظومه‌های یاد شده ۵- تجزیه و تحلیل داده‌ها ۶- نتیجه‌گیری.

برای انجام این کار از ۵۳ منبع بهره گرفته شده است که ۲۲ منبع آن اصلی و از سایر منابع به عنوان منابع فرعی استفاده شده است.

کلید واژه: فردوسی، نظامی، جایگاه اجتماعی، زن

تاریخ و امضاء

نظر استاد راهنما: برای چاپ در پژوهشنامه دانشگاه مناسب است / مناسب نیست.

فهرست مطالب

| صفحه | عنوان |
|---------|-------------------------------------|
| ۱..... | مقدمه |
| ۴..... | فصل اول: کلیات |
| ۵..... | ۱-۱. بیان مسأله |
| ۷..... | ۲-۱. فرضیهی تحقیق |
| ۷..... | ۳-۱. سؤالات پژوهشی |
| ۸..... | ۴-۱. پیشینهی پژوهش |
| ۸..... | ۵-۱. اهداف تحقیق |
| ۸..... | ۱-۵-۱. اهداف عملی |
| ۹..... | ۲-۵-۱. اهداف کاربردی |
| ۹..... | ۳-۵-۱. ضرورت انجام تحقیق |
| ۹..... | ۶-۱. جامعهی آماری و روش کار و تحقیق |
| ۱۰..... | ۷-۱. بهرهگیری و نتایج مورد انتظار |
| ۱۱..... | فصل دوم: زن در آیینهی فرهنگ و تاریخ |
| ۱۲..... | درآمد |
| ۱۳..... | ۱-۲. دوران مادرشاهی |
| ۱۵..... | ۲-۲. دوران پدرشاهی |
| ۱۷..... | ۳-۲. زن در نگاه ملل مختلف |
| ۱۷..... | ۱-۳-۲. موقعیت زن در سومر |

- ۱۸.....موقعیت زن در بابل.....۲-۳-۲
- ۱۹.....موقعیت زن در ایلام.....۳-۳-۲
- ۲۰.....موقعیت زن در ملل « چین، مصر باستان، آتن، یونان، روم».....۴-۳-۲
- ۲۲.....زن در جزیره العرب.....۴-۲
- ۲۳.....زن در دوره جاهلیت.....۵-۲
- ۲۴.....۱-۵-۲. جاهلیت و زنده به گور کردن دختران.....
- ۲۵.....۲-۵-۲. جاهلیت و مسئلهی ارث زنان.....
- ۲۷.....۳-۵-۲. ازدواج در جامعهی جاهلی.....
- ۲۸.....۱-۳-۵-۲. ازدواج پدر تباری.....
- ۲۸.....۲-۳-۵-۲. ازدواج مادر تباری.....
- ۲۹.....۳-۳-۵-۲. ازدواج مبادلهای.....
- ۲۹.....۴-۳-۵-۲. ازدواج استبضاع.....
- ۲۹.....۶-۲. جایگاه زن در دیگر آیینهای پیش از اسلام.....
- ۳۰.....۱-۶-۲. زن در آیین زرتشت.....
- ۳۰.....۱-۱-۶-۲. محدودیت زنان در آیین زرتشت.....
- ۳۱.....۲-۱-۶-۲. ازدواج در آیین زرتشتی.....
- ۳۳.....۲-۶-۲. زن در آیین هندو.....
- ۳۳.....۳-۶-۲. زن در آیین بودا.....
- ۳۴.....۴-۶-۲. زن در کیش مانوی.....
- ۳۵.....۷-۲. وضعیت زنان در دربار شاهان.....

- ۳۶.....۱-۷-۲. زنان حرمسرا.....
- ۳۸.....۲-۷-۲. ناکامی و رنجهای زنان حرم.....
- ۳۹.....۳-۷-۲. مادها.....
- ۴۰.....۱-۳-۷-۲. وضعیت اجتماعی زنان در دوره‌ی مادها.....
- ۴۱.....۲-۳-۷-۲. ازدواج در میان مادها.....
- ۴۱.....۱-۲-۳-۷-۲. تعدد زوجات.....
- ۴۲.....۲-۲-۳-۷-۲. ازدواج با محارم.....
- ۴۲.....۴-۷-۲. هخامنشیان.....
- ۴۳.....۱-۴-۷-۲. وضعیت اجتماعی زنان در دوره‌ی هخامنشیان.....
- ۴۴.....۲-۴-۷-۲. ازدواج در میان هخامنشیان.....
- ۴۴.....۱-۲-۴-۷-۲. ازدواج با محارم.....
- ۴۴.....۲-۲-۴-۷-۲. تعدد زوجات.....
- ۴۵.....۵-۷-۲. اشکانیان.....
- ۴۵.....۱-۵-۷-۲. موقعیت زنان در عهد اشکانیان.....
- ۴۶.....۲-۵-۷-۲. ازدواج اشکانیان.....
- ۴۶.....۱-۲-۵-۷-۲. تعدد زوجات.....
- ۴۶.....۲-۲-۵-۷-۲. ازدواج با محارم.....
- ۴۷.....۶-۷-۲. ساسانیان.....
- ۴۸.....۱-۶-۷-۲. موقعیت اجتماعی زنان در عهد ساسانیان.....
- ۴۹.....۲-۶-۷-۲. ازدواج در عهد ساسانیان.....

- نتیجه‌گیری ۵۰
- فصل سوم: جایگاه و منزلت زن در اسلام ۵۳
- ۱-۳. زن در قرآن و متون دینی ۵۴
- ۱-۱-۳. قرآن حامی هویت و شخصیت زن ۵۵
- ۲-۱-۳. زن و مرد، تساوی در شخصیت انسانی، متفاوت در خلیات و شخصیات ۵۵
- ۳-۱-۳. فعالیت اجتماعی زنان در قرآن ۵۹
- ۴-۱-۳. منزلت زن در خانواده از دیدگاه قرآن ۵۹
- ۵-۱-۳. کارکرد زنان در نقش مادری ۶۱
- ۶-۱-۳. چهره‌ی مادران الگو و نمونه در قرآن ۶۲
- ۱-۶-۱-۳. همسر عمران مادر مریم(ع) ۶۲
- ۲-۶-۱-۳. مریم مادر عیسی(ع) ۶۳
- ۳-۶-۱-۳. مادر حضرت موسی(ع) ۶۴
- ۴-۶-۱-۳. آسیه همسر فرعون ۶۵
- ۲-۳. اسراییلیات و افسانه‌ها در مورد زن ۶۶
- ۱-۲-۳. حکایتها و روایتها ی کهن در مورد زن ۷۰
- ۱-۱-۲-۳. نگرش زنستیزانه در کلیله و دمنه ۷۲
- ۱- بیوفایی ۷۲
- ۲- حیل‌گری ۷۴
- ۳- شهوترانی و خیانت ۷۴
- ۴- بدبینی مردان نسبت به زنان ۷۵

- ۳-۲-۱-۲. نگرش زنستیزانه در جوامع الحکایات ۷۷
- ۱- زنان ناقصان عقل و دین ۷۸
- ۲- پیرزن و دلالگی ۷۹
- ۳-۲-۱-۳. نگرش زنستیزانه در سندبادنامه ۸۱
- ۱- مکر و نیرنگ ۸۱
- ۲- شهوترانی ۸۳
- ۳- بدبینی مردان نسبت به زنان ۸۴
- ۴- عدم مشورت با زنان ۸۵
- ۵- ناقصالعقل بودن زنان ۸۵
- ۳-۲-۱-۴. نگرش زنستیزانه طوطینامه ۸۶
- ۱- بیوفایی ۸۷
- ۲- ناقص عقلی زنان ۸۸
- ۳-۲-۱-۵. نگرش زنستیزانه در مرزبان نامه ۸۹
- ۳-۲-۱-۶. چهرهی زن در بوستان و گلستان سعدی ۹۱
- ۱- فضایل اخلاقی ۹۲
- ۲- رذایل اخلاقی ۹۳
- ۳- نقش اجتماعی زنان ۹۴
- ۳-۱. مادر ۹۴
- ۳-۲. همسر ۹۵
- نتیجهگیری ۹۷

۳-۲-۱-۷. نگرش زنستیزانه در بهارستان جامی ۹۹

۱- ناقصالعقل بودن زنان ۱۰۰

۳-۲-۲. تحریفهای مردسالارانه در متون دینی اسلامی (آیات قرآن) ۱۰۱

۳-۲-۲-۱. آیهی ۲۸ سورهی یوسف: « ﴿لَقَدْ آتَيْنَا يُوسُفَ إِذْ أَخَذَ مِنْهُ الْمَاءَ فَأَخَذُوا بِالْحَبْلِ الَّذِي فِي يَمِينِهِ لَقَدْ لَعَنَّاهُ فَاسْرَجَهُ لَمْ نُصِيبْ بِهِ الْمَاءَ فَنجَّاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكُنَّا عَلَيْهِ قَائِمِينَ ﴿۲۸﴾ » ۱۰۱

۳-۲-۲-۲. آیهی ۱۴ سورهی عمران: « ﴿لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ إِذِ انبَغَضَ نَحْنُ لَهُ النَّاسَ وَكَانَ عَلَيْهِ فِيهَا سُلَيْمٌ مِثْلُ النُّعْمَانِ ﴿۱۴﴾ » ۱۰۲

۳-۲-۳. آیهی ۳۴ سورهی نساء: « ﴿لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ إِذِ انبَغَضَ نَحْنُ لَهُ النَّاسَ وَكَانَ عَلَيْهِ فِيهَا سُلَيْمٌ مِثْلُ النُّعْمَانِ ﴿۳۴﴾ » ۱۰۵

۳-۲-۳-۱. آیهی ۳۴ سورهی نساء: « ﴿لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ إِذِ انبَغَضَ نَحْنُ لَهُ النَّاسَ وَكَانَ عَلَيْهِ فِيهَا سُلَيْمٌ مِثْلُ النُّعْمَانِ ﴿۳۴﴾ » ۱۰۵

نتیجهگیری ۱۰۶

فصل چهارم: بررسی شخصیت زن در دو منظومهی « خسرو و شیرین و لیلی و مجنون »

نظامی و « بیژن و منیژه و خسرو و شیرین » شاهنامه ۱۰۸

بخش اول ۱۰۹

۴-۱-۱. زندگینامه و شیوهی سخنوری نظامی ۱۱۰

۴-۱-۲. سبک شعری نظامی ۱۱۵

۴-۱-۳. آثار و تألیفات نظامی ۱۱۷

۴-۱-۴. وضعیت اجتماعی، سیاسی و ادبی شهر گنجه ۱۱۸

۴-۱-۵. انگیزهی نظامی از سرودن داستانهای عاشقانهی لیلی و مجنون و خسرو و شیرین ۱۱۹

۴-۱-۵-۱. خسرو و شیرین ۱۱۹

۴-۱-۵-۲. لیلی و مجنون ۱۲۱

بخش دوم ۱۲۳

۱۲۴..... ۱-۲-۴. معرفی شخصیت‌های زن در دیوان نظامی

۱۲۴..... ۱- شیرین

۱۲۴..... ۲- مریم

۱۲۵..... ۳- مهین بانو

۱۲۵..... ۴- شکر

۱۲۵..... ۵- ندیمگان شیرین

۱۲۶..... ۶- لیلی

۱۲۶..... ۷- روشنگ

۱۲۶..... ۸- نوشابه

۱۲۷..... ۹- فتنه

۱۲۷..... ۱۰- آذر همایون

۱۲۷..... ۱۱- نیست اندر جهان

۱۲۷..... ۱۲- ماریهی قبطی

۱۲۸..... ۲-۲-۴. دیدگاه گوناگون نظامی نسبت به زن

۱۲۸..... ۱-۲-۲-۴. نگرش زیبایی خواهانه

۱۳۲..... ۲-۲-۲-۴. نگرش منفی

۱۴۰..... ۱-۲-۲-۲-۴. خصوصیات اخلاقی منفی زنان از دیدگاه نظامی

۱۴۰..... ۱- حسادت

۱۴۲..... ۲- جادویی و افسونگری

۱۴۳..... ۳- بیوفایی

- ۴- تندخویی و سرکشی ۱۴۵
- ۵- نیرنگ و دورویی ۱۴۵
- ۴-۲-۲-۳. نگرش آرمانی ۱۴۶
- ۴-۲-۳-۱. زن، عشق و دلدادگی ۱۴۷
- ۱- عشق و نمود آن در ادبیات فارسی ۱۴۷
- ۲- انواع عشق در دو منظومه‌ی لیلی و مجنون و خسرو و شیرین ۱۵۳
- ۲-۱. عشق قهرمانانه ۱۵۳
- ۲-۲. عشق افلاطونی (عشق عذری) ۱۶۳
- ۲-۳. عشق یکجانبه ۱۷۰
- ۴-۲-۳-۲. زن و هدایتگری ۱۷۳
- ۴-۲-۳-۳. زن و اخلاقمندی ۱۷۸
- ۴-۲-۲-۴. زن جنگاور و دلیری ۱۸۱
- ۴-۲-۳-۴. زن و وفاداری در عشق ۱۸۲
- ۴-۲-۳-۵. زن، حکمرانی و فرمانروایی ۱۸۴
- ۴-۲-۳-۶. زن، بخشندگی و دهش ۱۸۶
- ۴-۲-۳. نقش اجتماعی زنان ۱۸۶
- ۴-۲-۳-۱. مادر ۱۸۶
- ۴-۲-۳-۲. کنیز ۱۸۸
- ۴-۲-۳-۱. میخوارگی و زیبایی ۱۸۹
- ۴-۲-۳-۲. کنیزان خاص ۱۸۹

- ۱۹۱ ۳-۳-۲-۴ پیرزن
- ۱۹۳ ۴-۳-۲-۴ دختر
- ۱۹۳ ۱-۴-۳-۲-۴ لیلی، دختر ستمدیده
- ۱۹۳ ۲-۴-۳-۲-۴ شیرین، دختری قهرمان و آزاد
- ۱۹۴ ۴-۲-۴ میزان پایبندی زنان به ارزشها و هنجارهای اجتماعی
- ۱۹۴ ۱-۴-۲-۴ مهارتهای زنان
- ۱۹۴ ۱- چوگان بازی
- ۱۹۵ ۲- صید افکنی
- ۱۹۵ ۳- سوار کاری
- ۱۹۶ ۴- شعر و سرور گویی
- ۱۹۶ ۲-۴-۲-۴ پوشش، آرایش و زیورآلات زنان
- ۱۹۷ ۱- قبا
- ۱۹۷ ۲- پرند
- ۱۹۷ ۳- دیبا
- ۱۹۸ ۴- برقع
- ۱۹۸ ۵- قصب
- ۱۹۸ ۶- مقنعه
- ۱۹۸ ۷- پرنیان
- ۱۹۸ ۸- معجر
- ۱۹۸ ۹- نقاب

- زیورآلات ۱۹۹
- ۱۰- یاره ۱۹۹
- ۱۱- حمایل ۲۰۰
- ۱۲- خلخال ۲۰۰
- ۱۳- گوشواره ۲۰۰
- ۱۴- بازوبند ۲۰۰
- ۲-۴-۳-۴-۳. زن، شیوه‌های ازدواج ۲۰۱
- ۱- خواستگاری ۲۰۱
- ۲- مهر و کابین ۲۰۴
- ۳- شیر بها ۲۰۵
- ۴- مراسم ازدواج و دنبال عروس رفتن ۲۰۵
- بخش سوم ۲۰۸
- ۱-۳-۴. زندگینامه و شیوهی سخنوری فردوسی ۲۰۹
- ۲-۳-۴. سیمای زن در ادبیات حماسی ۲۱۱
- ۱-۲-۳-۴. معرفی زنان مشهور شاهنامه ۲۱۲
- ۱- فرانک ۲۱۲
- ۲- ارنواز و شهرناز ۲۱۲
- ۳- رودابه ۲۱۳
- ۴- سنیدخت ۲۱۳
- ۵- تهمینه ۲۱۳

- ۶- گردآفرید..... ۲۱۴
- ۷- سودابه..... ۲۱۴
- ۸- کتابون..... ۲۱۴
- ۹- پوراندهخت..... ۲۱۵
- ۱۰- آزمیدخت..... ۲۱۵
- ۱۱- منیژه..... ۲۱۵
- ۱۲- گردیه..... ۲۱۵
- ۱۳- مریم..... ۲۱۶
- ۱۴- شیرین..... ۲۱۶
- ۴-۳-۲-۲. دیدگاه گوناگون فردوسی نسبت به زن..... ۲۱۷
- ۴-۳-۲-۲-۱. نگرش زیبایی خواهانه..... ۲۱۷
- ۴-۳-۲-۲-۲. نگرش آرمانی..... ۲۱۹
- ۴-۳-۲-۲-۱. زن و جنگاوری..... ۲۱۹
- ۴-۳-۲-۲-۲. زن و دلدادگی..... ۲۲۲
- ۱- عشق زال و رودابه..... ۲۲۲
- ۲- عشق تهمینه و رستم..... ۲۲۳
- ۳- عشق سودابه و سیاوش..... ۲۲۴
- ۴- عشق بیژن و منیژه..... ۲۲۵
- ۵- عشق خسرو و شیرین..... ۲۲۷
- ۴-۳-۲-۲-۳. زن و فرمانروایی..... ۲۳۲
- ۴-۳-۲-۲-۴. زن و وفاداری..... ۲۳۳

- ۲۳۴.....زن و بخشندگی.....۵-۲-۲-۲-۳-۴
- ۲۳۴.....زن و مشکلگشایی.....۶-۲-۲-۲-۳-۴
- ۲۳۵.....زن و مشاوره.....۷-۲-۲-۲-۳-۴
- ۲۳۷.....زن و عدل و داد.....۸-۲-۲-۲-۳-۴
- ۲۳۸.....نگرش منفی.....۳-۲-۲-۳-۴
- ۲۳۸.....۱- نکوهش دخترزایی.....
- ۲۴۰.....۲- عدم رازداری زنان.....
- ۲۴۰.....۳- نکوهش مشورت با زنان.....
- ۲۴۱.....۳-۳-۴. نقش اجتماعی زنان در شاهنامه.....
- ۲۴۱.....۱-۳-۳-۴. کنیزان.....
- ۲۴۲.....۲-۳-۳-۴. پرستندگان و دایگان.....
- ۲۴۴.....۳-۳-۳-۴. مادران.....
- ۲۴۶.....۴-۳-۴. ازدواجهای رایج در شاهنامه.....
- ۲۴۷.....۱- ازدواج با محارم.....
- ۲۴۷.....۲- تعدد زوجات.....
- ۲۴۸.....۳- ازدواج با بیگانگان.....
- ۲۵۰.....فصل پنجم: تجزیه و تحلیل دادهها.....
- ۲۵۱.....۱-۵. مقایسهی اجتماع لیلی و شیرین در دیوان نظامی.....
- ۲۵۳.....۲-۵. مقایسهی شیرین در دو منظومهی فردوسی و نظامی.....
- ۲۵۳.....۱-۲-۵. وجه افتراق دو منظومهی نظامی و فردوسی در طرح عشق شیرین و خسرو.....
- ۲۵۴.....۲-۲-۵. وجه اشتراک شخصیت شیرین در دو منظومهی فردوسی و نظامی.....

| | |
|--|-----|
| ۳-۵. بیان ویژگیهای منفی شخصیت زن در دیوان نظامی و شاهنامهی فردوسی | ۲۵۷ |
| ۴-۵. وجه اشتراک نقش اجتماعی زنان در دو اثر فردوسی و نظامی..... | ۲۵۹ |
| ۵-۵. وجه اشتراک زنان در دو اثر فردوسی و نظامی در طرح برخی صفات مظهر زیبایی | ۲۶۰ |
| ۶-۵. برخورد فکری و اندیشهی فردوسی و نظامی..... | ۲۶۰ |
| فصل ششم: نتیجهگیری..... | ۲۶۳ |
| ۱-۶. نتیجهی حاصله از تفکر نظامی در مورد شخصیت زن..... | ۲۶۴ |
| ۲-۶. نتیجهی حاصله از تفکر فردوسی در مورد شخصیت زن | ۲۶۵ |
| فهرست منابع..... | ۲۶۸ |



مقدمه

اساس آفرینش و هستی بر پایه‌ی عدل و داد استوار است، تا جائیکه ذره‌های در ایجاد تعادل هستی اختلال ایجاد گردد، تمامی عالم هستی به هم میریزد و فساد بیدار میشود. در اجتماع و در عرصه‌ی روابط زن و مرد نیز این قضیه صدق میکند؛ یعنی چنانکه این روابط خارج از حدود تعیین شده برای هر یک از آنها باشد، روند ارتباط آنان مختل میگردد؛ بنابراین هیچ مردی نمیتواند نقش یک زن را ایفا نماید و زن هم همینطور، و هر کدام از زن و مرد با توجه به تفاوت‌های شخصیتی و جنسیتی و مقتضیات روانی خود، جایگاه خاصی را میطلبند و مناسب ایفای نقش خاصی در جامعه هستند و این مسئله به هیچ وجه سبب ایجاد تبعیض نمیگردد؛ اما در اجتماع مردسالار و ذهنیت مردسالارانه، خلاف این ادعا ثابت میشود و با نگاهی دیگر به این مقوله مینگرند. فرایند تسلط مردان بر زنان در طول تاریخ سبب گردیده که بدون توجه به کارآییها و تواناییهای زن، زمینهی نکوهش و تحقیر زن از جانب مرد فراهم گردد؛ زیرا تاریخی که در طول قرون و اعصار اطلاعاتی را در مورد زنان ارائه داده است، تاریخی مذکر بوده، به این معنا که همیشه ماجراهای مردانه، زور و ستمها و عدل و عفوتهای مردانه، نیکی و بدیهای مردانه بر آن حاکم بوده و زن در آفرینش و خلق آثار ماندگار، نقش آفرینی نداشته است و این مردان هستند که سازندهی تاریخند و اعمال و کردار آنان است که چیزهایی را ساخته یا نابود کرده است و از تأثیر زنان در آن خبری نیست. علت این امر را می - توان در این دانست که در طول تاریخ همیشه قلم در دست مردان بوده است؛ و طبق ذهنیت و نگرش خاص خود تاریخ را به تصویر کشیده‌اند و سیمای زن را نیز آنگونه که مورد پسندشان بوده، ترسیم کرده‌اند و با ذهنیت مردسالارانه‌ی خود، زن را انسانی درجه دو و ناقص قلمداد کرده‌اند که حتی نمیتوانسته است ناظر و حاضر بر جریانهای تاریخی باشد و با این ذهنیت که زن فقط و فقط باید در کنج خانه محبوس بماند و از کسب هر نوع علم و کمال و فضیلتی محروم شود و وسیله‌های باشد در جهت اطفاء شهوت مرد و خدمت به او

و به دنیا آوردن فرزند، هرگونه استقلال شخصی و فکری را از او گرفته و او را به موجودی حاشیه نشین و مطیع تبدیل نموده‌اند که استحقاق انواع توهینها و حقارتها را دارد و با حصول غرض دیگر او را شایستهی احترام و دل‌بستگی نمیدانسته‌اند؛ غافل از اینکه جایگاه هر زن در هر جامعه‌ای، میتواند معیار و ملاک مناسبی برای درک رشد فرهنگی آن جامعه باشد.

توهینها و تحقیرهای افراطی نسبت به زنان در جامعه‌ی مردسالار سبب گردیده که زنان رفتارهای عادلانه را کمتر تجربه کنند و خود آنان نیز حقارتها را بر خود پذیرا گردند و در نابودی تواناییهای خویش بکوشند و با بینشی مردانه به خود بنگرند و این بینش به باور آنان تبدیل گردد و از برخی از حقوق انسانیشان محروم گردند؛ اما اگر تمام جوامع و دوره‌های مختلف تاریخی طبق آموزه‌های قرآن به زن بنگرند و او را فاقد اهلیت قلمداد نکنند، به فرایند رفتار عادلانه با زنان سرعت بیشتری میبخشند؛ زیرا قوانین اسلامی تصویری متفاوت از زنان را در جامعه اسلامی عرضه داد، به این معنا که برخی از احکام دینی که با آداب و سنتهای ناصواب جاهلی درآمیخته شده بود، پیرایش کرد و هویت از دست رفته‌ی زن را به جامعه بازگردانید و دستورهای الهی را در همسانی زن و مرد به مردم ابلاغ نمود و زمانی که دختران مایه‌ی ننگ و عار بودند و به جرم جنسیت خویش، زنده به گور میشدند، از جانب قرآن مورد تکریم و احترام خاص قرار گرفتند. قرآن کریم با طرح الگوهای برجسته‌ی زنان، عرف و فرهنگ حاکم بر آن روزگار را دگرگون ساخت و این باور را به وجود آورد که رشد و تعالی در مسیر انسانیت، منحصر به جنس خاصی نیست و هم زن و هم مرد، توانایی حرکت در مسیر تکامل را دارا هستند.

با وارد کردن بحث به حوزه‌ی ادبیات به موضوع مورد نظر که همانا بررسی سیمای زن در ادبیات کلاسیک در دو اثر فردوسی و نظامی است، میرسیم؛ هرچند بررسی سیما و جایگاه زن در ادبیات تازگی ندارد و این موضوع بارها و بارها از منظرهای گوناگون مورد توجه قرار گرفته است و این نتیجه حاصل گردیده که زن ستیزی، زن گریزی و زن ستایی شاعران و اندیشمندان، امر مطلق نیست و دارای مراتب و درجات مختلفی است و تحت تأثیر نگرش حاکم بر اجتماع و تجربیات خود شخص ارائه گردیده است؛ اما به ندرت میتوان تصویری واقعی از زن که در قرون و اعصار گذشته میزیسته است، در آینه‌ی ادبیات ملاحظه کرد؛ بنابراین، این پی‌پسش همواره مطرح است که چرا تصویر زن در ادبیات تا این حد کژ و ناخوشایند است و زنان چرا در هیچ جای اجتماع، نقشی پررنگ و حضوری فعال نداشته‌اند؟

علت آن را باید در این امر دانست که آفرینندگان و تحلیلگران آثار ادبی بیشتر مردان بوده‌اند؛ بنابراین با دید غالب مردانه به قضیه نگریسته‌اند و سهم زنان در آفرینش آن اندک بوده است. نه تنها روایتها و داستانهای ادبی، بلکه روایت‌های تاریخی و فرهنگی نیز حاکی از نگرش و اندیشه‌ی مردانه است و در طول تاریخ، و در ادبیات مردان همواره تلاش کرده‌اند که تصویری تاریک و غبارآلود از زنان ارائه دهند.

اگر در گذشته تحقیر و استضعاف زنان و سوء استفاده‌ها از آنان در چهار دیواری خانه‌ها، بیشتر از ناحیه‌ی همسرانشان بوده و یا در دربارها و حرمسراها صورت گرفته است؛ اما امروزه این تحقیر در لوای شعارهای خوشایندی نظیر تساوی و آزادی، زن را در ورطه‌ی بیشترین اسارتها و ناعدالتیها افکنده است و اگر این تحقیر قبلاً جنبه‌ی نظری داشته است، امروزه زنان عملاً تحقیر میشوند؛ مثلاً در ممالک پیشرفته نیاز شدید کارخانجات به نیروی کار ارزان، زمینه‌ی حضور زنان را در اجتماع کارگری فراهم نمود و این حضور غالباً با نوعی ظلم و ستم بر زن و سوء استفاده از او همراه بوده است.



فصل اول

۱-۱. بیان مسأله

یکی از ویژگیهای پایدار آدمی، آزادی اراده و عمل است و هر انسانی این اختیار را دارد که آزادانه درباره‌ی زندگی خویش تصمیم بگیرد و اهدافی را برگزیند و برای رسیدن به آن تلاش نماید و همچنین بتواند با استفاده از این نوع آزادگی، زندگی و جامعه‌ی خود را در جهات متعدد و متغایر رشد داده و بالنده سازد و این خواسته، خصلت ذاتی و اصلی انسان است. نقض آزادی انسان در جهت رشد و تعالی، در واقع نقض انسانیت اوست.

تمامی آدمهای این کره‌ی خاکی، اعم از زن و مرد، آزاد و یکسان به دنیا می‌آیند؛ ولی هرکدام با توجه به استعدادها و تواناییهای خود، اهداف خود را در چهارچوب قانونی مشخص و معین جستجو میکنند؛ اما نگاه به تاریخ ملتها و تمدنهای شرق و غرب، ما را با این واقعیت تلخ و دردآور روبرو میسازد که چگونه فرهنگهای مردسالار آن تمدنها، با تقلیل دادن کرامت انسانی زن و با استفاده از افکار زن ستیزانه و با نگرشی دور از منطق و انسانیت، و صرفاً جهت توجیه ذهنیتهای و عملکردهای منفی خود، راه را برای ابراز وجود انسانی، خلاقیت، رشد و پیشرفت و تکامل زن بسته‌اند تا جائیکه ستم در حق زنان و نادیده گرفتن حق و حقوق طبیعی و اجتماعی آنان به جایی میرسد که زن، موجودی جنس دومی و پایینتر از مرد قلمداد میگردد و زنان بدون هیچگونه اراده و استقلالی، صرفاً فرمانبردار محض هستند و باید بدون چون و چرا مطیع امر مردانشان باشند. در چنین نگاه مردسالارانه‌ی، محدودیت زنان تا آنجا ادامه پیدا میکند که شأن و منزلت زن، خوار انگاشته شود و فقط نگاه جسمی و کاربردی به زن باقی بماند تا جائیکه کاری جز پخت و پز، زاد و ولد و خدمت به همسر ندارد. طبق این نگرش، زن ابزاری قابل خرید و فروش است، و مادامی که قابل استفاده باشد از آن استفاده میشود و چون به آن نیازی نباشد، وجود او را نادیده گرفته و دیگری را تحت اختیار خود درمی‌آورند. این حقارت و خوارداشت زن به ادبیات فارسی هم انتقال داده شده و در آثار منظوم و منثور بزرگان و سخنوران، گاهی چنین توهین و تحقیری نسبت به زن، آنهم به شیوه‌های گوناگون، مشاهده میگردد.

گاهی یک شاعر به سبب رفتار زشت و نابهنجار یک زن، جماعت زنان را به باد ناسزا گرفته و به طور کلی در اشعارش، مردان را از ارتباط با جماعت زنان و مشاورت و مصاحبت با آنان بر حذر داشته است. گاه این زنستیزی به صورت رمز و استعاره بیان میگردد؛ مثلاً در رمزپردازیهای ادبیات فارسی و شعر عرفانی، جهان و زمین مونث به شمار می‌آیند و گاهی نیز زنان، نماد نفس آدمی هستند؛ بنابراین شکایت از روزگار و

فلک، معادل مذمت جنس زن و زنان شمرده میشود و پرهیز از توجه به هواهای نفسانی، طبق معادلسازی زن و نفس، به طور غیر مستقیم، توصیه به پرهیز از همنشینی و مصاحبت با زنان است. گاه شاعران و نویسندگان، تحت تاثیر حکایتها و داستانهای متون کهن ملل دیگر قرار گرفته و از طریق ترجمه‌ی آن متون و همچنین برخورد آرا و عقاید اندیشمندان با همدیگر، این نگرش زنستیزانه را مبادله میکنند و با دیدی توهینآمیز به زنان مینگرند. به طور کلی میتوان گفت که نگرش مردسالارانه ناشی از تاثیر فرهنگ غالب و عمومی حاکم بر جامعه است که بر شعر شاعران نیز اثرگذار است؛ زیرا اثر هر شاعر یا نویسندگانی، بازتابی از مسائل فکری فرهنگی و اجتماعی جامعه است، و حوادث و رویدادهای موجود در اجتماع بر اندیشه‌ی شاعران و اندیشمندان مؤثر است و شاعران، مسائل موجود در اجتماعشان را در اشعار خود منعکس می‌کنند. چون زنان از اجتماع جدا نیستند و عملکرد آنان در جامعه مؤثر است، همواره مورد توجه شاعران بوده و در اشعارشان با دیدهای مختلف به آنان نگریسته‌اند؛ اما در کل، نگاه ادبیات به شخصیت زن، نگاه کاملی نبوده است؛ زیرا آنان بیشتر «زن» را برای توصیف زیباییهای مطرح میکنند، در حالیکه زن برای ستوده شدن، خلق نشده است؛ بلکه خود او هم میتواند ستایشگر زیبایی باشد. اساسیترین و بهترین نقشی که می‌توان در وجود هر زنی مشاهده نمود و از آن به عنوان بهترین ویژگی یاد کرد، نقش «مادر» بودن است. که یک ویژگی مثبت و غیر قابل انکار است؛ زیرا زن در ابتداییترین نقش سازنده خود، یک مادر است اگر مادر نباشد، جامعه فاقد تربیت، اخلاق و ارزشهای انسانی است و نقش مادری، بعد عاطفی و مضاعف زنان در طول تاریخ بوده و هست در تحسین ستایش زن در شعر فارسی یا هر نوشته‌ی دیگری، هر گاه نامی از «مادر» به میان آورده شود، آن اثر یا نوشته، رنگ و بوی عاطفی، پاک و غیر نفسانی به خود میگیرد.

اما متأسفانه در بعضی جوامع و از دید بعضی از بزرگان و سخنوران، نه تنها نقش بارزش مادری یک زن، همیشه نادیده گرفته شده، بلکه در طول تاریخ در تقسیمبندیهای جنسیتی و مسائل اجتماعی و اقتصادی، زن، مظلوم واقع شده و شأنش چنان که باید و شاید، مورد توجه قرار نگرفته است. غافل از اینکه حضور زن در کنار مرد است که او را به تکامل میرساند؛ بنابراین، نادیده گرفتن جایگاه حقیقی زن و اقرار نمودن به تواناییهای بالقوه‌ی وی به مثابه‌ی نادیده گرفتن نیمی از تواناییهای جامعه خواهد بود.

در این جستار، هدف آن است که نگرش نظامی گنجوی در دو منظومه‌ی «خسرو و شیرین» و «لیلی و مجنون» و همچنین شاهنامه‌ی فردوسی در دو منظومه‌ی «خسرو و شیرین» و «بیژن و منیژه» در مورد شخصیت زن، تحلیل و بررسی شود. آرا و نظریات این دو شاعر برجسته در زمانه‌ی خود، نسبت به «زن» مشخص گردد و همچنین جایگاه و منزلت اجتماعی آنان در زمان این دو شاعر، مورد بحث قرار گیرد و

نگرشهای مثبت و منفی هر یک از این دو شاعر نسبت به شخصیت زن، بیان گردد و در نهایت پس از بررسی و تحلیل تمام نظریات و نگرشها و ویژگیهای مثبت و منفی زنان در دیوان این دو شاعر و در چهار منظومه یاد شده، آنها با نگاه مقایسه‌ای و تطبیقی، جنبه‌های مشترک و مختلف آنان تبیین و سیمای زن به طور تام و تمام در دیوان این دو شاعر بزرگ ترسیم گردد.

۱-۲. فرضیهی تحقیق

این کار پژوهشی به سان هر پژوهش دیگری، در ابتدای امر، نمیتوان به یک نتیجهی قطعی و کلی رسید؛ زیرا رسیدن به چنین نتیجه‌ای، مستلزم تحقیق و فعالیت و همچنین مطالعهی منابعی مشخص است که تا حدودی دورنمای کار تحقیقی را مشخص کند. در این کار پژوهشی هم که عنوان « بررسی نقش زن » در دو اثر بزرگ « نظامی و فردوسی » است، نمیتوان بدون تحقیق و تجسس به نتیجهی مورد نظر رسید و از وضعیت اجتماعی آنان و جایگاه زن در آن اجتماع، اطلاع دقیقی به دست آورد؛ اما با توجه به پیشینهی وضعیت زن در طول تاریخ که همیشه مورد ستم واقع شده و نگاهی سنتی بر او حاکم بوده و زیاد مورد توجه نبوده است؛ این سؤال مطرح است که آیا زنان دیوان نظامی و فردوسی نیز چنین وضعی داشته‌اند و از جایگاه و منزلت شایسته‌ای برخوردار نبوده‌اند یا اینکه نگاه آنان به زن، نگاهی روشنفکرانه بوده و با جامعهی عصر خود، سنخیتی نداشته‌اند؟ به نظر میرسد این دو شاعر، گاه تحت تاثیر اجتماع مرد سالار قرار گرفته‌اند و در بعضی شرایط زنان را نکوهش کرده‌اند و به آنان ویژگی منفی نسبت داده‌اند و گاه بر خلاف اجتماع مردسالار، هیچ گاه از آنان به بدی یاد نکرده‌اند. در هر صورت به دست آوردن یک نتیجه قطعی، کلی و بدون ابهام، نیازمند چندین ماه مطالعهی دقیق، مستمر و انجام مرحله به مرحلهی کار پژوهشی است. در غیر این صورت، نمیتوان به جواب همهی چراها رسید.

۱-۳. سؤالات پژوهشی

۱- در دو منظومه « خسرو و شیرین » و « لیلی و مجنون » نظامی زنان از چه جایگاه و منزلت

اجتماعی برخوردار بوده‌اند؟

۲- نگرش کلی « نظامی » و « فردوسی » در مورد زنان چگونه بوده و چه ویژگی مثبت و منفی برای

آنان در نظر گرفته‌اند؟

۳- میزان پایبندی زنان در دو منظومه یاد شده از نظامی به ارزشها و هنجارهای اجتماعی، تا چه اندازه‌های بوده است؟

۴- اجتماع « مردسالار » تا چه اندازه بر روی نگرش این دو شاعر تاثیرگذار بوده است؟ میزان تأثیرپذیری این پدیده بر روی قهرمانان زن داستان منظومه‌های یاد شده تا چه اندازه بوده است؟

۵- انگیزهی نظامی از سرودن دو منظومه عاشقانه‌ی « لیلی و مجنون » و « خسرو و شیرین » بعد از منظومه‌ی عارفانه « مخزن الاسرار » چه بوده است؟

۶- قهرمانان زن در دو اثر « فردوسی و نظامی » چه ویژگیهای مشترکی با هم داشته‌اند؟

۴-۱. پیشینه‌ی پژوهش

با وجود اینکه این عنوان کار پژوهشی از آن گونه موضوعهایی است که زیاد مورد تحقیق و تفحص قرار گرفته و نقش زن، بارها در آثار شاعران دیگری مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته؛ اما درباره‌ی این عنوان، یعنی بررسی نقش زن در دو منظومه « خسرو و شیرین » و « لیلی و مجنون » نظامی و مقایسه‌ی آن با « خسرو و شیرین » و « بیژن و منیژه » در شاهنامه فردوسی، کاری درخور، صورت نبسته است و تحلیل و مورد بررسی قرار نگرفته است؛ اما آثار نظامی به شیوه‌های دیگری مورد تحقیق قرار گرفته است؛ از جمله:

۱- سیمای عاشقان در « خسرو و شیرین » و « لیلی و مجنون » نظامی گنجوی. از مریم برومندفر / پایاننامه‌ی کارشناسی ارشد / دانشگاه یزد ، ۱۳۸۶؛

۲- نقش زن در خمسه‌های ادب فارس، الهه سید قاسمی / پایاننامه کارشناسی ارشد، ۱۳۸۳؛

۳- مقایسه‌ی « خسرو و شیرین و لیلی و مجنون » با « مم و زین » احمدی خانی / پایانه کارشناسی ارشد، علی اشرافی، ۱۳۸۰؛

۴- تحلیل « خسرو و شیرین » نظامی گنجوی و گل و نوروژ خواجوی کرمانی، جعفر میرزایی / پایان نامه - ی کارشنای ارشد، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۴.

۵-۱. اهداف تحقیق: (شامل اهداف عملی، کاربردی و ضرورت‌های خاص انجام تحقیق است).

۵-۱-۱. اهداف عملی:

۱- جایگاه و نقش زنان و موقعیت اجتماعی آنان در منظومه‌های یاد شده‌ی دیوان نظامی تعیین و تبیین میشود.

۲- سیمای همه جانبه‌ی زن در دو اثر « فردوسی و نظامی » مورد بررسی و تحلیل میشود و ویژگیهای مثبت و منفی آنان با هم مقایسه میگردد و وجه اشتراک آنان مشخص میشود.

۳- انگیزهی نظامی از سرودن دو منظومهی عاشقانه، بعد از یک منظومهی عارفانه، مشخص میگردد.

۴- میزان پایبندی زنان به ارزشها و هنجارهای اجتماعی در دو منظومهی عاشقانه‌ی نظامی تبیین می گردد.

۵- میزان تاثیرگذاری اجتماع مردسالار، بر روی اثر این دو شاعر، بیان میشود و همچنین این نتیجه به دست می‌آید که کدامیک بیشترین تأثیر را از این پدیده گرفته و در اشعارشان انعکاس داده‌اند.

۱-۵-۲. اهداف کاربردی

همانا انتظار میرود که پژوهش حاضر، پس از اتمام و رسیدن به نتیجه‌ی مورد نظر، برای گروههای مختلف از جمله:

۱- پژوهندگان و علاقه‌مندان به زبان و ادبیات فارسی (استادان و دانشجویان و...)

۲- پژوهشگران ادبیات داستانی و متونروایی کهن فارسی، مفید و قابل استفاده باشد و زمینه را برای پژوهشهای بعدی علاقه‌مندان و سخنوران فراهم آورد.

۱-۵-۳. ضرورت انجام تحقیق:

این کار پژوهشی که روش تحلیلی-توصیفی و مقایسه‌ای است، سبب آشنایی علاقه‌مندان و دانشجویان و پژوهشگران ادبیات فارسی، به طرز نگرش و شیوه‌ی شاعری، دو شاعر بزرگ و توانا (نظامی و فردوسی) و آثار آنها و همچنین شیوه نگرش آن دو به زنان اجتماع خود میشود. در نتیجه لازم است که به تمام سئوالهای مطرح شده در ابتدای کار پژوهشی، با دقت لازم پاسخ داده شود که در ذهن خواننده یک نگرش واضح و روشن نسبت به جنس زن ایجاد گردد و همچنین با شاعرانی که دیدی واقع بینانه و روشنفکرانه نسبت به زن، داشته‌اند، بیشتر آشنا گردند.

۶-۱. جامعه‌ی آماری و روش کار و روش تحقیق

- جامعه‌ی آماری این کار پژوهشی بدین صورت است که ابتدا دو منظومه‌ی عاشقانه‌ی نظامی « خسرو و شیرین» و « لیلی و مجنون» مورد بررسی قرار می‌گیرد و آنگاه با توجه به سئوالات مطرح شده و بیان مساله، ابیات مشخص شده و تحلیل می‌گردد؛ البته ناگفته نماند که هر چند در اصل کار پژوهشی دو منظومه‌ی عاشقانه‌ی نظامی مورد توجه بوده است؛ اما گاه بر حسب ضرورت، شاهد مثالهایی مرتبط؛ موضوع مورد نظر از کل خمسه‌ی نظامی و شاهنامه‌ی فردوسی که با موضوع مورد نظر در ارتباط است، بررسی می‌گردد سپس تمام ویژگیهای مشترک و مختلف که دو شاعر در مورد زنان بیان کرده‌اند، به طور جداگانه با هم مقایسه و تطبیق داده میشود و نتیجه‌ی مورد نظر بیان می‌گردد. در این کار پژوهشی، روش پژوهش و تحقیق، کاربردی است و بررسی دادهها با روش تحلیلی-توصیفی صورت می‌گیرد و اطلاعات به دست آمده و منابع گردآوری شده به شیوه‌ی کتابخانه‌ای و استفاده از سایتهای معتبر اینترنتی و مجلات تخصصی مرتبط با موضوع بوده است. بدین گونه که پس از مطالعه‌ی کتب مورد نظر، مرتبط با عنوان موضوع، فیشبرداری های لازم انجام و اطلاعات گردآوری شده، طبقه‌بندی شده‌اند. آن گاه بر اساس کار مقایسه‌ای، دو موضوع طرف سنجش و قیاس قرار گرفته است و سپس نگرش دو شاعر نامبرده در مورد زن و همچنین ویژگی اجتماعی آنان بیان گردیده است تا در نهایت خواننده، به یک نگرش کلی در مورد زنان، دست یابد.

۷-۱. بهره‌گیری و نتایج پایانی مورد انتظار

- دست دادن یک نگرش کلی به خواننده در مورد زن در زمان فردوسی و نظامی؛
- مشخص شدن میزان پابندی زنان به هنجارها و ارزشهای اجتماعی؛
- شناخت کلی از نگرش فردوسی و نظامی به چگونگی وضعیت اجتماعی زنان؛
- پی بردن به تأثیر جامعه مردسالاری، بر تفکر و اندیشه‌ی این دو شاعر.

فصل دوم

؟ فرهنگ و تار؟ نه?? زن در آ

- دوران مادر شاهی؛

- دوران پدرشاهی؛

- زن در نگاه ملل مختلف؛

- زن در جزیره العرب؛

- زن در دوره‌ی جاهلیت؛

- جایگاه زن در آیینهای پیش از اسلام؛

- ...

۲- زن در آئینه فرهنگ و تاریخ

درآمد

زن، در تمام اعصار، همواره زن بوده و از آغاز آفرینش بر روی زمین و فارغ از زمان و مکان، بار مسئولیتی از جمله: به دنیا آوردن و پرورش دادن فرزند را بر عهده داشته است. در اجتماع مرد سالار، وضع زن با وجود تغییرات سطحی، همان بوده که هست، باید قوانین و مواضعی که مردان پیشنهاد میکنند، بدون چون و چرا بپذیرد، پس سهم زن، تنها اطاعت و احترام است و بس؛ لذا در چنین جامعه‌های حضوری کم رنگ و غیر شفاف دارد و بر واقعیتی که اطرافش را احاطه کرده است، تسلطی ندارد؛ زیرا در زمینه‌ی فنون و اموری که بتوان به وسیله‌ی آن بر واقعیتها تسلط پیدا کند، آموزش ندیده است و زن نیز بر این امر کلی آگاه است و آن را میپذیرد که جهان در کل، مردانه است و مردان هستند که آن را اداره میکنند و بر آن تسلط دارند. اگر تقسیم کاری هم صورت بگیرد، ویژگیهای شخصیت مرد است که معیار قرار میگیرد و زن نسبت به آن معیارها، مورد سنجش و ارزشیابی قرار میگیرد و ارزشیابی زنان دارای سطح پایینتری است و برای کارهای تخصصی زنانه، و رشد و پیشرفت آنان فضایی بسیار اندک فراهم آمده است و در چنین اجتماعی وظیفه‌ی زنان اطاعت و فرمانبرداری است در نتیجه تسلیم شدن، رضا دادن و دم بر نیاوردن از ویژگیهای روانی زنان است و این تسلیم بودن بردباری و صبر را در وجود آنان ایجاد میکند و به خاطر آن مورد تشویق و تحسین قرار میگیرند. زنان در اصل زن زاده نمیشوند؛ بلکه این شرایط اجتماعی است که چنین رضایت و تسلیمی را به ذهن آنان القاء کرده است و دست مردان را در پناه معیارهای مرد سالاری در اعمال قدرت آزاد گذاشته است و به این ترتیب است که بخش مهمی از حقوق طبیعی و انسانی زن نادیده گرفته شده است در جامعه - ی مرد سالاری، وضعیت زن در زندگی زناشویی شریکی همتا و همپا نیست؛ بلکه وسیله‌ی اطفاء شهوت، و کارگری روز مزد قرار دادی است که با انقضای قرار داد به وسیله‌ی مرد، به خدمتش پایان داده میشود. این امر سبب شده که زنان پیوسته با ترس از رها شدن، تحقیر شدن و رانده شدن زندگی کنند. در نتیجه این ترس، آنان را در پیلهی ناباوری و عدم اعتماد به خود، احاطه میکند به صورتی که از مطالبهی حقوق خود ناتوان میشوند، اما زن امروزی توانسته است تا حدودی بر اجتماع مردسالار پیروز شود و قاعده و قوانین کهن الگو را از میان برده و به جهانی دیگر قدم نهد و ارزشها و قوانین جدیدی را بطلبد. زن امروزی در قالب شغل‌های متعدد از جمله: معلم، پزشک، استاد دانشگاه و سایر شغل‌های فنی پا به عرصه‌ی اجتماع نهاده است. از نسل مادران خود که در جامعه‌ی مرد سالار، اسیر و در بند بود‌هاند، فرسنگها فاصله گرفته است و این زندگی جدید او با باورها و ملاکهای کهن دهه‌های گذشته در تضاد است. او دیگر نمیتواند با حقوق

قرن گذشته و حتی دههی گذشته جامعه را در جهت پیشرفت و ترقی سوق دهد. بلکه علم جدید و نگرش جدید را میطلبد، امروزه اگر از تمام جنبه‌های تأثیر زن در حوادث و وقایع موجود در اجتماع چشمپوشی شود، نمیتوان نقش زن را در اقتصاد جامعه نادیده گرفت؛ زیرا در بیشتر خانواده‌های ایرانی تهیه و خرید مواد مصرفی از جمله مواد غذایی، پوشاک و دیگر مایحتاج مصرفی زندگی به عهده زنان است و به دلیل پیچیده‌تر شدن روابط اقتصادی، همچنین تنوع و تعدد مشاغل، نیاز به درآمد بیشتر و افزایش زمان غیبت مردان از خانواده، بیشتر مسئولیتهای خرید که قبلاً به عهدهی مردان بوده است، امروزه بر عهدهی زنان است و زنان به صورت بزرگترین قشر خریدار و مصرف کننده در عرصه‌های مختلف اجتماع، مسیر و نحوه عملکرد بازار عرضه و تقاضا را در زمینهی اجناس مصرفی تعیین میکنند. همچنین علاوه بر مسئولیتهای اقتصادی مسئلهی بهداشت و درمان خانواده، نظارت بر تحصیل فرزندان، توجه به جنبه‌های روانی و رفتاری آنان بر عهدهی مادران است؛ زیرا زن در ابتداییترین چهرهی زندگی، مادر است و باید از نقش خود در خانواده آگاهی داشته باشد و بداند که پرورش کودک که با کندی و آسیب پذیری همراه است، کار بیاهمیتی نیست. در نتیجه مادر باید، ابتدا خود را بشناسد تا بتواند از عهدهی این مسئولیت بر بیاید. امروزه در فرایند تکامل و پیشرفت بشر، بررسی مکرر نقش زن لازم و ضروری است تا بدین وسیله از ابهامات و گرد و غبارهایی که در طول زمان و تحت تسلط اجتماع مرد سالار نقش زن را کمرنگ و غیر شفاف نموده، پرده برداشته شود و پیشداوریهای که در مورد او صورت گرفته و به صورت «گناهکار ازلی» شناخته شده به کناری نهاده شود و با این نگرش که زنان کامل کنندهی مردان هستند و در تکامل جامعهی امروزی نقش موثری دارند، موجبات دگرگونی و بهروزی زندگی اجتماعی را برای آنان فراهم آورند.

در این فصل هدف آن است که پیشینهی قدرت زن و دوران مادرشاهی و افول قدرت او و همچنین وضعیت زن در عصر جاهلیت و در میان آیینهای مختلف پیش از اسلام و همچنین در دوران پادشاهان و در حرمسراها، مورد بررسی قرار گیرد.

۲-۱. دوران مادر شاهی

اشتیاق و رغبت آدمی برای آگاه یافتن از اصل و پیشینهی خود و همچنین تلاش بر کشف مجهولات، سبب تکامل فکری و فرهنگی او میشود. در این راستا زنان، که همواره قشر رنج‌دیده و ستم‌دیده جامعه در تمام قرون و اعصار مختلف بوده‌اند، حق دارند از گذشتهی خود اطلاعاتی بدست بیاورند در نخستین جوامع بشری و دوران اولیهی تاریخ که عصر ظهور انسان امروزی و پایان تکامل موجود زنده بود، مردم به صورت گروهی

زندگی میکردند و مناسبات متعادل و متوازنی در میان زن و مرد برقرار بود و وجود هر یک از آنها برای تأمین معاش ضروری بود؛ زیرا مردان به شکارورزی مشغول بودند و زنان، غذا، مواد خوراکی و دانههای گیاهی را جمعآوری میکردند.

«غذای جمع آوری شده به وسیلهی زنان، بخش اعظم رژیم غذایی روزانه را تشکیل میداد و نیروی شتاب دهندهای که بشر اولیه را به سمت «تعاونی» کردن جامعه کشانید؛ دوران همواره رو به افزایش وابستگی مادر و کودک بود، به این ترتیب «سهیم شدن» میان مادر و افراد وابسته آغاز شد و بنابراین زنان، اولین تقسیم کنندگان غذا در جوامع اولیه شدند.»

(کار، لاهیجی، شناخت هویت زن ایرانی در گسترهی پیش از تاریخ، ۱۳۷۷: ۱۵)

بنابراین قبل از تاریخ، نه فرآیندی بهنام نظام مادر سالاری حاکم بود و نه پدر سالاری. بلکه هر یک از آنها تواناییهای خاص خود و همکار و مکمل همدیگر بودند و نوعی تعادل و توازن میان آنان برقرار بود و کار زنان صرفاً فرمانبرداری نبود، بلکه آنان نیز صاحب اراده و استقلال بودند و با گردآوری دانههای گیاهی و خوراکی، پخت و پز، نگهداری از فرزندان، پیران و از کار افتادگان عهددار نقش بودند و شاید بیشتر از مردان، وجودشان موثر بود و مردان نیز به شکارگری میرفتند؛ اما پس از دوران گردآوری خوراک و شکار؛ یعنی در عصر نوسنگی، زن قدرت بسیار مییابد و شأن و منزلتی شایان کسب میکند و این دوران، دوران فرمانروایی مادر است و از قدرت مرد کاسته میشود در این دوران کار مرد دامداری و کار زن کشاورزی است. تقریباً همه انسان شناسان و باستان شناسان معتقدند که زنان اولین کشاورزان بودند. شاید اساس این طرز تفکر مبتنی بر این واقعیت باشد که زنان به دلیل همان مسئولیت همیشگی حفظ افراد تحت سرپرستی، زمان رویش هر گیاه و مکان مناسب آن را آموختند. روش خشک کردن میوهها و پی بردن به ارزش غذایی برخی دانههای روغنی و نحوهی جدا کردن دانههای خوراکی و از طریق آموزشهای تجربی از مادران به فرزندان منتقل میشده «جامعهی کشاورز "زایش"» را تشویق میکند و زایندهگان (مادران) که خوراک دهندگان نیز هستند، مورد ستایشند. زنان همانگونه که خود میزایند، زمین را نیز بارور میکنند. زن، «مادر انسان» و «مادر زمین» است. او «مادر کبیر» است، چشمهی زندگی در پستان او جاری است، پس آبهای شیرین و رودهای پهناور نیز در اختیار اوست. شیر مادر، انسان را تغذیه میکند و آب شیرین زمین را، از درون هر دو، زندگی جدید آغاز میشود که پر برکت است.»

(همان، ۵۰)

در جریان جایگزینی نظام کشاورزی بود که قدرت زنانه تثبیت شد و این جایگزینی جامعه را نیز از لحاظ فرهنگی دگرگون کرد و نظام جدید با خود ارزشها و معیارهای تازه‌ای به ارمغان آورد که با طبیعت و عصر کشاورزی هماهنگی داشت. همزمان با این تغییر نظام شکارورزی به کشاورزی و تغییر جوامع از لحاظ فرهنگی به زن نیز از نگاه تازه‌ای نگریسته شد و اندامهای زنانه از دیدگاه انسان عصر جدید نیروی مافوق جنسیت را به نمایش گذاشت و به زن تنها به عنوان تجلیگاه زیبایی و باروری و قدرت زمینی نگاه نشد؛ بلکه به عنوان نیروی نامتناهی که منشأ و سرچشمه در آسمان داشت، مورد ستایش قرار گرفت؛ زیرا انسان عصر کشاورزی سمبولهای خدایی از جنس زن را مورد پرستش قرار دادند و سمبولهای خدایی از جنس مرد به تدریج به فراموشی سپرده شد، علاوه بر آن در جریان این تغییر، دیگر از آن کوچ دائمی دوره‌ی شکارورزی خبری نبود، بلکه ثبات و استقرار دائمی از ویژگیهای جامعه‌ی کشاورزی بود که زنان بیشتر از مردان با شرایط خود را سازگار کردند و بدین ترتیب کودکان را تحت حمایت و سلطه‌ی خود قرار دادند و در این دوره، زنان مظهر فراوانی و نعمت خوانده شدند و ریاست قبیله با زنان بود. فرزندان نیز فقط از مادران اطاعت میکردند، بدین ترتیب با آغاز دوره‌ی کشاورزی و دامداری که باثبات و استقرار دائم همراه بود، دوره‌ی «زن - سالاری» و «زنسروزی» شکل گرفت و به زن از دیدگاه برتر و متعالیتر نگریسته شد.

۲-۲. دوران پدر شاهی

در کنار تولید سیستم خوراک از راه کشاورزی روش تهیه‌ی خوراک از طریق نگهداری و اهلی کردن برخی از حیوانات شکل گرفت و شبانی و نگهداری از حیوانات رواج پیدا کرد. «روش زندگی شبانی که پیوسته در جستجوی چراگاه در حرکت بودند، استفاده از وسایل سبک و قابل حمل را ضروری میساخت و کار شبانی و طبیعت خشنی که شبانان با آن سروکار داشتند و کوهستانهای سر به فلک کشیده و خطرناک و خطرهای دیگر که ملازم زندگی شبانی بود نظیر درگیری با حیوانات گوشتخوار نیرومند، شبانان را وادار میکرد که نیروی جسمی خود را تقویت کنند. علاوه بر آن شبانی نیازمند بازاری برای مبادله‌ی مازاد تولید و دریافت نیازهای دیگر خود بود و ناگزیر با مراکز کشاورزی در تماس قرار داشت. جلوه‌های متفاوت فرهنگ این جوامع او را مجذوب و مقهور میساخت و این امر نقطه‌ی شروع تشکیل فرهنگ ساده و مهاجم و مردسالار شبانی بود و از همین جا دو فرهنگ و دو نوع رفتار اجتماعی متقابل، تاثیر خود را بر زندگی انسان و تاریخ او بر جا گذاشت.»

از آن دوران به بعد نزاع بین زن و مرد آغاز گردید و مرد میکوشید تا با ستیز علیه زنان، آنان را از میدان بیرون براند و خود فرمانروای مطلق العنان باشد و رابطهی دو طرفهی آنان که متوازن و متعادل بود آسیب دید و دوران پدرسالاری مطلق آغاز شد و زنان اندک اندک در حکم اموال و کالای قابل خرید و فروش قرار گرفتند و مردان به چشم کالای خود به زنان مینگریستند.

در جامعهی پدر سالار، زن با گسترش برده داری، پایگاه خود را با مرد به تدریج از دست داد و نقش و جایگاه زنان در جامعه تنزل یافت و به دنیا آوردن فرزند پسر، دلپسندتر و مقبولتر از دختر زادن شد و زنان به حکم نوعی اجبار حاکم بر جامعه، تسلیم زورگویی و زورمندی شدند و از این ادعا که زن و مرد باید با هم برابر باشند، چشم پوشی کردند و برتری جنس مذکر بیشتر به چشم میخورد. سر چشمهی این ستمدیدی و موقعیت ناگوار اجتماعی آنان را میتوان، ثمرهی ویژگی ساختارهای اجتماعی و اقتصادی و نظام پدرسالاری دانست که از استبداد، تبعیض، سرکوب زنان و کودکان و بردگان و اختلاف طبقاتی منشاء گرفته است. هرچند همانطور که اشاره شد قبل از تاریخ، فرایندی به نام پدرسالاری و مادرسالاری حاکم نبود و هر دو با هم همکاری داشتند و زنان نیز صاحب اراده و استقلال بودند.

البته باید گفت که: « تفکر مرد سالاری، یعنی نظام پیچیدهی سلطهی مردانه که بر تمام جنبههای زندگی فرهنگی و اجتماعی غلبه دارد، از تاریخ فراتر میرود. تمامی زنان صرف نظر از تفاوتهای تاریخی، فرهنگی، طبقاتی یا نژادی تحت ستم هستند؛ زیرا خانواده که زنان را به بردگی جنسی و مادر شدن وا میدارد و اختیار بدن ایشان را به مردان میدهد، ابزار اصلی ستم بر آنان است.»

(نجم عراقی، جامعه شناس زنان، ۱۳۸۰: ۳۳)

باید یاد آور شد که در یک جامعهی پدر سالار، بیشتر از همه، زنان طبقات پایین و فرو دست جامعه مورد ستم قرار میگرفتند؛ چرا که آنان مجبور بودند که برای تامین مایحتاج زندگی و تامین خواستهی فرزندان در بیرون از خانه کار کنند و این زنان تحت سلطهی مطلق پدر و یا شوهر خود و به حساب او کار میکردند و مزدی هم نمیگرفتند و یا در کارخانها برای جبران کمبود نیروی مرد و تحت سلطهی آنها به کار گرفته میشدند در حالیکه مزدی کمتر از مردان میگرفتند؛ همچنین زنان، طبقهی تهیدست مجبور بودند غذا و پوشاک مورد نیاز خود را به هر وسیلهای که برای آنها ممکن بود فراهم کنند در نتیجه تمام سنتهای اخلاقی در برابر نیاز به مایحتاج زندگی به سادگی در هم شکسته میشد. مردان نیز از شدت فقر، تهیهی غذا را بر حجاب و عفت زنان و دخترانشان مقدم میشمردند و زنان را بدون توجه به سنتهای اخلاقی برای کار

دوش به دوش مردان بیگانه به کارخانجات روانه میکردند و این در حالی بود که زنان طبقات بالای جامعه و اشراف بدون نیاز اقتصادی و در رفاه کامل به سر میبردند و نیازی نداشتند که در خارج از خانه کار کنند. در نتیجه میتوان گفت که نظام مرد سالاری بیشتر برای طبقات محروم جامعه مخصوصاً زنان آنان اعمال میشد و بیشتر زنان فرو دست بودند که در قبال تهیه خوراک و پوشاک دامن به فساد میآلودند و در معرض تعرض و تجاوز قرار میگرفتند. نوالالسعداوی در کتاب «چهره عریان زن عرب»، در مورد نظام پدر سالاری می گوید:

«در نظام پدر سالاری، زن باید همچنان به طور بیرحمانه رنج میبرد. وزنه‌ی اختناق بیشتر بر زندگی زن سنگینی میکرد، و اتهاماتی از قبیل همدستی با شیطان، سر منشأ بدیها و فساد بودن و فاجعه‌های برای مردان، همه جا به دنبال او افتاده بود. مرد سلطه‌های کامل خود بر زن را از طریق قوانین و رسوم اجتماعی، در خانه و بیرون آن اعمال میکرد و هیچ مشکلی در برابر کشتن یا زنده سوزاندن زن به خاطر پوچترین دلایل وجود نداشت.»

(السعداوی، چهره عریان زن عرب، ۱۳۵۹: ۲۱۳)

در واقع وارونه شدن و از میان رفتن نظام مادر شاهی و رواج جامعه‌ی پدر سالاری، نشان از شکست بزرگ تاریخی جنس زن است؛ زیرا از آن پس، زن بنده‌ی شهوت مرد و ابزار ساده‌ی زاد و ولد شد و مرد فرمانروای مطلق گردید و باید گفت که این موقعیت ناگوار زن در جامعه‌ی مرد سالار به مفاهیم و آموزه‌های دینی ارتباطی نداشت، بلکه این امر در سنتهای اجتماعی که همان نظام طبقاتی و تبعیض و استبداد است، ریشه دوانیده است و این تفکر سنتی و افکار عمومی جامعه با مفاهیم اسلامی، سنخیتی ندارد و به کلی بیگانه است.

۳-۲. زن در نگاه ملل مختلف

درآمد

وضعیت زن تحت تأثیر عوامل مختلفی از جمله بعضی معتقدات کهن و همچنین ساختار اقتصادی و وضعیت معیشت و ساختار اجتماعی و سیاسی زمانه و بر اساس نگرش حاکم بر اجتماع در جوامع گوناگون متفاوت است و در بعضی جوامع که تفکر مرد سالارانه حاکم است، زنان مورد ستم قرار میگیرند؛ اما باید دانست که

پدیده‌ی مرد سالاری جبر طبیعت نیست، تغییر پذیر است و ثابت نیست و ساخته شده‌ی دست اجتماع است؛ بنابراین در میان جوامع و ملل مختلف با توجه به نگرش عمومی اجتماعی متفاوت است و به گونه‌های مختلف بازتاب دارد که در این قسمت از کار پژوهشی موقعیت زن با توجه به این تفکر (مردسالاری) بررسی میشود.

۲-۳-۱. موقعیت زن در سومر

« قبل از اینکه در سومر قوانین اجتماعی مدونی تدوین شود، سومریها از اصول مذهبی به جای قوانین مدنی تبعیت میکردند و « نانشه» بانو خدای مهربانی عدالت را برقرار میکرد و این اصول مذهبی در یک مجموعه‌ی نوزدهگانه از الواح سومری قابل شناسایی بود که نمونه‌های از آن که در مورد دفاع از زنان و یتیمان ذکر شده، چنین است:

« نانشه، یتیمان و بیوه زنان را میشناسد او مادر یتیمان و پرستار بیوه زنان است.» بعد از آن در سومر قوانینی مدون بهنام قوانین « اور- نامو» که مربوط به دوران سوم « اور» و پادشاهی « اور- نامو» میباشد، تدوین شد که از همان قانون قدیمی که بر اساس مذهب بود و خدایان آن را وضع کردند، تقلید شده است نمونه‌های از آن این است که « بیوه زنان و یتیمان نشاید و نباید به مالکیت ثروتمندان درآیند»؛ چون زنان بیوه مجبور بوده‌اند از زورمندانی که خواهان آنها شده‌اند، تمکین کنند و یتیمان نیز بدون قید و شرط در مالکیت ثروتمندان قرار میگرفتند. گویا طبقات فرودست مجبور به تعظیم در برابر صاحبان مکتب بوده‌اند. در قسمت دیگری از این قوانین « اور- نامور» در بخش « دیات» از زن و مرد نام برده نشده و به جای آن «شخص» آمده است، مانند « در ازای بریده شدن پای شخصی ضارب باید ده شِکِل^۱ نقره بپردازد» و این نشان میدهد که قوانین برای زن و مرد یکسان جاری شده است و علاوه بر آن زن از موقعیت شایسته‌های نیز برخوردار بوده است.»

(لاهیجی به کار، شناخت هویت زن ایرانی در گسترهی پیش از تاریخ، ۱۳۷۷: ۱۹۵-۱۹۶)

۱- واحد پول در زمان حکومت قوانین «اور- نامو».

۲-۳-۲. موقعیت زن در بابل

جامعه‌ی بابل به علت تنشها و بحرانهای که داشت، نیازمند قانون مدون و قابل اجرا بود که به آن تنشها پایان دهد و به همین دلیل، قانون حمورابی وضع شد و در آن قوانین سومر کهن که متضمن برابری زن و مرد بوده است، به گونهای بازنویسی شد. « حمورابی (از نژاد سامی) نام ششمین پادشاه از سلالهی سلاطین خارجی بابل است که در اواخر هزاره سوم ق.م به آن کشور تاخته بودند. نام حمورابی به واسطه اکتشاف یک مجموعه قوانین در خرابه‌های شوش کشف گردید و معلوم شد که ایلامیها بعد از غلبه بر بابل آن را از آن جا به غنیمت گرفته و به تختگاه خود آورده بودند.

مجموعه قوانین حمورابی عبارت است از دویست و هشتاد و دو فرمول و قسمتی از این قوانین به حقوق خانواده و حقوق زن اختصاص داده شده و وضع آنان را بهبود بخشیده است؛ از جمله در قانون حمورابی:

«۱- زن یکی است ولی اگر زن نازا باشد، میتوان زن غیر عقدی داشت.

۲- ازدواج بیقرارداد، قانونی نیست. اگر آزاد با کنیزی ازدواج کند، آن کنیز مقام آزاد را کسب میکند.

۳- جهیز مال زن یا خانوادهی پدر اوست، ولی شوهر میتواند از آن بهره بر دارد.

۴- در مورد خیانت زن، شوهرش او را اخراج یا برده میکند. اگر مرد اسیر شد، زن میتواند شوهر کند، ولی اگر شوهر اولی برگشت، باید به خانهی او برگردد و در موارد بی وفایی زن یا شوهر نسبت به همدیگر، مجازات زن به مراتب شدیدتر است. در مورد زدن تهمت به زن، محاکمهی خدایی میشود، یعنی زن خود را به رود میاندارد و اگر آب او را فرو نگرفت، بیتقصیری خود را ثابت کرده است.

۵- زن میتواند اموالش را خودش اداره کند، اجاره بدهد، جهیز خود را پس بگیرد، مال خود را ببخشد، تجارت کند، کسبی پیش بگیرد و در زمرهی روحانیون درآید.

۶- زن پس از مرگ شوهر میتواند به دیگری شوهر کند و اگر اولاد او مانع شوند، محکمه دخالت کرده، اجازه میدهد.

۷- زنان حق دارند مانند مردان به دیوان عدالت شکایت کنند یا اسناد رسمی را به مهر خود امضاء نمایند. مخصوصاً زنان طبقات متمول به هیچ وجه از مردان خود کمتر نبودند؛ زیرا آنان میتوانستند در عقدنامه

شرایط و حقوق خاصی را برای خود در نظر بگیرند و علاوه بر آن درست مثل شوهران، حق داشتند هرگونه قرار دادی را که میخواستند، منعقد کنند.»

(همان، ۱۹۷-۱۹۸)

با توجه به موقعیت زن در میان دو کشور « بابل و سومر»، میتوان به این نتیجه رسید که قوانین وضع شده در میان بابلیان و سومریان، مبتنی بر پایداری و احترام متقابل زن و مرد است و همچنین زن از موقعیت والایی برخوردار بوده و حق و حقوقی زیر دست مردان نداشته است. در این قوانین جنبه‌های از ترقی خواهی حقوق زن مشاهده میشود؛ بنابراین علیرغم تفکر مردسالاری، که زنان هموار تحت ستم بوده‌اند و مورد بهره‌کشی فراوان قرار گرفته‌اند، حقوق زن و مرد مساوی است، اما دقیقاً شبیه هم نیست؛ زیرا هر یک بر اساس فطرت و سرشتی که دارند به اقتضای جنسیت خود وظایف خاصی را بر عهده دارند؛ یعنی انجام وظایف و کارهایی خاص زنان است و انجام بعضی کارها خاص مردان.

۲-۳-۳. موقعیت زن در ایلام

« ایلامیها از نژاد آسیایی یا زاگرو- ایلامی، یعنی نه هند و اروپایی و نه سامی، بوده‌اند که بعضی از دانشمندان نژاد شناس آنان را جزو دسته‌ی اقوامی از نژاد و زبان قفقاری یا خزری، میدانند. از چگونگی و تشکیل جوامع از ابتدای تاریخ ایشان اطلاعی در دست نیست؛ ولی آنچه مسلم است، از اوایل هزارهی چهارم (ق.م) در دشت سوزیان که امتداد طبیعی دشت بین النهرین میباشد، زندگی شهرنشینی آغاز گردید است. از همان ابتدا رب النوعها مورد پرستش بوده‌اند و احتمالاً حیات، آفریده‌ی رب النوع مؤنثی بوده که همسری داشته، او نیز رب النوع بوده، و در عین حال شوهر و فرزند او محسوب میشده است. امکان دارد که رسم انتساب به مادر، که در نزد ایلامیها معمول بوده، در اصل از همین موضوع ناشی شده باشد. دیدگاه ایلامیها نسبت به جنس زن ملایم و لطیف بوده است و از لحاظ معتقدات مذهبی، پرستش خدایان مادینه در مرکز اندیشه‌ی مذهبی مردم قرار گرفته است و خدایان مادینه در جرگه‌ی خدایان اصلی بوده‌اند و الهه‌های مونث در تصاویر، مدارک، و اوراق و نقوش آنها دیده میشود و این نشان میدهد که هر چند این خدایان دارای قدرت مطلق نیستند؛ ولی بیحضور آنها، باورهای مذهبی قابل طرح نبوده است؛ همچنین قانون ارث در ایلام کهن، کاملاً غیر عادی بوده است به این صورت که در بردن ارث، برادر بر پسر مقدم بوده است و زنان از حق وراثت محروم بوده‌اند و استفاده آنان از میراث مستلزم و جودیک میثاق حقوقی بوده است؛ اما جایگزین شدن

نظام پدر سالاری به جای برادر سالاری بر وضع فرزندان از لحاظ میراث، اثر برجای گذاشت و اموال از پدر به فرزندان منتقل میشد و مقام زن ایلامی نیز بهبود یافت و از آن به بعد، پسران و دختران از لحاظ میراث، حقوقی مساوی داشته‌اند و زنان در این حد میتوانستند، بدون هیچ تشریفات ویژه به عنوان شهود در جریان دادرسیها حضور یابند. زنان هم در جای خواهان و هم در جای خوانده دیده شده‌اند. آنان نشان میخ خود را که در ایلام قدیم در حکم امضا بوده است در قرار دادها به جا گذاشته‌اند. در پایان و در تاکید بر موقع والای زن ایلامی یادآوری میشود به حکم اسناد و الواح مکشوفه، حتی یک زن ایلامی که جدهی مادری مشهور سلسله نواب کبیر است به مقام فرمانروایی شوش رسیده است. از این زن بهنام خواهر "شیل- خاخا" نام برده شده است.»

(همان، ۱۹۹، ۲۲۳، ۲۲۷، ۲۲۸)

۲-۳-۴. موقعیت زن در ملل « چین، مصر باستان، آتن، یونان، روم »

در چین به زنان در نهایت حقارت نگریسته میشد. « مرد چینی به بهانه‌های مختلف میتوانست تجدید فراش کند و زن جدیدی را صاحب شود، بهترین و جالبترین بهانه برای راندن زن، پرگویی و نازایی بود. از طرف دیگر مرد چینی پس از مرگ همسر خود، میتوانست باردیگر صاحب همسر و همسرانی شود؛ اما زن چینی بعد از مرگ شوهر، ازدواج مجدد برایش ناپسند بود و حتی تا پایان سدهی نوزدهم، زنان بیوهی چینی برای ابراز وفاداری نسبت به شوهر فوت شده، خودکشی میکردند.

در مصر باستان نیز داشتن زنان متعدد برای مردان آزاد بود؛ اما از آن محدودیتهای ملل دنیای قدیم خبری نیست در سلسله ملوک مصر و فراعنه پنج تن از زنها به مقام سلطنت رسیدند که معروفترین آنها کلئوپاترا بود که بعدها زن امپراتور روم شد. زنان در این کشور از حقوق بیشتری برخوردار بودند و در بسیاری از امور مملکتی و سیاست و سلطنت شرکت داشته‌اند.»

(آزاد، پشت پردههای حرمسرا، ۱۳۸۲: ۲۴)

« زنان در مصر باستان، در شنا و ورزشهای حرفهای همچون مردان فعال بودند. آنان به همراه مردان در اجتماعات شراب مینوشیدند و پیمانهای شراب خود را بهم میزدند. زنان به مقامات گوناگونی، از جمله حکومت استان و وزارت میرسیدند. حجاب، ناشناخته بود و هیچ نوع مقررات جدایی زن و مرد وجود نداشت تا سلسلههای سوم و چهارم سلطنت باستان در تمام شئون مساوی بودند. وقتی که زمینداری بزرگ به موازات

جامعه بردگی گسترش یافت و در دوران سلسله‌ی پنجم کنترل خود را بر کشور برقرار کرد، مردان به منظور حفظ میراث مالکیت برای پسران خود، نظام پدر سالاری خانوادگی را اعمال کردند. با طلوع نظام پدر سالاری و به موازات آن، نظام دیگری؛ یعنی چند زنی و سپس معشوقه گرفتن که سرانجام به تولد اولین فرزندان نامشروع و از دست رفتن موقعیت زنان منتهی شد، گسترش یافت که در نتیجه زنان را به قاعده مخروط جامعه تنزل داد. در حالیکه قبل از آن فرزندان بهنام مادرانشان خوانده میشدند.»

(السعداوی، چهره عریان زن عرب، ۱۳۵۹: ۱۹۷)

«در آتن که خود را از ملل متمدن جهان میدانستند، زن مانند کالا در بازار خرید و فروش میشد؛ زیرا آنان زنان را فرزندان شیطان و موجود پلید میدانستند که جز نظافت خانه نباید کاری به آنها سپرده شود و آنان به منظور دفع شهوت، نسبت به توانایی خود، تعداد بسیاری از زنان را در اختیار می‌گرفتند.

در یونان یا به قولی مهد تمدن دنیای باستان نیز، زن موجودی است در جهت کام بخشی و خدمتکاری مردان، از یک سو به خاطر ارضاء شهوت مورد توجه قرار گرفته است و از طرف دیگر، به خاطر انجام کارهای خانه و حتی این عقیده که تبدیل زن به فاحشه و تمتع از آنان برای تمایلات جنسی، امری نیکو و پسندیده به شمار میرفته است، از جانب بزرگان و دانشمندان آنها نیز تأیید شده است.

در روم، زن مانند کالایی دست به دست میگشت و با آن که در همان دوران تعدد زوجات مشروع نبود، هر مرد به خود اجازه میداد که دارای چندین همسر باشد؛ اما وقتی موضوع چند شوهری در جامعه روم رشد میکند و رواج مییابد، به گفتهی علمای اخلاق، فساد به کمال میرسد و ولنتاین دوم، امپراتور روم فرمانی صادر میکند که این امر ممنوع شود و فقط مردان اگر بخواهند میتوانند بیش از یک زن داشته باشند.»

(آزاد، پشت پرده‌های حرمسرا، ۱۳۸۲: ۲۷)

در نتیجه در میان ملل مختلف، زن هیچگونه ارزشی نداشته و همانند کالا خرید و فروش میشده است و برای رفع شهوت مورد استفاده قرار می‌گرفتند. تعدد زوجات رایج بوده و بدون اهمیت دادن به نظر زنان، مردان به خود اجازه میدادند که دارای چندین همسر باشند، البته به استثنای مصر باستان که زنان همانند مردان فعال بودند و به مقامات گوناگون مملکتی میرسیدند و جایگاه اجتماعی داشتند.

در دوران جاهلیت جامعه عرب، هم نظام مرد سالاری وجود داشت و هم زن سالاری، ولی در کل مردان قدرت بیشتری داشتند و در این جامعه، زنان ساکن بادیه، به علت اینکه در ادارهی امور زندگی و تحصیل معاش مستقیماً دخالت داشتند، نسبت به زنان شهری در ارتباط با مردان از آزادی بیشتری برخوردار بودند. »

در دوران پیش از اسلام و قبل از پیدایش جامعه پدر سالار، عربها هم خدای مذکر و هم خدای مونث داشتند و معتقد بودند که خدای هر قبیله، نقش فعالی در جنگها دارد و برای پیروزی قبیلهی خود می جنگد. به این دلیل، قبایل معمولاً مجسمه یا نقشی از خدای خود را در جنگها به همراه میبرند. اگر قبیله ای در جنگ شکست میخورد، غالباً خدای ضعیف خود را رها میکرد و خدای قبیله فاتح یا آن را که به دلاوری نظامی معروف بود، برای خود میگرفت و با گذشت زمان، پرستش برخی خدایان، بیشتر جا میافتاد و شماره خدایان کاهش مییافت. لات و عزی، دو خدای مونث بودند و با موقعیت مهمی که داشتند نماینگر حیثیت بالاتری بود که زنان عرب در جامعه قبیلهای عرب احراز کرده بودند و از جامعه مادر سالار که هنوز در برخی از قبایل حیات داشت، نشان میآورد.»

(السعداوی، چهرهی عربیان زن عرب، ۱۳۵۹: ۲۲۳)

به مرور زمان مردان جامعه عرب بر امور سیاسی و مذهبی سلطه پیدا کردند و زنان به شکلهای مختلف فرهنگی و سیاسی و جنسی، تحت سلطه مردان قرار گرفتند و برخی از خصوصیات مادر سالاری به تدریج در جامعه عرب محو شد و نظام پدر سالاری، با این عقیده و نگرش که زن موجود بد خردی است و بهرهای از اندیشه ندارد و باید که مرد او را در چار دیواری خانه به بند بکشد و بر او فرمان براند و زن از خرد و دین و اخلاق بسیار کم بهره است، پا به عرصهها وجود نهاد، درحالیکه زنان تا قبل از این نگرش در رشتههای تولید، تجارت و خرید و فروش و فعالیتهای اقتصادی پا به پای مردان فعالیت داشتند. زنان عرب تا قبل از نظام پدر سالاری، « در جنگ، سیاست، دین و اجتماع، شرکت فعال داشتند. بیشتر زنان جنگجوی عرب در فتنه انگیزی و دلربایی، دست زنهای مطرب و آوازه خوان و عاشق پیشه را از پشت بسته بودند و آنان در هنر و علم و ادب نیز سرآمد بودند. معروف است که هارون الرشید هر زنی را که حکیمانه او را پاسخ میگفت و یا شعر ناقصی را تکمیل میکرد و یا شعر تحسین انگیز از خود میسرود به عقد خویش در میآورد.»

(همان، ۲۸۱)

بنابراین در جامعه عرب، زنان به علت حاکمیت نظام پدر سالاری، ویژگیهای طبقاتی و جنسیتی و نژادی، فشارهای جسمی و روحی شدید، تبعیضهای بسیار محکم و قوی، همواره مورد ستم قرار گرفتهاند و سرکوب

شده‌اند و همین محدودیتها که سراسر زندگی آنان را در بر گرفته است، مانع استقلال شخصیتی آنان شده است و آنان همانند کودکی که در سالهای ابتدایی زندگی، نمیتواند مستقل باشد و با مرور زمان و احساس نیاز در وجود خود، به تدریج میآموزد که چگونه بدون کمک دیگران در صدد رفع نیاز خود برآید و مسیر استقلال را با زیر پا گذاشتن حالت انفعالی طی کند و در نهایت قدرت انتخاب و تصمیم‌گیری را به دست آورد و به تکامل جسمی و روحی برسد؛ اما زن جاهلی علیرغم رشد بدنی و سنی، همان حالت متکی بودن و وابسته بودن مراحل نخستین کودکی را حفظ میکند، چون به او اجازهی کسب استقلال و آزادی عمل داده نشده و در ابتداییترین مراحل زندگی از جزئیترین دانش نسبت به خود و جنسیت خود محروم مانده است.

با این نگرش که ناآگاهی زنان نسبت به ویژگیهای فیزیکی کارکرد بدن خود، نشانهی وقار، پاکی و اخلاق پسندیدهی آنان به حساب میآمد و بالعکس آگاهی یک دختر نسبت به مسئلهی جنسیت خود، امری نامطلوب و حتی شرمآور قلمداد میشد. منظور اینکه در جامعهی عرب عصر جاهلیت، نادانی، بیتجربگی، جهالت و بیسوادی زنان مورد پسند جامعه قرار میگرفته است و زنی که دید روشنفکرانهتری نسبت به خود و زندگی خود داشته باشد، از ارزش کمتری برخوردار میشد. در نتیجه زنان عصر جاهلیت برای اینکه مورد قبول و پسند عامهی مردم باشند ترجیح میدادند در همان نادانی و جهالت باقی بمانند تا مورد تحسین جامعه قرار بگیرند و با دیدهی پرهیزگاری و پاکدامنی به آنان نگریسته شود. والدین نیز ناآگاهی و بیتجربگی دختران خود را بیشتر میپسندیدند؛ به این دلیل است که گفته شده: دختران عرب همواره در محیطی از تاریکی و سکوت پرورش یافته‌اند. « در میان بعضی از اعراب بادیه، زنان از آزادی زیادی برخوردار بودند و بر امر دارائی و ثروت قبایل خود، نفوذ بسیاری اعمال میکردند. آنها رزمندگان را تا میدان نبرد همراهی می کردند و در آنها روح دلاوری و قهرمانی میدیدند. شجاعت و سخاوت، بزرگترین فضیلتها برای مردان، و عفت و پاکدامنی، بزرگترین امتیاز برای زنان به شمار میرفت. اهانتی که بر زنی از قبیلهای میرفت، قبایل صحرا را در سرتاسر شبهجزیره به آتش میکشید.»

(ستاری، سیمای زن در فرهنگ ایران، ۱۳۷۳: ۹۳)

۲-۵. زن در دوره جاهلیت

قبل از اینکه به تأثیر اسلام بر روی وضعیت زن و موقعیت اجتماعی او و احراز شخصیت او اشاره شود، لازم است که به وضعیت زن در دورهی جاهلی نظری انداخته شود، نخست باید گفت که در مورد پایگاه زن جاهلی دو عقیدهی مختلف ابراز شده است:

« برخی برآندند که زنان عرب قبل از اسلام، مقام و موقعیت ممتازی داشته‌اند و در فعالیتهای مختلف زندگی شرکت می‌جست‌هاند و با عفت و شرافت زندگی می‌کرده‌اند و از آزادی و حقوق و اختیارات کافی برخوردار بوده‌اند و استقلال رای و اراده داشته‌اند و مردان بدوی که استطاعت کنیز گرفتن و اختیار چند همسر نداشته‌اند، یگانه همسر خود را می‌ستوده‌اند؛ بویژه که زن بادیه، کمک دست مرد و شریک رنج و راحت وی در سفر و حضر بود؛ اما پس از آنکه اعراب به کشور گشایی پرداختند و سیل سیم و زر غلام و کنیز به جزیره العرب روان شد، اندک اندک اعراب مسلمان به فساد و تباهی گراییدند. افزایش تعداد کنیزان و همخوابیها در خرابی و تنزل موقعیت زن موثر افتاد، بدین معنی که با کثرت کنیزکان دلربا، زنان در خانه محبوس ماندند و تعدد زوجات مانع شرعی نداشت، اختلاف و سوءظن در میان زنان و مردان شدت گرفت و بدگویی از زن آغاز شد و داستانها و تمثیلهای در مکر و حیلهگری زنان رواج یافت و به شخصیت فردی و اجتماعی آنان لطمه‌های جبران ناپذیر وارد شد و اختیارات و حقوق آنان رو به کاستی نهاد.»

(همان، ۷۷)

باید یادآور شد که موقعیت حضرت خدیجه (ع) در دوران جاهلیت، مصداق این قضیه است که زنان جامعهی عرب ابتدا از مقام و موقعیت ویژه‌ای در امور مختلف اجتماعی و اقتصادی برخوردار بوده‌اند، چنانکه حضرت خدیجه (ع) از قدرت اقتصادی بالایی برخوردار بوده و با تاجران و سوداگران زیادی، تجارت و داد و ستد و معامله داشته است؛ اما تعدد زوجات و نفوذ کنیزگان و غلامان زیبارو، پدید آمدن حرمسراها، محبوس کردن زنان به دست زورمندان و صاحبان قدرت در آن حرمسراها و نظام خانوادگی پدر سالاری که ستمزدگی زنان و موقعیت اجتماعی ناگوار آنها را در بر گرفت، دست به دست هم داده و موجب کاسته شدن امتیازات زنان و تنزل موقعیتهای اجتماعی آنان شد؛ گرچه اسلام، توجهی تام و تمام به شأن و منزلت و کرامت زن دارد؛ اما حاکمانی که بوی از اسلام و دین محمدی نبرده بودند، گاه نسبت به این امر بیتوجه بودند.

۲-۵-۱. جاهلیت و زنده به گور کردن دختران

زنده به گور کردن دختران، که امری مخالف عقل و عاطفه‌ی انسانی بود در میان اعراب جاهلی رواج داشت؛ زیرا زنان را مصیبتی عظیم میدانستند در نتیجه آنان را خفه یا زنده به گور می‌کردند. در کتاب آسمانی

قرآن، آیاتی چند از سوره‌ی نحل، وضع ناهنجار زن در جامعه‌ی جزیره‌ی العرب و رفتار نامردمی مردان با زنان را به روشنی بیان میکند؛ از جمله:

« وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ، ظَلَّ وَجْهَهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ » (نحل / ۵۸)

و چون مژده‌ی دختر را به یکی از آنها دهند، سیه روی میشود و خشم خود را فرو میخورد.

« يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِن سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ، أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ، أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ » (نحل /

۵۹)

از شرم این مژده، از مردم پنهان میشود؛ آیا با خواری نگاهش دارد یا در خاک نهانش کند؟ آگاه باشید که بد داوری میکنند.

« وَإِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ، بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ » (تکویر / ۹و۸)

و چون از دختر زنده به گور شده پرسیده شود که به چه گناهی کشته شده است؟

جامعه‌ی جاهلی با زنده به گور کردن دختران، خشم و نفرت خود را تا سر حد نابودی و مرگ زنان ابراز می - کردند و این رسم ناپسند و غیر انسانی آنان با ظهور اسلام و سخنان پیامبر اکرم(ص)، زشت و منفور محسوب شد و مجازاتهای شدیدی برای آن در نظر گرفته شد و به نظر بعضی از محققان، کشتن فرزندان دختر در عصر جاهلیت، نشانه‌ی تحقیر زن نبود؛ زیرا اعراب الهگان را میپرستیدند و خدایان مونث داشتند، بلکه این امر بازمانده‌ی رسم قربان کردن انسان در مذهب شرک بود.

۲-۵-۲. جاهلیت و مسئله‌ی ارث زنان

همچنین در جامعه‌ی جاهلی، زنان هیچگونه حقی بر ارث نداشتند و در حقیقت، زن ایزاری در دست مردان بود. آنها نه تنها از ارث محروم بودند، بلکه مورد انواع سوء استفاده‌ها و از جمله سوء استفاده‌ی جنسی قرار میگرفتند و مردان از جامعه‌ی جاهلی این نگرش را داشتند که زنان و کودکان، چون کار نمیکند و درآمدی ندارند، پس نباید صاحب ارث شوند.

« پیش از اسلام، وقتی مردی، پدر، برادر یا پسرش را از دست میداد و آن فرد، بیوهای برجا میگذاشت، وارثان آن مرد برای اینکه از مهریه‌های که متوفی برای همسرش پرداخته است، استفاده کنند به سرعت نزد بیوه میرفتند و او را با پارچه‌های میپوشاندند. به این ترتیب ازدواج با او را حق مطلق خود میکردند. بعد از

ازدواج با او، آن زن از حق استفاده از مهریهی خود که اینک بخشی از ارث محسوب میشود، محروم میماند. اما اگر زن بیوه میتواندست پیش از اینکه وارث برسد، نزد خانواده‌هاش برود، وارث از دستیابی به آن مهریه محروم میشود و ارث زن به خانوادهی خود میرسد.»

(مرنیسی، زنان پرده‌نشین و نخبگان جوش پوش، ۱۳۸۰: ۱۹۴)

زنان در دوران جاهلیت تحت انواع ستمها قرار میگرفتند و از حق مسلم خود نیز محروم بودند و آنان امیدوار بودند که خداوند در دین تازه ظهور که اسلام بود، تحولاتی در وضعیت آنان ایجاد کند و به آنان امتیازاتی بدهد. در این راستا سوره‌های به نام آنان؛ یعنی «نساء» نازل شد که در بر دارنده قوانین جدید ارث بود که امتیازات مردان را حذف کرد. در این سوره مقرر شد که دیگر نه تنها زن مانند شتر و درخت خرما به ارث نرسد، بلکه خودش هم باید صاحب ارث شود و آیه‌های بسیاری به جزئیات سهمالارث در موقعیتهای و شرایطهای گوناگون، مادر همسر، دختر و غیره میپرداخت و برای جلوگیری از ابهام، میزان دقیق سهمالارث را توضیح داد:

« لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا » (النساء / ۷)

و از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان به ارث میگذارند، چه اندک و چه بسیار، زنان را نیز نصیبی است؛ نصیبی معین.

با نزول این آیه در میان مردان غوغایی برپا گردید؛ زیرا پیش از نزول این آیه، تنها مردان دارای حق ارث بودند و زنان بخشی از ارث محسوب میشدند؛ اما این آیه از سهمالارث مردان کاست و زنان را با آنان شریک کرد؛ بنابراین در دوران جاهلیت، زنان و دختران از ارث محروم بودند و فقط فرزندان که بتوانند بر پشت اسبان جنگ کنند و از راه جنگ و راهزنی غنیمت به چنگ آورند، میتوانند صاحب ارث شوند؛ ولی با ظهور اسلام زن از صورت شیء قابل تملک، به انسانی دارای حق مالکیت تبدیل شد.

زن مالک مستقل دارایی خود شناخته شد به صورتیکه پدر، شوهر و پسر را حق هیچگونه دخالت در امور مالی زن را ندارد و در وصیت هم اختیار کامل را دارد که به هر نحوی که خود تمایل داشته باشد، اموال خود را در چارچوب قوانین شرعی و اسلامی، مورد وصیت قرار دهد؛ بنابراین، وضع زن تحت تاثیر دین جدید، دچار تغییراتی شد و تساوی مرد و زن مورد توجه قرار گرفت. اسلام زن را از زیر سلطهی عادات جاهلی نجات داد و به او اختیار بنیادین بخشید و او را در مرحله‌های قرار داد که بتواند آزادیهای دیگری را کسب کند و در

تمام مراحل مختلف زندگی و امتیازات اجتماعی از مرد عقب نماند و در همهی حالها، استقلال اراده و عمل خود را از دست ندهد. قرآن نیز در مورد تساوی زن و مرد فرموده است:

﴿مَنْ مَلَكَ مِنْكُمْ لَمَّا طَبَعَ أَعْيُنُكُمْ يُبْذَرُ أَنْ يَنْزِقَ بِهِ الْجَنَابِلَ الْمُنَافِقِينَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ﴾ (سوره بقره، آیه ۲۱)

و از نشانههای قدرت اوست که برایتان از جنس خودتان همسرانی آفرید تا به ایشان آرامش یابید و میانتان دوستی و مهربانی نهاد؛ پس بنابر فرمودهی خداوند، زن و مرد در گوهر آفرینش یکسان و از یک جنس، از یک جان و سرشت آفریده شدهاند و نفسی یگانه دارند و مکمل همدیگرند؛ بنابراین قرآن حکم نمیکند که زن از استعدادهای روحانی ذوق و معنوی عاری است؛ بلکه میفرماید که هم زن و هم مرد توانایی و استعداد رسیدن به یک زندگی پاک و بیغل و غش را دارند و پاداش اخروی و رسیدن به سعادت ابدی به ایمان و عمل شخص بستگی دارد، نه جنس انسان و زوجین مکمل یکدیگرند:

﴿هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ﴾ (بقره/۱۸۷)

آنان پوشش شمایند و شما پوشش ایشان

۲-۵-۳. ازدواج در جامعهی جاهلی

درآمد

هدف از ازدواج، علاوه بر بقای نسل دستیابی به آرامش از طریق ارضای غرایز است و همچنین پیروی از دستورالعمل پیامبر(ص) که فرمود: «آن که ازدواج کند، نیمی از دین خود را حفظ کرده است» و همچنین میفرماید: «ازدواج سنت من است، هر که روش زندگی مرا دوست دارد، باید که سنت مرا پیروی کند.» پس ازدواج برای حفظ دین لازم است. «تحقیقات انجام شده نشان میدهد که در جامعهی عرب پیش از اسلام، زن نقش تعیین کنندهای بر عهده نداشته است تا آنجا که پس از مرگ شویش، همانند سایر اشیاء و ماترک او به ارث رسیده است. در جامعهی عرب پیش از اسلام، زنا در حد گستردهای رواج داشته و با ظهور اسلام در شبه جزیره، این دین پاک نهاد، زنا را تحریم کرد و حسن معاشرت و احترام به زنان را از واجبات دینی دانست و مردم را به پاکدامنی فرا خواند؛ اما از آنجا که اعراب جاهلی و تازه مسلمان، با انس گرفتن به هوسرانی آزادانه، قیود و سختگیرهای یکباره را دشوار مییافتند، پیامبر اسلام نیز ازدواج مشروع را اعلام

داشت و بدین ترتیب به جای سرکوبی و واپس زدن غرایز انسانی، بر تزکیه و رشد و پرورش آدمی در پرتو "میدان دادن به غرایز، و در عین حال، جلوگیری از ببندوباری" تکیه کرده است.

(مرنیسی، زنان پرده‌نشین و نخبگان جوش پوش، ۱۳۸۰: ۳۴)

در قرآن نیز بر این امر تاکید شده است:

« فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا، قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا، وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا » (شمس / ۸-۱۰)

و سوگند به نفس انسان و آنکه آن را سامان داد. آن گاه نافرمانی و پرهیزگاریش را در آن الهام کرد. برآستی هرکس که آن را پاکیزه داشت، رستگار شد و برآستی نومید شد هرکسی آن را فرومایه داشت.

پس در قرآن راه تزکیه و پرورش غرایز و جلوگیری از ببندوباری، در گرو اتکاء به نفس و تملک و تیقظ است و همچنان اسلام تاکید میکند که غرایز آدمی باید در نهاد آدمی به نحو صحیح هدایت شود تا موجبات سقوط و فساد اخلاقی در جامعه فراهم نیاید.

بنابراین اسلام در هدایت و بهره‌برداری از غرایز، نه چنان سختگیری و تعصبی به خرج داده که آدمی در ورطه‌ی تنگنا قرار گیرد و نه چنان بیحد و مرز و آزاد فرو گذاشته که سبب فروپاشی بنیان جامعه شود و آزادی جنسی، در چارچوب و قوانینی منظم و سامان یافته و هدایت شده، مورد توجه قرار داده است و عدم توجه به برآورده شدن آن را نیز سرکوب میکند و آن را مخالف شریعت اسلام میدانند و ارضای نیازها را در قالب همسرگزینی و ازدواج، مشروع و معتبر دانسته است.

حال به ازدواج در دوران جاهلی نظری خواهیم انداخت. در دوره‌ی جاهلی آمیزش جنسی زن و مرد بسیار بیقید و بند بود و چهارچوب و قوانین مشخصی نداشت و این هرج و مرج در مباشرت جنسی و مراودات میان زن و مرد، سبب گسترش فساد در عصر جاهلیت شده بود؛ اما با ظهور اسلام لجام گسیختگی و ببندوباری جنسی، ضبط و مهار و در مسیر صحیح هدایت شد.

۲-۵-۳. ازدواج پدر تباری

« از انواع ازدواج‌هایی که در عصر جاهلیت رواج داشت یکی ازدواج پدر تباری بود که در این ازدواج فرزند به خانوادگی پدر تعلق داشت و پدر بر فرزندان هرگونه حقی داشت و در این نوع ازدواج، آزادی جنسی زن محدود بود و عصمت زن، شرط لازم برای اثبات قانونی بودن و مشروعیت ولادت فرزند محسوب می‌شود و

موقعیت و پایگاه زن، وابسته به وجود شوهر بود که ضمن حفاظت از او، امنیت و تغذیه وی را نیز تامین کند و از لحاظ چارچوب جغرافیایی هم " شوهر مکانی " است؛ یعنی قاعده و دستورالعمل مربوط به سکونت که زن را مجبور میسازد تا بعد از ازدواج، در زمینهای گروه متعلق به شوهر، یا در نزدیکی آن اقامت کند.» (ستاری، سیمای زن در فرهنگ ایران، ۱۳۷۳: ۸۲)

۲-۵-۳-۲. ازدواج مادر تباری

« نوع دیگری از ازدواج، ازدواج مادر تباری بود که در آن صورت فرزند به خانوادگی مادر تعلق داشت و پدر هیچ حقی بر فرزندانند نداشت و از لحاظ آزادی جنسی هم، زن بسیار آزاد بود و عصمت زن، تاثیری در اجتماع نداشت و نکاح بر اساس توافق و رضای طرفین، در خیمه یا خانگی زن صورت میگرفت و زوجه حق داشت که زوجش را جواب کند؛ مثلاً با آویختن پردهای در برابر خیمه‌هاش که بدینگونه پیوند زناشویی را می-گسسته و به شوهر میفهمانده که داخل چادر نشود و از لحاظ چارچوب جغرافیایی نکاح هم " زن مکانی " بوده است، بدین صورت که زوجین پس از ازدواج طبق قاعده و دستورالعملی مربوط به محل سکونت زن، در زمینهای گروه متعلق به زن یا در جوار آن سکنی میگزیدند؛ علاوه بر آن در میان اعراب، نظام مختلف چند زنی و چند شوهری، مرسوم بود. زن پدر، پس از فوت شوهر، جزء ترکه به شمار میرفت و زوجگی فرزند ارشد میشد، اگر وی جامه‌ی خویش را بر آن زن میافکند و اگر پسر بزرگش بدو تمایل نداشت، برادران دیگر میتوانند با پرداخت مهر جدید، با وی نکاح ببندند، چنین زنی، ضییرن و نکاح با زن پدر، کلاً نکاح مقت نامیده میشد.»

(همان، ۸۲ و ۸۴)

۲-۵-۳-۳. ازدواج مبادلگی

«نوع دیگری از ازدواجهای مرسوم در میان جاهلیت، مبادلگی نکاح بود بدین صورت که دو مرد زنده، زنان خویش را معاوضه میکردند و به هم قرض میدادند که زواج المشار که نام داشت.

۲-۵-۳-۴. ازدواج استبضاع

نوع دیگر، ازدواج استبضاع بود که نوعی روسپیگری به حساب می‌آمد و نام دیگر آن چند شوهری بود. بدین صورت که روسپی در برابر خیمه‌اش، علامتی می‌گذاشت به نشان آمادگی برای هم‌خوابی و پذیرش مردان.»

(همان، ۸۵)

پس میتوان گفت که در دوران جاهلیت، هم نکاحهای پدر سالارانه و هم نکاحهایی که آشکارا خصلت ضد پدر سالاری داشته‌اند، هم‌زمان متداول و رایج بوده‌اند؛ اما با ظهور تعالیم اسلامی، زن صاحب حقوق و امتیازاتی شد و مناسبات میان زن و مرد که بسیار آشفته و در هم بود، از میان برداشته شد و تعدد زوجات که در عصر جاهلیت سبب تشکیل حرمسراها شده بود، تا حدی محدود گردیده و شیوه‌های ناشایست ازدواج، از جمله استبضاع و ازدواج مبادله‌ای منسوخ و مردود شناخته شد.

حال پس از بررسی وضعیت زن در دوران اولیه‌ی تاریخ و عصر جاهلیت و شیوه‌های ازدواج جاهلی به وضعیت زنان در برخی آیینهای پیش از اسلام و همچنین در دربار شاهان خواهیم پرداخت؛ نخست:

۲-۶. جایگاه زن در دیگر آیینهای پیش از اسلام

در هر دوره‌های از تاریخ همیشه به زنان ستم شده و هرگاه خواسته‌اند از حقوق و امتیازاتی برخوردار شوند، مورد انواع توهینها و حقارتها قرار گرفته و تمام تلاش و کوشش آنها در جهت یافتن جایگاه خود، مورد هجوم قرار گرفته و جایگاه بازیافته‌ی خود را باز از دست داده‌اند.

از گذشته‌های دور و در طول تاریخ، توجه به زن در جهت اطفاء شهوت بیشتر از جنبه‌های دیگر مورد توجه بوده است. غافل از اینکه زن موجودی است که مرد برای دستیابی به کمال نیازمند وجود اوست و همینطور بالعکس؛ زیرا هر کدام بدون دیگری ناقص هستند و تنها در کنار هم میتوانند به کمال برسند. هیچکدام از ادیان پیشین، به اندازه‌ی اسلام برای زنان قدر و منزلت و ارزش قائل نبوده‌اند و زن را گرامی نداشته‌اند. به هر حال در این بخش از پژوهش، هدف آن است که جایگاه زنان در میان بعضی از آیینهای پیش از اسلام مورد بررسی قرار گیرد.

۲-۶-۱. زن در آیین زرتشت

نهضت زرتشت، نهضتی اجتماعی بود که پایه‌هایش بر یکتاپرستی (اهورامزدا) بنا نهاده شده بود. «قدیمیترین منبع موثق در باب تعلیم زرتشت، گاتیهاست که بخشی از یسنای اوستاست. این تعلیم که شامل نهی از اعمال جادویی و مینی بر ثبوت خیر و شر است و اینکه انسان به اختیار به دنبال خیر می‌رود و یا به شر می‌گراید، در نهایت با اختیار مسئول اعمال خویش است.»

(زرینکوب، روزگاران، ۱۳۸۷: ۱۲۷)

زن در آیین زرتشتی، از جهاتی همانند باروری، دارای اهمیت است. یکی از اهداف اصلی ازدواج در آیین زرتشتی «زایش است. به همین دلیل فرشته‌ی اشی، فرشته‌ی توانگری و باروری است. اشی از ازدواج نکردن دختران، سقط جنین، روابط نامشروع و خیانت زنان گله دارد؛ زیرا همهی این موارد به جریان تولید مثل آسیب می‌رساند.»

(حجازی، زن به ظن تاریخ، ۱۳۷۰: ۵۴)

بنابراین میتوان استنباط کرد که تأکید کردن و مقدس شمردن ازدواج در دین زرتشت در واقع وسیله‌ی است برای جلوگیری از بیبند و باری حاکم بر تولید مثل به دلیل اهمیت دادن به باروری زنان.

۲-۶-۱-۱. محدودیت زنان در آیین زرتشت

در آیین زرتشت، موقعیت زن در مقایسه با موقعیت مرد، بسیار پایینتر و پستتر بود و «زنان به دلیل ابتلا به دستان (حیض) و زایمان، بخش طولانی از عمر خود را باید در تاریکی و تنهایی بگذرانند. دستان را تحفه و پاداشی خوانده‌اند که اهریمن آنرا به مثابه‌ی پاداشی، با بوسه زدن بر سر جهی، دختر خود، به زنان میدهد»

(حسینی، ریشه‌های زن ستیزی در ادبیات کلاسیک، ۱۳۸۸: ۱۱۲ به نقل از مزداپور، زن در آیین زرتشتی، ۱۹۹۲: ۳۱)

بنابراین هرچند که ساختار خانواده در ایران پیش از زرتشت از مرحله‌ی مادرشاهی وارد مرحله‌ی پدرشاهی شده بود؛ اما پرستش الهه‌های زن مانند آن‌ها همچنان رواج داشت، ولی محدودیت زنان در ایام دستان به قوت خود باقی مانده بود و به اعتقاد آنان این محدودیت زمانی وضعیت زنان، نشان از تلقی سرنوشت اهریمنی داشت؛ بنابراین این محدودیت خطری و ذاتی و غیر قابل تغییر بود.

علاوه بر محدودیتهای ایام حیض، محدودیت دیگری نیز بر زنان اعمال میشد؛ از جمله اینکه آنان در هنگام زایمان و تا پایان وضع حمل از اجتماع دور نگه داشته میشدند و در این مدت آنان در آغل به سر میبردند. « این سنن آریایی بعد از ظهور زرتشت در قالب احکام دینی سازمان یافته شد. در این دین با توجه به اینکه زمین، گیاه، آب و آتش مقدس بوده، زنان را در ایام حیض و زایمان سبب آلودگی این عناصر میدانستند. از این روی آنان را در زمین شور هزار و بایری که "دشتان ستان" نام داشت، اقامت میدادند.»

(افتخارزاده، ایران، آیین و فرهنگ، ۱۳۷۷ : ۳۶۲)

محدودیت دیگر زنان زرتشتی در به دنیا آوردن فرزندان مرده بود. بدین طریق که « زنی فرزند مرده را به دنیا میآورد، نجس محسوب میشد و میبایست سی گام از آب، مردان مقدس و آتش دور باشد. چنین زنی را در محوطهای نگه میداشتند و خوراک آن، شاش گاو آمیخته به خاکستر بود. او میبایست بعد از سه روز بوسیلهی موبدان با شاش گاو و آب تطهیر شود و تمام لباسهای او دور انداخته شود.»

(همان، ۲۹۴)

در چنین جامعهای و با چنین نگرشی به زنان، مسلم بود که انواع تحقیرها و توهینها به آنان نسبت داده شود و از نظر اجتماعی و در دید مردم جایگاه درخوری نداشته باشند و در چنین جامعهی مرد سالاری تولد دختران نسبت به تولد پسران نامبارک تلقی شود و گفتههایی با بار منفی از جمله ناقص عقلی زنان، بی اعتمادی نسبت به آنان، عدم رازداری آنان، و بسیاری صفاتی نکوهیدهی دیگر درباره آنان به چشم بخورد. همچنین محدودیتهای نامقبول زنان که در احکام دینی زرتشتیان نیز وضع شده بود، سبب میشد که همواره زنان به نوعی دچار خود کم بینی گردند و در معرض انواع تعارضهای روانی قرار بگیرند و پدیدهی « حیض و زایمان » برای خود یک نقص به حساب بیآورند که سبب رانده شدن آنان از اجتماع گردیده و انواع توهینها را در حق آنان سبب شده است؛ بنابراین این امر را برای خود یک ضعف اجتناب ناپذیر تلقی می - کردند که همیشه در همه حال همراه آنان خواهد بود. در نتیجه آنان ناخواسته از اجتماع فاصله میگرفتند و هیچگاه نمیتوانستند حقوق از دست رفته خود را بازیابند.

۲-۶-۱-۲. ازدواج در آیین زرتشتی

« در دین زرتشتی، ازدواج انواع مختلفی داشت و زنان از مزایا و امتیازات متفاوتی برخوردار بودند.

کاملترین ازدواج، شامل شاهزن بود. این گروه از زنان، دوشیزه‌گانی بودند که نخستین بار شوهر میکردند. شاه زن از کاملترین مزایای زناشویی بهره‌مند میشد و امور خانه و فرزندان را به همراهی شوهر به طور مشترک اداره میکرد. یوگا زن، سترزن و چکر زن مزایای کمتری نسبت به شاه زن داشتند. «

(رجبی، هزاره‌های گمشده، ۱۳۸۰: ۴۵۴، ۴۵۳)

نوع دیگر ازدواج رایج، تعدد زوجات بوده که حسن آزاد در کتاب «پشت پرده‌های حرمسرا» در این باره چنین میگوید: «در آیین زرتشتی تعدد زوجات روا نیست و به گرفتن یک زن فرمان داده شده است. همانگونه که یک زن نمیتوان در آن واحد چند شوهر داشته باشد، برای مرد نیز گرفتن چند زن روا نیست، مگر اینکه مرگ یا علتی دیگر زن را از او جدا کند و عملاً و شرعاً بدون زن باشد.»

(آزاد، پشت پرده‌های حرمسرا، ۱۳۸۲: ۴۲)

با این وجود به نظر میرسد که گرفتن زنان متعدد تنها در میان ثروتمندان زرتشتی رایج بوده و مردان عادی بدلیل نداشتن توانایی مالی نمیتوانستند بیشتر از یک زن اختیار کنند و با توجه به این امر که در آیین زرتشتی به باروری اهمیت بسیار داده میشد و این امر برای زنان یک امتیاز اجتماعی محسوب میشده است؛ بنابراین یک مرد تنها در صورتی میتواند با داشتن یک زن، زن دیگری اختیار کند که از زن اول فرزندی نداشته باشد زن نیز از نعمت بچه‌دار شدن محروم باشد در این صورت مرد به منظور بقای نسل و داشتن فرزندان شایسته، حق داشت که تجدید فراش کند و زنان متعددی اختیار کند.

یک نوع ازدواج رایج دیگر در میان زرتشتیان، ازدواج با محارم بود که در قالب احکام دینی این آیین، سازمان یافته بود و در میان آنان رسم بوده که خواهر، مادر، و سایر اقارب نزدیک را به زنی می‌گرفتند و معتقد بودند که این گونه ازدواجها، «گناهان بزرگ را از میان میبرد و علاوه بر آن به خاطر حفظ شئون طبقاتی و کوشش در پاک نگهداشتن خون و نژاد خانوادگی مؤثر بوده است»

(همان، ۵۲)

متأسفانه این امر ازدواج با محارم که آیین زرتشتی رایج بوده، یک امر ناشایست و نکوهیده‌ای بود. که زرتشتیان تنها با یک دلیل، آن هم حفظ پاکی خون و نژاد خانوادگی، انجام دادن آن را توجیه کردند؛ اما

اسلام با ظهور خود یکی از کارهای نکوهیده ادیان پیشین را که ازدواج با محارم بود و در نظام خانواده امری رایج بود، از میان برداشت و منسوخ اعلام کرد و اگر این امر، یک امر پسندیده‌ای بود، قوانین اسلام که از هر جهت کامل و بدون نقص است، قطعاً آنرا میپذیرفت و رواج میداد؛ در حالیکه نه تنها در میان اسلام مقبولیت نیافت؛ بلکه به طور کلی اثر آن از میان رفت. همچنین اسلام، تعدد زوجات را هم به شرط رعایت عدالت و داشتن توانایی مالی، مباح دانسته است نه امری لازم و ضروری. اسلام هیچوقت تشکیل حرمسراها و گردآوردن زنان و دختران متعدد را که صرفاً جنبه ارضاء شهوت بوده، توصیه نکرده است؛ البته ناگفته نماند که محدودیتهایی که زنان با آن روبرو بودند، ریشه در تفکر ایران قبل از زرتشت داشت؛ اما با ظهور زرتشت این محدودیت قانونیتر و سازمان یافته‌تر شد تا اینکه با ظهور اسلام از میان رفت.

۲-۶-۲. زن در آیین هندو

در آیین هندو نیز نمونه‌هایی از زن ستیزی و مردسالاری وجود دارد و در میان آنها قضاوت‌هایی در مورد زنان صورت میگیرد که نشان از خوارداشت و تحقیر زن است؛ از جمله: « ازدواج با دختران نابالغ، بیوگی دایمی زنان، جدایی زنان از مردان نامحرم، سوزاندن زنان با شوهر متوفیشان، از جمله رفتارهای غیر انسانی پیروان این مکتب درباره زنان است. زنان در کتابهای قانون آیین هندو نازلترین شأن و شخصیت اجتماعی را داشته‌اند و از حضور در فعالیتهای اجتماعی و مذهبی محروم شده‌اند. رسم سوزاندن زنان با شوهر متوفیشان در میان زنان هندو در مناطق مختلف هند رواج داشته است.»

(حسینی، ریشه‌های زن ستیزی در ادبیات کلاسیک، ۱۳۸۸: ۱۱۱ به نقل از هولم، زن در ادیان بزرگ)

به اعتقاد هندوان، زنی که در مراسم جسد سوزانی شوهرش خود را نیز فدا نماید و همراه با او سوزانده شود، خوشبخت و سعادت‌مند میگردد و با این اعتقاد منفی و نابجا، هرساله زنان زیادی همراه با شوهران وفات یافته‌ی خویش، ناعادلانه جان خود را از دست میدادند. زنی که پس از مرگ شوهرش اقدام به این کار نمی - کرد و بیوه میماند، نامبارک تلقی میشد و حق شرکت در جشنها و مراسم اجتماعی را نداشت و حضور او در مراسم مذهبی نیز به اعتقاد آنان نحس و نامبارک به حساب می‌آمد. در نتیجه کسی هم حاضر نمیشد به خاطر اعتقاد خرافی و باطل با او پیوند زناشویی مجدد ببندد و زن مجبور میشد تا آخر عمر همانطور بیوه بماند و چون زنان هیچگونه استقلال مالی هم نداشتند در نتیجه آنان از نظر اقتصادی هم باید به دیگران وابسته میشدند و به انواع حقارتها تن در میدادند.

۲-۶-۳. زن در آیین بودا

در آیین بودا، نیز همانند آیینهای دیگر زن جایی و ارزشی و منزلتی ندارد و نگرش نسبت به زن کاملاً منفی است و اجتناب و دوری جستن از زنان در این آیین، مرتباً توصیه شده است. احساس زن گریزی و تنفر از زن در این آیین به وضوح مشهود است. طبق این نگرش زنان نسبت به مردان، مادیگراتر هستند و توجه به امور دنیوی و زرق و برق ظاهری دنیا، در میان آنان بیشتر است؛ بنابراین «طریقت بودایی، طریقی انزوا جویانه است که در آن میبایست، لذت دنیوی را پشت سر نهاد و چون زن مظهری از این لذات است، باید از آنها دوری جست» (همان، ۱۱۲)

طبق این نگرش میتوان گفت که زنان موجوداتی احساسی، عاطفی، دنیاپرست و شهوتران هستند که تمام فکر آنها توجه به زر و زیور و زیبایی خویش است. توصیه به اجتناب کردن از آنان به این معناست که آنان به این خاطر توجه به مادیات و شهوانیات نمیتوانند بر هوی و هوس خود غالب آیند؛ بنابراین باید طبق آیین بودا از آنان دوری جست تا بتوان در مسیر رهروی آیین بودا موفق شد.

همچنین بوداییان چون این نگرش تنفر و بیزاری از زن در میان آنان شکل گرفته بود، نه تنها جو مردسالارانهی جامعهی خویش مقابله نکردند؛ بلکه به دنبال راهکارهایی بودند که خود را با این نگرش بیشتر تطبیق دهند و زنان نیز به خاطر حاکمیت مردان، این حقارتها را بدون کوچکترین مقاومت، پذیرا شدند؛ زیرا برتری مردان را قبول داشتند و اقتدار آنان را میپذیرفتند و نمیتوانستند بر دنیای مردانه، مسلط شوند.

۲-۶-۴. زن در کیش مانوی

«شخصیت اسطورهای زن در کیش مانوی حول مردیانگ یا نخستین زن، دور میزند. مردیانگ همچون هوای کیش سامی، فریب شیطان یا اهریمن را میخورد، اما با وی میآمیزد و به این ترتیب، تبار دیوی از او زاده میشود. این شخصیت نسبتاً منفی در باور مانوی از آن روست که به زعم مانویان، هر چه انسان از دنیای پست مادی دوری گزیند، به دنیای نور و بهشت آسمانی نزدیکتر خواهد شد. پس از زن پرهیز باید کرد، چون پیوستن با زن، به منزلهی استمرار تسلسل زندگی مادی است.»

(اسماعیلپور، زیر آسمانههای نور، ۱۳۸۲ و: ۱۸۷)

با این نگرش مانویان نیز همانند بودائیان زن را مظهر دنیاپرستی و مادیگرایی میدانند و چون طبق آیین آنها از دنیا و تعلقات آن باید رویگردانی کرد؛ در نتیجه باید از زنان نیز دوری جست که توجه به آنها گرفتار شدن هرچه بیشتر در مادیات و ظواهر دنیوی است؛ بنابراین دو آیین مانوی و بودایی شرط رسیدن به کمال و سعادت ابدی را دوری جستن و پرهیز از معاشرت و همنشینی با زنان میدانند. در حالیکه قرآن زنان را مایه‌ی آرامش مردان میدانند و معتقد است که زن و مرد در کنار همدیگر و در پناه هم میتوانند راه سعادت ابدی را بپیمایند و کسب تقوا و فضایل اخلاقی برای زن و مرد یکسان است و در راه رسیدن به کمال هیچکدام را مانع دیگری و سد راه دیگری قرار نداده است.

با بررسی وضع زن در میان آیینهای پیش از اسلام، این نتیجه حاصل میشود که در کل، زنان، صاحب هیچگونه اختیار و اراده‌های نبوده‌اند و مردان قدیم تاریخ، همیشه زنان را تحقیر کرده‌اند. در هیچ جای تاریخ و در هیچ نوشته‌های انتقادی علیه مردان به کار نرفته است و در بسیاری از موارد عمل مردان و زبردستی زنان مورد تأیید بوده است و زنان دوره‌های تاریک و پر از رنج و محنت، همراه با محدودیت و مظلومیت را پشت سر گذاشته‌اند؛ نه مردان و نه جامعه‌ی مردسالار، نمیخواستند بر ویژگیهای فطری و امتیاز معنوی زنان توجه داشته باشند و زنان نیز این حقارت خود و حاکمیت زنان را میپذیرفته‌اند.

۷-۲. وضعیت زنان در دربار شاهان

در این قسمت از کار پژوهش، هدف آن است که موقعیت سیاسی و فرهنگی و اجتماعی زنان از دربار شاهان، بررسی شود. منظور از موقعیت اجتماعی، وضعیت اجتماعی، نوع پوشاک، آرایش، ازدواج و همچنین پایگاه اجتماعی زن در نزد مردان است و هدف از موقعیت سیاسی، حق مداخله‌ی زن در امور سیاسی، مانند دستیابی به مناصب مهمی چون پادشاهی، موقعیت فرهنگی، حق تحصیل و آموزش زنان است.

درآمد

در طول تاریخ بشریت، روابط اجتماعی انسانها همواره در حال تغییر و دگرگونی بوده است و این تغییر و تحول در مناسبات و روابط میان زن و مرد تاثیر گذاشته و شکلهای مختلفی به خود گرفته است و جایگاه زن نیز در طی دوره‌های مختلف تاریخی، تحت تاثیر فرهنگ و باورهای دینی جامعه قرار گرفته است؛ از این رو، نحوه‌ی برخورد با زنان و جایگاه اجتماعی آنان در جوامع مختلف متفاوت بوده است.

در طول تاریخ، هدف بسیاری از شاهانی که بر اریکه قدرت تکیه زده بودند از کسب کردن و به دست آوردن مقام و منصب و مکننت و ثروت، فراهم آوردن اسباب عیش و عشرت بود و گاهی توجه افراطی آنها به حرمسرداری در اداره امور مملکت، اختلال ایجاد میکرد و موجب نابسامانی مملکت و دستگاه اداری می شد و ملت را نیز تحتالشعاع خود قرار میداد و گاهی همین توجه افراطی مسیر تاریخ کشورها و سلسله هایش را تغییر میداد و کار مملکت روبه آشوب و هرج و مرج میگذاشت. علاوه بر پادشاهان که بدون آنکه خود بدانند با این خودکامگیها و عیاشیها، مصلحت عمومی جامعه و مردم را به مخاطره میانداختند و در کنار کنیزکان زیباروی در جستجوی لذت حیوانی خویش، عمر به پایان میبردهاند، سایر مردان ثروتمند اجتماع نیز با توجه به وضع اقتصادی خویش به تشکیل حرمسرا، علاقهمند بودند و زنان دلخواه خود را در آنجا گرد میآوردند و با تشکیل مجالس عیش و عشرت به نوعی از وجود کنیزکان زیباروی بهره‌مند میشدند و این زنان، جزئی از دارایی آنان به حساب میآمدند؛ بنابراین میتوان گفت که وضع اقتصادی جامعه در توجه مردان به زن موثر بوده است و میان ثروت ثروتمندان و تشکیل حرمسرا رابطهای مشاهده شده است؛ زیرا ثروتمندان و اغنیاء در نهایت تنعم و رفاه زندگی میکردند در حالی که طبقات زحمتکش و فقیر جامعه با تحمل بیگاری و دیگر ظلمهایی که به آنان میرفت در کمال فقر و تنگدستی به سر میبردند و به علت ناتوانی مالی به یک زن اکتفا میکردند.

قبل از اشاره به وضعیت زنان در دربار شاهان، لازم است که به چگونگی تشکیل حرمسرا و وضعیت زنان در آنجا نظری انداخته شود.

۲-۷-۱. زنان حرمسرا

« حرمسرا عبارت از ساختمانی بود شامل حیاط مشجر و گلکاری شده و ایوان مهتابی که زنان در آن زندگی میکردند و غیر از مردان خانواده، احدی در محوطهی آن قدم نمیگذاشت، مگر کنیزکان و احياناً خادمان که به عنوان خدمتکار در قسمت اندرونی زندگی میکردند.»

(آزاد، پشت پردههای حرمسرا، ۱۳۸۲: ۳۳)

« ناصرالدین شاه به خاطر زنان متعددی که داشت به توسعهی بنای حرمسرا دست زد. این اندرونی دارای فضای مستطیلی بود که در چهار طرف آن، بناهای دو طبقهای با تالارهای بزرگ و اتاقهای متعدد قرار داشت و به حیاطهایی که متعلق به یکی از زنان شاه بود راه داشت، این تالارها و اتاقها دارای اسامی خاصی چون حیاط، سروستان، و انارستان بودند. در وسط عمارت مذکور، عمارت دو طبقه دیگری، مطابق یکی از قصرهای عثمانی ساخته بودند که «خوابگاه» نامیده میشد. هر یک از زنهای سوگلی، یک دستگاه عمارت و

حیاط در اختیار داشتند و زندهای دیگر به فراخور محبوبیتی که داشتند، دارای یک تا سه اتاق بودند و صیغههای جزء هم موظف بودند در دستگاه زندهای محترم شاه اقامت گزینند.»

(همان، ۱۹۸ - ۱۹۹)

زنانی که در حرمسرا زندگی میکردند از محدودیتهای زیادی برخوردار بودند و آنها نمیتوانستند هر وقت که اراده کنند از آنجا بیرون بیایند و هیچکس هم نمیتوانست به راحتی به آنجا برود و آمد و شد داشته باشد؛ در حالی که زنان وابسته به طبقات محروم و فرودست اجتماع در تمام ساعات شبانهروز در کوچه و بازار به فعالیتهای معمولی خود مشغول بودند؛ زیرا بیشتر در ادارهی زندگی با همسران خود شریک بودند. علاوه بر آن تعدد زوجات که در میان طبقهی ثروتمند جامعه و در میان شاهان و درباریان رواج داشت، با آنکه امری شرعی و پسندیده به حساب میآمد؛ اما مورد علاقهی عامهی مردان نبود؛ زیرا نگهداری چندین زن در یک خانه گذشته از جنبهی اخلاقی، از نظر مالی و اقتصادی برای هرکس امکانپذیر نبود و پرداخت مهر و تامین غذا و سایر مایحتاج زندگی و تحمل اعتراضات زنان فقط از عهدهی اشراف و بزرگان برمیآمد و سایر افراد از قبول این مسئولیت ناتوان بودند.

زنان چگونه بر حرمسراها راه مییافتند؟

در جواب باید گفت که گاهی پیوند و ازدواج شاهان انگیزهی سیاسی داشت و بر اساس مصلحت سیاسی مملکت صورت میگرفت. بدین ترتیب که شاهان برای برقراری صلح، تحکیم پایههای سلطنت، نشان دادن فتنه، اتحاد با قبایل دیگر و همچنین فر و شکوه بیشتر یافتن، از حاکمان کشورهای دیگر زن میگرفتند یا می دادند. این پیوند هم متأثر از تبادلات سیاسی بود و وابستگی سببی ایجاد میکرد و هم سبب برآورده شدن امیال سیری ناپذیر حاکمان وقت میشد، گاهی نیز شاهان کنیزکان را به عنوان تحفه و هدیه دریافت می کردند. گفته شده است که « برخی از زنان حرم، برای اینکه شاه را فریفتهی بینظیری و خیرخواهی خود کنند، سعی در ترتیب آشنایی و همبستری شاه با خدمتکاران و کنیزکان خود را داشتند. بدین منظور زنان جا افتادهی حرم همواره سعی داشتند که در دستگاه خود، خدمتکاران زیبا و خوشرویه و تربیت شده داشته باشند.»

(دلریش، زن در دوره‌ی قاجار، ۱۳۷۵: ۲۰۷)

گاه پیش می‌آمد که خود شاهان دختران را در جایی میدیدند و میپسندیدند و سپس به حرم خانگی خود می‌آوردند؛ چنانکه که در مورد ناصرالدین شاه گفته شده که «شاه به باغهای مناطق بیلاق میرفت. بر حسب تصادف دختری به کنار نهری آمده بود تا آب ببرد، شاه او را دید و پسندید، سپس با رضایت پدر و مادرش او را به حرم خانگی خود آورد. امینه اقدس، یکی از زنان قدرتمند شاه، در سفر به نواحی گروس کردستان، به عنوان کنیز خریداری شد و در زمره‌ی زنان اندرونی قرار گرفت. همچنین در سفر شاه به مازندران در سال ۱۲۹۹ هـ.ق، در مسیر دختری موسوم به فخری مورد پسند واقع شده، روانگی حرمسرای شاهی شد. یکی دیگر از راههای انتخاب زنان جدید در حرمسرای شاهی، حضور در میهمانیهای بود که به افتخار آنها برپا میشد. در چنین مهمانیها، زنان بدون حجاب در برابر شاه حاضر میشدند و تشریف‌فرمایی وی را با رقص و آواز جشن میگرفتند.»

(همان، ۱۹۱-۱۹۲)

باید گفت که تمام زنان مقیم حرمسرا، کنیز نبودند و با شاه هم‌خوابه نمیشدند، بلکه دستهای از آنان خدمتکار بودند، دستهای دیگر، دختران سران مملکت بودند که برای بدست آوردن افتخار، ندیمگی همسر شاه میشدند؛ البته هر وقت شاه تمایل پیدامیکرد میتوانست این دختران را نیز در اختیار بگیرد. صاحب منصبان نیز برای اینکه در نزد شاه برای خود شفیعی داشته باشند، حداقل یکی از دختران خود را به حرمسرای شاهی میفرستادند. بدین ترتیب شاهان با روشهای مختلف از اطراف و اکناف برای خود کنیزکان و همسرانی گرد می‌آوردند و روانگی حرمسرای خود میکردند و آن زنان برای ارضای تمایلات سیری ناپذیر یک تن، در قصرهای طلایی محبوس میشدند. ناگفته نماند که گاه سیل دختران در دربار شاهان تورم ایجاد میکرد و به علت وسعت حرمسرا و زیادی زنان در آنجا، انحرافات جنسی در میان آنان رواج پیدا میکرد؛ زیرا بعضی از زنان در سال بیشتر از یک بار نمیتوانستند شاه را ببینند. در نتیجه آنان با خدمتکاران و مردان درباری پنهانی ارتباط برقرار میکردند و شاه برای جلوگیری از این انحرافات جنسی جمعی از آنان را طلاق میداد و یا آزاد میکرد و آنان به عقد درباریان و سرداران دیگر در می‌آمدند. با این وجود زنان همیشه با ترس رانده شدن از دربار روزگار میگذرانیدند.

همسر شاه بودن و در رفاه و نعمت زندگی کردن هر چند با خود افتخاراتی به همراه داشت؛ اما زنان حرمسرا هرگز نمیتوانستند بدون رنج و دغدغهی فکری روزگار بگذرانند، زیرا رفتار شاه متناسب با اصل و نسب کنیزکان با آنان متفاوت بود. آنان که دختران سران مملکتی بودند یا از گوهر و نژاد اصیل بودند یا اینکه ریشهی خانوادگی سلطنتی داشتند، از دیگر زنان متمایز بودند و بیشتر مورد توجه شاه قرار میگرفتند و از امتیازات بیشتری برخوردار میشدند. در نتیجه این امر یکی از عوامل کشمکش میان زنان حرم بود.

علاوه بر آن، زنان از ترس اینکه مبادا با مردان درباری روابط نامشروع داشته باشند یا اینکه اسرار سیاسی و مملکتی را فاش کنند، همواره تحت نظارتهای شدید قرار میگرفتند و تمام رفت و آمدهای آنها سخت کنترل میشد و این امر بر محدودیت آنان میافزود.

« یکی دیگر از رنجها و کشمکشهایی که دامنگیر زنان حرم میشد، علاقهی وافری بود که شاه به بعضی از زنان معمولی حرم نشان میداد؛ علاقهای که سبب میشد که آنان در برخی مواقع، در زمرهی زنان سوگلی شاه به حساب آیند. در زنانی که اینگونه مورد توجه قرار میگرفتند از امکانات بیشتری از جمله دریافت مواجهه بیشتر، حتی نامعین و داشتن تشکیلات مجزا از زنان دیگر برخوردار میشدند. جلب محبت شاه برای نیل به چنین موقعیتی، حرمسرا را صحنهی رقابتها و حسادتهایی میکرد و آنان را رقیب یکدیگر می ساخت.»

(همان، ۲۰۶)

گاه زنان در حرمسرا، به علت اوقات فراغت زیادی که داشتند زندگی در حرمسرا برای آنان خستهکننده میشد در نتیجه سعی میکردند به هر طریقی و با هر کیفیتی که شده اوقات فراغت خود را پر کنند. آنان با اشتغال به کارهای گوناگون از جمله بافندگی، آوازخوانی، رقصیدن، هنرپیشگی و روی آوردن به شعر و ادب میکوشیدند که در آن محیط یکنواخت تنوعی به وجود بیاورند. تعدادی از زنان نیز تیراندازی و کمانداری یاد میگرفتند تا با داشتن چنین امتیازی، در شکارگاهها همراه شاه باشند. گروهی نیز با رقص و آوازخوانی مجلس شبانهی شاه را گرمی میبخشیدند.

گاهی نیز محیط حرمسرا تبدیل به نمایشگاه جواهرات گرانبیقیمت و پارچههای نفیس میشد و زنان در آنجا تلاش میکردند تا با هر چه بیشتر زینت دادن خود و با پوشیدن لباسی فاخر، رقبای خود را سرفاکنده و دوستان خود را شاد نمایند؛ اما « سیه روزی زنان حرمسرا به همین رقابتها و حسادتها ختم نمیشد. آنان فرسنگها از وظایف یک زن عادی در خانه دور بودند. فرزندانشان به وسیلهی دایهها پرورش مییافتند و

غذای روزانه‌ی آنها توسط آشپزباشی طبخ میگردید. فرزندان‌شان نیز سرنوشتی بهتر از آنان نداشتند. به علت کثرت تعدد زنان و ارتباط اندک شاه با آنها و همچنین اشتغال پسران از ۱۰ تا ۱۲ سالگی به حکمرانی ولایات و دیگر مناصب دولتی، مهر پدر و فرزندگی میان آنان وجود نداشت. از سوی دیگر، وجود رسوم و تشریفات خشک درباری و پرورش و تربیت آنها توسط دایه‌ها، سبب میشد که از مهر مادری نیز محروم باشند.»

(همان، ۲۰۹)

یکی دیگر از مصیبت‌ها که دامنگیر زنان دربار میشد، مرگ شاه وقت بود. یعنی اگر شاه فوت میکرد. هر کدام از زنان او که ظاهری برازنده داشتند، به چنگ درباریان او میافتادند یا اینکه بعد از مرگ شاه، چنان تحت فشار و محدودیت قرار میگرفتند که تحمل ماندن در آن جا برایشان دشوار میشد و زنان، دیگر تضمینی برای آینده‌ی خود نداشتند و در اولین فرصت با وضع آبرومندانهای دربار را ترک میکردند؛ در نتیجه زندگی حرمسرای شاهی بر خلاف ظاهر فریبنده‌ی آن، صحنه‌ی حسادتها و رقابتها و کشمکشها میشد و انواع و اقسام فشارهای روانی را برای زنان به همراه داشت و گاه مقدمه‌ی انحرافات جنسی را نیز فراهم میکرد و همچنین مهر مادر و فرزندگی و حس مسئولیت‌پذیری را نیز از میان میبرد و برای زنان، کسلکننده و رنج‌آور بود و آنان مجبور بودند برای غلبه بر فشارهای روانی به انواع سرگرمیها و تنوعها متوسل شوند و روزگار خود را به گونه‌های بگذرانند.

اکنون پس از به دست آوردن آگاهی اندکی در مورد چگونگی وضعیت زنان اندرونی، لازم است که به وضعیت زنان در دربار شاهان و حکومت‌های مختلف، نظری انداخته شود.

۲-۷-۳. مادها

ابتدا به چگونگی تشکیل دولت ماد اشاره‌ای خواهیم کرد، آنگاه به بررسی اصل موضوع یعنی « وضعیت زنان » میپردازیم.

« مادها مردمانی بودند آریایی که در ابتدای قرن هفتم قبل از میلاد سلطنت ماد را تاسیس کردند و در سایه‌ی اتحاد، امپراتوری بزرگ آشور را برای همیشه شکست دادند و اقوام و قبایل بسیاری را از قید اسارت آشوریان رهایی بخشیدند. مادها پیش از تشکیل سلسله‌ی هخامنشیان در بخش بزرگی از ایران فعلی سلطنت میکردند و بیش از دو برابر سرزمین هخامنشیان بر سرزمین ایران فرمانروایی داشتند. هگمتانه یا همدان از قرن هفتم پیش از میلاد پایتخت ایران و شهر معروف دنیای آن روز بود. دیوک یا دیاکو که در آغاز امر

دهقان زادهای فعال و مورد اعتماد بود، در سایهی حسن تدبیر، نخست به مقام داوری و پس از چندی از طرف مردم به پادشاهی برگزیده شد و سلسلهی مادها را بنیانگذاری کرد.»

(آزاد، پشت پردههای حرمسرا، ۱۳۸۲: ۳۸-۳۹)

« دین مادها مبتنی بر اعتقاد به خدایان گوناگون و بتها بوده و زبان مادها با زبان اوستا مطابق بوده و بیشک زبان تکلمی آنان آریایی بوده است و همچنین با زبان پارسیها نیز قرابت نزدیکی داشته است.»

(نوذری، تاریخ اجتماعی ایران، ۱۳۸۰: ۴۵)

۲-۷-۳-۱. وضعیت اجتماعی زنان دورهی مادها

نمیتوان از جزئیات زندگی زنان در دورهها مادها اطلاعات دقیقی به دست آورد؛ اما با توجه به اختلافات طبقاتی که در زمان پادشاهان حاکم بوده است و همچنین استقرار نظام پدرشاهی و مردسالاری، و شرایط اجتماعی و رویدادهای موجود در آن میتوان گفت که زنان از زندگی اجتماعی یکسانی برخوردار نبودند. و در این دوره تضاد طبقاتی وجود داشت. گروهی مانند رؤسا و بزرگان و سران قبایل ثروتمند، در رفاه و آسایش کامل میزیستند و گروه دیگری که از وضعیت مالی بالایی برخوردار نبودند، به صورت برده در خدمت افراد ثروتمند روزگار میگذرانیدند؛ بنابراین وضعیت زندگی زنان نیز مطابق وضعیت اجتماعی آنان متغیر بود؛ زیرا زنان طبقات پایین به صورت کنیزکانی در خانوادههای مرفه، برای تأمین مایحتاج زندگی در خدمت زنان طبقات بالای اجتماع به سر میبردند. آن زنان نیز با زینت دادن خود به انواع و اقسام جواهرات و وسایل آرایشی و با سوار شدن بر ارابههای گرانبها از مجلس جشنی به جشن دیگر میرفتند.

« بهترین گواه در مورد وضع زنان و شیوهی پوشش آنها دورهی ماد، نقش برجستهی آشوری نینوا مربوط به قرن هفتم قبل از میلاد است که صحنهای از کوچاندن اهالی را که به اجبار صورت میگیرد، نشان میدهد. از این نقش برمیآید که زنان آن دوران با صورت و مویی باز و بدون حجاب حرکت میکردند و پیراهنی تنگ تا مچ پا با آستینی کوتاه دربر میکردند و ظاهراً در فعالیتهای اقتصادی دوشادوش مردان شرکت داشتند و زنان نیز حمل قسمتی از مایحتاج زندگی را به عهده گرفته بودند.»

(آزاد، پشت پرده‌های حرمسرا، ۱۳۸۲: ۳۸-۳۹)

تا قبل از پیدایش نظام برده‌داری و بردگی، زن مقام اول اجتماعی را داشت و «مادرشاهی حاکم بر جامعه‌ی ماد بوده است. نقطه‌ی مسکونی که توسط هرتسفلد کشف شده، عبارت بوده از مساکن گلی عشیرتی و دسته جمعی، و طرز ساختمان آن حاکی از وجود نکاح دسته جمعی و مادرشاهی بوده است.»

(همان، ۱۳۸۰: ۴۰)

اما پیدایش نظام بردگی، زن را از مقام اول اجتماعی که نظام مادرشاهی بود به مقام دوم تنزل داد. زنان در جامعه‌ی برده‌داری ماد، علاوه بر کارهای منزل، در بیرون هم پابه‌پای مردان کار میکردند یا اینکه در خانه‌های ثروتمندان به صورت کنیز یا برده به خدمت گرفته میشدند و از این راه زندگی پر از مشقت خود را میگذراندند.

۲-۳-۷-۲. ازدواج در میان مادها

ازدواج در میان مادها به گونه‌های مختلف انجام میگرفته که به آنها اشاره خواهد شد.

۲-۷-۳-۲-۱. تعدد زوجات

یکی از انواع ازدواجها که در میان مادها و به علت حاکمیت نظام پدرسالاری، رایج و جایز بوده، تعدد زوجات بوده است و اختیار کردن هم خوابگان و کنیزکان مجاز شمرده میشده است و همچنین «وجود نکاح دسته جمعی در دوره‌های تاریخ ماد، نشانه‌های از آن داشته است که مردان و زنان به طور اشتراکی از روابط جنسی برخوردار بوده‌اند و تعلق و تملکی در مساله‌ی نزدیکی مردان و زنان وجود نداشته است. این گونه ازدواجها در دوره‌های دیگر دنیای باستان به صورتهای چند شوهری و چند همسری نیز دیده میشود که یک فرد با چند فرد غیر همجنس خود ازدواج میکرد؛ اما آنچه که سبب شده بود تا مردم تک همسری را ترجیح دهند، تشکیل خانواده به صورت مونوگامیک بود و این پدیده باعث شد تا بچه‌هایی از یک پدر مشخص و غیر قابل انکار بوجود آیند و وارث و مالک ثروت پدر خود بشوند.»

(همان، ۴۱)

قبل از تشکیل خانواده به صورت مونوگامیک و در صورت رواج تعدد زوجات مرد کاملاً آزاد بود از عده‌ی کثیری از زنان و کنیزکانی که در اختیار داشت، بهره‌مند شود؛ ولی زنان موظف بودند که قبل و بعد از زناشویی عفت خود را حفظ کنند و مطیع و منقاد شوهر خویش باشند.

۲-۷-۳-۲. ازدواج با محارم

یکی دیگر از ازدواجهای معمول در میان مادها علاوه بر تعدد زوجات، ازدواج با محارم بوده است. «ظاهراً در میان مادها و پارسیان رسم بود که پسر و دختر و یا داماد پادشاه پیشین، قانوناً به سلطنت میرسید. بدین ترتیب پادشاهان غالباً با خواهران خود مزاجت میکردند. این رسم، خارج از خاندان سلطنتی نیز در ایران باستان و آسیای میانه جاری و ظاهراً گرایشی بود به حفظ سهم مال و منال زن در داخل خانوادگی پدرشاهی و جلوگیری از خروج آن.»

(همان، ۴۲)

در نتیجه در میان مادها، زنان از وضع اجتماعی یکسانی برخوردار نبوده‌اند و گروهی از آنان در میان طبقات بالای اجتماع بودند در ناز و نعمت روزگار به سر میبردند و گروهی دیگر به عنوان برده یا کنیز در خدمت ثروتمندان بودند و آنان در امور سیاسی، هیچ مداخله‌ای نداشتند و در میان مردان آنان، تعدد زوجات جاری بود؛ ولی زنان موظف بودند با عزت و احترام زندگی کنند و به همسران خود وفادار بمانند. مردان فرزندان خود را در سن رشد در میان خواجه سرایان و زنان حرمسرا محبوس میکردند و سالهای کودکی فرزندان آنان اینگونه پشت سر گذاشته میشد. در هر حال در جامعه‌ی ایران باستان و در میان طوایف آریایی، هیچ‌گاه تساوی بین زن و مرد وجود نداشته است. مردان آریایی قادر به انتخاب زنان متعدد بوده و میتوانستند برای خود حرمسرا تشکیل دهند در حالیکه نسبت به وفاداری زن به شوهر قوانین سختی وضع میگردد.

۲-۷-۴. هخامنشیان

با منقرض شدن حکومت مادها بر اثر غلبه کوروش و مدارای او قوم پارس و ماد با هم متحد شدند. پارسیان نیز در حدود ۷۰۰ ق.م در ناحیه پارسوماش واقع در شرق شوشتر، اقامت گزیدند و با استفاده از ضعف عیلام، تحت رهبری هخامنش، حکومت هخامنشیان را تأسیس کردند.

(آزاد، پشت پرده‌های حرمسرا، ۱۳۸۲: ۴۴)

در ابتدای عهد هخامنشیان، آیین زرتشتی نفوذ زیادی در ایران نداشت؛ اما پادشاهان هخامنشی تعلیمات دین زرتشتی را برتر و بالاتر از دین رسمی خود میدانستند؛ ولی با این وجود از نیایش خدایان کهن خود، دست نمیکشیدند؛ هر چند اهورامزدا را بالاتر از دیگر خدایان قلمداد میکردند.

۲-۷-۴-۱. وضعیت اجتماعی زنان در عهد هخامنشی

« در دوران هخامنشیان، خانوادگی سلطنتی، در رأس قدرت و سازمان اجتماعی و با تمام امتیازات ویژه سیاسی و اقتصادی قرار داشت. خانوادگی سلطنتی به اتفاق برخی خاندانهای بزرگ پارسی، طبقه ممتاز جامعه را تشکیل میدادها. در این دوران خانواده بر بنیان پدرسالاری استوار بود، در عین حال زنان نیز از حقوق اجتماعی قابل توجهی برخوردار بوده‌اند. آنان حق رفت و آمد آزاد داشتند و میتوانستند املاک و اموالشان را با میل و اراده خود واگذار نمایند، ظاهراً با تشکیل حکومت مرکزی به ویژه از زمان داریوش اول موقعیت زنان در ایران تنزل نمود و به قصد محدود نمودن قدرت زنان، برای زنان خانوادگی ثروتمند محدودیتهایی قائل شدند. یکی از وظایف اساسی زنان به دنیا آوردن فرزندان متعدد، به خصوص اولاد ذکور بود. اغلب به خانوادگی‌های پر اولاد، جوایز و کمکه‌های ارزنده‌ای از طرف پادشاه داده میشد. فرزندان ۵ سال اول زندگی خود را تحت سرپرستی مادر بوده و از آن پس، تربیت آنان زیر نظر پدر انجام گرفته است.»

(نوذری، تاریخ اجتماعی ایران، ۱۳۸۰: ۵۴)

وضعیت زنان هخامنشی هم تقریباً شبیه مادها بوده است. زنان طبقات بالا از احترام ویژه‌ای برخوردار بودند و در زندگی آسایش بیشتری داشته‌اند و گاه در امور سیاسی و درباری نیز دخالت میکردند و مناصب مهم دولتی را عهده‌دار میشدند؛ اما زنان طبقات پایین به شرط اینکه در کاری تخصص ویژه‌ای داشته باشند، میتوانستند همپای مردانشان در کارهای تولیدی شرکت کنند و به تناسب کار خود مزد دریافت نمایند.

زنان طبقه بالای اجتماع، به علت داشتن ثروت، قدرت و مکتب بر امور پیرامون خود سلطه‌ی بیشتری داشتند و از مزایای انسانی و امتیازات بیشتر نسبت به طبقات پایین اجتماع برخوردار بودند. با این حال میان ثروت و مکتب و فقر و نداری تفاوتی بسیار بود تا جائیکه این تفاوت با « قبوری که از دوره‌ی هخامنشیان به دست آمده، کاملاً آشکار میشود؛ زیرا زنان ثروتمند با زینت آلات سیمین مدفون شده‌اند، ولی زنان طبقات پایین با تزئینات مختصر آهنی.»

(آزاد، پشت پرده‌های حرمسرا، ۱۳۸۲ : ۴۹)

زنان عهد هخامنشی از لحاظ سیاسی همه « در دربار شاهان صاحب قدرت و نفوذ بودند و در اجرای مجازاتها و قضاوتها نیز دخالت میکردند و کارهای مربوط به قضاوت را اگر چه بر عهده‌ی دانشمندان سالخورده یا قاضیان بود و کاهنان قوانین را وضع میکردند؛ اما رفته رفته زنان درباری در این امور دخالت میکردند و رسیدگی به این گونه امور به آنان نیز واگذار میشد و گاهی نیز تاج و تخت شاهی پس از فوت پادشاه به زنش میرسید، نه به پسر یا سایر اقربای ذکور او.»

(همان، ۴۹)

۲-۷-۴-۲. ازدواج در میان هخامنشیان

انواع ازدواج رایج در میان هخامنشیان عبارت بود از:

۲-۷-۴-۱. ازدواج با محارم

همچنان که در دوره‌ی مادها به ازدواج با محارم اشاره شد در دوره‌ی هخامنشیان نیز چنین ازدواجی برای پاک نگهداشتن خون نژاد خویش، مرسوم بود و ازدواجهایی میان خواهر و برادر، پدر و دختر، مادر و پسر، صورت میگرفت؛ چنانکه که گفته‌اند داریوش سوم، « خواهر خود، ستاتیر را به زنی گرفت. طبق اعتقاد آیین زرتشتی که ازدواج با محارم در میان آنان مرسوم بوده این گونه ازدواجها گناهان بزرگ را از بین میبرد. از طرفی دیگر چون پادشاهان و درباریان به خاطر حفظ شئون طبقاتی و کوشش در پاک نگهداشتن خون خانوادگی با محارم و اقارب خویش ازدواج میکردند، لاقل زنان و دختران رعایا از تجاوز آنها محفوظ بوده‌اند و به سبب مجاز بودن ازدواج در میان نزدیکان، زن زیبایی از محارم، بارها مانند تخت سلطنت یا سایر اموال موروثی از این پادشاه به آن پادشاه میرسیده است. برای نمونه هوتا ئوسا یا اتوسا دختر کوروش به ترتیب زن

کمبوجیه، گئوماتای مغ، و داریوش بوده و کمبوجیه علاوه بر آتوسا با رکسانا، خواهر دیگر خود نیز ازدواج کرد.»

(همان، ۵۱-۵۲)

۲-۷-۴-۲. تعدد زوجات

علاوه بر ازدواج با محارم در میان هخامنشیان، تعدد زوجات نیز در میان آنان جاری و رایج بوده و دامنه‌ی انتخاب همسر، وسیع و کنیزک و همخوابه گرفتن، مخصوص ثروتمندان بوده و عنوان تجملی داشته است. این کنیزان همیشه و در همه جا همراه پادشاهان و درباریان بوده‌اند و وقتی آنها به منطقه یا ناحیه‌ای لشکرکشی میکردند، دستهای از آنها را با خود به همراه میبردند. طبقات بالای اجتماع هخامنشی هر یک چندین زن عقدی و غیر عقدی داشتند و ازدیاد نسل را از افتخارات خود به حساب می‌آوردند. اما ناگفته نماند که هر چند در آیین زرتشت تعدد زوجات و اختیار کردن کنیزکان مورد تایید و پسند بوده است، با این حال فقط طبقات بالای اجتماع و ثروتمندان و بزرگان و پادشاهان میتوانستند چندین زن اختیار کنند و به قول مورخین مردمان عادی آن روزگار و طبقات فرودست جامعه، زندگی ساده و بی‌آلایش داشتند و از زنجاری و ازدواجهای مکرر و متعدد به دور بوده‌اند؛ بنابراین شاهان هخامنشی زنان عقدی متعددی داشته‌اند و زنان غیر عقدی زیادی نیز داشته‌اند و همانطور که گفته شد منظورشان از این کار داشتن اولاد زیاد بوده است؛ اما زنانی که شاه انتخاب میکرد از چه طبقه‌های بودند؟

« شاه، زنان خود را از میان شاهزاده خانمها، یا دختران خانواده‌های درجه اول انتخاب میکرد و این زن عقدی، ملکه به حساب می‌آمد. ملکه بانوی حرم بود و بر تمام زنان اندرون ریاست میکرد و حق داشت که تاج بر سر بگذارد. در زمان بعضی از پادشاهان مانند اردشیر دوم و داریوش دوم، ملکه در امور سیاسی نیز دخالت میکرد و در دربار نفوذ فوق‌العاده مییافت.»

(همان، ۵۷)

همچنین در مورد مداخله‌ی سیاسی زنان نیز « داریوش دوم نیز که سرانجام از منازعات خانگی و توطئه - های مخوف حرمسرای پدر، پیروز بیرون آمد، نوزده سال سلطنت کرد. سلطنت او تقریباً یکسره در تحت سلطه و نفوذ ملکه‌اش (پروزاتس) که خواهر و در عین حال زوج‌هاش بود، گذشت.»

(زرین کوب، روزگاران، ۱۳۸۷: ۱۱۵)

در پایان باید یادآور شد که مداخله‌ی بیش از اندازه‌ی زنان در امور سیاست و شهوتپرستی و خودخواهی پادشاهان، خوشگذرانی و عیاشی طبقات ممتاز و نارضایتی مردم از بزرگان و درباریان دولت ۲۲۰ ساله‌ی هخامنشی را در زمان داریوش سوم، با شکست در برابر اسکندر مقدونی پایان داد.

۲-۷-۵. اشکانیان

« پارتیان (اشکانیان) توانستند مدت پانصد سال فرمانروایی خود را بر محدوده فلات ایرات حفظ و در مقابل اقوام شرق و غرب مقاومت کنند. دین آنان به روزگار صحراگردی، مظاهر طبیعت مانند: آفتاب، ماه و ستارگان بود. آنان چون به قدرت رسیدند نسبت به مذاهب گوناگون که در ایران رواج داشت با نظر اغماض مینگریستند. در مراحل بعد، برای شاهان خود نیز الوهیت قائل گردیدند. چنانکه «ارشک» پادشاه اشکانی از این مرتبه برخوردار بود. وی لقب «ابی فانس» را که کلمه‌های یونانی است بر سکه‌های خود نقش نمود. آیین زرتشت، دین رسمی و دولتی آن اهورا مزدا و یا دیگر خدایان کهن را اجرا مینمودند.»

(نوذری، تاریخ اجتماع ایران، ۱۳۸۰: ۶۶-۶۷)

۲-۷-۵-۱. موقعیت زنان در عهد اشکانیان

در ابتدا باید گفت که زنان از لحاظ اجتماعی در نقاط مختلف کشور اشکانی، ارزش یکسان و همانند نداشتند. در برخی از نقاط به زنان احترام می‌گذاشتند، آنچنان که گاهی مرد مطیع اراده‌ی زنش بود؛ اما به طور عموم زنان با مردان آزادانه در ارتباط نبودند و در این عصر قاعده‌ی عمومی بر جدا بودن مردان از زنان قرار داشت. اشکانیان، به پوشش زنان و در پرده نگه داشتن آنان تعصب زیادی به خرج میدادند و گاه در این امر افراط میکردند. محدودیت اجتماعی آنان به گونه‌ای بود که زن قبل از فوت شوهرش نمیتوانست شوهر دیگری اختیار کند؛ اما در صورت عدم رضایت از شوهر خود به آسانی میتوانست طلاق بگیرد. مرد هم فقط در چهار مورد میتوانست از زن خود جدا شود:

«۱- نازا بودن ۲- پرداختن به جادوگری ۳- فاسدالاخلاق ۴- پنهان کردن ایام قاعدگی از شوهر.»

(همان، ۱۳۸۰: ۶۸)

شاهان اشکانی هر چند به تشکیل حرمسراهای وسیع و گسترده علاقه‌ی فراوانی داشتند؛ اما آنان تنها یک زن عقدی و رسمی داشتند که آن را از میان شاهزاده خانمها و یا زنان پارتی انتخاب میکردند و این تنها زن رسمی و عقدی شاه «ملکه» نام داشت که جدا از زنان دیگر و در قصری جداگانه زندگی میکرد و زنان غیر رسمی در قصرهای دیگر؛ که این قصرها را بر بلندی میساختند و با پلکان وارد آن میشدند. شاید به خاطر این بود که بیشتر قصر زنان تحت کنترل قرار گیرد که آن را بر روی بلندی میساختند.

به طور خلاصه در مقایسه با دوره‌های پیشین باید گفت که مقام زنان نزد پارتیها پستتر از مقام آنها نزد مادها و پارسیها بوده است و مداخله نکردن زنان در امور دولتی یکی از ویژگی‌های اشکانی است مگر بندرت.

۲-۷-۵-۲. ازدواج اشکانیان

از ازدواجهای رایج در میان اشکانیان میتوان به دو مورد زیر اشاره کرد:

۲-۷-۵-۲-۱. تعدد زوجات

یکی از موارد ازدواج در دوران اشکانیان هم بمانند دوره‌های قبل، تعدد زوجات بوده است؛ اما داشتن بیش از یک زن رسمی جایز نبوده است. «تعدد زنان غیر رسمی در میان پارتیان و به ویژه در خانوادگی سلطنتی و اشراف از زمانی متداول شده بود که آنان به ثروت دست یافته بودند؛ زیرا بیش از این، زندگانی صحرائشینی آنان، مانع از داشتن زنان متعدد بود. شاهان اشکانی زن رسمی خود را از شاهزادگان یا لاقل از میان زنان پارتی انتخاب میکردند.»

(همان، ۶۸)

۲-۷-۵-۲-۲. ازدواج با محارم

یکی دیگر از ازدواجهای مرسوم زمان اشکانیان ازدواج با محارم بوده است؛ زیرا ازدواج با نزدیکان در ایران قدیم، پسندیده بود و ظاهراً جهت این کار و حفظ خانواده و پاکی نژاد و خون میدانستند.

« بعضی از مورخان از جمله مینورسکی نیز زناشویی خواهر و برادر و طرز عشقبازی و ازدواج آنها را در منظومه‌ی ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی مربوط به دوره‌ی اشکانیان میدانند؛ زیرا آنچه‌ان که در این منظومه توصیف شده، این قضیه با هیچ کدام از دوره‌های تاریخی جز اشکانیان قابل انطباق نیست. نمونه‌ی

دیگر ازدواج با محارم در این دوره میتوان از فرهاد پنجم نام برد که مادر خود **تهاموزاورانیا** را به زنی گرفت و از سال دوم میلادی نقش زن و شوهر یا مادر و پسر توأمأً به روی سکهها دیده میشود.»

(آزاد، پشت پردههای حرمسرا، ۱۳۸۲: ۸۰-۸۱)

در مورد فعالیت سیاسی زنان در این دوره نیز باید گفت که زنان به هیچ وجه در زندگانی خارجی مردها و در امور مملکتداری و سیاسی مردها شرکت و مداخله نداشتند و مداخلهی زنان در امور سیاسی فقط در دورهی پادشاهان ضعیف ممکن بوده است. مداخله نکردن زنان در امور دولتی را باید یکی از خصایص ویژهی دوران اشکانیان دانست. تنها یک مورد از حضور زن را در مورد سیاسی و درباری میتوان نام برد، آن هم «تهاموزاورانیا، مادر فرهاد پنجم است که با پسرش بر تخت سلطنت مینشست و همراه فرزند زمام امور را در دست داشت.»

(نوذری، تاریخ اجتماعی ایران، ۱۳۸۰: ۶۸)

از لحاظ پوشش ظاهری هم زنان عادی در دورهی اشکانی، «قبایی تا زانو بر تن میکردند و با شنلی که بر سر افکنده میشد، گیسوان خود را نیز به شیوهی یونانیان آرایش میکردند و از میان سر، فرق باز می کردند. از دیگر لباسهای زنان اشکانی پیراهن بلند، گشاد، پرچین، آستیندار بود. پیراهن دیگری داشتند که روی اولی میپوشیدند. قد پیراهن دوم نسبت به پیراهن اولی کوتاهتر و یقهبازتر بوده است. روی این دو پیراهن، چادری نیز بر سر میکردند. چادرشان نیز به رنگ شاد و ارغوانی و سفید بوده است. به اعتقاد برخی از مورخان در ایران باستان فقط زنان وابسته به طبقهی اشراف، موظف به رعایت حجاب بودند و بقیه موظف به پوشاندن چهرهی خود نبودند.»

(راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، ۱۳۴۰: ۴۷۶)

۲-۷-۶. ساسانیان

چگونگی پیدایش دولت ساسانی

«پس از سقوط دولت هخامنشی، ساسانیان زمام اختیار را به دست گرفتند و شاپور دوم پسر اردشیر دولت نو بنیاد ساسانی را جلوهی خاصی بخشید و دین زرتشت نیز به صورت دین رسمی و ملی کشور درآمد.»

پس از شاپور دوم، بازماندگان او، هرمز اول، بهرام اول، بهرام دوم و بهرام سوم بودند که هر یک مدت کوتاهی سلطنت کردند. سپس اداری کشور به دست نرسی، پسر شاپور افتاد و بعد از او هرمز دوم، نه سال با عدل سلطنت کرد. چون در جنگ با اعراب درگذشت. آذر نرسی که مردی سفاک و خونریز بود، زمام امور را بدست گرفت؛ اما به علت سوء سیاست از سلطنت خلع شد و بعد از او چون کسی از خاندان شاهی باقی نماند، افسر شاهی را بر فراز خوابگاه زن هرمز دوم که آبستن بود آویختند و کودک نازاده را به شاهی ایران برگزیدند. این کودک همان شاپور ذوالاکتاف بود که هفتاد سال فرمانروایی کرد. بعد از او برادر شاپور دوم که اردشیر دوم نام داشت به سلطنت رسید و بعد از آن شاپور سوم و بهرام چهارم و یزدگرد اول و بالاخره بهرام پنجم و یزدگرد دوم، به ترتیب زمام امور را به دست گرفتند. یزدگرد دوم دو پسر داشت به نامهای پیروز و هرمز که هرمز بر تخت سلطنت نشست و بعد از او پسرش انوشیروان و سپس هرمز چهارم که بر جانشینی انوشیروان انتخاب شد و پس از ده سال پادشاهی، بهرام چوبین که خود را از دودمان اشکانی میدانست، پایتخت را محاصره کرد و تاج شاهی بر سر نهاد و به نام خود سکه زد. خسرو - پسر انوشیروان - نیز که به امپراتور روم پناه برده بود، آرام ننشست و به کمک سپاهیان روم سپاهیان بهرام چوبین را از میان برد و خود بر تخت سلطنت نشست و سپس با مرگ خسرو پرویز در طی چهار سال دوازده پادشاه بر تخت سلطنت جلوس کردند و چون مرد کم آمد زنان را بر تخت نشانند، چنانکه دو دختر خسرو «پوران و آذر میدخت» به سلطنت رسیدند. عاقبت در سال ۶۳۲ میلادی، شاهزاده‌های که از ترس جان به استخر پناه برده بود پیدا کردند و تاج شاهی را بر سر او نهادند. این شاهزاده‌ی نگونبخت یزدگرد سوم بود که نقطه‌ی پایان ساسانیان به حساب می‌آید.»

(آزاد، پشت پرده‌های حرمسرا، ۱۳۸۲: ۸۹-۸۶)

۲-۷-۶-۱. موقعیت اجتماعی زنان در عهد ساسانیان

در مطالعه‌ی وضعیت زنان عهد ساسانی تناقضاتی مشاهده می‌شود و زنان در این عهد دو دوره‌ی متفاوت را پشت سر گذاشتند. آنان ابتدا بنابر قوانین قدیمی، کاملاً تحت سلطه‌ی مرد قرار داشتند و محکوم بودند که همانند بردگان و کودکان، بدون چون و چرا اوامر مرد را اطاعت کنند؛ زیرا نافرمانی کردن زن به مرد ایجاب می‌کرد که بتواند او را طرد کند بنابراین زن شخصیت حقوقی نداشت، یعنی به عنوان شخصی که صاحب حقی باشد به شمار نمی‌رفت و در هر صورت تحت سرپرستی رئیس خانوار که ممکن بود پدر، شوهر و یا در صورت مرگ آنها، جانشین آنان باشد؛ اما رفتارهای خودسرانه‌ی مردان با زنان، موجبات حمایت قانونی از زن

را فراهم آورد و حقوق عملی جدیدی در میان ساسانیان پدید آمد که رسم کهن را از اعتبار ساقط کرد؛ آنچنان که زنان توانستند نیمی از حقوق از دست رفته خود را بازیابند؛ اما در کل با استفاده از اطلاعات پراکنده‌ای که از منابع متعدد تاریخی بدست آمده، ظاهراً زنان عهد ساسانیان چه در قانون جدید و چه در قانون کهن همانند دوره‌های قبل از موقعیت یکسانی برخوردار نبوده‌اند. زنان طبقات محروم یا متوسط همپای مردانشان در کارهای مربوط به کشاورزی و اقتصادی در بیرون از خانه فعالیت میکردند و شرکت موثر داشتند. آنان ملزم به رعایت حجاب نبودند؛ چون به علت کارهای دشوار که در بیرون انجام میدادند، استفاده از چادر و حجاب برای آنها دست و پا گیر بود؛ اما زنان طبقات ممتاز موظف بودند که حجاب رعایت کنند. در این اجتماع مرد، عنصر برتر جامعه را تشکیل میداد و داشتن اولاد پسر نیز از لحاظ اقتصادی و اجتماعی، دارای قدر و منزلت بیشتری بوده است.

« در زمان ساسانیان، زمانی که دختری شوهر میکرد دیگر هیچگونه سهمی به عنوان ارث از پدر خود و یا از کفیل او دریافت نمیداشت؛ از این رو لازم بود که هنگام زناشویی، حتی‌المقدور جهاز کامل و بزرگی همراه با خود ببرد. در مورد مهریه نیز مبلغی تعیین میشد که در صورت پیش آمدن طلاق به زن پرداخته شود. تعیین ترتیب سهم‌الارث در حقوق ساسانی بدین منوال بوده است که پادشاه زن یعنی زن درجه اول شاه و پسران او هر یک سهم مساوی از ارث داشته‌اند، و دختران در صورتی که شوهر نداشتند نصف سهم برادران و مادر خود ارث میبردند؛ اما زن دوم که چکر زن نامیده میشد و همچنین فرزندان، هیچگونه سهمی از ارث نداشتند.»

(آزاد، پشت پرده‌های حرمسرا، ۱۳۸۲: ۹۱)

وضعیت آموزش نیز در این دوره برحسب وضعیت اجتماعی متفاوت بوده و بیشتر طبقات بالای جامعه و اشراف حق آموزش دیدن را داشتند و آموزش دادن جنبه‌ی عمومی نداشت فقط مخصوص ثروتمندان بود. از لحاظ سیاسی، زنان در امور کشوری و مملکتداری دخالتی نداشتند؛ اما سلطنت و فرمانروایی آنان نیز اشکال قانونی نداشته است و زنان میتوانستند در صورت کارآمدی دخالت داشته باشند؛ مثلاً دو تن از دختران خسرو پرویز به نامهای « آذرمدخت و پوراندخت» به سلطنت رسیده‌اند که هم نظامی در «خسرو و شیرین» و هم فردوسی در «شاهنامه» به سلطنت آنها اشاره کرده‌اند.

۲-۷-۶-۲. ازدواج در عهد ساسانیان

در مورد ازدواج عهد ساسانیان نیز باید گفته شود که همانند دوره‌های قبل ازدواج با اقربای نزدیک (خواهر و دختر) معمول بوده است و به عنوان فرایزدی تلقی میگردیده و همچنین تعدد زوجات نیز رایج و مرسوم بوده به گونه‌ای که مردان می‌توانستند زنان متعدد اختیار کنند. مقررات ازدواج در عهد ساسانی به پنج شکل صورت می‌گرفته:

« ۱- زنی که با رضایت والدینش به خانه شوهر میرفت، فرزندی که برای شوهرش به دنیا می‌آورد در دو جهان به همسرش تعلق داشت؛ این چنین زن را پادشاه زن (زن ممتاز) میخواندند.

۲- زنی که تنها فرزند خانواده بود (اواغ زن)، زن تنها فرزند خوانده میشد. فرزند اول این زن را به والدینش میدادند تا جای دختری را که خانواده را ترک گفته بود، بگیرد. از این هنگام وی را مانند زن نخست (ممتاز زن) می‌گفتند.

۳- اگر مردی که در سن ازدواج بود و مجرد می‌مرد، خانواده‌اش به زنی بیگانه جهیز میدادند و او را به همسری مردی بیگانه در می‌آوردند. این زن را (سر زن) یا همسر خوانده مینامیدند. نیمی از فرزندان او به مرد مرده که میبایست در جهان دیگری شوی او باشد، تعلق داشت و نیمی دیگر از آن شوهر زنده بود.

۴- بیوه‌ای که دو بار به خانگی بخت میرفت (چاکر زن) نام داشت. اگر او از شوهر اولش فرزندی نداشت، وی را همانند همسر خوانده میدانستند. نیمی از فرزندان او که از همسر دوم میزاید، به شوی نخست او که میبایست در جهان دیگر به عقدش درآید تعلق داشت.

۵- زنی که بیزایات پدر و مادرش ازدواج می‌کرد، فروتر از دیگر زنان بود، این زن را (خودسرای زن) می‌گفتند. او نمیتوانست از والدینش ارث ببرد تا اینکه پسر بزرگش به سن بلوغ برسد و نزد پدر او را مقام (ممتاز زن) میبخشید.»

(نوذری، تاریخ اجتماعی ایران، ۱۳۸۰: ۸۸-۸۹)

« در این دوره، شیربها نیز وجود داشت؛ بنابراین رسم، شوهر آینده زن، مبلغی معین پول یا کالایی معادل آن مبلغ به والدین زن میداد، لیکن بنابر (دینکرد) اگر پس از ازدواج معلوم می‌گردید. زن ارزش مبلغ پرداخت شده را ندارد؛ مثلاً اگر زن نازا بود، این پول میبایست به شوهر داده شود.»

(همان، ۸۹ به نقل از زن در حقوق ساسانی، ص ۱۷)

نتیجه‌گیری:

با اشارات مختصری که از فعالیت اجتماعی و سیاسی زنان در دربار شاهان قبل از اسلام صورت گرفت، میتوان این نتیجه به دست آمد که در زمان مادها به علت تسلط نظام پدرسالاری، موقعیت اجتماعی زنان یکسان نبوده است و محدودیتهایی داشته‌اند؛ از جمله:

۱- ظلم به زنان طبقات پایین اجتماع به علت فقر و نداری که به صورت کنیزکان و بردگان در خانواده - های ثروتمندان کار میکردند؛

۲- عدم مداخله در امور کشوری و سیاسی؛

۳- مسلط بودن مردان بر زنان به علت حاکمیت نظام پدرشاهی و تنزل نظام مادرشاهی؛

۴- اختیار کردن زنان متعدد بدون توجه به نظر و خواستهی زنان.

در زمان هخامنشیان با وجود آنکه اجتماع مردسالار بوده؛ ولی زنان از موقعیت اجتماعی بالایی برخوردار بوده‌اند و در امور داخلی کشور نیز مداخله کرده‌اند و حتی به منصب پادشاهی نیز میرسیده‌اند؛ اما با تشکیل حکومت مرکزی موقعیت آنان تنزل یافت و زنان طبقات پایین اجتماع همانند دوران مادها، با سختی روزگار میگذرانیدند و پا به پای مردان کار میکردند.

زنان زمان اشکانیان نیز همانند مادها ارزش یکسان و همانندی نداشته‌اند؛ زیرا در برخی جاها به زنان احترام زیاد میگذاشتند و گاهی تا آنجا میرسید که مرد، مطیع ارادهی زنش میشد و بعضی جاهای دیگر محدودیت زنان عبارت بود از:

۱- در پرده بودن و مستور بودن و جدا نگه داشتن زنان از مردان؛

۲- داشتن زنان متعدد به صورت غیر رسمی؛

۳- مداخله نکردن از امور داخلی کشور؛

۴- یکسان نبودن وضعیت اجتماعی زنان و ظلم در حق زنان طبقه‌ی پایین اجتماع؛

۵- داشتن زنان متعدد و نادیده گرفتن حق و حقوق زنان.

در عهد ساسانیان طبق حاکمیت نظام پدرسالار، زنان مطابق یک آیین و حقوق قدیمی از موقعیت نازلی برخوردار بودند و زنان طبقات محروم، همپای مردانشان در امور اقتصادی خانواده فعالیت داشتند و آنان موظف به رعایت حجاب نبودند؛ در حالی که زنان طبقات ممتاز بالعکس هم از منزلت والایی برخوردار بودند و هم موظف بودند پوشش داشته باشند. وضعیت ازدواج نیز در میان مادها، هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان یکسان بوده است یعنی بر طبق آیین زرتشت هم "تعدد زوجات" رایج بود و هم "ازدواج با محارم برای حفظ پاکی خون و نژاد" مرسوم و رایج بود؛ اما ستمها و محدودیتهای زنان ساسانی:

۱- قبل از نصب قانون جدید زنان، هیچ شخصیت حقوقی نداشتند و همانند شیء قابل خرید و فروش به حساب میآمدند و دگرگونی که در وضعیت قانون عمومی ساسانیان ایجاد گردید به نفع زنان طبقات بالای اجتماع بود و در وضعیت زنان پایین اجتماع هیچ تغییری حاصل نشد و آنان همچنان با سختی روزگار میگذرانیدند؛

۲- محروم بودن دختران در صورت ازدواج، از ارث و همچنین محروم بودن زنان و فرزندان درجه دوم پادشاه از سهامالارث؛

۳- بدون اهمیت دادن به نظر زنان، زنان متعدد اختیار کردن؛

۴- منحصر کردن حق آموزش فقط برای زنان طبقات بالای اجتماع و محروم بودن زنان طبقه پایینی از این امر.

اکنون به نمونههایی از ارزش بزرگداشت مقام زن در اسلام، اشاراتی خواهیم کرد:

۱- اسلام ازدواج با محارم را که در دورههای پیش از اسلام به تابعیت از آیین زرتشتی رواج داشت، از میان برداشت.

۲- قانون تعدد زوجات که منجر به تشکیل حرمسراهای وسیعی گشته بود و زنان زیادی در قصرهای به ظاهر آراسته در خدمت امیال سیری ناپذیر یک تن بودند، در چارچوب معین و مشخصی قرار گرفت و طبق نظر اسلام، مردان در صورت توانایی مالی و رعایت عدالت میتوانند بیش از یک زن داشته باشند و قرآن در سورهی (نساء آیهی سوم) هشدار میدهد که اگر میترسید عدالت نوزید، به یک زن بسنده کنید:

«مَنْ زَوَّجْتُمْ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَلَا مَنَعَ لَكُمْ بِهِ ذَنْبٌ ۚ وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّأَ أُولُو الْأَلْبَابِ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (النساء ۳)

۳- همچنین اسلام در مورد سهامالارث، سهم دختر را نصف پسر و سهم زن را نصف شوهر و حق خواهر را نصف حق برادر، معین کرده است.

«... (النساء ۱۱)»

سهم پسر برابر سهم دو دختر است.

قرآن در جایی دیگر در مورد ارث بردن زنان میفرماید:

«... (النساء 7)»

و از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان به ارث میگذارند، چه اندک و چه بسیار، زنان را نیز نصیبی است؛ نصیبی معین در شریعت اسلام دلیل نقصان میراث زنان و دختران در این است که مردان بارگران مخارج زندگی را بر عهده دارند و زنان در خانواده همسر نیز علاوه بر نصف میراث خود از میراث پدری همسرش نیز برخوردار میگردند.

۴- تساوی حقوق زن و مرد بر اساس ویژگیهای فطری و سرشتی آنان. قرآن حکم نمیکند که زن صرفاً برای تمتع و التذاذ مرد آفریده شده؛ برعکس زن و مرد را مکمل همدیگر و مایهی آرامش هم خوانده است.

«... (بقره ۱۸۷)»

آنان پوشش شمایند و شما پوشش ایشانید.

۵- منسوخ و مطرود اعلام کردن رسم ناپسند زنده به گور کردن دختران در عصر جاهلیت.

دانشگاه آزاد اسلامی



۳-۱. زن در قرآن و متون دینی

درآمد

یکی از موضوعات مهم مطرح در حوزه‌ی انسانشناسی، شناخت ویژگیها و تفاوت‌های شخصی زن و مرد است؛ این موضوع با توجه به اهمیت و تأثیر آن در تعیین روابط زن و مرد و تعیین قلمرو حقوقی هر یک از آنها از دیرباز مورد توجه قرار گرفته است و از لحاظ تاریخی نیز به دلیل توجه افراطی و تفریطی به آن، اثرات منفی زبانباری در برداشته است.

از نظر پیشینه‌ی تاریخی، سرگذشت زنان نه تنها سابقه‌ی روشنی ندارد، بلکه نگرش منفی همراه با ستم و حقارت و سرکوب تاریخی نسبت به جنس « مؤنث » در گذشته به قدری عمیق و ریشه‌دار است که وضعیت اجتماعی اسفباری را برای زنان پدید آورده است. زنان نیز به دلیل ضعف آگاهیهای عمومی نسبت به جایگاه و حقوق خود و همچنین فرهنگ مردسالارانه‌ی غالب بر فضای فکری جامعه‌ی سنتی، بیشتر به این نگرش منفی دامن زده و تسلیم شده‌اند و با وجود تحولات تدریجی، فکری- فرهنگی جامعه‌ی بشری این ستم نابخشودنی تاریخی و این تحقیر و خوارداشت زنان در جامعه، همچنان تداوم داشته و دارد. از قدیمترین زمان تا کنون، زن یا هدف بوده و یا وسیله و همراه، حق حیات و تصمیمگیری از او سلب شده است و در بند اجتماع مردسالار، اسیر و گرفتار بوده است.

امروزه با توجه به تفکر مردسالارانه و نگرش تفریطی و زنستیزانه نسبت به قشر زنان و رویکرد افراطی زنسالارانه با پیدایش پدیده‌ی « فمینیسم » و نهضت تساوی حقوق زن و مرد، این بحث به یکی از چالش برانگیزترین مسائل تبدیل شده است؛ تا جایی که هر یک از کتابهای دینی و بشری با توجه به وضعیت اجتماعی خود و تفکر حاکم بر جامعه، دیدگاههای مختلف و متفاوتی را ارائه داده‌اند؛ اما دیدگاه اسلام به علت ویژگی خردپذیری و کلینگری خاص آن، کاملترین و جامعترین تعریف و تفسیر را در این زمینه ارائه داده است.

در این قسمت از کار پژوهشی، هدف آن است که چگونگی نگاه اسلام نسبت به زن و مرد، نظری انداخته شود. اینکه زن و مرد از نظر قرآن از چه جایگاه و منزلت یکسانی برخوردار هستند و چه تفاوت و تمایزی

بنابراین، قرآن از حقوق و منزلت خانوادگی و اجتماعی زن دفاع میکند و بدین طریق شأن و منزلت فراموششدهی زن جامعهی عرب را که همواره مطرود جامعه بود، باز گردانده و در او روحیهی خودباوری را تقویت نموده است؛ در نتیجه زنان باید بیش از هر چیزی مدیون اسلام و آموزه‌های قرآنی باشند که هویت گمشده و ازدست رفتهی آنان را احیا نمود.

۳-۱-۲. زن و مرد، تساوی در شخصیت، تفاوت در خلقیات

با مطالعهی آیات قرآن در مورد شخصیت انسانی زن، میتوان به این نتیجه رسید که قرآن کریم در مقام طرح جایگاه زن و مرد، صرف نظر از خصوصیت جنسیتی مرد و زن، «انسان» و شخصیت انسانی وی را مورد خطاب و توجه قرار داده است به اینکه زن و مرد دارای یک حقیقت واحد و از یک گوهر و سرشت واحد و یکسان آفریده شده‌اند و هیچگونه نابرابری در میان آنها دیده نشده و هرگز عامل جنسیت و نژاد در برتری شخصیت زن و مرد دخالت داده نمیشود و هرگز از روزنه‌ی «مذکر و مؤنث» بودن به زن و مرد نگریسته نشده است؛ چنانکه خداوند در اینباره در قرآن میفرماید:

«... وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ۚ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ۗ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ ۖ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۝۱۰۰»

(النساء/۱)

«ای مردم تقوا پیشه کنید که شما از نفس واحد خالق و از آن نفس واحده، همسران آفریده شده و از آن دو مردان و زنان زیادی پدید آمده است.»

قرآن سیر تکامل و رشد را برای زن و مرد یکسان میدانند و در طی این طریق، محدودیتی برای هیچ کدام قائل نیست. از نظر قرآن این تقوا و عمل صالح و تقرب به خداوند انجام عمل نیک است که معیار برتری و فضیلت زن و مرد محسوب میشود. چنانکه اعلام میکند:

«... وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ۚ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ۗ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ ۖ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۝۱۰۰» (الحجرات/

(۱۳)

برترین شما در نزد خداوند باتقواترین شماست. یا در (سورهی نحل آیهی ۹۷) میفرماید:

خدا برای مردان مسلمان و زنان مسلمان و مردان مومن و زنان مومن و مردان اهل طاعت و زنان اهل طاعت و مردان راستگوی و زنان راستگوی و مردان شکیبا و زنان شکیبا و مردان خداترس و زنان خداترس و مردان صدقه دهنده و زنان صدقه دهنده و مردان روزهدار و زنان روزهدار و مردان و زنان که شرمگاه خویش را حفظ میکنند و نیز زنان و مردانی که خدا را زیاد یاد میکنند و نیز زنانی که خدا را زیاد یاد میکنند، آمرزش و اجری بزرگ آماده کرده است.

۳-۱-۳. فعالیت اجتماعی زن در قرآن

همچنین در بارهی فعالیتهای اجتماعی زن و مرد نیز خداوند در قرآن، مسئولیتهایی همانند امر به معروف و نهی از منکر و همچنین بر پاداشتن نماز و دادن زکات را در کنار هم قرار میدهد؛ آن هم در جامعهی خرافی و بدوی عصر جاهلیت که زن فقط مسئولیت بچه‌داری را بر عهده داشت و به عنوان یک شیء به آن نگریسته میشود. خداوند در قرآن، در این باره میفرماید:

﴿...﴾

« و مردان و زنان باایمان یار و دوستدار یکدیگرند که امر به معروف و نهی از منکر میکنند و نماز به پا میدارند و زکات میدهند و از خدا و پیامبرش فرمان میبرند. آنان را خدا به زودی مشمول رحمت قرار می دهد. خداوند شکست ناپذیر حکیم است.»

در نتیجه در بسیاری از فعالیتهای اجتماعی و مسئولیتهای اجتماعی نیز خدا، نقش زن و مرد را برابر و یکسان تلقی کرده است، با وجود آنکه نفقهی زن بر عهدهی مرد است؛ اما زن نیز میتواند زکات و صدقه بدهد.

۳-۱-۴. منزلت زن در خانواده از دیدگاه قرآن

از نظر منزلت خانوادگی نیز، قرآن جایگاه زن را در خانواده بسی ارجمند میدانند و همچنین رابطهی زناشویی را یک پیمان محکم و استوار قلمداد میکند که از مدار مادیت خارج و بر مدار معنویت بنا نهاده شده است قرآن کریم، زوج آفرینی انسان (زن و مرد) را همانندی تمام و کمال در ابعاد اساسی و اصول انسانی مانند ارزشها، کمالیابی و هویت انسانی، مکمل همدیگر میدانند و آنان را مایهی آرامش و آسایش همدیگر قرار داده است، چنانچه میفرماید:

«مَنْ مَلَكَ مِنْكُمْ لِيُوقِ لِحُورٍ مِنْ آلِهِ فَمَا لَهُ بِهِ حِمْلٌ كَمَا حَمَلْنَا إِدْرِيْسَ بْنَ مَرْيَمَ وَقَامِلًا وَمَنْ يَحْمِلْهُ فَإِنَّهُ بَالِغٌ فِي الْأَسْبَابِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ فِي سَبِيلِنَا مَعْرَضًا وَلَا عَمَلًا سَنَكْفُرْ عَنْهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَفَرْنَا عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْحَمِيمِ الْكَاذِبِ الْوَكْدِيِّ الَّذِي لَعَنَّا وَإِنَّ مِنْ الْأُمَّةِ لَشِق_ئِيْمًا الَّذِي لَا يَرْجُوا يَوْمَ الْحِسَابِ» (اعراف / ۱۸۹)

« او کسی است که آفرید شما را یک تن و قرار داد از او جفتش را تا آرامش گیرد بدو.»

و نیز میفرماید:

«مَنْ مَلَكَ مِنْكُمْ لِيُوقِ لِحُورٍ مِنْ آلِهِ فَمَا لَهُ بِهِ حِمْلٌ كَمَا حَمَلْنَا إِدْرِيْسَ بْنَ مَرْيَمَ وَقَامِلًا وَمَنْ يَحْمِلْهُ فَإِنَّهُ بَالِغٌ فِي الْأَسْبَابِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ فِي سَبِيلِنَا مَعْرَضًا وَلَا عَمَلًا سَنَكْفُرْ عَنْهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَفَرْنَا عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْحَمِيمِ الْكَاذِبِ الْوَكْدِيِّ الَّذِي لَعَنَّا وَإِنَّ مِنْ الْأُمَّةِ لَشِق_ئِيْمًا الَّذِي لَا يَرْجُوا يَوْمَ الْحِسَابِ» (روم / ۲۱)

و از نشانههای اوست که برایتان از جنس خودتان همسرانی آفرید تا به آنها آرامش بیابید و نهاد میان شما دوستی و رحمت را همانا در این است آیاتی برای گروهی که اندیشه کنند. قرآن در این میان بر نقش تسکین دهندهی زن و جایگاه منحصر به فرد و ویژهی او در خانواده تاکید دارد و همچنین او را کاملکننده و تمامیت بخش وجود و هستی مرد میدانند؛ آری قرآن زنان و مردان را مایهی تسکین و آرامش همدیگر میدانند و مردان را اندرز میدهد که با زنان به نیکی و مهر رفتار کنند:

«مَنْ مَلَكَ مِنْكُمْ لِيُوقِ لِحُورٍ مِنْ آلِهِ فَمَا لَهُ بِهِ حِمْلٌ كَمَا حَمَلْنَا إِدْرِيْسَ بْنَ مَرْيَمَ وَقَامِلًا وَمَنْ يَحْمِلْهُ فَإِنَّهُ بَالِغٌ فِي الْأَسْبَابِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ فِي سَبِيلِنَا مَعْرَضًا وَلَا عَمَلًا سَنَكْفُرْ عَنْهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَفَرْنَا عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْحَمِيمِ الْكَاذِبِ الْوَكْدِيِّ الَّذِي لَعَنَّا وَإِنَّ مِنْ الْأُمَّةِ لَشِق_ئِيْمًا الَّذِي لَا يَرْجُوا يَوْمَ الْحِسَابِ» (نساء / ۱۹)

« برایشان سخت مگیرید، با آنان به نیکو رفتار کنید.»

« ﴿لَا يَجْرِمُكُمْ إِذَا أَخَذْتُمْ مِنْ أَيْدِيهِمْ إِلَى الْجُحُومِ أَنْ يَضْرِبُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى السَّمَاءِ مَا بَلَغْتُمْ فِيهَا السَّمَاءَ﴾ (روم/۲۱) »

« میان شما دوستی و مهربانی نهاد.»

رسول خدا (ص) در مورد احترام و تکریم به زنان میفرماید: «ما اکرم النساء الا کریم و لا اهانن الا لئیم»
« گرامی نداشت زنان را مگر آن که خود بزرگواری است و به ایشان اهانت روا نداشت مگر پست و فرومایه.»

(ستاری، سیمای زن در فرهنگ ایران، ۱۳۷۳: ۸۷)

یکی دیگر از نقشهای مهم و ارزشمند در قرآن تداوم بخشیدن به نسل آدمی است. قرآن برای زن و مرد در ازدیاد نسل آدمی، نقشی مشترک و همانند قائل است در صورتیکه در زمان نزول قرآن در عرصه جاهلیت و فرهنگ و سنت رایج بر آن زمان، زن به مثابهی ظرف نطفهی مردان به حساب میآمد، نه شریک نسل و برخوردار از حقوق مادری؛ این چنین است که در این باره میفرماید:

« ﴿وَالرَّجُلُ لِلنِّسَاءِ كَمَا أَنَّ الْوَاصِلَ لِلْوَاصِلِ وَالْمَرْءُ لِلْمَرْءِ﴾ (نساء / ۱) »

« از آن دو مردان و زنان فراوانی (در روی زمین) منتشر ساخت.»

از ویژگی دیگر که قرآن در مورد زنان و مردان بیان فرموده، پوشاندهی عیبها و برآورندهی نیازها و کاستی- های شوهران است و در اینباره میفرماید:

« ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَاصْبِرُوا لَهُمْ هُنَّ أَعْيُنٌ مُرْتَبِعَةٌ لِمَا خَفَىٰ مِنْكُمْ وَأَلْيَسُنَّ أَعْيُنُهُمْ كَأَلْيَسُنَّ أَعْيُنُكُمْ لِمَا كَفَرْتُمْ بِهِمْ خَفَىٰ مِنْكُمْ﴾ (بقره / ۱۸۷) »

« همسرانتان (زنان) لباس شما هستند و شما لباس آنها.»

بنابراین قرآن، زن و مرد را مسئول و نگهبان و حافظ پوشیدن عیوب همدیگر میداند، مرد را برای زن لباس و زن را برای مرد لباس قلمداد میکند؛ آن هم لباسیکه زشتیها را میپوشاند و نقصهای پنهان و آشکار انسان را پنهانتر میکند.

مریم که زن نمونه و بانویی است که در قرآن کریم عفت و پاکدامنی او مورد ستایش قرار گرفته در دامان مادری چون همسر عمران تربیت یافته و از اخلاص و شایستگیها و ایمان وی تاثیر پذیرفته و قرآن قبل از تکریم مریم، به بیان ویژگیهای مادر او پرداخته است:

« ﴿فَوَدَّ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ أَنْ يُكَلِّمَهُنَّ فَخَسِبَ لَهُنَّ عِزٌّ وَإِنَّهُنَّ لَفِي شَرِّ مَكَانٍ ﴿٣٥﴾﴾ (آل عمران/ ۳۵)

«(به یاد آورید) هنگامی که همسر عمران گفت: خدایا آنچه در رحم دارم، برای تونذر کردم که محرر و (آزاد، برای خدمت خانه تو باشد) از من بپذیر که تو دانا و شنوا هستی.»

مادر مریم، در بدو تولد فرزندش در اندیشه‌ی پایبندی به عهدی است که با خدا بسته است؛ لذا میبیند بر خلاف تصور او دختری به دنیا آورده که نمیتواند بر اساس رسوم آن جامعه در شمار خدمتکاران خانگی خدا درآید؛ اما همچنان به عهد خود پایبند میماند و او را «مریم» (عبادت کننده‌ی خداوند) نام می - نهد و خواهان امداد الهی در تربیت وی میگردد. مادر مریم در تربیت شایسته‌ی او از هیچ کوششی دریغ نکرد و خداوند به دست او و در دامان او، مریم را به بهترین و سزاوارترین وجه به رشد و ترقی رسانید. خداوند در قرآن در این باره میفرماید:

« ﴿فَوَدَّ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ أَنْ يُكَلِّمَهُنَّ فَخَسِبَ لَهُنَّ عِزٌّ وَإِنَّهُنَّ لَفِي شَرِّ مَكَانٍ ﴿٣٦﴾﴾ (آل عمران/ ۳۶)

« ولی هنگامی که او را به دنیا آورد (و او را دختر یافت) گفت: خداوندا! من زادم او را در حالیکه دختر است- ولی خدا از آنچه او به دنیا آورده بود، آگاهتر بود- و پسر همانند دختر نیست. (دختر نمیتواند وظیفه خدمتگذاری معبد را همانند پسرانجام دهد) من او را مریم نام گذاردم، و او و فرزندانش را از (وسوسه‌های شیطان رانده شده، در پناه تو قرار میدهم.»

برخی از مفسران نقلی و روایی، برای توضیح و تفسیر آیات و قصص قرآنی و تفسیر احادیث به منابع قدما و کتابهای یهودیان و نصرانیان مراجعه کرده‌اند و به تدریج آنچه در میان اسرائیلیات در مورد کتاب و حدیث رایج بوده، در حوزه علم و معارف اسلامی وارد کرده و در صدد تعبیر و تفسیر آیات قرآن مانوس با متون اسلامی در هماهنگ کردن بافت داستان با فرهنگ اسلامی بر آمده‌اند. همچنین یکی از ترفندهای زن ستیزان نیز در طول تاریخ تمسک به ادیان الهی یا کلام بزرگان دینی است. آنان برخی داستانهای قرآنی را مورد توجه و استشهاد قرار داده و توانسته‌اند نتیجه‌ی مورد نظر خود را در مورد خوارداشت و تحقیر زن، حاصل کنند و آن را دستاویزی برای نکوهش هر چه بیشتر زنان قرار دهند. در ادبیات فارسی نیز شاعران و نویسندگان بزرگ برای ثابت کردن نظر منفی خود در مورد زنان به برخی از داستانهای قرآن برای بدجلوه دادن چهره‌ی زنان، استفاده کرده‌اند؛ مثلاً نویسندگان زن ستیزی مانند نویسندگان کتابهای طوطی نامه، سندبادنامه، کلیله و دمنه و جوامع الحکایات، زنان را حیل‌هگر و فاسد و گناهکار ازلی شناسانده‌اند و یکی از داستانهای قرآن که بیشتر از دیگر داستانها روایت شده و مورد استفاده‌ی نویسندگان زن ستیز قرار گرفته داستان «آدم و حوا» و «یوسف و زلیخا» است که در کتابهای سندبادنامه و طوطی نامه به آنها اشاره شده است. در هر دو از این داستانها این زنان هستند که مردان را به گمراهی و تباهی میکشانند. حوا به یاری ابلیس آدم را فریب داد و زلیخا نیز به علت پابندی به هوسها و شهوات، موجب زندانی شدن یوسف (ع) گردید. این نویسندگان همواره سعی میکردند که داستانهایی را بیافرینند که زاویهی دید آن با داستان «یوسف و زلیخا» و «آدم و حوا» یکی باشد. در داستان سندبادنامه که بر اساس داستان «یوسف و زلیخا» شکل گرفته است، مورد، بدین گونه که در اصل داستان، کنیزی که پسر پادشاه عشق میورزد و به دلیل رویگردانی و کنارگیری شاهزاده از پاسخ دادن به عشق وی، کنیزک او را متهم به خیانت میکند تا جایی که پادشاه تصمیم میگیرد که پسر را از بین ببرد. در نتیجه این حکایت شباهت بسیاری به داستان «یوسف و زلیخا» دارد؛ اما با ژرفاندیشی در مورد داستان آفرینش «آدم و حوا» در قرآن، میتوان گفت که به هیچ وجه به فریب خودن «آدم» توسط «حوا» اشاره‌ای نشده است؛ بلکه با استناد به سوره‌ی بقره آیه‌ی ۳۶ می-توان گفت که شیطان هر دوی آنها را فریب داد و آنان از بهشت رانده شدند:

﴿ يٰۤاٰدَمُ اَسْرِ مَعَاذَكَ رَبِّيٓ ۙ اِنَّكَ كُنْتَ مِنَ الضَّٰلِيْنَ ۝۳۶﴾ (بقره / ۳۶)

«پس شیطان آن دو را به خطا واداشت و از بهشتی که در آن بودند بیرون راند.»

در کتاب «مرصاد العباد» نجمالدین رازی نیز که یکی از کتابهای عرفانی است، در مورد فریب خوردن آدم به وسیله شیطان و امر به خوردن میوهی ممنوعه و رانده شدن او از بهشت، چنین مینویسد: «چندان انس پدید آمد آدم را بهشت و لذات آن، که چون ابتلای شجره در میان آمد ابلیس گفت: آدم طفلوار در اشجار و ازهار و اثمار و انهار و بهشت آویخت، او را هم بدین خوش آمدها بتواند فریفت تا خلود بهشت و ملک آن بر رضای حق برگزید و به گفت شیطان از نهایت حرص، فرمان رحمان بگذاشت.»

(رازی، گزیدهی مرصاد العباد، ۱۳۷۳: ۷۶)

ولی مفسرین قرآن هنگام تاویل و تفسیر قصصهای قرآنی به سراغ اسرائیلیات و کتاب مقدس میرفتند. «با توجه به اینکه پیش از اسلام، اهل کتاب بر عربها سلطه‌ی فرهنگی داشتند، این تسلط فرهنگی بعدها ادامه داشت و اهل کتاب مسلمان شده با نقل قصصهای تورات و انجیل این تسلط فرهنگی را تداوم بخشیدند، با وجودی که پیامبر اسلام بارها مسلمانان را از تاویل داستانهای قرآنی با استفاده از داستانهای کتاب مقدس بازداشته بود، مسلمانان در بسیاری موارد داستانهای قرآنی را با ماجراهای شبیه به آن در کتاب مقدس خلط کردند و در این کار تا آنجا پیش میرفتند که دیگر گاهی خود نیز از تمییز بین روایتهای ناتوان بودند. این مسئله خصوصاً در مورد دو داستان قرآنی آفرینش "آدم و حوا" و "یوسف و زلیخا"، شدیدتر بود و مسلمانان هرگاه نتوانستند پاره‌های از داستان را که در قرآن نیامده است، پیش خود تفسیر کنند به سراغ کتاب مقدس و اسرائیلیات میرفتند.»

(حسینی، ریشه‌های زنستیزی در ادبیات کلاسیک، ۱۳۸۸: ۱۹۵)

نکته‌ی قابل توجه این است که شاعران و نویسندگان ادبیات فارسی نیز با وجود اینکه خود در اشعارشان از آیات قرآنی استفاده کرده‌اند؛ اما باز هم حوا را به عنوان موجودی دسته دوم میدانند که از دنده‌ی چپ آدم آفریده شده، درین باره جامی میگوید:

کس از چپ راستی هرگز ندیده

زن از پهلوی چپ شد آفریده

(جامی، ۱۳۷۸، ج ۱۰: ۱۳۹)

یا اینکه نظامی میگوید:

مجوی از پهلوی چپ، پهلوی راست

زن از پهلوی چپ گویند برخاست

(نظامی، خسرو و شیرین، ۲۸۴)

همچنین شاعر و عارف بزرگی چون مولانا در بسیاری از اشعارش، آیات قرآنی و نشانه‌های آن را مورد توجه و استشهاد قرار داده؛ اما باز هم در ماجرای آفرینش « آدم و حوا» مطابق نظر اسرائیلیات، حوا را گناهکار و فریبکار قلمداد کرده و گناه رانده شدن آدم از بهشت را بر گردن او انداخته است، او در این باب چنین گوید:

چون حوا گفتش بخور آنگاه خورد

چند با آدم ابلیس افسانه کرد

(مثنوی، دفتر ششم : ۴۴۶۹)

وی دلیل هبوط بشر را زن میدانند:

چون که بودم روح و چون گشتم بدن

اول و آخر هبوط من ز زن

(همان ، ۱۰۴۱)

در کشف الاسرار ابوالفضل میبیدی هم که یکی از قدیمترین تفسیرهای قرآنی به زبان فارسی است، داستان آفریده شدن حوا از دنده‌ی چپ آدم و همچنین فریب خوردن آدم به دست حوا روایت‌هایی بدینگونه آمده است: «آدم در بهشت مونس‌ی همجنس خویش نداشت مستوحش میشد، خواب بر وی افتاد، بخت. رب العالمین از استخوان پهلوی وی از جانب چپ... حوا را بیافرید و آدم از آن هیچ خبر نداشت.»

(میبیدی ، کشف الاسرار به کوشش حکمت ، ۱۳۷۱، ج ۱ : ۱۴۷)

همچنین در باب خوردن میوه‌ی درخت ممنوعه آورده است: « ابلیس آنچه گرفته بود از درخت منهی، اول به حوا داد و حوا از آن بخورد. آن گاه حوا به آدم داد و گفت: من خوردم و زیان نکردم، پس چون آدم بخورد عورت ایشان پیدا شد.»

(همان)

امام محمد غزالی نیز در نصیحة‌الملوک، تحت تاثیر معتقدات یهودیان، حوا را دلیل بیرون راندن آدم از بهشت دانسته است و حوا را به وسوسه آدم متهم کرده است: « اما آن خصلتها که حق تعالی زنان را بدان

عقوبت کرده است چون حوا در بهشت نافرمانی کرد و از آن درخت گندم خورد، حق تعالی زنان را هیچ‌ده چیز عقوبت فرمود کردن:

اول حیض، دوم زادن، سوم جدا شدن از پدر و مادر و مرد بیگانه را به شوهر کردن، چهارم به نفاس خویش آلوده شدن، پنجم آنکه مالک تن خویشتن نباشد، ششم کمی میراث، هفتم طلاق که به دست ایشان نگردد، هشتم آنکه مرد را چهار زن حلال کرد و زن را یک شوی، نهم آنکه در خانه معتکف باید بودن، دهم آنکه در خانه سر پوشیده دارد، یازدهم آنکه گواهی دو زن برابر یک مرد نهداند، دوازدهم آنکه از خانه بیرون نیارد آمدن تنها مگر با کسی محرم، سیزدهم آنکه مردان را نماز عید و نماز آدینه و نماز جنازه بود و از پس جنازه روند و عزا کنند و زنان را اینها نباشد، چهاردهم امیر را نشاید، نه قضا را و نه حکم را، پانزدهم آنکه فصل، هزار بهره است، یک بهره از آن، زنان راست و دیگر مردان راست. شانزدهم آنکه در قیامت چندان که جمله امت را عذاب بود یک نیمه از آن زنان فاجره را بود. هفدهم چون شویش بمیرد، چهار ماه و ده روزش عدت بیاید داشتن، هیجدهم آنکه چون شویش طلاق دهد، سه ماه یا سه حیض عدت باید داشتن.»

(غزالی، نصیحه الملوک، ۱۳۸۹: ۱۴۴)

در مورد این امر باید گفت که اگر مجازات زنان به سبب خطای حوا، اینها است که ذکر گردید در مقابل باید مردان نیز به علت خطای آدم، مجازات میشدند و گرنه عدالت رعایت نشده است. در جایی دیگر باز هم غزالی حوا را در بیرون راندن آدم از بهشت مقصر میداند، چنانچه گوید:

مر آدم را بلا و عصیان، از زن
بر یوسف چاه و بند و زندان، از زن

(همان، ۱۵۱)

در نتیجه ماجرای آفرینش حوا و رانده شدن انسان از بهشت به زمین ناشی از تأثیری است که کتاب مقدس و تفسیرهای آن بر نقل این رویکرد داشته‌اند و سخنوران و بزرگان ادبیات فارسی هم بدون اینکه به مقام و موقعیت زنان توجهی داشته باشند از نقل و بازگویی آن دریغ نکرده‌اند. واضح است که چنین نگرش منفی نسبت به زن تحت تأثیر اسرائیلیات ناشی از بی اهمیت جلوه دادن و بی اهمیت بودن مقام زنان است.

۳-۲-۱. حکایتها و روایت‌های کهن در مورد زن

با بررسی نگرشهای دینی حاکم بر ذهنیت جوامع مختلف، میتوان دریافت که سلطه‌ی تفکر نظام مردسالاری بر ذهن و ضمیر مردمان سبب شده است که نگرش دینی بزرگان و اندیشمندان ادبیات فارسی هم با دیدی مردسالارانه بیان گردد و آنان به طور ناخود آگاه، تحت تاثیر این نگرش قرار بگیرند و با این زاویه‌ی دید نظر و نگرش خود را در مورد زن ابراز دارند. در نگاه تکبعدی مردسالار، زن هویتی مستقل ندارد و برای مرد آفریده شده است. در نظر آنان زن موجودی منفعل، مقهور، مغلوب و حساس است و در نقطه‌ی مقابل آن مرد موجودی فعال، قاهر، غالب و عاقل است. در نماد پردازیه‌های ادب فارسی هم زمین و دنیای مادی را که دنیایی پست است و رنگ و بوی مادیات و ظواهر دنیوی در آن موج میزند با صفت زنانگی تصور شده و رویگردانی از آن و عدم توجه به زرق و مکر و نیرنگش نیز توصیه شده است؛ در نتیجه با این نگرش، کناره‌گیری از زنان و عدم مصاحبت و همنشینی و مشورت با آنان نیز توصیه میشود. ناصر خسرو در مورد تشبیه دنیا به زن چنین میگوید:

زن بود آن که او را بفریبد زن

زن جادوست جهان، من نخرم زرقش

(ناصر خسرو، ۳۵)

همچنین در این مسیر بعضی از گویندگان ادبیات فارسی با استناد به آیات و احادیث و با تحریف و تفسیر آنها و منفی قلمداد کردن مضمون آیات و احادیث، و با نگاه غالب مردسالارانه بسیاری از جملات زنستیزی را که با آداب و سنت اسلامی و آموزه‌های قرآنی هیچ گونه سنخیتی ندارد، بزرگ نمایی کرده و از آن به عنوان حجت و دلیل زنستیزی، علیه زنان استفاده کرده‌اند و پستی و زبونی جنس زن را از آن استنباط کرده‌اند و به تحقیر و خوار داشت زنان پرداخته‌اند. «همچنین جدای از نگرش زن ستیزانه با استناد به آیات و احادیث، برخی از آرای دینی پیش از اسلام مانند مانویان و یهودیان و مسیحیان بر تفکر دینی مسلمانان و ایرانیان تاثیر گذار بوده است. علاوه بر استناد بر آیات و احادیث در ترجمه‌ی متون هندی از زبان سانسکریت در روزگار ساسانیان و راه یافتن حکایتها و قصه‌های این سرزمین به نثر فارسی، و ترجمه‌ی متون یونانی و عبرانی پس از اسلام و وارد شدن حکمت و فلسفه یونانی و اسرائیلیات، گذشته از سودمندیه‌های ناشی از برخورد آرا و نزدیکی اندیشه‌های تمدنهای گوناگون به یکدیگر، موجبات ورود نگرشهای زن ستیز در ادبیات فارسی را فراهم کرده است.»

(حسینی، ریشه‌های زنستیزی در ادبیات کلاسیک، ۱۳۸۸: ۹۴)

مثلاً از میان شاعران و راویان حکایت‌های کهن، که ترجمه‌ی متون آنان بر زبان فارسی تأثیر گذاشته است، میتوان، کلیله و دمنه و جوامع‌الحکایات و طوطی‌نامه و سندباد‌نامه را نام برد که هندی‌اصل هستند و ریشه‌ی هندی دارند و زنان در داستان‌های آنان تحقیر و پست انگاشته شده و اینان زنان را آلوده و ناپاک به حساب می‌آورده‌اند که حیل‌ها و نیرنگ‌های آنان سبب گمراهی مردان شده و طبق نگرش آنان زنان ناقصان عقل و دین هستند و مکر و شهوت پرستی و بیبند و باری در وجود آنان موج میزند؛ پس بعید نیست که این نگرش‌های منفی نسبت به زنان از طریق ترجمه‌ی این متون و راه یافتن داستان‌ها و حکایت‌های آنان به زبان فارسی، از هند به ایران منتقل شده باشد. بر اساس این داستان‌ها، زنان سست عهد و بی‌وفا هستند. دست‌هی دیگری از داستان‌ها هستند که زنستیزی در آنها وجود ندارد، اما نگاه و نگرش مردانه است و زن جنس دوم تلقی میشود؛ ولی از مکر و حیل‌گری زنان سخنی به میان نیامده است، بلکه به قول سعدی زنان فرمانبر و پارسا ستایش میشوند:

کند مرد درویش را پادشا

زن خوب و فرمانبر و پارسا

(بوستان، باب هفتم، ۱۶۳)

اینان داستان‌هایی هستند که اصل ایرانی دارند مانند مرزبان‌نامه و بهارستان جامی و گلستان که در میان این کتابها مرزبان‌نامه در بسیاری از موارد از کلیله و دمنه تأثیر گرفته است و تحت تأثیر داستان‌های هندی قرار گرفته است؛ اما بر خلاف کلیله و دمنه اصل این کتاب برگرفته از داستان‌های ایرانی و فارسی است و جنبه‌ی زن‌ستیزی در آن ضعیف است که بعداً ذکر آن خواهد رفت؛ بنابراین در این قسمت از جستار هدف آن است که ابتدا نگرش زنستیزانه در حکایت‌ها و روایت‌ها کهن بررسی گردد و آنگاه به تحریف‌ها و تفسیرهایی که در متون دینی اسلامی، مانند قرآن و احادیث صورت گرفته و همچنین به اسرائیلیات و افسانه‌های در مورد زنان اشاره گردد؛ اینکه چگونه نگرش زن‌ستیزانه‌ی برخی آیین‌ها هم بر تفکرات دینی اسلامی تأثیر گذاشته و در میان پیروان دین اسلام انتشار یافته و خواه و ناخواه جزئی از باورهای دینی تلقی شده و هم در شعر و ادبیات سرزمین‌ها انعکاس یافته است؛ بنابراین ابتدا نگرش زن‌ستیزانه در کتاب‌های دست‌هی اول که تحت تأثیر فرهنگ عمومی جامعه به زن اهانت کرده‌اند، بررسی میگردد.

۳-۲-۱. نگرش زن ستیزانه در کلیله و دمنه

«کتاب کلیله و دمنه از جمله آن مجموعه‌های دانش و حکمتی است که مردمان خردمند قدیم گرد آورده‌اند و در متون و اعصار مختلف آن را گرامی داشته و از آن حکمت عملی و آداب زندگی آموخته‌اند.

این کتاب از جمله کتابهای هندی الاصل است و نام دیگر آن پنجه تنتره (pancha tantare) در پنج باب فراهم آمده و شخصیت‌های افسانه‌ای که عملاً حیوانات هستند، سخن می‌گویند.»

(منشی، کلیله و دمنه، تصحیح مینوی، ۱۳۸۰: مقدمه)

این کتاب که داستانی است رمزآمیز از زبان حیوانات و مسائل تاریخی، سیاسی و اجتماعی از دریچه‌ی داستانها و از زبان همین حیوانات بیان شده، اما گاه به بهانه‌های مختلف سخن از بیوفایی زنان و ناپایداری عهد ایشان، حیل‌گری، شهوترانی و خیانت آنان و بدبینی مردان نسبت به زنان سخن به میان آمده است که در ذیل به نمونه‌هایی از آن اشاره خواهد شد:

۱- بی وفایی زنان

در کلیله، درباره‌ی بیوفایی زنان سخنان زیادی مطرح شده است که به نمونه‌هایی از آن اشاره خواهد شد. در داستان «بوزینه و باخه» حکایت کار چنین است:

«... باخه گفت من تو را بر پشت بدان جزیره رسانم، که در وی هم امن و راحت است و هم خصب و نعمت. در جمله بر وی دمید تا بوزینه توسنی کم کرد و زمام اختیار بدو داد. او را بر پشت گرفت و روی بخانه نهاد. چون بمیان آب رسید تأملی کرد و از ناخوبی آنچه پیش داشت بازاندیشید و با خود گفت: سزاوارتر چیزی که خردمندان از آن تحزر نموده‌اند بی وفایی و غدر است؛ خاصه در حق دوستان، و از برای زنان که نه در ایشان عهد صورت بندد و نه از ایشان وفا و مردمی چشم توان داشت. گفته‌اند که بر کمال عیار زر بَعون و انصاف آتش وقوف توان یافت، و بر قوت ستور به حمل بار گران دلیل توان گرفت، و سداد و امانت مردان بداد و ستد بتوان شناخت، و هرگز علم به نهایت کارهای زنان و کیفیت بدعهدی ایشان محیط نگردد.»

(همان، ۲۴۸)

و در مورد همین بد عهدی زنان باخه گوید:

فَإِنْ هِيَ أَعْطَتَكَ اللَّيَانَ فَاِنَّهَا

لِغَيْرِكَ مِنْ خُلَانِهَا سَتَلِينَ

وَإِنْ حَلَفَتْ لَا يُنْقِضُ النَّأْيُ عَهْدَهَا

فَلَيْسَ لِمَخْضُوبِ الْبَنَانِ يَمِينُ

« پس اگر زن به تو نرمی نشان داد همانا که برای غیر تو از دوستان خویش نیز نرم خواهد شد، و اگر سوگند خورد، که دوری نمیشکند پیمان را، پس بدان که نیست زنان سرانگشت خضاب کرده را سوگند قسم»

(همان ، ۲۴۸)

در باب گربه و موش نیز از زبان برهمن به بیوفایی زن اشاره میشود:

« برهمن جواب داد که: اغلب دوستی و دشمنی‌گی قایم و ثابت نباشد، و هر آینه بعضی بحوادث و روزگار استحالت پذیرد و مثال آن چون ابر بهاریست که گاه میبارد و گاه آفتاب میتابد و آن را دوامی و ثباتی بیشتر صورت نیندد.»

« سَحَابُهُ صَيْفٌ لَيْسَ يُرْجَى دَوَامُهَا »

ابر تابستانیست، امیدی نتوان داشت به آن

وفاق زنان و قربت سلطان و ملاطفت دیوانه و جمال امرد همین مزاج دارد و دل در بقای آن نتوان بست.»

(همان ، ۲۶۶)

در جایی دیگر در این باره میگوید: « عاقل باید صحبت زنان را چون مار افعی پندارد، از او هیچ ایمن نتوان بود و بر وفای او کیسهای نتوان دوخت.»

(همان ، ۲۰۸)

و علما گفتهاند چند چیز را ثبات نیست: « سایهی ابر و دوستی اشرار و عشق زنان و ستایش دروغ و مال بسیار.»

(همان ، ۱۸۱)

در کلیله ودمنه از بیوفایی زنان داد سخن داده میشود و این خصیصه این گونه بازتاب مییابد:

طَلَبْتُ وَفَاءَ الْغَانِيَاتِ وَ إِنَّمَا
تَكَلَّفْتُ إِيرَاءً بِمِقْدَحِهِ صَلْدٍ

جستم وفاداری از زنان سرودگویی، و همانا که که رنج کشیدم و بر خود گرفتم آتس افروختن به آتش زنه-
ای سخت (که آتش از آن بیرون نیاید).

(همان ، ۲۹۵)

۲- حیلگری زنان

نمونه‌ی دیگر از صفات و ویژگیهای منفی که در کلیله و دمنه به زنان نسبت داده شده حیله گری آنان است که با ذکر شاهد مثالهای بیشتر میتوان به نتیجه‌ی مورد نظر دست یافت: « در داستان بوزینه و باخه، زن باخه استعاره از زنان با سیاستی است که برای حفظ همسر به مکر دست مییازد و چاره‌های جز مکر ندارد؛ بنابراین اساس این داستان بر حیلگری و زیرکی زنان بنا نهاده شده است.»

(همان ، ۲۴۲)

در جایی دیگر درین باره گوید:

مَا لِلرِّجَالِ وَلَلْكِيَادِ؟ وَ إِنَّمَا
يَعْتَدُهُ النِّسْوَانُ مِنْ عَادَاتِهَا

چه کار مردان را با کید و مکر و حیله و بدسگالی؟ که این را زنان از خصال و عادات خویش می‌شمارند.

(همان ، ۱۲۰)

۳- شهوترانی و خیانت زنان

در کتاب کلیله و دمنه داستانهایی مبنی بر شهوترانی زنان آمده که به مختصری از آن اشاره خواهیم کرد؛ از جمله داستان « زن درودگر»:

« ... و راست بدان زن درود گرمانی که بگفت زن نابکار فریفته گشت. ملک پرسید چگونه؟ گفت: به شهر سرندید درودگری زنی داشت بوعده روبه‌بازی، به عشوه شیر شکاری، رویی چون تهمت اسلام در دل کافران

و زلفی چون خیال شک در ضمیر مؤمن و الحق بدو نیک شیفته و مفتون بودی و ساعتی از دیدار او
نشکافتی و همسایه‌های را بدو نظری افتاد و کار میان ایشان به مدت گرم ایستاد.»

(همان ، ۲۱۷ - ۲۱۸)

« زن گفت: زنان را از روی سهو و زلت یا از روی شهوت ازین نوع حادثها افتد و از این جنس دوستان
گزینند که به حسب و نسب ایشان التفات ننمایند و اخلاق نامرضی و عادات نامحمود ایشان را معتبر نداند و
چون حاجت نفس و قوت شهوت کم شد به نزدیک ایشان همچون دیگر بیگانگان باشند.»

(همان ، ۲۱۹)

در داستان دیگری از کلیله و دمنه به نام « شیفتگی زن توانگر بر شاهزاده » به شهوترانی و خیانت زنان
اشاره شده، بدینگونه که: « ... ناگهان زن توانگری بر وی گذشت و او را بدید، مفتون گشت و گفت: ما هذا
بشراً إن هذا إلاً مَلَكٌ کریم و کنیزک راگفت: تدبیری اندیش:

نگار خانهی چینست و ناف آهو چین درون چین دو زلف و برون چین قباش

کنیزک به نزدیک آمد و گفت: کدبانو میگوید که:

وَقَفَّ أَلْهَوَى بِي حَيْثُ أَنْتَ فَلَيْسَ لِي مُتَأَخَّرُ عَنْهُ وَ لَا مُتَقَدِّمُ

اگر به حال خود ساعتی میزبانی کنی من عمر جاویدیابم و ترا زیان ندارد. جواب داد: فرمانبردارم، هیچ
عذری نیست. در جمله برخاست و به خانه او رفت.»

(همان ، ۴۱۲)

بدین ترتیب در کلیله و دمنه از خیانت زنان سخن به میان آمده و در داستانهای دیگر این کتاب از
جمله: « خانهی زن بدکار و کنیزکان آن کاره » (ص ، ۷۵)، داستان، « کفشگر و زن حجام » (ص ، ۷۶)،
« بازرگان کشمیری و همسر زیبا روی دوست زن که نقاش بود » (ص ، ۱۳۷) نیز همین مسئله مطرح شده
است.

در کتاب کلیله و دمنه به علت تفکر مردسالارانه و زن ستیزانه و همچنین تلقی زن به عنوان جنس دوم، مردان نگاه بدبینانه و حقارت‌آمیزی نسبت به زنان دارند که از زبان حیوانات بیان کرده‌اند؛ از جمله داستان «کیوتران» نمونه‌های از این نوع نگرش است. بدین قرار که «آوردهاند که جفتی کیوتر دانه فراهم آوردند تا خانه پر کنند، نر گفت: تابستان است و در دشت علف فراخ، این دانه نگاه داریم تا زمستان که در صحراها بیش چیزی نیابیم، بدین روزگار گذاریم. ماده هم بدین اتفاق کرد و بیراکنند و دانه آنگاه که بنهاده بودند نم داشت، آوند پر شد. چون تابستان آمد و گرمی در آن اثر کرد دانه خشک شد و آوند تهی نمود و نر غایب بود، چون باز رسید و دانه اندکتر دید گفت: این در وجه نفقه‌ی زمستانی بود، چرا خوردی؟ ماده هرچند گفت: «نخورده‌ام» سود نداشت. میزدش تا سپری شد. در فصل زمستان که بارانها متواتر شد، دانه نم کشید و بقرار اصل باز رفت. نر وقوف یافت که موجب نقصان چیست، جزع و زاری بر دست گرفت و مینالید و می - گفت: دشوارتر آنکه پشیمانی سود نخواهد داشت.»

(همان، ۳۷۸، ۳۷۸)

این گونه مردان به زنان بیاعتماد بوده‌اند و اگر زنان واقعیت امری را بیان میکردند، مردان آنرا باور نداشتند و وقتی واقعیت را میفهمیدند که دیگر دیر میشد. در قرن ششم هجری به بعد در ایران گردآورندگان و نویسندگان و یا مترجمان قصهها و حکایتها تلاش کردند تا با خلق داستانها، آثاری برای سرگرمی مخاطبان بیافرینند که این نویسندگان داستانها از طبقه‌ی مردان بودند و قلم در دست آنان بود بدیهی است که زاویه‌ی دید و نگاه آنان نیز مردانه باشد و نام هیچ زنی در شمار آن نویسندگان وجود نداشت زنان در چنین جامعه‌ی پدر تباری، طبقات فرودست جامعه و وابسته به مردان بودند.

در آیین هندو زنان تحقیر و خوار میشوند و ویژگیهای منفی زیادی از جمله حیل‌گری و بی وفایی به زنان نسبت داده و مردان را از نیرنگهای آنان، آگاه و علاوه براین خصیصهها آنان را انسانهایی شهوت پرست و بی بند و بار تلقی کرده‌اند که مردان قادر به ارضای کامجویی آنان نیستند و علت اصلی سرشت بدو فاسد زن شهوت پرستی لگام گسیخته‌ی اوست و میتوان گفت که این اعتقاد منحصر به جوامع خاصی نیست، بلکه «در بخش عظیمی از شرق و غرب کهن، ساری و جاری است و مردان و کشیشان و روحانیون اروپا در قرون وسطی نیز میان‌دیشیدند که زنان طبیعتاً جفت جوی و شهوتران و در کامرانی سیری ناپذیرند. میل جنسی زن فزونتر و توفندهتر از میل جنسی مرد است و زن همواره میل غریبی به آمیزش دارد و همین

سبب خطرناک؛ یعنی ذاتاً قانونشکن و آشوبگر و فاسد و بیوفاست و به هیچ قاعده و ضابطه‌های پایبند نیست؛ بنابراین مرد باید بهر وسیله وی را مهار کند و وی را از دیگران و دیگران را از وی براند و دور سازد تا بتواند بر او چیره شود.»

(ستاری، سیمای زن در فرهنگ ایران، ۱۳۸۴: ۱۷۰)

بنابراین آنان نیز به صورتهای مختلف به تحقیر و توهین مقام زن میپرداختند و با کلمات به ظاهر حکمتآمیز و همراه با پند و اندرز، پرهیز از همنشینی با زنان را توصیه میکردند؛ از جمله در موارد زیر:

« کم کسی باشد که ظفری یابد و در طبع او بغی پیدا نیاید، و بر صحبت زنان حریص باشد و رسوا نگردد.»

(منشی، کلیله و دمنه، تصحیح مینوی، ۱۳۸۰: ۲۲۹)

یا در جایی دیگر گویند: « آفت ملک شش چیز است: حرمان و فتنه و هوا و خلاف روزگار و تنگ خویی و نادانی و... و مولع بودن به زنان.»

(همان، ۸۰)

البته باید خاطر نشان کرد که زن مادامی که ساخت طبقاتی و پدرسالاری جامعه، ماندگار و برقرار است، غیر ممکن است که به برابری در حقوق با مرد برسد. نویسندگان و سخنوران تحت تأثیر نگرش، مرد سالارانه به انواع و اقسام قضاوتها و تعبیرها و نگرشها در مورد زن پرداخته‌اند، بنابراین میتوان گفت که نگرش زن ستیزانه که در میان جوامع اسلامی راه یافته و در اذهان سخنوران و اندیشمندان رشد و نمو یافته است؛ متأثر از ترجمه‌های همین متون کهن و حکایتها و روایتها کهن است که شرح آن در کلیله و دمنه رفت.

۲-۱-۲-۳. نگرش زن ستیزانه در جوامع الحکایات

درآمد

اثر دیگری که در آن از مکر، بی وفایی، شهوترانی و حیل‌په‌گری زنان سخن به میان آمده و همانند کلیله و دمنه ریشه‌های هندی دارد، جوامع الحکایات محمد عوفی است که به چگونگی و شرح آن میپردازیم.

« جوامع الحکایات از سدیدالدین محمدعوفی، بزرگترین اثر داستانی قرن هفتم، از جمله کتابهایی است که مرجعی مهم و سودمند برای دانشمندان و نویسندگان متاخر بوده است، چنانکه عموماً زبان به تحسین این اثر بزرگ گشوده و مولف آن از جملهی افاضل و اهل انشاء برشمردهاند. در این کتاب بی تردید نکات اخلاقی، اجتماعی، دینی، تاریخی فراوان است و در باب اخلاق داستانهایی در آن وجود دارد که سختترین دلها را نرم میکند.»

(عوفی، جوامع الحکایات، به کوشش شعاع؛ ۱۳۶۳: ۲)

این مجموعه مشتمل بر چهار قسم است که در هر قسم آن حکایت و روایتهای مختلفی ذکر گردیده که در هر یک از آنها نکات اخلاقی مهمی نهفته است. در قسم سوم این مجموعه، چندین داستان آن به طور خاص به زنان اختصاص داده شده که در دو مورد از داستانهای این قسم؛ مانند «کیاست زن بزاز، ص ۳۳۴» و «زن دانا و کاردان، ص ۳۳۳» از زیرکی و کاردانی زنان سخن به میان آمده و در داستان «خداترسی زن باغبان، ص ۳۳۷» و «گفتگوی زن و شوهر، ص ۳۴۲» عفاف و پارسایی زنان ذکر گردیده؛ اما داستانهایی در این مجموعه میتوان مشاهده کرد که در آن از ناپارسایی و بیوفایی و مکر و نیرنگ و کیدهای آنان سخن به میان آمده از جمله در داستان «زن بد نهاد ص ۳۴۲» و «کتاب حیل النساء، ص ۳۴۴» و بعضی جاهای دیگر که با ذکر شاهد مثال به شرح آن خواهیم.

سدیدالدین محمد عوفی پس از ذکر چند حکایت در مذمت زنان میگوید: «و حکایت مکرهای زنان بسیار است و لطایف غدرهای ایشان بیشمار و کتاب سندیادنامه و کتابهایی دیگری، مانند کلیله و دمنه تمامت مشتمل بر مکرهای زنان است.»

(عوفی، جوامع الحکایات، ۱۳۶۳: ۳۴۸)

اما در کتاب جوامع الحکایات نکتههای اخلاقی، مسائل اجتماعی و سیاسی و نسبت دادن صفات و ویژگیهای مثبت به زنان نیز مشاهده میگردد. در ذیل ویژگیهای منفی که عوفی در جوامع الحکایات به زنان نسبت داده، شرح داده خواهد شد؛ از جمله:

۱- زنان، ناقصان عقل و دین

محمد عوفی در داستان « زن و شوهر عقیف » آنجا که مرد در جواب زنش که عفافش را به رخ او می کشد به او اجازه میدهد که هر جا که میخواهد برود و هر چه میخواهد بکند میگوید: « زن، از آنجا که نقصان عقل او بود، روز دیگر خود را بیاراست و چادر در سر کشید و از خانه برون شد.»

(عوفی، جوامع الحکایات، ۱۳۶۳: ۳۳۹)

در یکی دیگر از داستانهای عوفی به نام « سه دعای مستجاب»، خداوند متعال به زاهدی از بنیاسرائیل مستجاب کردن سه دعا را کرامت کرده بود و آن مرد در مورد اینکه این دعاها را در چه حاجتهایی صرف کند با زن خود مشورت کرد و آخر کار به ضررش تمام شد و از مستجاب شدن آن سه دعا محروم گردید. عوفی علت این محرومیت را مشورت با زنش میداند و چنین میگوید: « به سبب مشاورت با ناقص عقل از آن چنان سه خدمت که هر دو سرای بدان حاصل میتوانست کرد، محروم شد.»

(همان، ۳۴۲)

یکی دیگر از ویژگیهای منفی اخلاقی برای زنان در این کتاب مکاری و حیلگری آنان است. عوفی بابتی را به مکر و حیلگری زنان اختصاص داده است، در یکی از مواضع کتاب هم از « کتاب حیل النساء » سخن گفته است و آن را کتابی دربارهی نیرنگهای زنان معرفی میکند، بدینگونه که: « آوردهاند که مردی بود، پیوسته تتبع مکرهای زنان کردی، و از غایب غیرت هیچ زن را محل اعتماد خود نساختی و کتاب حیل النساء را پیوسته خواندی.»

(همان، ۳۴۵)

و باز در آخر این کتاب گوید: « توبه کردم و این کتاب را بشویم که مکر و حیل شما زیادت از آن است که در حد تحریر درآید.»

(همان، ۳۴۵)

محمد عوفی در یکی دیگر از حکایتهايش در مورد زنان چنین میگوید:

و ز بدی در پناه نتوان داشت

هیچ زن را نگاه نتوان داشت

زانکه ابلیس یار ایشان است

زین سبب، مکر کار ایشان است

(همان، ۳۴۹)

بنابر اعتقاد نویسنده، چون شیطان همواره یار و همراه زنان است؛ بنابراین مکر آنان نیز بیپایان است.

بدبینی نسبت به زنان در این کتاب تا آنجا پیش رفته که هر نوع حیل‌گیری به نوعی مسیری برای فحشا و بی‌عفتی است و همهی مکرها و خدعه‌های زنان برای خیانت کردن به شوهر و فریب دادن او و رابطه با فاسق است، این گونه حکم مطلق صادر کردن و توهین کردن نسبت به زنان و رد پای زن ستیزی و بدبینی به زنان در کتابهای داستانی و حکایت‌های کهن است که بیشتر آنها در هندوستان نوشته شده‌اند از آثار ایشان ترجمه شده است و دلیل این ادعا را هم میتوان این گونه ثابت کرد که محمد عوفی در چند جا داستانهایی را از هندیان نقل میکند یا اینکه مینویسد: «آورده‌اند که یکی از ملوک هندی...»

(همان، ۳۲۱)

یا اینکه «در کتب هند مسطور است...»

(همان، ۳۲۳)

یا «در کتب حکمای هند آورده‌اند که روزی...»

(همان، ص ۲۲۲)

این گفته‌ها دلیل بر این است که اصل این داستانها هندی بوده و نگرش زن ستیزانه از طریق ترجمهی این متون بوده که به ادبیات فارسی راه یافته و بر سخن سخنوران تاثیر گذاشته. محمد عوفی در جوامع الحکایات از شهوت رانی زنان نیز سخن به میان آورده و اکثر داستانهای آن حکایت از بی وفایی زنان نسبت به شوهران خود به خاطر شهوت پرستی و فریب دادن آنها با مکر و نیرنگ است. یکی از داستانهای او به نام «شوهر فریب خورده» مصداقی بر این ادعاست که آخر داستان بدینگونه ختم میشود: «شوهر مردی عاقل بود، دانست که زن با وی مکر کرده است، در حال زن را طلاق داد و بیش بر هیچ زن اعتماد نکرد.»

(همان، ۳۴۷)

۲- دلالتی پیرزنان

در اکثر داستانهای ادبیات فارسی که اصلاً ایرانی هستند یا همین متون ترجمه شدهی هندی، پیر زانی هستند که نقش دلاله و میانجی را بازی میکنند؛ مثلاً در منظومه « خسرو و شیرین » در دیوان نظامی که پیرزنی میانجی شیرین و خسرو بود و در شب زفاف نیز همراه او بود یا در « بیژن و منیژه »ی فردوسی که پیرزن یا دایه‌های در شکلگیری عشق بیژن و منیژه داشته که قبلاً ذکر گردیده و لازم به تکرار آن نیست.

همچنین در این مجموعهی ادبی نیز هستند، پیرزانی که چنین نقشهایی را دارند و زانی که برای رسیدن به مرد مورد علاقهشان به شوهرانشان خیانت میکنند؛ از این پیرزنان مدد میطلبند. جالب اینجاست که این نقش دلاله و میانجی را پیرزنان بر عهده دارند، نه زنان کم سن و سال، شاید دلیل بر باتجربگی و روزگار دیدگی آنان باشد که چنین مسئولیتی را به آنان واگذار کرده‌اند. در ذیل به ذکر نمونههایی از آن می-پردازیم:

در داستان « شوهر فریب خورده»، مردی زنش را مدتها در خانه حبس میکند و این زن معشوقی دارد که از او بیخبر است و این دلاله است که پیغام آن دو را به هم میرساند؛ بدینگونه که: « چون آن زن در مضیق افتاد، معشوق او زالی پیر را به در خانه فرستاد و شمه‌های از ذکر اشتیاق خود بر زبان او پیغام داد. زال بیامد و از شکاف در پیغام بگذارد.»

(همان ، ۳۴۶)

یا در داستان دیگر در این باره حکایت میکند که: « زن خواست که در آن برهانی نماید. در همسایگی او زالی بود. روزی این زن آن زال را بخواند و به یکی از همسایگان پیغام داد، گفت: « مدتی است که من در غم عشق تو بمانده‌ام و در سودای تو باطل شده و طاقت رفته و...»

(همان ، ۳۴۸)

در نتیجه طبق نگرش زن ستیزانه، این زنان هستند که ویژگیهای نکوهیده و زشتی همانند مکر، نیرنگ، خیانت و شهوترانی را دارند و هم آنان هستند که با دلالتی و میانجیگری به خیانت زنان دامن میزنند و زمینه را برای گناه بیشتر فراهم میکنند، پس با این دید تمام جوانب شکل گیری گناه از ناحیه زنان صورت

میگیرد و مردان از این ویژگی اخلاقی منفی، کاملاً مبرا هستند در حالیکه اگر واقع‌بینانه به قضیه نگرسته شود، چنین نیست. یکی دیگر از متونی که هندی الاصل است و نگرش زن ستیزانه در آن به وفور یافت می‌شود و از طریق ترجمه‌ی آن و برخورد آرا و عقاید این تفکر با تفکر مسلمانان، این نگرش در میان مسلمانان رواج یافته، کتاب سندباد نامه است.

۳-۲-۱-۳. نگرش زن ستیزانه در سندبادنامه

« ظهیری سمرقندی از نویسندگان پایان قرن ششم و اوایل قرن هفتم است. از مشهورترین آثار وی کتاب سندبادنامه است. سندبادنامه از جمله قصص قدیمه‌ی هندی است که به زبان پهلوی نقل شده و در ادبیات ایران قبل از اسلام شهرت بسیار داشت.»

(حسینی، ریشه‌های زنستیزی در ادبیات کلاسیک، ۱۳۸۸: ۱۶۴ به نقل از صفا، ۱۳۶۳، ج ۲: ۱۰۰۱)

همچنین حسینی، در مورد هندی بودن این کتاب، از زرین کوب نقل میکند که: « سندبادنامه در زمره‌ی قصه‌های مأخوذ از ادبیات هندی در نثر پهلوی ساسانی است.»

(همان، ۱۶۴ به نقل از زرین کوب، ۱۳۶۸، ۵۳۰)

« این کتاب از حیث ساختار و ترکیب شبیه کلیله و دمنه است و مواردی مانند آداب کشور داری و رفتار ملوک بارعایا، در آن درج گردیده است و تحریرهای متعدد منثور و منظوم از سندبادنامه در ادوار مختلف توسط نویسندگان و شاعران پارسی گویی ارائه شده و بسیاری دیگر هم در خلال آثار خود از حکایات آن سود جست‌هاند. آثار ادبی فراوانی چون فرائدالسلوک، مرزبان نامه، طوطی نامه و جواهر الاسمار به تقلید از سندبادنامه خلق شده است و کتاب مکر النساء نام دیگر سندبادنامه است.»

(سمرقندی، سندبادنامه، تصحیح کمال الدینی، ۱۳۸۱: ۱)

هم اکنون با ذکر شاهد مثالها به نمونه‌های زن ستیزی در سند بادنامه خواهیم پرداخت:

۱- مکر و نیرنگ زنان

سمرقندی در داستان «مرد لشکری و کودک و گربه و مار» میگوید: «خاصه که زنان را مکر در وکر مکر و آشیانه‌ی غدر باشد و داستان ایشان از الحان هزاردستان عجبت‌رست و حیلت و خدعه ایشان از ریگ بیابان بیشتر.»

(همان، ۱۱۳)

همچنین سمرقندی در آخر داستان «پادشاه زن دوست» گوید که:

«اگر عقل داری، به گفت زنان مکن اعتماد و بکن احتیاط»

که غدر و مکر زنان بینهایت است و عقل و خرد از احصا و استیفای آن عاجز و قاصر و اگر کسی همهی عمر خویش را در آن صرف کند، هنوز جزوی از اجزای آن حصر نکرده است.»

(همان، ۱۸۸)

در جایی دیگر در مورد مکر زنان گوید:

«و دانست که آب دریا را به پیمانه پیمودن و ریگ بیابان را به دانه شمردن، آسانتر از مکر زنان دانستن و در حد و حصر آوردن.»

(همان، ۱۹۱)

«این حکایت از بهر آن گفتم که تا پادشاه را مقررشود که زنان را مکر و حیلت بی‌شمار است، چنانکه دست تدارک عقل بدان نرسد و پای خود از ادراک آن قاصر ماند.»

(همان، ۲۸)

در داستان «کدخدای با زن و طوطی علاوه بر سخن از شهوترانی زن که بعداً شرح آن خواهد رفت، از مکر و نیرنگ نیز سخنها بسیار گفته شده از جمله:

دیو از فعل زن رمیده شود

چون بر آمیزد او یکی تلبیس

در فریب و فسون و مکر و حیل

بندگیها نمایش ابلیس

(همان ، ۷۰)

با توجه به بیت بالا میگفت که حتی شیطان هم نمیتواند از مکر و نیرنگ زنان سر دربیارد و این شیطان است که از زنان خدعه و نیرنگ میآموزد و نیرنگ آنان شیطان را سرگردان و آشفته کرده است که معادل دو بیت بالا، نثری ادبی هم در این زمینه ذکر گردیده از جمله: « که زنان را در مکر و غدر و تصنیفها و در خداع و حیلت تالیفهاست، بدان درجه که ابلیس با کمال مشعبدی و استادی در معمای مکر زنان، سر رشتهی کیاست گم کند.»

(همان ، ۷۳)

بنابراین مکاری و حیلگری یکی دیگر از ویژگیهای منفی زنان است که نگرش زن ستیزانه سبب ایجاد چنین دیدگاهی نسبت به زنان گردیده است و هر جا که از هوش و ذکاوت زنان سخن به میان بیاید به علت حاکمیت نظام مردسالاری به حیلگری و مکاری و سبکسری تعبیر میگردد.

خصیصهی منفی دیگر زنان این مجموعه شهوترانی است که به اختصار به شاهد مثالهای آن اشاره خواهد شد.

۲- شهوترانی زنان

یکی دیگر از ویژگیهای منفی اخلاقی که به زنان نسبت داده شده، شهوترانی و فریبکاری آنان است و در موارد اندکی هم که زنان فریبکار نیستند، ساده لوح و زود باورند. با این حساب میتوان گفت که در این کتاب شمه‌ای از یک ویژگی خوب و پسندیده به زنان نسبت داده نشده و اگر ویژگی مثبتی هم باشد، منفی قلمداد گردیده است. در داستان « کدخدای با زن و طوطی » این گونه ذکر گردیده که: « مردی زنی داشت

که متابعت وسواس شیطانی و موافقت هواجس نفسانی نمودی و قدم در طرق مجهول شهوات و نهمات زدی و با جوانان نوخط و آمردان با جمال عشقها باختی.»

(همان ، ۶۳)

در یکی دیگر از داستانها اینگونه از شهوتپرستی زنان سخن به میان آمده: « شنیده‌ام که دهقانی بوده است صاین و متدین و متقی، زنی داشت بر عادت ابناء روزگار در متابعت شهوت و نهمت گام فراختر نهادی و استنباع لعب و لهو از لوازم روزگار خود شمردی.»

(همان ، ۹۵)

این گونه تصویرهای کژ و نادرست از زنان را نمیتوان به فرهنگ و ادبیات ایرانی نسبت داد و هستهی اصلی این بدگوئیها را باید در اصل داستان که ریشهی هندی دارد و از زبان سانسکریت به زبان فارسی ترجمه شده است به هند نسبت داد تا زن ستیزی در این آثار به فرهنگ ایرانی نسبت داده نشود؛ از این رو در مورد نگرش آیین هندی به زن و دلیل شهوت پرستی زن در این آیین باید گفت که: این زنان هستند که بازیچهی دست شهوت مردان قرار میگیرند و چون مردان در انتخاب همسر آزاد هستند و میتوانند زنان متعدد اختیار کنند و چندان نیز پایبند و مقید به حفظ نظام خانواده نیستند؛ بنابراین دور از انصاف است که شهوت پرستی و بی بندوباری به زنان نسبت داده شود.

در طریقه و رویهی اهل هند: « زن عاشق است و مرد معشوق، و در اشعار ایشان تعشق و اظهار شوق و درد و بی قراری و بیتابی و نیازمندی، از جانب زن است و اظهار ناز و بی نیازی از جانب مرد. مرد در جامعهی باستانی آریایی چندان نیاز به زن مخصوصی نداشت و اگر جایی کامروایی نمیدید، کنار چشمهی دیگری فرود میآمد. عاشق و معشوق هندی معتقد به عشق افلاطونی نیستند و صرفاً عشق برای عشق در نظر آنها بی معنی است.»

(ستاری ، سیمای زن در فرهنگ ایران ، ۱۳۷۳: ۱۸۳)

اما خالی از لطف نیست که به حدو مرز توجه به شهوت و مسائل جنسی میان زن و مرد از دیدگاه اسلام، نظری انداخته شود. باید در نظر داشت که توجه افراطی به یک امر، نکوهیده و ناپسند است و تفریط در آن

امر ناپسندتر. در نتیجه تعادل و توازن در همهی امور لازم است. وقتی فردی را از انجام اعمالی باز میدارند یا اینکه برخی از کارهای او را نکوهش میکنند، دلیل بر این نیست که انجام آن امر را به طور کلی از بیخ و بن برکنند؛ بلکه منظور این است که آن کار به قدر توان و ظرفیت بشری و طبق قوانین و مقررات خاص آن امر در مسیر صحیح هدایت شود، بنابراین مقصود از مذمت شهوت این نیست که به طور کلی نابود شود و باطل گردد؛ بلکه هدف آن است که در چارچوب خاصی و طبق هنجار و ارزش عمومی راهنمایی گردد. در نتیجه «اسلام نظریه‌های در باب غرائز دارد و میگوید که غرایز به صورت خام، کارمایه (انرژی) محسوب میشوند و انرژی منبعت از غرایز، بی غل و غش و ناب است. بدین معنی که متضمن هیچ تصور و مفهوم خیر یا شر نیست و مسالهی خیر یا شر، وقتی مطرح میشود که سرنوشت اجتماعی بشر یا سرنوشت انسان در جامعه، مورد نظر باشد. نظریه اسلام در باب امور جنسی، به طور آشکارا همان اعتقاد جاری است دایر بر اینکه شهوت مردان، خشن و توفنده و مهاجم است و شهوت زنان، کارپذیر و انفعالی؛ بنابراین اسلام به غریزه جنسی خوار نمینگرد؛ بلکه بر آن است که اگر امور جنسی ضبط و مهار نشود، زن فتنه و موجب خطرات مرگباری از برای نظم جامعه خواهد بود. بنابراین ضبط غریزه جنسی زن و جلوگیری از استقلال و آزادی زن در زمینهی تمایلات جنسی، بنیان و اساس نهاد خانواده در جامعه اسلامی است.»

(همان، ۱۷۴)

۳- بد بینی مردان نسبت به زنان

بدبینی، یکی دیگر از خصیصه‌های منفی است که به زنان نسبت داده شده؛ از جمله در داستان «کبک ماده و نره»، جلوه‌هایی از بدبینی در آن نمودار است بدینگونه که کبک نر و ماده‌های با هم در یک مرتع زندگی میکنند و کبک نر به علت خشکسالی مجبور میشود برای مدتی کبک ماده را تنها بگذارد و وقتی که بعد از چند مدت برمیگردد بنا به دلایلی نسبت به کبک ماده بدبین میشود و بدون تامل و صبر شروع به زدن او میکند تا اینکه کبک بمیرد و بعد از آن وقتی که از حقیقت حال آگاه میگردد، که دیگر دیر شده است و پشیمانی سودی ندارد؛ همچنین در کتاب سندبادنامه، بارها به داستان «آدم و حوا» و «یوسف و زلیخا» اشاره شده و تفسیرهایی از این داستانها صورت گرفته شده، مبنی براینکه زنان، مردان را گمراه می کنند و گناه همهی بدبختیهای آدم، حوا بوده است؛ همچنین نمونه‌هایی هم در این کتاب وجود دارد که بر کم عهدی زنان دلالت دارد، مانند:

ان النساء و عهدهن هبا

ريح الصبا و عهدهن سواء

« ذکر و یاد ایشان (زنان) را واگذار؛ زیرا آنها را وفایی نیست و عهدشان چون باد صباست.»

(سمرقندی، سندبادنامه، ۱۳۸۱: ۶۹)

همچنین:

زن چو میغ است و مرد چون ماه است

ماه را تیرگی ز میغ بود

بدترین مرد اندرین عالم

به بهین زنان دریغ بود

(همان، ۶۹)

۴- عدم مشورت با زنان

«در داستان دیگری از سندبادنامه تأکید میشود که در مقابل هیچ یک از رفتارهای زنان عکسالعملی نشان داده نشود؛ نه به ذم آنان باید توجه کرد و نه به مدح آنها. نه به ستایش نه به نکوهش آنان، نه به هزل و نه به جد آنان؛ بنابراین هیچ یک از رفتارهای آنان لایق محو یا ثبات نیست و در این باره به حدیث « و شاوروهنَّ وَ خالفوهنَّ » که از حضرت رسول (ص) روایت شده است، استناد کرده‌اند؛ در نتیجه آنان زنان را انسانهایی سست عهد معرفی کرده‌اند که مردان نباید در انجام هیچ یک از امور با آنان، مشورت کنند.»

(همان، ۸۳)

توصیهی غزالی در نصیحه‌الملوک نیز معادل همین حدیث است که گفته «... و به حقیقت هرچه به مردان رسد از محنت و بلا و هلاک، همه از زنان رسد.»

(غزالی، نصیحه‌الملوک، ۱۳۸۹: ۱۵۱)

۵- ناقص العقل بودن زنان

ناقص عقل بودن زنان ویژگی منفی دیگری است که به آنان نسبت داده شده، از جمله در متن زیر:
« از بهر آنکه زنان اگر چه ناقص عقلند، بر کمال عقول رجال خندند و عقل را به حبایل گفتار چون گفتار در جوال محال خود کنند.»

(سمرقندی، سندبادنامه، ۱۳۸۱: ۸۲)

عوفی، برای توجیه گفتهی خود حدیث «إِنَّهُنَّ نَاقِصَاتُ الْعَقْلِ وَ الدِّينِ» را مستند قرار داده و بر آن تکیه کرده است. در نتیجه طبق این حدیث بهرهی زنان از خرد تمام از عقل نیز ناتمام است. حکایت‌هایی که وزرای در این داستانها از ناقص عقل بودن زنان و نکوهش آنان گفته شده است ناشی از حاکمیت فضای زن ستیزی و مرد سالاری است.

۳-۲-۱-۴. نگرش زن ستیزانه در طوطینامه

در متونی مانند طوطینامه نیز با زنان با بینشی عناد آمیز مقابله شده است و مجموعهی داستانهای کوتاه مرتبط با یکدیگر است که تمام موضوعهای مطرح در آن در مورد فریبکاری زنان است « با وجود آنکه اصل اثر هندی است، بارها نویسندگان ایرانی آن را ترجمه و کتابت کرده و به پادشاهان هند تقدیم کرده‌اند. این کتاب نوشتهی عماد بن محمد الثغری که در حدود ۷۱۳ تا ۷۱۵ تألیف شد و مجموعه داستان‌هایی است که یک طوطی سخندان در طی پنجاه و دو شب نقل میکند. قصد وی از آوردن داستانها منصرف کردن خاطر زن صاعد از پسر بیست ساله‌ی بازرگان ثروتمندی است. این زن ماهشکر نام دارد و جوان و زیبا و طنز است. شوهرش به سفر رفته و در غیاب او به جوانی دل میبازد. برای دیدار دلدار از طوطی نظر میخواهد. طوطی که غیرتمند و حق شناس است، به چارهجویی، آن قدر ماهشکر را به افسانه سرگرم میکند تا صاعد از سفر باز گردد.»

(حسینی، ریشه‌های زن ستیزی در ادبیات کلاسیک، ۱۳۸۸: ۱۶)

بنابراین تمام داستانها حول بیوفایی و شهوترانی و مکاری زنان دور میزند و زن ستیزی و زنگریزی در آن مشهود و نمایان است. در داستانهای این کتاب، مرد هندی متعصب، سنگدل، شکاک و انحصار طلب معرفی شده، و زن هندو، حیل‌هنگر و انحصار شکن و بی‌قید و بند ترسیم شده است و تمام تلاش مردان این است که زنان را زیر سلطه و نفوذ خود در بیاورند و بالعکس زنان همواره میکوشند تا از سلطه‌ی تملک انحصاری مرد هند بگریزند.

در جایی دیگر از این کتاب ملاحظه میشود که زن تنها با در نظر گرفتن نقشی که در تداوم حیات انسانی دارد؛ یعنی نقش واسطه‌پایش قابل تحمل است. طبق این شاهد مثال این ادعا، ثابت میگردد:

« این همه که گفתי مرا مقدر بود و این زمان محقتر گشت و لکن بدان که حق سبحانه و تعالی قوام عالم و ازدیاد نسل بنی آدم را وابسته مودت زنان گردانده است. تا چون رگ تودد (دوستی) ایشان در حرکت آید و بحر مودتشان در جوش شود و آن تحرک و غلیان سبب جاذبه وصال ایشان گردد. پس از آن مواصلت شاهان خوبروی و عروسان زیبا موی در حیز ظهور آیند و پیامبر هم بر مبنای این قضیت فرموده است که:

حُبُّ الی مِن دنیاکم ثلاث: الطیب و النساء وَ جُعِلَتْ قُرَّةُ عینی فی الصلاة»^۲

(الثغری، طوطی نامه، تصحیح شمس ال احمد، ۱۳۵۲: ۲۰۶)

در کنار نگاه مرد سالارانه و زن ستیزانه، گاهی از ارزشهای زنان نیز سخن به میان آمده است؛ ولی نکته قابل توجه اینکه بازهم مردان گمان میکنند که زنان برای آنان آفریده شدهاند؛ بدینگونه:

«إِنَّ النِّسَاءَ رِیَاحِینَ خَلَقْنَ لَنَا وَ کَلْنَا تَشْتَهِی شَمَّ الرِّیَاحِینَ»^۳

(همان، ۲۰۶)

همانطور که زن در کتابهای دیگر از جمله تورات به طغیان علیه خدای آسمانی خوردن میوه ممنوعه، متهم و محکوم شده است در این کتاب به طغیان و سرکشی علیه خدای زمینی که همانا شوهر اوست، متهم است و سایهی این طغیان و نافرمانی در سراسر این کتاب گسترده است و به سبب همین سرکشی است که جملات زن ستیزانه و خوار داشت زن در سراسر این کتاب مشاهده میگردد و برخی ویژگیهای اخلاقی منفی به زنان نسبت داده میشود؛ از جمله:

۱- بیوفایی

در حکایت سیام کتاب از زبان یکی از شخصیتهای داستان، ادعای دوستی زنان را باطل و بیهوده و عاقبت دل بستن به آنان را حسرت و پشیمانی میداند:

۱- از دنیای شما سه چیز مرا خوش آمد: عطر و زن و نور چشم من در نماز قرار داده شده است.
۲- زنان بوهای خوشی هستند که برای ما آفریده شدهاند و مهمی ما آرزوی بوییدن این بوهای خوش هستیم.

« پس بر این طایفه دل بستن و در معاشرت این چنین کسان مولع بودن جز وخامت حسرت، ملامت و ندامت چیزی به دست نیاید.»

(همان، ۲۰۱)

«دعِ ذِكْرٍ هُنَّ فَمَا لَهُنَّ وَفَاءٌ» ریح الصبأ و عهددهن سواء»

یاد زنان را رها کن، چه نیست بیوفایی مر ایشان را، باد صبا و عهد ایشان یکی است.»

(همان، ۱۹)

در پایان حکایت سیویکم وزیر پس از شنیدن حکایتی در بدی زنان، آنان را حور مثال و شیطان خصلت میداند که تا حد امکان باید از همنشینی با آنان پرهیز کرد: « وزیر گفت: چندین هزار سال است که در دو روزگار، دفاتر و جراید، در غدر و مکر زنان و بیوفایی و بد عهدی ایشان در تحریر آوردهاند. هنوز حق حرفی نگذاردهاند و ذرهای از هوا و قطره‌های از دریا بیرون نیاورده، چه ایشان حور مثال و شیاطین خصالاند. به قدر امکان از مخالفت ایشان متجنب و با پرهیز باید بود که:

نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّ الشَّيَاطِينِ

إِنَّ النِّسَاءَ شَيَاطِينُ خُلِقْنَ لَنَا

ناقص دین و ناقص عهدند

از زنان گر وفا طمع داری

که دل دیو را بگردانند

این زنان حیلها چنین دانند

(همان، ۴۹۶)

ویژگی دیگر منفی که در این کتاب به زنان نسبت داده شده است توصیه به پرهیز از مجالست با زنان همراه با ناقص عقلی ایشان است.

۲- ناقص عقلی زنان

« بدان ای پسر که افراط نمودن در مجالست زنان و مولع شدن به مصاحبت نسوان که هن ناقصات العقل، از حکمت بعید است و در عقل و کفایت مرد، خللی بس بزرگ شایع میگردد.»

(همان، ۲۶)

در حکایات این کتاب زن در برابر مرد به ظاهر آرام است، اما در نهان آرام نیست و علیه این خدای زمینی که همانا شوهر اوست، موضع میگیرد و در برابر ظلمی که از دیر باز نسبت به او روا داشته شده، تسلیم نمی‌گردد؛ بنابراین این عدم تمکین و نافرمانی او از مرد است که به خدعه و نیرنگ انجام میپذیرد؛ بنابراین همانطور که ذکر گردید متون منثور روایی ادبیات فارسی از جهت نگرش به زن به دو دسته تقسیم میشود:

- (دسته‌ی اول کتابهایی مانند کلیله و دمنه، سندبادنامه، جوامع الحکایات و طوطینامه بود که داستان‌های آن ریشه‌ی هندی دارند و نظام مردسالاری به طور اسفباری در آنها بیداد میکند و تحقیر و توهین نسبت به زن هم در آن به وفور دیده میشود و مردان هم به حفظ وضعیت مردسالاری و تداوم آن همواره تلاش میکنند و نقش خدا در روی زمین را به خود میگیرند که در هیچ شرایطی نباید با خواست و دستور آنها مخالفت شود و در صورت نافرمانی زن علیه این پدیده مردسالاری، به آنان سزاوار زشتترین القاب و تحقیرها میگردند و بدترین صفات انسانی از جمله، بیوفایی، حیله و نیرنگ، سرشت بد و فاسد، ناقص عقلی و همچنین شهوت پرستی و بیبند و باری به آنان نسبت داده میشود در آیین هندوان که آثار نخست، جز آنان نیز هستند نیز زن ارزش چندانی ندارد و به عنوان جنس دوم و همپای مال و اموال و املاک تلقی می‌گردد؛ بنابراین دید و اعتقاد و اندیشه‌ی منفی درباره‌ی زن، از طریق ترجمه‌ی همین حکایتهای هندی است که به سرزمین ایران منتقل گردیده و بر آرا و عقاید سخنوران تأثیر گذاشته است؛ اما جایگاه زن در ایران باستان والاتراست و نگاه زن ستیزانه در آن کمتر دیده می‌شود، زنان بر خلاف آیین هندوان که معتقدند سرشت زنان در اصل بد است و خوبی نمی‌پذیرد، هم دارای ویژگیهای منفی و هم دارای ویژگیهای مثبت اخلاقی هستند و عوامل و شرایطی تأثیر گذار بر روی اخلاق و رفتار آنان وجود دارد و همیشه مقام زن و مرد در برابر هم و در کنار هم ذکر گردیده است، هر چند در طول تاریخ بشری آنان گاه مورد ظلم و بی‌مهری قرار گرفته‌اند؛ اما در ایران باستان به عنوان یکی از متمدنترین اقوام جهان، دارای جایگاه بسیار بلند و ارجمند بوده‌اند و در پیشرفت تمدنها و ترقی فرهنگها پا به پای مردان تلاش میکردند؛ اما درباره‌ی دسته‌ی دوم از حکایتهای و داستانهای ادبیات فارسی که ریشه‌ی ایرانی دارند، باید گفت که زن ستیزی وجود ندارد؛ اما گاه نگاه و نگرش در این آثار مردانه است از جمله در کتابهای مانند مرزبان نامه، بهارستان و اخلاق ناصری که هر کدام از نویسندگان این کتابها، علاوه بر صفات منفی، صفاتی مانند خردمندی،

پاکدامنی، خویشتنداری را نیز به زنان نسبت می دهند که در زیر با ذکر شاهد مثالهایی به جلوههای زن ستیزی هر یک از این آثار اشاره خواهیم کرد:

۳-۲-۱-۵. نگرش زن ستیزانه به زن در مرزبان نامه

« یکی از آثار ارزندهی نثر فنی فارسی مرزبان نامه با نگاهی خامهی توانای سعدالدین وراوینی است که در نیمه اول قرن هفتم هجری میان سالهای ۶۱۷-۶۲۲ از گویش طبری باستان به زبان پارسی دری آراسته به صنایع لفظی و معنوی و اشعار فارسی و امثال و اخبار نقل شد و به وزیر اتابک ازبک بن محمد بن ایلدگز از اتابکان آذربایجان که سعدالدین از ویژگیان درگاه این وزیر دانش پرور بوده، اهدا شد»

(وورایینی، مرزبان نامه، به کوشش خطیب رهبر، ۱۳۸۶: مقدمه)

این کتاب به روش کلیله و دمنه از زبان وحوش و طیور است و تأثیر سبک و زبان کتاب کلیله و دمنه بر آن آشکار است و بعضی از معانی و مضامینها از این کتاب اقتباس گردیده، در نتیجه این کتاب تحت تأثیر داستانهای هندی بوده است؛ اما اصل این کتاب برگرفته از داستانهای ایرانی و فارسی است، نمودههای زن ستیزی در آن ضعیف تر از آثار دیگر است. در بعضی از جاهای این کتاب نیز چهرهی زن مثبت و قابل توجه است؛ از جمله در حکایت دو کبک به نامهای « ایرا و آزاد چهره » (ص، ۶۵۱)

در کتاب مرزبان نامه به جز چهار حکایت از جمله داستان « جولاهه با مار » (ص، ۵۷۶) و « داستان درودگر با زن خویش » (ص، ۶۱۶) که در مورد خیانت زنان آمده بقیهی داستانها از عفاف و خویشتنداری زن؛ البته در فضای که گاهی تفکر مردسالاری بر آن حاکم است، سخن می راند.

نمونههای بارز زن ستیزی در این کتاب بیشتر در داستان « ملک اردشیر و دانای مهربان به » (ص، ۱۷۹) و بر زبان اردشیر جاری است و این نشان از تفکر مردسالارانه حاکم بر داستان دارد؛ اما جرأت و شهامت زن نیز نشانهی دیگری از خردمندی زنان است. داستان بدینگونه است که شاه اردشیر دختری داشته بغایت زیبا و خردمند:

تو گویی که بهره ندارد ز خاک

« روانش خرد بود و تن جان پاک

ببالای او سرو دهقان نکشت»

رخش همچو باغی در اردیبهشت

(همان، ۱۸۰)

وقتی دختر به سن بلوغ می رسد خواستگاران زیادی دارد، اما دختر پاسخ هیچکدام را نمیدهد و به خانهای هیچ یک از آنها نمیرود. اردشیر خطاب به دخترش چنین میگوید:

« ای دختر، دانی که شوی آرایش زنانست و صوان حال و پیرایهی روزگار ایشان...» و در ادامهی آن در مورد ماندن دختران به مدت طولانی در خانهای پدر می گوید:

« و طول المکث دختران در خانهای پدران بدان آب زلال مشبهست که در آبگیر زیاد از عادت بماند، ناچار رایحهی آن از نتنی^۴ خالی نباشد و صاحب شریعت که معنیهی^۵ حال آفت آن بشناخت مرگ را به حال ایشان لایقتر از زندگانی شمرد و گفت، صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِ: نِعْمَ الْخِتَنُ الْقَبْرِ^۶ و نغز گفت:

« کرا در پس پرده دختر بود اگر تاج دارد، بداختر بود»

(همان، ۱۸۲)

اینجاست که کیاست و خردمندی دختر نمایان می گردد. او در جواب پدرش می گوید:

« الْبَنَاتُ مِحْنٌ وَ الْبَنُونَ نِعْمٌ فَالْمِحْنُ مَتَابَ عَلَيْهَا وَ النَّعْمُ مَسْئُولٌ عَنْهَا»

پسران نعمتند و نعمت این جهانی سبب حساب و باز خواست باشد و دختران محنت این جهانی، مظنهی مغفرت و ثواب.»

(همان، ۱۸۲)

در پرسش و پاسخ میان اردشیر و دخترش، او نکات اخلاقی خوبی را بیان می کند که دال بر خردمندی زن است؛ از جمله: دختر گفت: « آنک آزوخشم را زیر پای عقل مالیده دارد برخود فرماندهست و آنک از عیب جستن دیگران اعراض کند تا عیب او نجویند، برخود و غیر خود فرماندهست»

۴- بوی ناخوش

۵- پایان هر چیز

۶- چه داماد خویست گور

(همان، ۱۸۲)

در نتیجه در این کتاب چند مورد در بارهی خیانت زنان سخن به میان آمده و در این گفتگو بین پدر و دختر جملاتی چند به زبان اردشیر جاری شده که نشان از زن ستیزی است در غیر این صورت در این کتاب مفصل نشانی از زن ستیزی وجود ندارد؛ اما در بعضی موارد حکومت و اقتدار مرد سالارانه مشاهده می شود. از جمله در داستان « روباه با بط » روباه تصمیم می گیرد که با سخنانی بط ماده را بفریبد و این کار را هم میکند و در نهایت بط فریفتهی سخنان روباه میشود و سخنانی را بیان میدارد که نشان از حاکمیت نظام مردسالاری است و همچنین موظف بودن زنان به اطاعت از شوهرانشان است؛ از جمله:

« بط چون این فصل ازو بشنید، پاره متالم شد؛ لیکن جواب داد که حق جلّ و علا، زنان را در امور معاشرت محجور حکم شوهران و مجبور طاعت ایشان کردست و به آیهی « أَلرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ »

(نساء/۳۴)

استناد کرده است و میگوید باید مطیع و فرمانبردار او باشم. در نهایت بط به استناد آیهی دیگر از قرآن

«فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرَبَاعًا» (نساء/۳)

(همان، ۱۵۳ و ۱۵۴)

آوردن تا حد چهار زن را برای مرد مباح می داند و این اشاره به تعدد زوجات دارد که در طول تاریخ و بیشتر در دربار پادشاهان رایج بوده است. آری با نگاهی به بوستان و گلستان نیز می توان به نگرش سعدی در مورد زن، پی برد.

۳-۲-۱-۶. چهرهی زن در بوستان و گلستان سعدی

شیخ مصلحالدین سعدی (حدود ۶۰۶-۶۹۰ ه.ق) در نوع خود، شاعری بیبدیل است که آوازی او قلمرو گستردهای از تمدن اسلامی و جهانی را در هم پیچیده است. واقعیتهای زندگی و عوامل مختلف اجتماعی بر روی آثار سعدی گذاشته و نقش آفرینان داستانهایش از طبقات مختلف مردم جامعه هستند هر کدام عالم متفاوتی دارند. در این قسمت هدف آن است که نگرش سعدی در مورد زن مورد کنکاش قرار گیرد. اینکه فضایل و رذایل اخلاقی زنان در آثار سعدی کدام است و در نگاه سعدی چگونه تجلی مییابد. در کتاب

گلستان، زنان در کنار مردان می‌زیند و حکایت یا جمله‌های که دال بر زن ستیزی باشد، نیامده و در این کتاب زنان هم رفتار خوب دارند و هم بد. هیچ‌گونه تحقیر و توهین و خوارداستی در مورد زنان وجود ندارد.

سعدی شاعری واقعیت‌گرا است و رویدادها و حوادث موجود در اجتماعش را مستقیماً در اشعارش منعکس میکند و وضع اخلاقی و طبیعی جامعه‌های که در آن زندگی میکند، به خواننده معرفی میکند او زندگانی مردم را وصف میکند، و پندها و اندرزهایش، نه تنها در قرن هفتم، بلکه در همه‌ی ادوار مختلف کاربرد دارد و هیچگاه کهنه نمی‌گردد.

سعدی در کتاب گلستان و بوستان موارد فراوانی را از صفات مثبت زن و جایگاه او در عالم هستی بیان کرده است؛ اما با همه نیکویی و خوبی عیب و نقصها و کاستیهایی را نیز در مورد زنان بیان کرده که در ذیل با ذکر شاهد مثالهایی به هر یک از آنها اشاره خواهد شد:

۱- فضایل اخلاقی زنان

- صفا و یکدلی

«که یکدل بود با وی آرام دل»

«کسی بر گرفت از جهان کام دل»

(بوستان، یوسفی، باب هفتم، ۱۶۳)

- پارسایی و فرمانبرداری از شوی

زن خوب فرمانبر و پارسا کند مرد درویش را پادشا

(همان، ۱۶۳)

- مستوری و پوشیدگی

به دیدار او در بهشت است شوی

چو مستور باشد زن و خو بروی

(همان، ۱۶۳)

- نیکخواهی

دلارام باشد زن نیکخواه

ولیکن زن بد، خدایا پناه

(همان، ۱۶۳)

- خوش خلقی

زن خوش منش دلنشان تر که خوب

که آمیزگاری بپوشد عیوب

ببرد از پریچهره زشت خوی

زن دیو سیمای خوش طبع گوی

(همان، ۱۶۳)

سعدی بدینگونه معیار و هنجار جامعهی خویش را در مورد زنان بیان کرده است و اینگونه زنان را مورد پسند عام می داند.

۲- رذایل اخلاقی زنان

سعدی برخی از خصوصیات اخلاقی منفی را برای زنان ناشایست قلمداد می کند؛ از جمله:

- جهل و ناراستی

زنی را که جهل است و ناراستی

بلا بر سر خود، نه زن خواستی

(همان، ۱۶۳)

- به نامحرمان روی خوش نشان دادن

چو در روی بیگانه خندید زن

دگر مردگو لاف مردی مزن

(همان، ۱۶۳)

- ناپارسایی

چوبینی که زن پای برجای نیست

ثبات از خردمندی و رای نیست

گریز از کفش در دهان نهنگ

که مردن به از زندگانی به ننگ

(همان، ۱۶۳)

- عدم اطاعت از شوهر

اگر زن ندارد سوی مرد گوش

سراویل کحلش در مرد پوش

(همان، ۱۶۳)

- بداخلاقی و ترش رویی زنان

به زندان قاضی گرفتار به

که در خانه دیدن برو بر گره

(همان، ۱۶۳)

سعدی، در گلستان نیز در مورد نافرمانی و ستیزه‌رویی زنان چنین میگوید:

زن بد در سرای مرد نکو

هم در این عالم است دوزخ او

زینهار از قرین بد زینهار

وَقِنَا رَبَّنَا عَذَابَ النَّارِ

(گلستان، ۱۰۰)

سعدی در نهایت با ذکر صفات منفی زنان، مخصوصاً ذکر بی‌عفتی آنان، غیرت مردانه‌اش تحریک میشود و زن را اگر زیبا و اگر خوب هم باشد، مایهی رنج و گرانباری میداند و از زبان دو تن که از دست زنان خود شکایت میکنند و به جان آمده‌اند، نقل میکند:

چه نغز آمد این یک سخن زان دو تن

که بودند سرگشته از دست زن

یکی گفت کس را زن بدمباد

دگر گفت زن در جهان خود مباد

(بوستان، ۱۶۴)

گویا سعدی نیز نظر آن دو تن را تأیید می کند و می گوید:

زن نوکن ای دوست هر نوبهار
که تقویم پاری نیاید بکار

(همان، ۱۶۴)

با توجه به بیت بالا میتوان گفت که سعدی نیز پدیده‌ی چند همسری را که اسلام برای مردان مجاز شمرده به مخاطب خویش توصیه میکند؛ اما سعدی برای نهاد خانواده و ازدواج ارج والایی قائل است. تقریباً در همهی آثارش نقش خانوادگی و روابط زن و مرد است که نمود و جلوه دارد و از نقش اجتماعی زن به طور مستقیم نشانی نیست، بلکه در کنار خانواده است که وجود زن، ارزش اجتماعی پیدا میکند.

۳- نقش اجتماعی زنان

۳-۱. مادر

یکی از مهمترین و اولین نقشهایی اجتماعی که سعدی به زنان داده، نقش مادری و تربیت فرزند است. از دیدگاه او مادر نعمت الهی است که باید شکرانه‌ی آن را به جای آورد؛ اما هستند فرزندان که قدر مادر خود را نمی دانند و زحماتی که مادر در کودکی بر آنان متحمل شده، فراموش می کنند. سعدی در بوستان در این باره داستانی را نقل می کند:

« جوانی سر از رای مادر بتافت
دل دردمندش به آذر بتافت »

(همان، ۱۷۲)

در نهایت مادر وقتی که از سرکشی فرزندش آزرده خاطر می شود، ضعف کودکی فرزند سست مهر خویش را به او خاطرنشان می کند و می گوید:

«ای سست مهر فراموش عهد»

مگر خردی فراموش کرده‌ای که درشتی می کنی:

(همان، ۱۷۲)

بنابراین مقام مادر در فرهنگ مسلمانان حرمت و قداستی دارد که باید از جانب فرزندان رعایت شود.

۲-۳. همسر

یکی دیگر از نقشهای اجتماعی زنان، نقش زن به عنوان همسر است. سعدی شرط داشتن یک زندگی موفق را هم شأنی و هم طرازی زن و مرد می داند. چنانچه در یکی از حکایتهايش در گلستان در این باره داستانی را اینگونه تعریف می کند: « پیری دختری خواسته بود و حجره به گل آراسته و به خلوت با او نشسته و دیده و دل او را بسته، ... همی گفت: بخت بلندت یار بود و چشم دولتت بیدار که به صحبت پیری افتاده پخته، پرورده، جهاندیده، سرد و گرم چشیده، نیک و بد آزموده، که حقوق صحبت بداند و شرط مودت بجای آورد مشفق و مهربان و خوش طبع و شیرین زبان ... نه گرفتار آمدی به دست جوانی معجب، خیره رای، سرتیز، سبک پای که مردم هوسی پزد و هر لحظه رایبی زند و هر شب جایی خسبد و هر روز یاری گیرد ... خلاف پیران که به عقل و ادب زندگانی کنند نه به مقتضای جهل و جوانی؛ چندان گفت که گمان برد دلش صید او شد. دختر ناگه نفسی سرد از درون سینه پر درد بر آورد و گفت: چندین سخن بگفتی در ترازوی عقل من وزن آن یک سخن ندارد که وقتی شنیدم از قابلهی خویش که گفت: زن جوان را اگر تیری در پهلو نشنید به که پیری» (گلستان؛ ۱۵)

از این حکایت سعدی چنین استنباط میشود که کفو بودن در زندگی زناشویی آن روزگار مورد توجه نبوده است و دختران صاحب هیچ اختیار و ارادهای نبودهاند و این فرایند نیز ریشه در همان اجتماع مردسالار و تفکر مردسالارانه دارد؛ البته بودهاند پیرمردان با تجربهای که تن به ازدواج با دختران جوان نمی دادند و از آخر و عاقبت هم طراز نبودن آگاه بودند؛ هرچند در آن روزگار شرایط سنی در پیوند زناشویی مورد توجه نبوده و بیشتر ثروت و مکتت را ملاک قرار میدادند؛ همانند حکایت زیر:

« پیر مرد را گفتند: چرا زن نکنی؟ گفت: با پیر زنانم عیشی نباشد. گفتند: جوانی بخواه، چون مکتت

داری. گفت: مرا که پیرم با پیرزنان الفت نیست؛ پس او را که جوان باشد با من پیر، چه دوستی صورت

(همان، ۱۵۳)

بندد»

البته سعدی علاوه بر هم شأنی همسران یکی دیگر از ملاکهای انتخاب همسر در جامعه خود را زیبایی و خوبرویی می داند. به نظر او این ملاک هم از جانب زنان مورد توجه قرار می گیرد و هم از جانب مردان و داشتن همسری زیبا و آراسته برای هردو جنس مورد توجه است؛ زیرا در ادامهی حکایت دختری که با پیرمردی ازدواج کرده بود و از این وصلت به خاطر پیری شوهرش ناخرسند بوده، سرانجام پس از طلاق گرفتن، به عقد جوانی در می آید « تند، ترشروی، تهیدست، بدخوی، از دست او جور و جفا می دید و رنج و عناد می کشید و شکر نعمت حق همچنان می گفت که الحمدلله که از آن عذاب الیم برهیدم و بدین نعیم مقیم برسیدم:

با این همه جور و تند خوی

بارت بکشم که خوبرویی

با تو مرا سوختن اندر عذاب

به که شدن بادگری در بهشت

بوی پیاز از دهن خوبروی

به بحقیقت که گل از دست زشت

(همان، ۱۵۱)

همچنان که زیبایی و ظاهر مردان، برای زنان معیار و ملاک به حساب می آید از طرف مردان نیز توجه به این امر رکن اساسی ازدواج شمرده می شود. سعدی با ذکر یک حکایت، این ادعا را ثابت می کند:

« مردی دختری داشت بغایت زشت رویی که با وجود جهاز و نعمت کسی به ازدواج با او رغبت نشان نمی داد. سرانجام به نکاح نابینایی در آوردند، طبیعی پیدا شد که دیدهی نابینا درمان میکرد، پدر زن را گفتند: چرا داماد را معالجه نکنی، نابینا شود؟ پاسخ داد: ترسم که بینا شود و دخترم را طلاق دهد. شوی زن زشت روی، نابینا به!»

(همان، ۱۰۶-۱۰۷)

یکی دیگر از شرایط داشتن زندگی موفق و همراه با سازگاری از دیدگاه سعدی، حسن معاشرت است. او با حکایتهای مختلف زوجهایی که با هم سر ناسازگاری دارند و خواستههای همدیگر را درک نمی کنند و شکایت به نزد پیران قوم می برند با زبان پند و اندرز آنها را به سازش و آرامش در کنار هم فرا میخواند. او درینباره گاه به مردان جوان میگوید:

چو از گلبنی دیده باشی خوشی

روا باشد اربار خارش کشی

درختی که پیوسته بارش خوری

تحمل کن آنکه که خارش خوری

(بوستان، باب هفتم، ۱۶۴)

در همین بابت نیز سعدی به نو عروسان که شکایت به نزد پیران می برند، چنین توصیه می کند که با همسران خود سازگار باشند، بدینگونه:

دریغ است روی از کسی تافتن

که دیگر نشاید چنو یافتن

چرا سرکشی زان که گر سر کشد

به حرف وجودت قلم در کشد

(همان، باب سوم، ۱۰۵ و ۱۰۶)

سعدی، زوج های جوان را به سازگاری و انس و الفت فرا می خواند و داشتن تفاهم و عشق و دوستی را راز یک زندگی موفق می داند. او در نهایت خطاب به خویشان از زبان مردانی که از همسران خود جور و ستم می بینند و دم بر نمی زنند، سخن می گوید:

کسی را که بینی گرفتار زن

مکن سعدیا طعنه بروی مزین

تو هم جوربینی و بارش کشی

اگر یک سحر در کنارش کشی

(همان، باب هفتم، ۱۶۴)

نتیجهگیری:

در نهایت میتوان نتیجه گرفت که سعدی در کتاب بوستان و گلستان هم رذایل اخلاقی و هم فضایل اخلاقی زنان را برشمرده و نقش زن را تنها در کنار خانواده و فرزندان بیان میدارد و به نظر او، نقش زن تنها در کنار خانواده و فرزندان معنا مییابد. او نهاد خانواده را مهمترین رکن اجتماع میداند که مادر مهمترین و اولین نقش را دارد. پس نقش همسر را در نظر گرفته و رعایت ارزشهای اخلاقی را شرط لازم برای رسیدن به یک زندگی موفق می داند. او معتقد است که زن و شوهر باید با همکاری همدیگر کانون خانواده را گرمی

بخشند و راه رسیدن به این گرمی و دوستی را در مواردی از جمله: «هم شأن بودن همسران با هم، سازگاری و حسن معاشرت آنها، خوبری و زیبایی ظاهری» می‌داند و معتقد است که همهی انسانها زیبایی را دوست دارند، چه زن چه مرد؛ بنابراین هر دو خواهان زیبایی همدیگر هستند. سعدی همواره زنان را دوست دارد و هیچ‌گونه توهینی به آنان روا نمیدارد؛ اما با این وجود در داستانها و حکایتهای کهن که اصلاً ایرانی هستند هرچند زنان ارزش و احترام بیشتری نسبت به داستانهای هندی باشند و از منزلت والای هم برخوردار باشند؛ اما باز هم میتوان گفت که عموماً فضای داستان مرد سالار است و این ناشی از نگرش شاعران و نویسندگان نیست؛ بلکه افکار عمومی و سنتی حاکم بر جامعه است که چنین شرایطی را ایجاد کرده در چنین فضایی زنان زیر دست و مطیع خواسته شوهران هستند به آنان به چشم ابزاری برای رسیدن به اهدافشان نگریسته می‌شود؛ اما در کل در داستانهای ایرانی در مقایسه با داستانهای هندی، مانند جوامع الحکایات، طوطی نامه، سند باد نامه، کلیله و دمنه، توهین و اهانت نسبت به زن به حداقل می‌رسد و از آن فضای ضد زن که زن را مایهی پلیدی و پلشتی و گناه به شمار می‌آورد، خبری نیست و شاعری مثل سعدی، معتقد است که زنان هم مانند مردان رفتاری خوب و بد دارند؛ بنابراین سرشت آنان ذاتاً و فطرتاً بد نیست؛ بلکه نگرش منفی اجتماع است که آنان را بد جلوه میدهد و تحقیر و توهین را در حق آنان روا می‌دارد. سعدی با اشاره به واقعیت‌های زندگی زنان و مشخص کردن نقش زن در کانون خانواده، اندیشه‌ی خود را در مورد زنان کاملاً آشکار کرده است؛ اما در طول سده‌های طولانی در تفکر مسلمانان علیرغم تعالیم اسلامی زن موجودی درجه دوم و کم‌اندیش‌تر از مرد تلقی می‌شده است و در لایه‌های پنهان ضمیر اشخاص، برتری مرد امری مقبول و پذیرفته شده بود، حتی در گفتگوهای روزمره و عادی هم این برتری مرد فراوان شنیده شده؛ مثلاً به کسی می‌گویند که مردانه این کار را انجام بده یا اینکه اگر این کار را انجام دهی کمتر از زن هستم یا اگر فلان کار را بکنم مرد نیستم یا اینکه نظامی در جایی می‌گوید: او زن است اما زن صفت نیست؛ سعدی نیز درین باره می‌گوید:

رو ای کم ز زن، لاف مردی نزن

تو بی عذر یک سو نشین چو زن

چه مردی بود کز زنی کم بود؟

چو از راستی بگذری خم بود

گاه همین پدیده‌ی برتری مردان بر زنان و همچنین جنس دوم بودن زن، سبب ایجاد استدلالهایی شده که در نگاه اول به نظر می‌رسد که مدح و ستایش از زنان باشد؛ اما وقتی با دقت نگریسته شود، اثبات ضعف وجودی زنان است؛ مثلاً در شعر زیر، سعدی زنانی را که اهل طاعت و عبادت هستند، برتر از مردان ناپارسا میداند:

زنانی که طاعت به رغبت برند

زمردان پارسا بگذرند

ترا شرم ناید زمردی خویش

که باشد زنان را قبول از تو بیش

(همان، ۱۸۹)

طبق نگرش ضعیف بودن و جنس دوم بودن زن، استدلالهایی در دو بیت نهفته است، یکی اینکه «زنان مؤمن» بر «مردان غیر مؤمن» ارجحیت دارند نه بر «مردان مؤمن» و دیگر اینکه صرفنظر از ایمان مرد از زن برتر است و اگر زن به سبب ایمان و پارسائیش در نزد خدا مقبولتر و برتر از مرد باشد، سبب شرمساری مرد است؛ زیرا که موجود ضعیفی چون زن از او برتر و بالاتر رفته است؛ بنابراین «کمتر از زن بودن» دشنامی است که هنگام اهانت به مرد به او داده میشده است؛ سعدی مردی را که مردانگی و جوانمردی در وجودش مشاهده نگردد به زن مانند کرده است.

«مرد بی مروت، زن است و عابد با طمع، راهزن»

(گلستان، باب هشتم، ۱۸۴)

در جوامع مردسالار، خودکامگی مردان یک نوع اصالت ذاتی شمرده میشود که اگر مرد فاقد آن باشد، مردانگیش زیر سؤال میرود؛ اما با این سخن سعدی که گفته است: «لاف سر پنجگی و دعوی مردی بگذار، عاجز نفس فرومایه چه مردی، چه زنی» (گلستان، باب هشتم، ۱۰۵) بررسی زن در شعر سعدی به پایان می‌رسد.

« نورالدین عبدالرحمن بن نظامالدین احمد بن محمد جامی شاعر و نویسنده و دانشمند و عارف نامآور قرن نهم، بزرگترین استاد سخن بعد از عهد حافظ و به نظر برخی محققان خاتم شعرای بزرگ پارسی گوی است. تخلص او در شعر جامی است و او خود گفته است که این تخلص را به دو سبب برگزیده است: نخست از آن روی که مولد او جام بود و دیگر آنکه رشحات قلمش از جرعه‌ی جام شیخ الاسلام جام معروف به ژنده پیل سرچشمه می‌گرفت:

جرعه‌ی جام شیخ الاسلامی است

مولدم جام و رشحه‌ی قلمم

به دو معنی تخلصم جامی است»

لاجرم در جریده‌ی اشعار

(جامی، بهارستان، به تصحیح حاکمی، ۱۳۶۷:۷)

۱- ناقص العقل بودن زنان

جامی با وجود اینکه در کل نسبت به زن نگرشی مثبت دارد؛ اما همانند دیگر سخنوران به ناقص العقل بودن زنان حکم می‌دهد. گویا این حکم نقصان عقل زنان از نظر همگی شاعران و نویسندگان پذیرفته شده است. جامی با نقل حکایتی از یکی از حکما، این پدیده را این گونه نقل میکند « زنان را چون مردان محل اعتماد مگردان، زیرا اگر چه از قبیلهی معتمدان آید از آن قبیل نیست که معتمدی را شاید:

عقل زن ناقص است و دینش نیز هرگزش کامل اعتماد مکن

گر بدست از وی اعتماد مگیر
ور نکو بر وی اعتماد مکن»

(جامی، بهارستان، ۳۹)

جامی در ضمن بازگویی حکایتی، گزیده‌ی حکمت هندوان را در چند حکمت خلاصه میکند که یکی از آنها در نصیحت زنان و توصیه آنها به عفاف و خویشتن داری و روی برگرداندن از نامحرمان است. بدین گونه: «... چهارم - در نصیحت زنان که چشم از روی بیگانگان دور دارند و روی از نامحرمان مستور:

زن آن بود که به هر کس که نیست محرم او
اگر چه مردم چشمست روی ننماید
به روی هر که نه جفت وی است اگر چه به حسن
بود چون ماه فلک، تاق چشم نگشاید»

(همان، ۴۰)

در بعضی از حکایات جامی، زنان مظهر وفاداری و پاکدامنی هستند. در حکایتی از دفتر پنجم، داستان عشق جوانی سلیل نام به دختر عم خود را نقل میکند که در آغاز ازدواج دچار راهزنان و جانپان میشوند و جوان در مبارزه زخمی میشود و در حال مرگ است که دختر از او میخواهد برای حفظ عفت و همراهی در زندگی و مرگ او را هم به مانند خود زخمی میکند تا هر دو از دنیا بروند:

« دختر گفت: والله اگر تو خون من نریزی من خون خود خواهم ریخت و با خون تو خواهم آمیخت؛ اما آن به که تو پیش دستی کنی و این عقده از دل خود بگشایی.»

(همان، ۶۸)

جامی در بعضی حکایتهايش ازدواج و همسر گزینی را امری لازم و ضروری میدانند و معتقد است که مردانگی با زن خواستن کامل میشود. او در ضمن بازگو کردن حکایتی درین باره چنین گوید:

« هر که در خانه عروسی زیبا ندارد، نیم مرد است.»

(همان، ۸۱)

حال هدف آن است که نگرش زن ستیزانه شاعران با استناد به آیات قرآنی مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد.

۳-۲-۲. تحریفهای مردسالارانه در متون دینی اسلامی (آیات قرآن)

گاه در بعضی از تفاسیر قرآنی برخورد زن ستیزانه به بعضی از آیات قرآن استناد داده شده است و شاعران و نویسندگان زیادی با استناد به همین آیات، در میدان سخن علیه زنان تاختهاند و آنان را به زیر رگبار صفات مذموم بشری بستهاند و انواع توهینها و حقارتها را به آنان نسبت دادهاند. نکته جالب توجه این است که آنان بارها در اشعارشان، آیات و احادیث را مورد توجه و استشهاد قرار دادهاند و به بزرگداشت مقام زن در

قرآن پی بردهاند؛ اما باز هم با دیدی غیر واقع بینانه به قضیه نگاه کردهاند و تحت تاثیر افکار عمومی و سنتی حاکم بر جامعهی مردسالار قرار گرفته و جنبه‌های منفی ریز زنان را زیر ذره‌بین انتقاد خویش قرار داده و بزرگنمایی کرده‌اند. در این قسمت نمونه‌های از این بزرگنمایی‌های زن ستیزانه با توجه به آیات قرآنی مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرد:

۳-۲-۱ آیهی ۲۸ سورهی یوسف: «إِنَّ كَيْدَ كُنَّ عَظِيمٌ»

« (یوسف / ۲۸) »

چون دید جامه‌اش از پس دریده است، گفت: این از مکر شما زنان است که مکر شما زنان مکری بزرگ است.

این آیه دستاویزی شد برای مردانی که مدام در پی تحقیر و سرکوب زنان بود و همچنین برای جامعه‌های که مردسالاری و تفکر مردانه در آن موج می‌زند. درحالی‌که اشاره‌ی این آیه به مکر زنان عمومیت ندارد و این مکر بزرگ خاص همهی زنان نیست و دلیل بر این نیست که همهی زنان مکارند؛ بلکه این جمله‌ی عزیز مصر به زلیخاست که در پی کامرانی از یوسف بود؛ بنابراین نسبت دادن این صفت به زنان حکم خداوندی نیست؛ اما این آیه زمینه را برای ایراد و انتقاد زن ستیزان و همچنین شاعران و بزرگان ادبیات فارسی فراهم آورد و آنان نیز در آثارشان با استناد به این آیه، زنان را مکار و حیل‌هگر خواندند. اشاره‌ی شاعران به داستان حضرت یوسف (ع) با این باور که زلیخا مایه‌ی ادبار یوسف بود، موضوع شایع بسیاری از ابیات است که در صدد برحذر داشتن مردان از زنان بوده‌اند. مولانا در این باب در مثنوی آورده است:

همچو یوسف افتم اندر افتتان

ور گریزم من روم سوی زنان

من شوم توزیع بر پنجاه دار

یوسف از زن یافت زندان و فشار

(مولوی، مثنوی، ۱۳۸۳، دفتر ششم: ۴۹۴)

جامی در داستان « یوسف و زلیخا » در ذکر داستان یوسف آورده است:

زنان را کیدهایی بس عظیم است

ز کید زن دل مردان دو نیم است

عزیزان را کند کید زنان خوار

به کید زن بود دانا گرفتار

ز مکر زن کسی عاجز مبادا

زن مکاره خود هرگز مبادا

(جامی، هفت اورنگ، ۱۳۷۸: ۲-۱۴۱)

مولانا نیز با اشاره به گناهکاری حوا که بیرون رانده شده آدم از بهشت شد و همچنین یادآوری رنجهای یوسف، از زنان و مکر آنان مینالد:

روح را از عرش آرد در حطیم

لاجرم کید زنان باشد عظیم

اول و آخر هبوط من ز زن

چون که بودم روح و چون گشتم بدن

بشنو این زاری یوسف در عثار

یا بر آن یعقوب بیدل رحم آر

نالہ از اخوان کنم یا از زنان

که فکندم چو آدم از جنان

(مولوی، مثنوی، ۱۳۸۳، دفتر ششم، ۱۰۴۱)

خواجه نصیر هم در فصل سوم کتاب اخلاق ناصری مواردی را برمی‌شمارد که مرد باید از آن پرهیز کند، چون مشورت کردن با زنان و افراط در همنشینی با آنان، سپس در همین فصل به مردان توصیه میکند که زنان را از قرائت سورهی «یوسف» منع کنند. او در این باره اینگونه مینویسد: «در احادیث آمده است که زنان را از آموختن سورهی «یوسف» منع باید کرد که استماع امثال آن قصه موجب انحراف ایشان باشد از قانون عفت» (خواجه نصیر، اخلاق ناصری، ۱۳۶۹: ۲۱۹)

در تحلیل آیهی ذکر شده بر خود لازم میدانم که به علل فرهنگی و اجتماعی پدیدهی مکر زنان، نظری کوتاه بیندازیم. در برخی از جوامع زنان انواع تحقیرها و اهانتها را متحمل میشوند و موجودی ضعیف تلقی می‌گردند و از هر نوع مقام و منزلت اجتماعی محروم هستند و حتی حق سوادآموزی را هم ندارند و از لحاظ اقتصادی هم زیر سلطهی مردان و وابسته به آنها هستند و استقلال اقتصادی ندارند، نمیتوان از آنان انتظار داشت که حق و ناحق، رام و مطیع خواستهی همسرانشان و یا پدرانشان باشند و در چنین مواردی طبیعی است که آنان برای بازیافتن بخشی از حقوق از دست رفتهی خود و همچنین یافتن جایگاه اجتماعی گمشده - ی خویش و دفاع از خود در برابر ستم مردان به صورت پنهانی به دنبال راه‌هایی و گریز باشند و به حیل‌ها

| | |
|-------------------------------|------------------------------|
| کی تواند آدم از حوا برید؟ | چو پی یسکن الیهاش آفرید |
| هست در فرمان اسیر زال خویش | رستم زال ار بود و ز حمزه بیش |
| کلمینی یا حمیرا میزدی | آنک عالم بندهی گفتش بدی |
| آتشش جوشد چو باشد در حجاب | آب غالب شد بر آتش از نهیب |
| نیست کرد آن آب را کردش هوا | چونک دیگی در میان آید شها |
| باطناً مطلوب وزن را طالبی | ظاهراً بر زن چو آب ار غالبی |
| مهر حیوانرا کمست، آن از کمیست | اینچنین خاصیتی در آدمی است |
| غالب آید سخت و بر صاحبدلان | گفت پیغمبر که زن بر عاقلان |
| کاندرایشان تندی حیوانست بند | باز بر زن جاهلان غالب شوند |
| ز آنک حیوانیست غالب بر نهاد | کم بودشان رقت و لطف و داد |
| خشم و شهوت وصف حیوانی باشد | مهر و رقت وصف انسانی بود |
| خالقست آن گوئیا مخلوق نیست» | پرتو حقست آن معشوق نیست |

(ستاری، سیمای زن در فرهنگ ایران، ۱۳۷۳: ۱۰۶ به نقل از مولانا، فیه ما فیه، فروزانفر، ۱۳۴۸: ۱۰)

بدینگونه مولانا قبول دارد که زنان از مجموعهی امور دوستداشستی دنیا هستند و برخلاف گفتهی اولیه - ی خود که زن را نماد نفس میداند و باید با آن مخالفت کرد تا به کمال رسید، در اینجا زن و مرد را لازم و ملزوم همدیگر و مایهی آرامش همدیگر میخواند و معتقد است که مردان شاید ظاهراً در مقابل زنان چیره و غالب باشند؛ اما در باطن مغلوب آنان و خواستار آنان هستند و این سخن را که زنان شیطان هستند: "النساء حبائل الشیطان" قبول ندارد.

در نتیجه میتوان چنین برداشت کرد که این آیه که توسط مفسران و همچنین شاعران و نویسندگان ایرانی که همگی عالمان به علم دین بودهاند، تفسیر گردیده است، همگی آنان زنان را مایهی شهوت رانی

مردان و از جنس زر و سیم میدانند و معتقدند که زنان سبب اصلی شهوترانی هستند، شاعرانی مانند سنایی، مولوی، شبستری، جایگاه زن را تا حد متاع و کالا و زر و ملک پایین آورده‌اند.

سنایی در این باره گوید:

مهر جاه و زر و زن و فرزند

شهوت خوش همینمایاند

(سنایی، ۱۳۶۴ : ۱۵۴)

عاشقی شو تا هم از زر فارغ آیی هم ز زن

تا تو در بند هوایی از زر و زن چاره نیست

(همان، ۴۸۶)

به خدا گر کنم و گر خواهم

من نه مرد زن و زر و جاهم

(حدیقه الحقیقه، ۱۳۸۲ : ۲۸۷)

شبستری در این باره گوید:

به جا بگذار چو عیسی مریم

زر و زن نیست الا مایهی غم

(شبستری، ۱۳۶۸ : ۱۰۶)

مولوی هم در این باره گوید:

بر این دو درخت یزدان کافری را

زر و زن را به جان میپرست زیرا

(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۱ : ۶۸)

۳-۲-۲-۳. آیهی ۳۴ سوره نساء:

« وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ يَسْتَكْبِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا لِمَ يُعَذِّبُهُم بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِاَلْحَقِّ اَلَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا ۝۳۴ وَالَّذِينَ آمَنُوا سَأَلُوا لِلَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِاَلْحَقِّ اَلَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا ۝۳۴ وَالَّذِينَ آمَنُوا سَأَلُوا لِلَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِاَلْحَقِّ اَلَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا ۝۳۴ »

مردان از آن جهت که خدا بعضی را بر بعضی برتری داده است و از آن جهت که از مال خود نفقه می دهند، بر زنان تسلط دارند.

در تفسیر این آیه تأکید بر روی واژه‌ی « قوامون » که قیومیت مردان بر زنان آورده شده است و این تسلط مردان بر زنان را میرساند. تنها به دلیل اینکه مردان پرداخت نفقه، تحمل مخارج زندگی و به دوش کشیدن بار معیشت زندگی را به عهده دارند و همچنین معنی این آیه تنها در مورد مردانی صدق میکند که پرداخت نفقه به عهده‌ی آنهاست و مردان دیگری را که مسئولیتی بر دوش ندارند، شامل نمیشود و اگر منظور قرآن، تسلط همه جانبه و بیچون و چرای مردان بر تمام امور زندگی زنان میبود، قطعاً از الفاظی چون « مسلطون » یا « غالبون » استفاده میکرد؛ اما چون واژه‌ی قوامون به معنی بر پاداشتن و مسئولیت پذیری است، در قرآن به کار برده شده و دلیل فضیلت مرد با توجه به « ما فضل بعضهم علی بعض » استقامت مرد در انجام کارهای سخت و استقامت مرد در تحمل فشارهای فیزیکی است. در این مورد است که برتری و افضلیت مردان بیان شده است، در غیر اینصورت زنان هم میتوانند پا به پای مردان در کسب فضایل اخلاقی، مانند مؤمن بودن، خردمندی، راستگویی، اطاعت و عبادت برابری کنند و به تکامل برسند؛ اما تفسیرهایی که در ادبیات فارسی از زبان شاعران و سخنوران جاری شده است، مسئله‌ی برتری مردان بر زنان و قیم بودن ایشان است. سنایی در تفسیر این آیه چنین استدلالی دارد:

آیت الرجال قوامون

نا شنوده ز فاعل گردون

(سنایی، دیوان، ۱۳۸۲ : ۱۵۹)

مولانا نیز آیه‌ی « الرجال قوامون علی النساء » را اینگونه تفسیر میکند و برتری مردان را تنها در دادن نفقه و تحمل مخارج زندگی نمیداند، بلکه در آینده نگری و عاقبت بینی آنان میداند:

نیست بهر قوت و مرکب و ضیاع

فضل مردان بر زنان ای بوشجاع

فضل بودی بهر قوت ای عمی

ورنه شیر و پیل بر آدمی

زان بود که مرد پایان بین ترست

فضل مردان بر زنان ای حالی پرست

او ز اهل عاقبت چون زن کم است

مرد کاندرا عاقبت بینی خمست

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم : ۶۱۹)

نتیجه:

شخصیت انسانی زن، همیشه و در طول تاریخ خصوصاً در دوران قبل از اسلام، مورد ستم واقع شده و نگاهی که به زن شده، نگاه کاملی نبوده است و از مسلم ترین حقوق انسانی خود محروم بوده و همواره تحت حاکمیت و مردسالاری میزیسته است؛ اما با ظهور اسلام آیاتی درباره زنان نازل گردید و حقوق و بهره‌هایی برای آنان مشخص شد و آنقدر به زن مقام و منزلت داده است که حتی سوره‌های از قرآن به اسم «نساء» نام‌گذاری گردید. با ظهور و برکت اسلام زن جایگاه و پایگاه خود را به دست آورد و مستقل و متکی به نفس شد، اراده و عمل او که تا قبل از ظهور اسلام به اراده مرد گره خورده بود از میان رفت و زن روی پای خود ایستاد و مستقل شد و اسلام منزلت اجتماعی زنان را برابر با مردان ساخت و به لحاظ حقوقی، موقعیت آنان را همسطح مردان قرار داد و جامعه‌ی اسلامی بر اساس همین شیوهی تفکر و قانونگذاری، تشکیل گردید؛ اما هر یک از آیات خداوند که بر بندگان نازل میشد در یک موقعیت خاص و وابسته به شرایط معینی بود. طبق همین شرایط ویژه هم آیاتی در مورد زن نازل شد که در آن چند ویژگی منفی را به زن نسبت داده بود؛ اما نه به صورت عمومی، بلکه منظور زن خاصی بوده است؛ مثلاً در سوره‌ی یوسف (ع) اگر توهینی به زن شده، منظور «زلیخا» بوده است نه زن دیگری؛ اما در همین راستا شاعران و نویسندگانی بوده‌اند که با وجود اینکه خود بارها آیات و احادیث را در اشعارشان مورد استشهاد قرار داده‌اند؛ اما به علت نگرش زن ستیزانه‌ی حاکم بر فرهنگ عمومی و سنتی جامعه از آن آیات و احادیث، تفسیر مردسالارانه صورت داده‌اند و آن ویژگیهای منفی در مورد زنان را که در آیات و احادیث آن هم در شرایط خاص ذکر گردید به همه زنان عمومیت داده‌اند و به طور عام زنان را مورد خطاب قرار داده‌اند که شاهد مثالها و نمونه‌های آن ذکر گردید؛ اما البته هستند بعضی احادیث که هیچ روزنه و رخنهی زن ستیزانه در آن وجود ندارد و شاعران و بزرگان از هر دری که وارد شوند، نمیتوانند از آن ویژگی منفی برداشت کنند و توصیه و سفارش درباره نیکی کردن با زنان و دختران است؛ از جمله:

« ۱- خیارکم خیارکم لنسائهم: بهترین شما کسانی هستند که در رفتار با زنان بهترین باشند.

۲- ما اکرم النساء الا کریم و لا اهانهن الا لئیم: گرامی نداشتن زنان را مگر آنکه خود بزرگوار است و به اهانت روا نداشت.

۳- اکمل المؤمنین ایماناً، احسنهم خلقاً و الطفهم باهله: کامل ایمانترین مردمان، خوش خویترینشان است و لطیفترینشان با اهل خویش.

۴- خیارکم خیارکم لنسائه و انا خیرکم لنسائی: (گرویدگانتان) نیکوکارترین مردماند با زنان خویش و من نیکوکارترین شمایم با زنان خود.

آخرین سخنان پیامبر(ص) در آستانه رحلت توصیه درباره‌ی زنان بود.

۵- الله الله فی النساء فانهن عوان بین یدیکم: الله الله در حدیث زنان که ایشان اسیرانند در دست شما، با ایشان زندگانی نیکو کنید. باز در خبر است که پیامبر اسلام(ص) از نظر تعظیم زن، برای همسران خویش، رکاب می‌گرفت و اغلب زنانو به زمین می‌گذاشت تا زنان پا بر زانویش نهاده، سوار شوند و نیز دست دخترش فاطمه‌ی زهرا را می‌بوسید.»

(ستاری، سیمای زن در فرهنگ ایران، ۱۳۷۳ : ۸۷)

از این رفتار و سفارشها و تأکیده‌های پیامبر اکرم(ص) چنین بر می‌آید که وی می‌خواسته است با کردار و رفتار و گفتار خود، الگو و سرمشق حسن رفتار با زنان باشد و اگر مردان، از این الگوی نمونه پیروی و تأسی نمایند، مسلماً هیچ یک از مردان روزگار با زنان خود بد رفتاری نمی‌کنند و آنان رفتار نیکو و شایسته خواهند داشت.



فصل چهارم

«بررسی شخصیت زن در دو منظومه‌ی «خسرو و شیرین» و «لیلی و مجنون» نظامی

دکتر علیرضا خورشیدی - «شهرت‌نامه» - شماره ۱۰۰ - زمستان ۱۳۹۵

بخش اول

- زندگینامه و شیوهی سخنوری نظامی؛

- سبک شعری و تألیفات نظامی؛

- وضعیت اجتماعی، سیاسی و ادبی شهر گنجه؛

- انگیزهی نظامی از سرودن داستانهای

عاشقانهی لیلی و مجنون و خسرو و شیرین.

درآمد:

قرن‌هاست آوازی نظامی و خمسه‌ی او سراسر گیتی را آکنده است و شعرای بسیاری به تقلید او پرداخته‌اند و علاوه بر آن، ادبای ملل مختلف جهان، به ترجمه یا نقل اشعار و دیدگاه‌های او همت گماشته‌اند. هر چند نظامی در پردازش اکثر آثار خود به شاعران پیش از خود نظر داشته است با این همه هیچگاه به نظیره‌گویی و تقلید صرف از دیگران تن در نداده است. برعکس با الهام از فرهنگ و سنن و آثار ادبی گذشته و به مدد ذوق سرشارش شعر کلاسیک و مثنوی را به عنوان قالبی برای بیان مضامین حکمی، اجتماعی، فلسفی و علمی ارتقاء داده است و با استفاده از نازک اندیشی و باریک بینی، منظومه‌ی عاشقانه را به سرحد کمال رسانده است. با توجه به این نگرش، در این فصل هدف آن است که به طور مختصر وضعیت شعری نظامی و اجتماع او از دیدگاه‌های گوناگون مورد بررسی قرار گیرد.

۴-۱-۱. زندگینامه و شیوه‌ی سخنوری نظامی

حکیم ابومحمد، جمال‌الدین، الیاس بن یوسف بن زکی بن مؤید، ملقب به نظامی گنجه‌ای مقارن سالهای ۵۳۰ تا ۵۴۰ هجری پا به جهان هستی نهاده است زادگاه او شهر گنجه است و در آن شهر نشو و نما یافته است. در مثنویهای خود از اقامتگاه خویش سخن گفته است:

بی گرهی گنج عراق آن من

گنجه گره کرده گریبان من

(مخزن الاسرار، ۱۸۰)

نام پدر نظامی یوسف، و جدش زکی بود:

یوسف پسر زکی مؤید

گر شد پدرم به سنت جد

دور است نه جور چون خروشم

با دور به داوری چه کوشم

(لیلی و مجنون، ۶۸)

نام مادرش «رئیسه» و از تبار کُرد بود:

مادر صفتانه پیش من مرد

گر مادر من رئیسه ی کرد

تا پیش من آردش به فریاد

از لابه گری که را کنم یاد

(همان، ۶۹)

نظامی سه زن اختیار کرده است که زن اول او آفاق قبچاقی بوده که دارای دربند بدو بخشیده بود. آفاق محبوب شاعر بود:

گمان افتاد خود کآفاق من بود

سبک رو چون بت قبچاق من بود

فرستاده به من دارای دربند

همایون پیکری نغز و خردمند

(خسرو و شیرین، ۴۸۸)

نظامی، در خاتمه ی خسرو و شیرین، پس از مرگ شیرین از مرگ آفاق با حسرت یاد می کند و به تلویح می رساند که قصه ی خسرو و شیرین افسانه نیست؛ بلکه در حقیقت شرح حال نظامی و آفاق است:

چه پنداری مگر افسانه خوانی

تو کز عبرت بدین افسانه مانی

گلابی تلخ بر شیرین فشاندن

در این افسانه شرط است اشک راندن

چو گل بر باد شد روز جوانی

به حکم آن که آن کم زندگانی

(همان، ۴۸۹)

نظامی، پس از آفاق، زن دیگری اختیار کرد و او را نیز در زمان اتمام « لیلی و مجنون » از دست داد:

که چون نو کنم داستان کهن

مرا طالعی طرفه هست از سخن

عروسی شکر خنده قربان کنم

در آن عید کان شکر افشان کنم

ز حلواگری خانه پرداختم

چو حلوی «شیرین» همی ساختم

دگر گوهری کردم آن جا نثار

چو بر گنج «لیلی» کشیدم حصار

(اقبال نامه، ۶۱)

نظامی زن سومی را هم اختیار کرد و گویا او نیز هنگام به پایان رسیدن شرف نامه چشم از جهان بسته و فوت کرده است و نظامی هنگام سرودن هفت پیکر دیگر زن نداشته است؛ چنانکه می گوید:

من آن مشکل گشای صد گره‌م

کدخدای ده و برون دهم

گر در آید ز راه مهمانی

کیست کو در میان نهد خوانی؟

عقل داند که من چه می‌گوییم

زین اشارت که شد چه می‌گوییم؟

(هفت پیکر، ۸۷)

نظامی با تسلط بر چند زبان توانسته است از همهی علوم و آثار قرون وسطی بهره‌مند شود و در سایهی روانی طبع بیمثالش دیوانی با بیست و هشت هزار بیت شعر که همان «خمسه‌ی» اوست، بسراید و این مثنویها را گنج بنامد. او در شرفنامه تربیت سرودن گنجها را بیان کرده است:

هنوزم زبانم از سخن سیر نیست

چو بازو بود باک شمشیر نیست

بسی گنجهای کهن ساختم

در او نکته های نو انداختم

سوی مخزن آوردم اول بسیج

که سستی نکردم در آن کار هیچ

وز او چرب و شیرینی انگیختم

به شیرین و خسرو در آویختم

وز آن جا سراپرده بیرون زدم

در عشق لیلی و مجنون زدم

وز آن قصه چون باز پرداختم

سوی هفتپیکر فرس تاختم

کنون بر بساط سخن پروری

زنم کوس اقبال اسکندری

(شرفنامه، ۱۱۲)

از دیدگاه نظامی، قضا و قدر بر همه ی شئون زندگی انسان حکم می راند و انسان در گرداب هستی در تکاپوست، تا به یاری عقل عاقبت اندیش از گرداب حیرت رهایی یابد.

همه هستند سرگردان چو پرگار

پدید آرندهی خود را طلبکار

(خسرو و شیرین، ۱۰۹)

نظامی معتقد به تاثیر افلاک و ستارگان در سرنوشت انسان بوده است؛ اما هرگز به فال گرفتن از آنها معتقد نبوده و این کار را امری بیهوده به حساب می آورده و در پندهای خویش عقاید خرافی را نفی می کرده است، چنانچه میگوید:

اگر نارد نمودار خدایی

در اسطرلاب فکرت روشنایی

نه ز ابرو جستن آید نامهی نو

نه از آثار ناخن جامهی نو

(همان، ۱۱۰)

همچنین نظامی به دانش پزشکی علاقه ی زیادی داشته و برای فرزندش «محمد» دو علم را تعریف کرده است که یا پزشک باشد، یا فقیه و او را شاعری منع کرده است:

تشریح نهاد خود درآموز

کاین معرفتی است خاطر افروز

پیغمبر گفت: علم علمان

علم الابدان و علم الادیان

در ناف دو علم بوی طیب است

وان هر دو فقیه یا طیب است

میباش طیب عیسوی هش

اما نه طیب آدمی کش

میباش فقیه طاعت اندوز

اما نه فقیه حیلت آموز

گر هر دو شوی بلند گردی

پیش همه ارجمند گردی

در شعر مپیچ و در فن او

چون اکذب اوست احسن او

(لیلی و مجنون، ۶۶)

به سبب علاقه به علم پزشکی است که متون پزشکی عصر خود را دیده و در منظومه هایش از داروها و امراض تصویرها ساخته شده است؛ به عنوان مثال:

قاروره شناس نبض بفشرد

قاروره شناخت رنج او برد

(همان، ۲۵۳)

دل راست کن از بلا میندیش

یاقوت خور و از وبا میندیش

ولی تب کرده را حلوا چشیدن

نیرزد سالها صفرا کشیدن

(خسرو و شیرین، ۲۴۷)

چو باشد خوردن نان، گلشکروار

نباشد طبع را با گلشکرکار

(همان، ۲۶۸)

عشق به زندگی و اخلاق در آثار نظامی موج میزند. علاقه به خلوتنشینی و علو همت، او را از حضور در مجالس بزرگان برحذر داشته و در عمق جانش با شیوهی زندگی این بزرگان در ستیز بوده است. اشعار نظامی از تعریفها و تمجیدهای تملقی و چاپلوسی عاری است و نقد اوضاع اجتماعی و تلاش برای اصلاح امور و تهذیب مخاطبان از او چهرهای ممتاز و برجسته ارائه میدهد؛ اگرچه نظامی ظاهراً خود را منتسب به دربار میکند؛ اما شکوه و شکایت از بیبند و باریها و زورمداریهای حاکمان و نفی خودکامگی در جایجای آثار این شاعر گرانقدر، خودنمایی میکند. در داستان «پیرزن و سلطان سنجر» نظامی ظلم و بیداد زمانه را از زبان پیرزن اینگونه بیان میکند:

| | |
|-----------------------------|----------------------------|
| دست زد و دامن سنجر گرفت | پیرزنی را ستمی در گرفت |
| وز تو همه ساله ستم دیده‌ام | کای ملک آزرم تو کم دیده‌ام |
| شاه نه ای چونکه تباهی کنی | بنده ای و دعوی شاهی کنی |
| ترک نه‌ای هندوی غارتگری | چونکه تو بیدادگری پروری |
| تا نخوری یاسج غم خوارگان | دست بدار از سر بیچارگان |
| فارغی از توشه‌ی بی توشه‌های | چند زنی نیز به هر گوشه‌های |
| نز پی بیداد پدید آمدی | فتح جهان را تو کلید آمدی |

(مخزن الاسرار، ۱۱۴)

همچنین نظامی وضعیت اجتماعی خود را با زبان شعر بیان کرده است:

| | |
|--------------------------------|----------------------------|
| به همت رو که پای عمر کندست | مدارا کن که خوی چرخ تندست |
| دوا معدوم شد با درد می ساز | هوا مسموم شد با گرد می ساز |
| چو زراقان از آن ده رنگ پوش است | طیب روزگار افیون فروش است |

علاج الراس او انجیدن گوش

دم الاخوین او خون سیاووش

به وقت زندگی رنجور حالیم

که با گرگان وحشی در جوالیم

ولایت بین که ما را کوچگاه است

ولایت نیست این، زندان و چاه است

(خسرو و شیرین، ۵۰۴، ۵۰۳)

بیشک، نظامی، از استادان مسلم زبان فارسی است و اگرچه داستانرایی در زبان فارسی به وسیلهی او شروع نشده است، لیکن تنها شاعری است که تا پایان قرن ششم هجری توانست شعر تمثیلی را در زبان فارسی به حد اعلای تکامل برساند. مهارتی که نظامی در ترتیب منظومه‌های خود به کار برده است، باعث شد که شاعران زیادی؛ از جمله: امیر خسرو دهلوی، خواجوی کرمانی، جامی، وحشی بافقی و آذر بیگدلی از آثار او تقلید کنند.

نظامی قصاید متعددی دارد که به پیروی از سنایی در وعظ و حکمت سروده است. وی با اصول عرفان آشنا بود و عملاً نیز به زهد و تصوف میپرداخت و پادشاهان نیز رعایت مقام او را میکردند و در حضور وی از می و مطرب پرهیز میکردند. نظامی از سخنگویانی است که مانند فردوسی و سعدی توانست به ایجاد و تکمیل سبک و روش خاصی دست یابد؛ اگرچه اطناب در سخن و بازی بلفظ و آوردن اصطلاحات علمی و فلسفی و ترکیبات عربی فراوان، شعر او را تا حدودی دچار پیچیدگی و مشکل کرده است؛ اما میتوان او را یکی از بزرگترین شعرای ایران نامید که در فن خود بیهمتا و بینظیر است. مرگ او در سال ۵۹۱ هـ ق اتفاق افتاد و مدفن او در شهر گنجه است وی آرامگاهی داشته که تا مدتی پس از الحاق گنجه به روسیه، برقرار بوده است.

۲-۱-۴. سبک شعری نظامی

در شعر نظامی ابدعات و استعارات و کنایات غریب و طنزهای کوبنده و تمثیلات بیمانند و اصطلاحات و ترکیبات مربوط به موسیقی و نجوم و فلسفه و طب دیده میشود. و همچنین مسائل مربوط به اوضاع و احوال جامعه و مردم و حاکمان زمان خویش، همه را در جریان حوادث داستان و از زبان شخصیت‌های داستان بیان میکند. و به گونه‌های اوضاع و احوال جامعه‌ی خود را با رمز و کنایه‌ی آمیخته به طنز به باد انتقاد میگیرد که از پشت پرده‌ی شعر او بوی نفاق و نفرت موجود در آن زمان به مشام میرسد.

شعر نظامی از زندگی اجتماعی و حوادث تاریخی مایه میگیرد و از حیث محتوا مشتمل بر مباحث ذیل است:

۱- مباحث دینی و اعتقادی برگرفته از کتاب و سنت که به سخنانش زندگی جاوید بخشید، از جمله:

منه بیش از کشش تیمار بر من بقدر زور من نه بار بر من

(خسرو و شیرین، ۱۱۴)

اشاره است به «... ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾» (بقره / ۲۸۶)

بر صورت من ز روی هستی آرایش آفرین تو بستی

(لیلی و مجنون، ۲۷)

اشاره است به «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ...» (مومنون / ۱۴)

ای هرچه رمیده و آرمیده در کن فیکون بیافریده

(همان، ۲۴)

اشاره است به «وَ إِذَا قَفِنِيَ امْرَأًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ». (بقره / ۱۱۷)

۲- پند و اندرز و تاکید بر اجتناب از نواهی:

ز بسیار و ز کم بگذر که خام است نگه دار اعتدال اینت تمام است

(خسرو و شیرین، ۴۶۳)

ز حرص و زرق باید روی بر تافت ز روزه، گریهی روزی بین که چون یافت

(همان، ۴۶۷)

۳- تأکید و توصیه به ناپایداری جهان و لزوم اجتناب از مظاهر فریبندهی زندگی مادی:

چو هست این دیر خاکی سست بنیاد به بادش داد باید زود بر باد

ز فردا و زدی کس را نشان نیست

که آن رفت از میان، وین در میان نیست

(همان، ۲۰۰)

۴- شکوه از نامردمی و بیوفایی ابناء زمان:

جهان بگذار بر مستی علف خوار

نظامی چون مسیحا شو طرفدار

(همان، ۲۱۱)

۵- نقد سیاسی و اجتماعی و نفی وابستگی به بزرگان صاحب منصب و پادشاهان:

وز گل انصاف گیایی دروست

خاک دلی شو که وفایی دروست

بر دل این قوم جراحت بود

گر نفسی مرهم راحت بود

دست به شیرینه ی پروین کشند

گر ز لبی شربت شیرین چشند

(مخزن الاسرار، ۲۰۲)

۳-۱-۴. آثار و تألیفات نظامی

مهمترین اثر او « پنج گنج » یا « خمسه » است که تعداد ابیات آن را تا حدود بیست و هشت هزار بیت نوشته‌اند و عبارت است از:

۱. قدیم ترین مثنوی نظامی مخزنالاسرار است شامل ۲۸۸۸ بیت است. این منظومه در حدود سال ۵۷۰ به نام فخرالدین بهرام شاه بن داوود بن اسحاق مسجل شد و مشتمل بر ۳۰ مقاله در مواعظ و حکمت است و حاوی اندیشه‌های زاهدانه و عارفانه نظامی است. توجه نظامی در این منظومه به « دل » است که همهی عارفان آن را تجلی حقیقت دانسته‌اند.

۲. مثنوی خسرو و شیرین که شامل ۶۵۰۰ بیت است. این مثنوی داستان عشق خسرو پرویز، پادشاه ساسانی به شیرین، شاهدخت ارمنی است و در سال ۵۷۶ به پایان رسیده و از طرف شاعر به اتابک شمسالدین محمد جهان پهلوان بن ایلدگز، تقدیم شده است.

۳. مثنوی لیلی و مجنون که شامل ۴۳۰۰ بیت است که به سال ۵۸۴ به نام شروانشاه ابوالمظفر اخستان بن منوچهر سروده شده است. در این مثنوی، داستان پرشور و گداز عشق مجنون (قیس عامری) از قبیله‌ی

بنی عامر و لیلی دختر سعد که از داستانهای مشهور تازی در دوره‌ی جاهلیت می‌باشد به رشته نظم درآمده است.

۴. مثنوی هفتپیکر یا هفت گنبد یا بهرامنامه است که در ۵۱۳۶ بیت به سال ۵۹۳ به نام علاءالدین کرب ارسلان پادشاه مراغه سروده شده است. این داستان از جمله قصه‌های ایرانی مربوط به دوره‌ی ساسانی است و شرح روابط بهرام گور با هفت دختر از پادشاهان هفت اقلیم است که برای هر کدام گنبدی به رنگ خاص بر پا میکند و هر روز از هفته را مهمان یکی از آنان میشود.

۵. مثنوی اسکندر نامه که شامل ۱۰۵۰۰ بیت و در دو بخش به نامهای شرفنامه و اقبالنامه به نظم درآمده است. در بخش اول نظامی اسکندر را به صورت فاتحی بزرگ و در بخش دوم در لباس حکیم و پیامبری خردمند معرفی میکند و در سال ۵۹۹ به اتمام رسیده و به نام نصرت الدین ابوبکر محمد جهان پهلوان نامگذاری شده است.

۴-۱-۴. وضعیت اجتماعی، سیاسی و ادبی شهر گنجه

« شهر گنجه در خاک اران و در سرزمین واقع بین کناره‌ی ارس تا رود کر پایگاهی برای متعبدان، توبه فرمایان، و غازیان سخت گیر و جنگ آزمای بود. چون در حد قسمتی از دنیای اسلام با دنیای مسیحیت واقع بود، یک مرز محسوب می شد و طالبان جهاد برای دفاع از قلمرو اسلامی، از اطراف بدانجا جلب می شدند. در سالهایی که فلسطین و شام و مصر مورد هجوم صلیبیهای فرنگ قرار میگرفت؛ مسیحیهای بلاد روس از فرط تعصبات دینی سرزمینهای مجاور را مورد تهدید قرار میدادند و گاهگاه گنجه و بردع و تفلیس هم به وسیلهی آنها غارت میشد. همین امر باعث میشد که مسلمانان این نواحی دائماً آماده مقابله با این هجومها باشند. سلجوقیان عراق که از دوران ملکشاه، این نواحی را به قلمرو خویش افزوده بودند در سالهای ضعف و انحطاط خویش دفاع از این سرزمین را با عواید و املاک آن به اتابکان خویش واگذار کرده بودند و آنها نیز با گرفتاریهایی که در عراق و آذربایجان داشتند گنجه را به حکام محلی سپرده بودند و وجود منازعات داخلی و برخوردهای نژادی و طبقاتی مانع از به وجود آمدن قدرتی ثابت و استوار در مقابل مهاجمان شده بود و طالبان جهاد که اقوام گوناگونی از کرد، عرب و دیلم بودند، در مقابل مهاجمان از شهر دفاع می کردند. از وقتی که بردع تختگاه قدیم ولایت اران به دنبال هجوم دزدان دریایی و غارتگران روس ویران شده بود، گنجه که در راه بردع و تفلیس بنا شده بود، به تدریج رونق بیشتری یافته بود و پایتخت شدادیان کرد نژاد گشته بود و تا هنگام غلبه‌ی سلجوقیان براران همچنان پایتخت آنان باقی مانده بود. با تاراج شدن بردع به دست

روسها، گنجه هر روز رونق بیشتری مییافت و ثروت و جمعیت بیشتری را جلب کرده بود و مرکز بازرگانی قابل ملاحظه‌های شده بود. غازیان که سرکردگان آنان با زاهدان و دستاریندان شهر همدست بودند. از همان آغاز بنای گنجه از سرزمینهای دور و نزدیک به اینجا جلب شده بودند و همواره بینظمی‌هایی در سطح شهر به وجود آورده بودند و قدرتهای محلی هم در مقابله با آنها ناتوان بودند همین امر باعث شد که هرج و مرج فلج کننده‌های بر تمام نواحی شهر سایه بگستراند.

زلزله‌ی مهیبی که در همین ایام در گنجه اتفاق افتاد، بیش از یکصد هزار نفر در این حادثه جان باختند و فرمانروای گرجی هم بلافاصله از تفلیس به گنجه تاخت و آنچه را که از آسیب زلزله در امان مانده بودند، به بار غارت داد؛ اما با وجود این همه پریشانیها و بیسامانیها، باز هم گنجه کانون عمده‌ی شعر و ادب فارسی محسوب می شد. مکتب شعر و شاعری رایج در شروان که خاقانی و فلکی و مجیر پیشروان آن بودند، وجود خود تا حد زیادی به ابوالعلاء گنجوی شاعر پرآوازه‌ی شهر مدیون بود؛ با این همه اگر رهگذری کنجکاو درین روزها در گنجه سراغ « شاعر شهر» را میگرفت؛ بدون شک او را به خانیه نظامی گنجوی که عمرش هنوز به چهل سالگی نرسیده بود؛ اما هیبت و وقار پیران در گفتار و رخسارش جلوه داشت، هدایت میکردند. نظامی بر خلاف شاعران عصر، از حرفه‌ی شاعری که لازمهاش قصیده سرایی و ستایشگری درباری بود، به شدت پرهیز داشت».

(زرین کوب، پیر گنجه در جستجوی ناکجباباد، ۱۳۷۴: ۱۰-۱)

از لحاظ ادبی هم میتوان گفت که در این شهر شعرا در شمار طبقات ممتاز و مورد احترام بودند، بازار مداحی به شدت رواج داشت. بسیاری از امرا علاقه‌مند بودند، با شعرا مجالست نمایند و به آنان صلله‌های گرانبها بپردازند تا به سبب مدح شعرا، بلند آوازه شوند. موضوعات شعری در این دوره، عمدتاً، مدح، هجو و هزل و در برابر آن وعظ و حکمت بود که با سخن سرایی نظامی و شاعر هم عصرش خاقانی به اوج رسید. اشعار عاشقانه و غنایی که سیر تکاملی آن از قرن چهارم هجری آغاز شده بود، در این دوره به اوج خود رسید و به ظهور شکل خاصی از شعر به نام « غزل» انجامید.

۴-۱-۵. انگیزه‌ی نظامی از سرودن داستانهای عاشقانه‌ی « لیلی و مجنون» و « خسرو و شیرین»

۴-۱-۵-۱. خسرو و شیرین

شاعر در سالهای جوانی و قبل از چهل سالگی به زهد و ریاضت و تفکر و مطالعه علاقه ی فراوانی داشت و همین امر سبب شده بود که به گوشه ی عزلت و خلوت پناه ببرد و حاصل این گوشه نشینی سرودن نظم مخزن الاسرار بود که معرف جنبه‌ی عرفانی و اخلاقی شاعر است؛ اما چون نظامی در اقلیم عزلت و انزوای نظم مخزن الاسرار به جامعه ی آرمانی که در جستجوی آن بود، دست نیافته بود، به قطر مقابل آن یعنی دنیای عاشقانه‌ی خسرو و شیرین روی آورد.

نظامی در ابتدا در خاطرش تردید داشت که به چنین دنیایی و سرودن چنین منظومه‌های روی بیاورد و میاندیشید که آن کس که گنجی چون مخزن الاسرار دارد، چرا باید در سرودن افسانه های آکنده از عشق و هوس وقت صرف کند؛ اما می دید که زمانه حال و هوای دیگری دارد و مردم بیشتر به قصه های عشقی می اندیشند و خود نظامی هم می خواست نقطه مقابل دنیای زهد و عرفان مخزنالاسرار و احوال دنیایی را که انسان در آن به جز به عشق و کام نمیاندیشید، تجربه کند.

عامل عمده‌ی توجه نظامی به دنیای عشق خاطرهای عشق آفاق، محبوبه‌ی تازه از دست رفته‌اش بود که « فخرالدین بهرامشاه، دارای در بند» به او هدیه کرده بود.

علت دیگر نظامی از سرودن داستان عشقی « خسرو و شیرین»، توجه به بزرگان و فرمان روایان عصر به این نظم این گونه قصه ها بود. محمد جهان پهلوان اتابک آذربایجان خود به شعر و موسیقی علاقه داشت و به کسانی که در مجلس او غزل سرایی می کردند، گنجها و مالهای فراوانی می داد. پس توجه نظامی به نظم این هوسنامه تنها رسیدن به یک جامعه‌ی آرمانی نبود؛ بلکه تا حدودی پاسخ علاقه‌ی عصر به این گونه حکایت ها بود. نظامی با سرودن این منظومه مورد طعنه و سرزنش ملامتگران قرار گرفت. آنها نمیدانستند که شاعر با این قصه، هوسبازی نمیکند؛ بلکه خیال بازی میکند. آنها از انگیزه‌ی کنجکاوی شاعر برای سیر در آفاق یک ناکجباباد تازه اطلاعی نداشتند در نتیجه سرودن این قصه‌ی عشقی را برای گوینده‌ی مخزن الاسرار مایه‌ی اتلاف عمر می دانستند و از اینکه هوسنامه‌های که نظامی به نظم آن اشتغال داشت به دنیای آتش - پرستان تعلق داشت، شاعر را در خور ملامت مییافتند؛ چرا که به این انتقاد ایشان وی با این کار در واقع رسم مغان را تازه میکرد.»

(همان، ۷۸-۷۷)

نظامی روند این انگیزه (سرودن داستانهای عاشقانه) را به زیبایی بیان میکند:

چه باید در هوس پیمود رنجی

مرا چون مخزن الاسرار گنجی

که او را بر هوس نامه هوس نیست

هوسناکان غم را غمگساری

که عقل از خواندنش گردد طربناک

که بروی جز رطب چیزی توان بست

وزو شیرینتر الحق داستان نیست

عروش در وقایت شهر بندست

مرا به شقه ی این شغل بستند

(خسرو و شیرین، ۱۳۶)

ولیکن در جهان امروز کس نیست

هوس پختم به شیرین رستگاری

چنان نقش هوس بستم برو پاک

نه بر شاخی زدم چون دیگران دست

حدیث خسرو و شیرین نهان نیست

اگرچه داستان دلپسندست

کهنسالان این کشور که هستند

۴-۱-۵-۲. لیلی و مجنون:

سالها بعد از به نظم درآوردن قصه‌ی « خسرو و شیرین»، ابوالمظفر اخستان بن منوچهر نامه ای با خط خود به شاعر قصه‌پرداز گنجه (نظامی) نوشت و از او خواست تا قصه ی « لیلی و مجنون» را به نظم درآورد.

رانی سخنی چو در مکنون

بکری دوسه در سخن نشانی

جنبانم سر که تاج سر بین

تفسیر نشاط هست ازو دور

زین هر دو سخن بهانه سازست

باشد سخن برهنه دلگیر

رخسارهی قصه را کند ریش

(همان، ۴۵)

خواهم که کنون به یاد مجنون

چون لیلی بکر اگر توانی

تا خوانم و گویم این شکر بین

این آیت اگر چه هست مشهور

افزار سخن نشاط و نازست

بر شیفتگی و بند و زنجیر

و آرایش کردنی زحد بیش

نظامی در پاسخ میگوید:

دیگه آزاد است

« این دعوت برای نظامی سرشار از شادی و غرور بود، چون چندین سال پیش خاقانی شروانی، دوست و هم عصر شاعر، دستخطی تشویق آمیز از شاه شروان دریافت کرده بود، چشم به راه چنین دستخطی نیز بود و از اینکه دستاویزی برای ارسال آن یافته، خرسند بود. هنگام دریافت این دعوت همه چیز برای شاعر، رنگ و بوی درد فراق داشت و همین نکته او را از اشتغال به این قصه‌ی پر درد و فراق مردد و ناخرسند میساخت چون سالیانی از مرگ آفاق، همسرش گذشته بود و مادرش رئیسه‌ی کرد نیز مادر صفتانه پیش او مرده بود؛ همچنین عزلت جویی که رسم او بود یارانش را تا حدی از او دور کرده بود. در چنین حالی دعوت شاه برای سرودن به نظم این قصه برایش مایه‌ی خرسندی بود؛ اما آنچه شاه از او طلب می کرد، نه تنها مایه‌ی خرسندی نبود؛ بلکه او را در بین آن درد و اندود که از همه سو در میانش گرفته بود، بیشتر مقید میدانست. دعوت شاه اخستان، نه تنها مایه‌ی خرسندی و غرور شاه بود و نشان میداد، داستان خسرو و شیرین که او در طی آن تصویر دنیای مغان را دستاویز اعتراض بر جامعه‌ی گناه آلود ستم پیشه‌ی عصر خود ساخته بود در نزد فرمانروایان عصر، انعکاس قابل ملاحظه‌ای داشته است و در عین حال معلوم میکرد که فرمانروایان عصر، وی را نه به چشم یک شاعر مداح درباری، بلکه به دیدهی یک هنرمند حکیم طرفه کار مینگرند و هم نشان میداد که ممدوحان از اینکه وی اثری به نام آنها تصنیف نماید و نام آنها را در دیباچه‌ی آن یاد کند، خود را خردمند و مفتخر مییابند.»

(زرین کوب، پیر گنجه در جستجوی ناکجاآباد، ۱۳۷۴: ۱۱۳-۱۱۰)

بخش دوم

- معرفی شخصیت‌های زن در دیوان نظامی؛
- دیدگاه گوناگون نظامی نسبت به زنان؛
- نقش اجتماعی زنان در دیوان نظامی؛
- میزان پایبندی زنان به ارزشها و هنجارهای اجتماعی.

درآمد

در این بخش سعی بر آن است که به معرفی زنان موجود در خمسه‌ی نظامی به طور اجمالی پرداخته شود؛ هر چند اصل پژوهش بررسی دو منظومه‌ی « خسرو و شیرین » و « لیلی و مجنون » است؛ اما به زنان مشهور موجود در « خمسه » اشارتی خواهم کرد؛ البته ذکر این نکته لازم است که توجه به زن در دیوان نظامی پیوسته در کانون توجه قرار دارد مخصوصاً شخصیت « شیرین » که با وجود تمام حوادث و رویدادهایی که در قصه هست، به نحو بارزی بر تمام اشخاص و مناظر داستان سایه می اندازد و دیگر قهرمان زن در داستان نظامی، « لیلی » دختر معصوم و رنج‌دیده ای است که قربانی اجتماع مردسالار می شود. در بخش‌های بعد به طور مفصل به بررسی وضعیت این دو قهرمان « لیلی و شیرین » خواهم پرداخت.

۱- شیرین: دختری خویشتندار و پاک دامن و ارمنی نژاد است. او را می توان مظهر وفاداری و عشق شورانگیز در شمار آورد. او معشوقه ی خسرو پرویز پادشاه ایران است. نظامی او را اینگونه معرفی می کند:

| | |
|---------------------------|----------------------------|
| پری دختی پری بگذار ماهی | به زیر مقنعه صاحب کلاهی |
| شب افروزی چو مهتاب جوانی | سیه چشمی چو آب زندگانی |
| کشیده قامتی چون نخل سیمین | دو زنگی بر سر نخلش رطب چین |

(خسرو و شیرین، ۱۵۵)

رخس نسرین و زلفش بوی نسرین
لبش شیرین و نامش نیز شیرین

(همان، ۱۵۷)

۲- مریم: دختر قیصر روم و همسر خسرو پرویز پادشاه ایران است. وقتی که خسرو پرویز از لابه و تمنای خویش به کام جویی از شیرین و عتاب او خسته می شود از سرزمین ارمن، راهی دیار روم گشته و مریم دختر قیصر روم را به عقد خویش درمی آورد:

| | |
|-----------------------------|-------------------------------|
| چو قیصر دید کامد بر درش بخت | بدو تسلیم کرد آن تاج و آن تخت |
|-----------------------------|-------------------------------|

چنان در کیش عیسی شد بدوشاد

که دخت خویش مریم را بدو داد

(همان، ۲۵۴)

۳- مهین بانو: قیم و سرپرست شیرین است. شهبانوی مقتدر ارمن و بیوهای پاکدامن و بسیار توانگری است که بر اقلیم وسیعی حکم می راند. او عمهی شیرین است و در همه حال سعادت او را مد نظر دارد:

شده جوش سپاهش تا سپاهان

زنی فرمانده از نسل شاهان

مقرر گشته بر فرمان آن زن

همه اقلیم از اران تا به ارمن

به شادی می گذارد زندگانی

ندارد شوی و دارد کامرانی

شمیرا را مهین بانوست تفسیر

شمیرا نام دارد آن جهانگیر

(همان، ۱۵۵)

۴- شکر: معشوقهی دیگر خسرو پرویز است که پس از مریم به همسری او در میآید. بر خلاف مریم که ازدواج خسرو با او معلول روابط سیاسی است، ازدواج با شکر محصول هوس و غرور و حس انتقام است. هدف نظامی از معرفی شکر این است که رشک شیرین را برانگیزد؛ چراکه پس از فرونشاندن شهوت خسرو به خیل زنان گمنام حرمسرای خسرو میپیوندند و تا پایان داستان حضورش دچار تحول شخصیتی نمیشود:

شکر نامیست در شهر سپاهان

یکی گفتا سزای قصر شاهان

وزو شکر به خورستان به فریاد

به شکر برزشیرینش بیداد

(همان، ۳۴۸)

۵- ندیمگان شیرین: شیرین دختر زیبای ارمن از مهترزادگان دیار خویش، ندیمانی دارد که همیشه و در همه حال همراه او هستند:

عجب نوش و فلک ناز و همیلا

فرنگیس و سهیل سروبالا

ختن خاتون و گوهر ملک دلشاد

همایون و سمن ترک پریزاد

(همان، ۲۳۳)

۶- لیلی: نماد عشق، زیبایی و مهرورزی در میان زنان است که با عشق خود مجنون را آوارهی کوه و بیابان میسازد. او از قبیلهی عرب است و ورودش به داستان، از هنگام کودکی مجنون و ورود او به مکتب خانه، آغاز میشود و پا به پای او، تا هنگام مرگ ادامه مییابد. تقریباً میتوان گفت که نصف داستان تقریباً بر مدار لیلی میچرخد و تا پایان داستان هر جا نام مجنون است، از لیلی نیز یاد شده است. نظامی چهرهای بسیار زیبا از او به تصویر میکشد و او را اینگونه معرفی میکند:

شاهنشه ملک خو برویی

سر دفتر آیت نکویی

از هفت خلیفه جامگی خوار

فهرست جمال هفت پرگار

رنج دل سرو بوستانی

رشک رخ مه آسمانی

سرمايه ده شکر فروشان

پیرایه گر پرندپوشان

انگشت کش ولایتی بود

لیلی که به خوبی آیتی بود

(لیلی و مجنون، ۱۱۲)

۷- روشنگ: دختر دارا در سپاهان است که به پیوند اسکندر درمیآید:

بدان نازکی دست پخت من است

همان روشنگ که دخت من است

(شرفنامه، ۲۰۷)

۸- نوشابه: حاکم سرزمین ارمن و شهر بردع است و نظامی با صفاتی مانند قوی رای، روشن دلی،

نغزگویی و فرشته منشی به ستایش او می پردازد:

همه ساله با عشرت و نوش و جام

زنی حاکمه بود نوشابه به نام

فرشته منش بلکه فرزانه خوی

قوی رای و روشندل و نغزگویی

(شرفنامه، ۲۵۱)

نوشابه در سرای خود از نعمت وجود مشاوران زن بهرمنند است و هیچ مردی حق ورود به آن جا را ندارد و وقتی اسکندر در کشورگشایی خود به سرزمین زنان می رسد، مشتاقانه به دیدار نوشابه میرود و با ترفندی خود را به درگاه او میرساند؛ اما نوشابه با زیرکی، هویت او را درمی یابد.

۹- فتنه: کنیزک بهرام گور بوده است که هم رکاب شاه بوده و علاوه بر زیبایی، سرودخوان و نوازنده و رقص نیز بوده است:

| | |
|---------------------------|-----------------------------|
| فتنه نامی هزار فتنه در او | فتنه‌ی شاه و شاه فتنه بر او |
| تازه رویی چو نو بهار بهشت | کش خرامی چو باد بر سر کشت |
| با همه نیکویی سرود سرای | رود سازی به رقص چابک پای |

(هفت پیکر، ۱۴۰)

۱۰- آذر همایون: دختری است از نسل سام که جادوگر است و با جادوی خویش مانع از خراب کردن آتشکده به دست اسکندر می شود:

| | |
|-------------------------------|---------------------------|
| درو دختری جادو از نسل سام | پدر کرده آذر همایونش نام |
| چو برخواندی افسونی آن دل فریب | ز دل هوش بردی ز دانا شکیب |

(همان، ۲۲۳)

۱۱- نیست اندر جهان: کنیزک چینی زیبارویی است که خاقان چین به اسکندر می بخشد:

| | |
|--------------------------------|-----------------------------|
| کنیزی سیه چشم پاکیزه روی | گل اندام و شکر لب و مشک موی |
| بتی چون بهشتی بر آراسته | فریبی به صد آرزو خواسته |
| نزد بر کس از تنگ چشمی نظر | ز چشمش دهانش بسی تنگ تر |
| تو گفתי که خود نیست او را دهان | همان نام او نیست اندر جهان |

(شرفنامه، ۳۴۸-۳۴۹)

۱۲- ماریهی قبطیه: در اقبال نامه ماریهی قبطیه نمونه‌ی پادشا زنی خردمند است که برای دادخواهی به روم می‌آید و دانشآموزی پیشه میکند و علم کیمیا را می‌آموزد و سپس به شام برمیگردد و با به کار بردن علم کیمیا کشور را آبادان و رعیت را از خراج معاف میکند:

که قبطنی زنی بود در ملک شام

ز میری پدر ماریهش کرد نام

بسی قلعه‌ی نامور داشته

ز بیداد بر خواه بگذاشته

(اقبال نامه، ۶۳)

۲-۲-۴. دیدگاه گوناگون نظامی نسبت به زن

درآمد

بدون تردید حکیم نظامی گنجوی، یکی از برجسته‌ترین شاعران ایران است و همچنین قهرمان داستان سرایی در ادبیات کلاسیک است که خیل مقلدانش هرگز نتوانسته‌اند، مقامی همپای وی پیدا کنند. آثار نظامی آینه‌ی آرمانشهر ادبی زنان است و در زندگی پربار خود، بسیاری از بانوان را ستایش کرده است. زن در داستانهای نظامی، قدرت بالقوی رهبری و اداری کشور و اخذ حکمت و خرمندی را دارد و تنها در ارضای امیال شهوانی مرد خلاصه نمی‌شود؛ بلکه مانند مردان در حکمرانی و سیاستمداری و دلاوری و امور مملکتداری دخالت دارد و حتی در عفت و پاکدامنی بر مردان اولویت دارد.

در کل میتوان گفت که در ادبیات فارسی سه نگرش مختلف به زن وجود دارد که نه تنها در تقابل با یکدیگر نیستند؛ بلکه درجاتی از هر یک از آنها را میتوان در آثار اغلب شاعران مشاهده کرده که عبارتند از: ۱- نگرش زیبایی خواهانه؛ ۲- نگرش منفی؛ ۳- نگرش آرمانی که در دیوان نظامی، نگرش آرمانی بر دیگر نگرشها غلبه دارد و نظامی از زنان، مثل اعلاى خلقت میسازد. در ذیل به توضیح بیشتر در مورد این نگرشها میپردازیم:

۲-۲-۴.۱. نگرش زیباخواهانه

« نقد زیباییشناسی در واقع بررسی جوهر هنر، دور از محتوای خاص آن است. ریشه‌ی این شیوه‌ی نقادی را در اروپا میتوان در نظریه‌های « ادگار الن پو » آمریکایی جستجو کرد. او هنر را از جنبه‌ی زیبایی - شناسی آن نگاه میکند و فکر اخلاق را در قلمرو هنر، امری بیگانه می‌شمارد. به اعتقاد وی آنچه برای هنرمند اهمیت دارد، تأثیر کلی و واحدی است که در خواننده باقی میگذارد، نه به آن نظریه و اندیشه‌ی خاصی که بیان میکند و میپروراند.»

(زرین کوب، نقد ادبی، ۱۳۸۴: ۴۷)

نظامی نیز از این قاعده مستثنی نبوده و بیشتر به آن جنبه از شعر که بر روی خواننده تاثیرگذار باشد، توجه می کند. پس می توان گفت که تصویر یا خیال شاعرانه در واقع نوعی پیوند میان انسان و طبیعت است و شاعر با آفرینش صورتهای شاعرانه ی خیال انگیز و تبدیل اشیاء و عوامل موجود در طبیعت به صورتهای عاطفی و انسانی کلام خود را از حالت عادی خارج میسازد و خواننده را به حالت عاطفی میکشاند و همین صورتهای خیال انگیز شاعرانه است که شکل ذهنی شعر را ایجاد میکند؛ مثلاً تمام زنان در شعر نظامی همگی در زیبایی بینظیر هستند. قامت همهی آنها همانند سرو سهی است و چشمشان به نرگس مست می ماند و چشم آهو هم در زیبایی به پای چشم آنان نمیرسد و رویشان خورشید را شرمسار میکند و شکر از گفتار آنها چاشنی میگیرد و اگر دهان باز کنند مروارید میریزد؛ پس شاعر تمام عناصر و زیباییهای موجود در طبیعت را در شخصیتهای داستانیاش جمع میکند و تا جایی پیش میرود که کار به اغراق میکشد و توصیفات غیرقابل باور تصور میشوند. در کل سنت ادب کلاسیک بر آن است که بر معایب عالم طبیعت چشم پوشی شود و هر چیزی تا آخرین حد توان، زیبا جلوه دهد؛ بنابراین نظامی براساس این سنت، شخصیتهای مثبت زنان را در داستانها، زیبارو نشان میدهد؛ زیرا زنان هر نقش مثبتی که در ادبیات داشته باشند، باید پیش از آن زیبا باشند و در تمام آثار ادبی شاعران و نویسندگان، هیچ چیز مثبتی را نمیتوان یافت که زشت باشد. زنان در دیوان نظامی مظهر زیبایی و عفاف نیز هستند و جامع ترین مخلوق دارای عشق و احساس و محبت. نظامی برای هرچه زیباتر جلوه دادن شیرین از واژههایی مانند: « چشمهی نور، پری رخ، سیمین میان، سرو روان و لعبت طاووس پیکر» استفاده کرده است و برای توصیف زیبایی لیلی از واژههایی مانند: « آهو چشم، زادسرو، بت خرگهی، ماه، دهن چو میم، قد چون الف و نرگس مست» استفاده کرده است.

نمونههای از کاربرد واژهها که برای توصیف شیرین از زبان نظامی به کار رفته است:

فلک را آب در چشم آمد از دور

چو قصد چشمه کرد آن چشمهی نور

(خسرو و شیرین، ۱۸۱)

قبا پوشید و شد بر پشت شبدیز

برون آمد پری رخ چون پری تیز

(همان، ۱۸۷)

به دست آوردم آن سرو روان را بت سنگین دل سیمین میان را

(همان، ۲۰۲)

گر انگستی زدی بر بینی آن ماه ملک را یک به یک کردندی آگاه

(همان، ۳۲۷)

دگر ره لعبت طاووس پیکر گشاد از درج لؤلؤ تنگ شکر

(همان، ۳۸۰)

واژه‌هایی که نظامی برای توصیف لیلی به کار برده است:

بر رسم عرب نشسته آن ماه بر بسته زدر شکنج خرگاه

(همان، ۸۶)

زلف سهیش به شکل جیمی قدی چو الف دهن چو میمی

(همان، ۲۰۰)

نظامی دو قهرمان داستان (شیرین و لیلی) را با بدیعترین و زیباترین شکل وصف میکند و هزاران واژه را به کار میگیرد و از تمام مظاهر طبیعت استفاده میکند تا شخصیت مورد نظرش را به زیباترین شکل جلوه دهد و این احساس با زبان شعر بیان میشود. در واقع شعر زبانی است بسیار مؤثر و بر انگیزانندهی احساس که به شیوهی مخصوص نوشته و خوانده میشود و بر روی خواننده تأثیر میگذارد.

« شعر عبارت است از کمال شکل، چه از لحاظ بیان باشد و چه از جهت انتخاب کلمات، از این رو شاعر

مانند مرمر صاف و بینقص و در عین حال محکم است، هر کلمه را با دقت انتخاب میکند و به جای خود

میگذارد و کمال مطلوب در این است که شعر را از لحاظ استحکام و زیبایی به حد مجسمهسازی برساند. از

این رو شعر نباید بخنداند و نه بگریاند، بلکه باید فقط زیبا باشد و هدف خود را در خود بجوید.»

(زرین کوب، پیر گنجه در جستجوی ناکجباد ۱۳۸۴: ۲۹)

در خمسه‌ی نظامی بیشتر، توصیف قد، چشم، زرخدان، کمر، میان، لب و دندان به چشم میخورد و زیباتر جلوه دادن آنها را برای قهرمانان داستان مظهر زیبایی قرار داده است؛ مثلاً چشمان معشوق را به چشم آهو مانند کرده و اگر صور خیال شعرش بررسی شود، بیشتر نرگس خمار و مست را استعاره از چشمان معشوق دانسته و سروسهی را استعاره از قد و ماه را استعاره از رخ قرار داده است:

چشم:

- تشبیه چشم معشوق به چشم آهو:

کشتی به کرشمه ای جهانی

آهو چشمی که هر زمانی

(لیلی و مجنون، ۷۸)

- نرگس استعاره از چشم معشوق:

ز نرگس بر سمن سیماب ریزی

ز سنبل کرد بر گل مشک بیزی

(خسرو و شیرین، ۳۳۵)

نشست و لؤلؤ از نرگس همی ریخت به آن آب آتش از عالم برانگیخت

(همان، ۳۹۱)

قد:

رویش چو به سرو بر تدروی

قدش چو کشید زاد سروی

(لیلی و مجنون، ۱۱۳)

به نیلوفر بدل کرد ارغوان را

دوتا کرد از غمش سرو روان را

(خسرووشیرین، ۳۳۵)

مو:

به زنجیر زَرش برمه‌ره میبست

بت زنجیر موی ازسیمگون دست

(خسرووشیرین، ۴۷۸)

فرو آویخت بر ماه در افشان

سیر شعری چو زلف عنبر افشان

(همان، ۳۷۰)

یا مشعله ای به چنگ زاغی

زلفش چو شبی رخس چو باغی

(لیلی و مجنون، ۷۸)

میان و کمر:

دو عالم را گره بسته به یک موی

میانی یافتم از ساق تا روی

بسی شیرینتر از نامش دهانش

بسی لاغرتر از مویش میانش

(خسرووشیرین، ۲۰۲، ۲۰۳)

زنج:

وز حلقه ی زلف عنبرینش

عقد زنج از خوی جبینش

(لیلی و مجنون، ۷۸)

صددل به غلط دروفتاده

چاه زنجش که سر گشاده

(همان، ۱۱۳)

دهان و دندان:

زمرد را به افعی پاس می داشت

وز آن پس بر عقیق الماس می داشت

(خسرووشیرین، ۲۴۳)

گشاد از درج گوهر قفل یا قوت

رطب را نقل داد و قند را قوت

(همان، ۳۸۷)

کوچک دهنی بزرگ سایه

چون تنگ شکر فراخ مایه

(لیلی و مجنون، ۷۸)

رخسار:

زلفش چو شبی رخس چو باغی

یا مشعله ای به چنگ زاغی

(همان، ۷۸)

در آن صحرا که او خواهد بتازید

بهشتی روی را قصر بسازید

(خسرووشیرین، ۱۸۴)

جوابش داد سرو لاله رخسار

که دایم باد دولت بر جهاندار

(همان، ۳۷۳)

پس میتوان گفت که زنان دیوان نظامی همه در زیبایی بيمثال هستند و نظامی تمام ویژگیهای ظاهری مثبت را به زنان اختصاص داده است.

۴-۲-۱. نگرش منفی

اکنون قبل از اینکه به بررسی نگرش منفی نظامی نسبت به زن پرداخته شود، لازم است که ابتدا با نگاهی به آثار سراینندگان و شاعران ادبیات کلاسیک، ریشههای «زن ستیزی» و «نقص کرامت انسانی» زنان مورد بررسی قرار گیرد. اینکه اصل و نگرش «زن ستیزانه» را در کجا باید جستجو کرد، آیا ریشه در واقعیتهای اجتماعی دارد یا اینکه یک تعصب مردانه بوده است؟

در ابتدا باید گفت که واژهی «زن ستیزی یا میزوژینی (Misogyny) عبارت است از تنفر یا بیزارى از زنان که غالباً از طرف مردان نسبت به جماعت زنان اعمال می شود. تاریخ، شکلگیری افکار میزوژینی را به ارسطو و یونان قدیم میرسانند. از زمان او تا امروز این اندیشه ها رواج یافته و به دلیل تسلط جامعه ی مرد سالاردر

تمامی ادوار تبدیل به یکی از کهن الگوهای ذهنی و فکری مردان و زنان شده است. بسیاری از مردانی که برای اعتلای جامعه انسانی راه پر فراز و نشیبی را طی کرده اند دربارهی زنان قضاوت درستی نداشته‌اند. آنان صفاتی چون سطحی نگری، تجمل پرستی، زیباسازی و سبکسری را به زنان نسبت میدادند و زن را جنسی حساس و ظریف میپنداشتند که صرفاً برای خدمت به کانون خانواده و خدمت به همسر به وجود آمده‌اند و در حقیقت زن، ابزاری قابل خرید و فروش بود که مادامی که به آن نیاز داشتند از آن استفاده می کردند و در غیر این صورت او را نادیده می گرفتند و دیگری را تحت اختیار خود در می‌آوردند.»

(حسینی، ریشه‌های زن ستیزی در ادبیات فارسی، ۱۳۸۷، ۱۷ و ۱۸)

« در نماد پردازیهی ادب فارسی عقل و آسمان و خورشید، مذکر؛ و نفس و زمین، مؤنث هستند. سمبل زمین مؤنث خود این نتیجه را در بر دارد که دنیای دون را هم با صفت زنانگی تصور میکنند. دنیا مادری فرزند خوار است که به هیچ یک از افراد نسل آدمی ترحمی نمیکند، حیل‌گر و اغوا کننده نیز هست. ترجمه - ی متون هنری از زبان سانسکریت در روزگار ساسانیان و راه یافتن حکایتها و قصه‌های این سرزمین به نثر فارسی و ترجمه‌ی متون یونانی و عبرانی پس از اسلام و وارد شدن حکمت و فلسفه‌ی یونانی، گذشته از سودمندیهی ناشی از برخورد آرا و نزدیکی اندیشه‌های تمدنهای گوناگون به یکدیگر، موجبات ورود نگرشهای زن ستیزی در ادبیات فارسی را فراهم کرده است.»

(همان، ص ۹۴)

در میان شاعران و سخنوران ادب فارسی، شاعران بزرگی چون فردوسی و عطار و نظامی ظهور کرده‌اند که در آثارشان زنان از جایگاه والایی برخوردار بوده‌اند، زنانی که نمونه‌ی خردمندی و خوش فکری هستند و در روایتها و حکایتها درس آموز مردان میشوند. « در حجم گستره‌ی ادبیات فارسی باگروهی از شاعران و راویان حکایتهای کهن ایران مواجه میشویم که برخوردهای متفاوتی با مسئله‌ی زن داشته‌اند و آنان نویسندگانی بوده‌اند که عموماً مترجم متون و روایت‌های هندی با منشأ زن ستیزی بوده‌اند، مانند نویسندگان کتابهای سندباد نامه و طوطینامه که زنان در داستانهایشان تحقیر شده و پست انگاشته میشوند. اینها زنان را آلوده و ناپاک می‌شمردند و نیرنگها و حیل‌های ایشان را سبب گمراهی مردان و بلکه بشریت میدانند. زنان

و بیان این نویسندگان را میتوان با دیدگاه شاعری چون خاقانی در یک ردیف قرار داد که با زنان
سرناسازگاری داشته است.»

(همان، ص ۹۵)

به عنوان مثال در ابیات زیر خاقانی، آرزوی مرگ دخترش را میکند:

بر فلک سر فراختم چو برفت

سرفکنده شدم چو دختر زاد

بر جهان اسب تاختم چو برفت

بودم از عجز چون خر اندر گل

عمر ثانی شناختم چو برفت

ماتم عمر داشتم چو رسید

دولتش نام ساختم چو برفت

محنت شد نام خواستم کردن

(خاقانی، دیوان، ۸۳۵)

خاقانی در مورد زنستیزی تا آنجا پیش میرود که میگوید:

که کاش مادر من هم نزادی از مادر

مرا به زادن دختر چه خرمی آید

(همان، دیوان، ۸۸۴)

در شعر دینی و عرفانی شاعران، زن را با دنیا و گیتی یکی دانسته‌اند و صفات دنیایی را به او داده‌اند.

مولانا چنین میگوید:

تا پیش از مرگ بمیری دو سه روز

جهدی بکن ار پند پذیری دوسه روز

با پیر زنی، انس نگیری دو سه روز

دنیا زن پیر است چه باشد گر تو

(غزلیات، ۱۶۲)

ناصر خسرو نیز چنین نگرشی دارد:

نیکبخت و جلدزادی یا به نفرین و خزی

مادر توست این جهان بنگر کزین مادر همی

(ناصر خسرو، ۴۹۹)

فتنه سازد خویشتن را چون به دست آرد عذب

پسر گیتی زنی رعناست بس گرچه فریب

رو همی بر تو بخندد روز و شب در زیر لب

تو زشادی خند خند و نیستی آگاه از آن

(ناصرخسرو، ۹۰)

« در فرهنگ عرفانی، زن نماد نفس است و عقل نماد مرد که رو به روی هم قرار می گیرند و با هم مقایسه می شوند. نماد نفس بودن زن به دلیل علاقه به ظواهر مادی است؛ چون هم زن و هم نفس شیفتهی مادیات دنیا هستند؛ پس نفس اماره در وجود انسان زنی است که مرد را از حقیقت جان دور میکند.»

(حسینی، ریشههای زن ستیزی در ادبیات کلاسیک، ۱۳۸۷: ۱۰۷)

از اینرو، مولانا زن را نماد نفس اماره میدانند که با مکر و فریب، سعی در دام انداختن روح پاک آدمی

دارد:

زانکه سوی رنگ و بو دارد رکون

وصف حیوانی بود بر زن فزون

زانکه زن جزوی است، نفست کل شر

نفس خود را زن شناسی از زن بتر

(مثنوی، دفتر پنجم، ۲۴۶۶)

در کتاب گلستان سعدی هم نشانههایی از تفکر مردسالاری دیده میشود از جمله:

شوی زن زشت روی، نابینا به ... (گلستان، باب دوم، ۱۰۷)

مرد بی مروت زن است و عابد با طمع راهزن. (همان، باب هشتم، ۱۸۴)

ای مردان بکوشید یا جامهی زنان بپوشید. (همان، باب اول، ۶۰)

در نهایت باید گفت که: « زن ستیزی و خوار داشت زن که در جای جای ادب ایرانی نقشه بسته است. منحصر به جوامع اسلامی یا شرقی نیست، بلکه اصولاً در همه ی جوامع پدرسالار به هر صورت که باشند، معتدل یا مفرط، به چشم می خورد و دارای دو خصلت مشترک است. نخست جدایی زن و مرد از هم که

مبتنی بر درجه‌بندی قاطعانه‌های است که عملاً امکان هرگونه همکاری را از بین میبرد؛ بدین معنی که یکی خیر است و آن دیگری شر؛ یکی قوی است و دیگری ضعیف و دومین خصیصه‌ی جامعه‌ی پدرسالاری، جنگ پنهان میان زن و مرد است.»

(ستاری، سیمای زن در فرهنگ ایران، ۱۳۷۳: ۹۹)

اما نگرش قرآن نسبت به زن یکسان است و می‌فرماید: ﴿مَنْ مَلَكَ مِنْكُمْ نَفْسًا زَانِيَةً فَاعْتَدُوا لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا﴾ (الحجرات / ۱۳)

هر که با تقواتر است، نزد خدا گرامیتر است و به انسان چنین خطاب میکند که:

«خداوند از جنس خودتان، همسرانی برای شما آفرید.» (نحل / ۷۲)

این کلام خداوند، هم زن و هم مرد را از یک جنس میدانند و هیچگونه تفاوتی میان آنان قائل نیست و به کرامت انسان، چه زن و چه مرد، ارج میگذارد.

بعد از توضیح مختصری در مورد «نقض کرامت انسانی زن» از نگاه شاعران مختلف، اکنون به ادامه‌ی مقوله‌ی نگرش نظامی به زن میپردازیم.

با وجود آنکه خداوند در قرآن، ماهیت و کرامت انسانی زن و مرد را یکسان دانسته و جدا از هم پنداشته، پس چگونه نگرش منفی به زن در ذهن شاعران و نویسندگان، رشد یافته است؟

در جواب باید گفت شاعرانی که نگرش زنستیزانه به زن داشته‌اند، اگر از گوهر و ذات الهی آگاهی لازم داشتند، هرگز به نقض کرامت والای زن نمیپرداختند؛ اما باید به این نکته توجه داشت که در طول تاریخ همیشه زنان مورد ستم واقع میشدند و جایگاه یکسانی نداشته‌اند و در ادبیات ایران و سایر سرزمینها نیز جایگاه زنان متزلزل بوده و مردان صاحب امتیاز بوده‌اند و با توجه به نگرش شخصی خود، سیمای زن را ترسیم میکردند؛ ولی باید خاطر نشان کرد که زنستیزی و زنگریزی امر مطلق نبوده و درجات و مراتبی متعدد داشته و نگرش هر شاعر و نویسندگانی با توجه به تجربیات زمانه‌ی خود، فرهنگ و اجتماعی که در آن میزیسته است و همچنین دین و مذهب گذشتگان و نیاکان خود متفاوت بوده است. گاهی زن آنچنان جلوهای در فکر و اندیشه و زبان آدمی داشته که مورد ستایش قرار گرفته و بالاترین ویژگیهای انسانی به او

نسبت داده میشده و گاه تاریکترین صفات حیوانی را از آن خود کرده و بدترین ویژگیهای اخلاقی به او نسبت داده شده است و قضاوتهای ناعادلانه‌ای در مورد آنان صورت گرفته و به صفاتی همانند بیوفایی و عهدشکنی و ناقصالعقلی متهم شده‌اند و این نشان از ناپایداری و متزلزل بودن جایگاه زن در اجتماع و همچنین نادیده گرفتن ارج و کرامت والای شخصیت زن است؛ در ادب غنایی که خاص اشعار نظامی است، معشوق که همان زن است از شأن و مقامی درخور، برخوردار است و همه چیز در وجود او خلاصه میشود و هدف توصیف زیبایی اوست که اشعار نظامی نیز به علت خصیصه غنایی بودن از این قاعده مستثنی نبوده و در بیشتر جاها زن ستایش شده و نگاه نظامی به زن نگاهی روشنفکرانه بوده است؛ اما گاهی نمودهایی از زن-ستیزی آن هم، نه مستقیماً از زبان خود، بلکه از زبان شخصیت‌های مهم داستان تحت شرایط خاصی بیان گردیده است و در یکی دو مورد هم متأثر از اجتماعش، نگرشهای زنستیزانه‌ی ضعیفی داشته است؛ از جمله:

- برای تحقیر مردانی که به میدان نبرد نمی‌آمدند و یا شجاع نبودند و مصحف و شمشیر به دست نمی‌گرفتند، چنین می‌گوید:

جام و صراحی عوضش ساخته

مصحف و شمشیر بینداخته

چون زن رعنا شده گیسو پرست

آینه و شانه گرفته به دست

(مخزن الاسرار، ۱۱۰)

به نظر نظامی مردان نباید به امور ظاهری توجه کنند و خود را با کارهای پوچ و بیهوده سرگرم نمایند؛ زیرا پرداختن به چنین کارهایی بیهوده، ویژگی زنان است و اگر مردی به این جنبه‌ها توجه کند در رده‌های مردان قرار نمی‌گیرد. در جایی دیگر نظامی، فرزندش (محمد) را نصیحت میکند و او را از فریبکاری منع میکند و می‌گوید:

گرد کن دامن از زبون گیران

در چنین ره مخسب چون پیران

نفریبی چو زن که مردی، مرد

تا بدین کاخ با شگونه نورد

(هفت پیکر، ۹۰)

مواردی هم در شعر نظامی یافت می شود که در تعریف و تمجید از زن خاصی است؛ مثلاً آنجا که اسکندر در کشور گشایی خود، نیرنگ می ورزد و در پوشش پیک اسکندر به دربار نوشابه، فرمانروای بردع می رود، نوشابه با هوشمندی و فراست خود، وی را می شناسد و در گفتگوهای برتری خود را ابراز می دارد؛ اسکندر به کاردانی او اعتراف می کند و معتقد است که زن نباید دلیر و فرمانروا باشد و اگر پرده نشین بماند، بهتر است، پس نباید به او اعتماد کرد هر چند پارسا باشد:

به فرهنگ مردی دلش روشنست

به دل گفتا کاین کاردان گر زنست

که محکم بود کینه ی ماده شیر

ولی زن نباید که باشد دلیر

که آهنگ بی پرده افغان بود

زن آن به که در پرده پنهان بود

(شرفنامه، ۲۵۹)

در تمام منظومهی خسرو و شیرین، بیتی که مبنی بر زنستیزی نظامی باشد به چشم نمیخورد. تنها در مناظره خسرو و مریم دیده میشود که مریم دربارهی شیرین سخنانی میگوید که در آن اهانتی به واژهی زن میشود. آنجا نیز نظامی ابیاتی را از زبان مریم که خود زن است، در حق شیرین میگوید:

عطارد را به زرق از ره براند

بسا زن کو صد از پنجه نداند

درون سو خبیث و بیرون سو جمالند

زنان مانند ریحان سفالند

وفا در اسب و در شمشیر و در زن

نشاید یافتن در هیچ برزن

(خسرو و شیرین، ۲۸۴)

میتوان گفت: که اهانت مریم به شیرین از روی حسادت بوده است که اینگونه زنان را تحقیر کرده است. از دیگر ابیاتی که در مذمت زنان گفته شده، ابیاتی است خسرو در طی گفت و گوی با خود، از روی خشم و غضب بیان میدارد و این مربوط به زمانی است که از دستیابی به شیرین عاجز و سرخورده شده است و دیگر تاب شکیبایی ندارد:

میازار ار بیازاری نکو زن

به گیلان در نکو گفت آن نکو زن

مزن زن را ولی چون برستیزد

چنانش زن که دیگر برنخیزد

(همان، ۳۵۶)

نظامی، مردان را بالاتر از آن تصور میکند که حتی دست به کشتن زنان نیز بزنند؛ زیرا میگوید که زنان قابل مقایسه و برابری با مردان نیستند:

زن گُشی کار شیر مردان نیست

زن خود از جنس هم نبردان نیست

(هفت پیکر، ۱۴۲)

نمونه‌های دیگر از جلوه‌های زنستیزی در شعر نظامی، در داستان لیلی و مجنون نمود دارد. آنجا که لیلی را به اجبار و بدون میل و رغبت به همسری «ابن سلام» در می‌آورند و لیلی جز گریستن و در تنهایی به سر بردن چاره‌ای ندارد و مجنون هم بیخبر از یار و دیار آوارهی صحرا و بیابان شده است، در این هنگام شترسواری بر او میگذرد و با دادن خبر عروسی لیلی آتش بر جانش میزند که:

آن دوست که دل بدو سپردی

بر دشمنیش گمان نبردی

شد دشمن تو ز بیوفایی

خو باز برید از آشنایی

و نظامی از زبان آن مرد شتر سوار، ابیاتی را در ذم زنان میسراید:

زن گر نه یکی هزار باشد

در عهد کم استوار باشد

چو نقش وفا و عهد بستند

بر نام زنان قلم شکستند

زن راست نبازد آنچه بازد

جز زرق نسازد آنچه سازد

زن چیست؟ نشانه گاه نیرنگ

در ظاهر صلح و در نهان جنگ

(لیلی و مجنون، ۱۶۳)

لیلی نیز پس از یک ازدواج اجباری و در بند اجتماع مردسالار بودن، نارضایتی خود را از اینکه زن است، اینگونه ابراز میکند:

زن گرچه بود مبارز افکن

آخر چو زنست هم بود زن

زنگیر که خود به خون دلیرست

زن باشد زن اگر چه شیرست

(همان، ۲۰۲)

نظامی گنجوی داستان کهنه‌ی آفریده شدن حوا از دنده‌ی چپ آدم را چنین زنده می‌کند:

زن از پهلوی چپ گویند برخاست

مجوی از پهلوی چپ پهلوی راست

(خسرو و شیرین، ۲۸۴)

داستان آفرینش زن از دنده چپ مرد، در شرق تصویری کهن و ریشه‌دار است و بیانگر دوران اولیه‌ی تاریخ و هنگام مسلط مرد در جامعه‌ی پدرسالار است « زمانی که زن به حاشیه رانده شد و گوشه‌نشین شد و زن مانند حوا که تاوان گناهش را پس داد، از جرگه‌ی بشریت نیکوکار و صالح طرد شد و به پندار نرینگان، در خور همان معاملهای است که مرد با وی می‌کند. در همهی تمدنهای یهودی تبار، به حسب ظاهر، خداوند که مذکر پنداشته شده، حضرت آدم را بدون کوچکترین کمک و دخالت زن و یا کمترین استعانت از اصل می‌آفریند؛ اما آدم از تنهایی ملال می‌گیرد و یهود برای رفع ملال وی، او را در خواب می‌کند و با یکی از دنده‌هایش حوا را می‌آفریند. بنابراین می‌توان گفت که زن به طور مضاعف، فرزند نرینه است. چون به دست خداوند از پیکر مرد که نخستین مخلوق خالق است، آفریده شده است.»

(ستاری، سیمای زن در فرهنگ ایران، ۱۳۷۳: ۶۰)

۱-۲-۲-۱. خصوصیات اخلاقی منفی زنان از دیدگاه نظامی

نظامی برخی صفات و ویژگیهای منفی را به زنان نسبت داده که به شرح ذیل است:

۱- حسادت

در عرصه‌ی هستی نمیتوان انسانی را یافت که عاری از عیب و نقص باشد و هر انسانی ممکن است دارای ویژگیهای اخلاقی مثبت و منفی باشد و خوب مطلق و بد مطلق وجود ندارد. در این بخش، نظامی برخی ویژگیهای اخلاقی منفی را به زنان نسبت داده که یکی از آنها « حسادت» است. حسادت یکی از صفات زشت بشری است که در وجود هر انسانی یافت میشود؛ اما شدت و ضعف دارد و اگر این حس (حسادت)

طغیان کند، آرامش را از انسان سلب میکند. حس حسادت در میان زنان خمسه‌ی نظامی، زمانی برانگیخته میشود که پای زن دیگری در میان باشد. یا اینکه از لحاظ زیبایی، یکی بر دیگری برتری داشته باشد. وقتی که شیرین، یکه و تنها سوار بر اسب، راهی مداین میشود و به بارگاه خسرو میرود، با دیدن روی شیرین، حس حسادت کنیزان بارگاه خسرو برانگیخته میشود:

گزیدند از حسد لبهای زیرین

چو دیدند آن شگرفان روی شیرین

(خسرو و شیرین ۱۹۴)

کنیزان از شدت رشک و حسدی که نسبت به شیرین داشتند درغیاب خسرو، قصر او را در جایی بر پا کردند که هوایی به شدت ناخوش داشت و او را به جادوگری متهم کردند که از کوهستان بابل رسیده باشد.

به کوهستان مرد بنا را بخواندند

کنیزانی کزو در رشک ماندند

ز کوهستان بابل نورسیده

که جادویست اینجا کار دیده

هوایی هرچه ناخوشر طلب کن

برین جادو شبیخونی عجب کن

(همان، ۱۹۴)

وقتی پای زن دیگری در میان باشد حس حسادت زن برانگیخته می‌شود. خسرو از بیم مریم، جرأت بر زبان آوردن نام شیرین را ندارد؛ زیرا مریم به سختی مانع دیدار خسرو پرویز و شیرین است، او را سوگند می‌دهد که نه تنها با شیرین؛ بلکه با هیچ کس پنهانی پیوند و ارتباط نداشته باشد:

که مریم در تعصب سنگدل بود

ولیکن از کار مریم تنگدل بود

که با کس در نسازد رای و پیوند

ملک را داده بود در روم سوگند

(همان، ۲۷۱)

شیرین پس از یک سال فرمانروایی، تاج و تخت شاهی را رها میکند و در پی خسرو به مداین می‌آید از این طرف هم خسرو بعد از مرگ بهرام چوبین، برای بار دوم بر تخت شاهی مینشیند؛ اما نمیتواند از یاد شیرین غافل شود در نتیجه از مریم میخواهد که اجازه دهد که شیرین را به عنوان پرستار به قصر خویش بیاورد؛ ولی با ممانعت مریم رو به رو میشود:

چو بر گفتی ز شیرین سر گذشتی

دهان مریم از غم تلخ گشتی

که شیرین گر چه از من دور بهتر

ز ریش من نمک مهجور بهتر

چو من بنوازم و دارم عزیزش

صواب آید که بنوازی تو نیزش

اجازت ده کز آن قصرش بیارم

به مشکوی پرستاران سپارم

(همان، ۲۸۳)

مریم پاسخ میدهد که:

ترا بی رنج حلوایی چنین نرم

برنج سرد را تا کی کنی گرم

اگر حلوای ترشد نام شیرین

فروتر شد کنون از کام زبرین

(همان، ۲۸۴)

حس حسادت مریم باعث میشود که خسرو را تهدید کند که اگر با شیرین پیوند و دیدار و ارتباط داشته

باشد، خود را بکشد:

به گردن برنهم مشکین رسن را

بر آویزم زجورت خویشان را

یقین شد شاه را چو مریم این گفت

که هرگز بر نسازد جفت با جفت

(همان، ۲۸۴)

نظامی، معتقد است که حس حسادت مریم به شیرین که چنان زهر گشندهای بود، او را از پای در آورده

است:

چنین گویند شیرین تلخ زهری

به خوردش داد آن کو خورد بهری

و گر می راست خواهی بگذر از زهر

به زهر آلود همت بردش از دهر

(همان، ۳۳۶)

شیرین از شنیدن مرگ مریم شادمان میشود:

همش گل در حساب افتاد هم خار

چو شیرین را خبر دادند از این کار

که رست از رشک بردن جان پاکش

به نوعی شادمان گشت از هلاکش

(همان، ۳۳۷)

۲- جادویی و افسونگری

در خمسه‌ی نظامی، مریم از آمدن شیرین به مشکوی پرستاران مخالفت می‌کند و او را جادوگری از سرزمین بابل میخواند:

که بر سازد ز بابل حقه بازی

مرا با جادویی هم حقه سازی

به طنازی یکی در پیش دارد

هزار افسانه از بر پیش دارد

تو زو راضی شوی ما از تو مهجور

تو را بفریبید و ما را کند دور

(همان، ۲۸۴)

نظامی هم از زبان مریم به جادوگری و افسونگری زنان اشاره دارد:

عطار را به سحر از ره براند

بسازن کاو صد از پنجه نداند

(همان، ۲۸۴)

وقتی شیرین از ارمن به مداین می‌رود، کنیزان دربار خسرو پرویز او را به جادوگری از سرزمین بابل متهم میکنند:

ز کوهستان بابل نور رسیده

که جادویی ست اینجا کار دیده

(همان، ۱۹۴)

۳- بی وفایی:

بیفایی لیلی میتواند ناشی از ازدواج اجباری در جامعه‌های مردسالار باشد که لیلی را تبدیل به موجودی فریبر و ظاهر ساز میکند که دل به همسر شرعیش نمیبندد و مدام منتظر پیغامی از سوی محبوب است و به یاد او اشک حسرت از دیده میچکاند. سعیدی سیرجانی در کتاب سیمای دوزن در اینباره میگوید:

« در نتیجه پیامد ازدواج اجباری است که لیلی دل به شوهر قانونی و شرعیش نمیبندد و می توان داغ بیوفایی به شوهرش را بر جبینش نهاد و گفت لیلی به گناه معصومانهای که نتیجه‌ی ناگزیر اختناقها و استبدادهاست، مبتلا شده است.»

(سعیدی سیرجانی، سیمای دو زن، ۱۳۸۸: ۳۱)

لیلی در حرمرای اینسلام است؛ اما مدام منتظر پیغامی از سوی محبوب است:

| | |
|---------------------------|--------------------------|
| هر لحظه به نوحه در گذرگاه | بیخود به در آمدی ز خرگاه |
| گاهی دو سه تاختی چو مستان | نالنده تر از هزار دستان |
| جستی خبری زیار مهجور | دادی اثری به جان رنجور |

(همان، ۱۶۱)

خود نظامی در سراسر خمسه زنان را مظهر وفاداری میدانند؛ اما در چند بیت ذیل از زبان مرد رهگذر که خبر عروسی لیلی را به مجنون می دهد، صفت‌های نکوهیده‌ای به زنان نسبت داده؛ از جمله:

| | |
|-----------------------|--------------------------|
| زن دوست بود ولی زمانی | تا جز تو نیافت مهربانی |
| چون در بر دیگری نشیند | خواهد که تو را دگر نبیند |
| زن میل ز مرد بیش دارد | کین سوی کام خویش دارد |
| بسیار جفای زن کشیدند | وز هیچ زنی وفا ندیدند |

(همان، ۱۶۳)

- مجنون وقتی خبر عروسی لیلی را از زبان مرد رهگذر میشنود، چون مرغ سرکنده بیتاب و بیقرار می

شود:

چندان سر خود بکوفت بر سر سنگ

کز خون همه سنگ گشت گلرنگ

(همان، ۱۶۲)

مرد خبرگزار با دیدن بیتابی و بیقرار مجنون از گفتهی خود پشیمان میشود و به عذرخواهی میپردازد که هر چه گفتم بر سبیل مزاح بود:

| | |
|-----------------------|----------------------------|
| آن پرده نشین روی بسته | هست از قبل تو دلشکسته |
| گر چه دگری نکاح بستش | از عهد تو دور نیست دستش |
| جز تو بر زبان نیارد | غیر از تو کس از جهان ندارد |
| یکدم نبود آن پریزاد | صد بار تو را نیاورد یاد |

(همان، ۱۶۴)

نظامی، زیبارویان را نیز فاقد خصیصهی وفاداری میدانند و هشدار میدهد که باید از آنها دوری جست:

| | |
|--------------------------|---------------------------|
| به گرز بتان عنان بتابی | کز هیچ بتی وفا نیابی |
| بیکار کسی تو را چنین کار | بی یار بهی تو از چنین یار |

(همان، ۱۶۳)

نظامی در داستان خسرو و شیرین به بهانه ی مخالفت مریم از آوردن شیرین به مشکوی پرستاران و حسادت نسبت به شیرین که - نسا زد همی جفت با جفت- وفای زنان را زیر سؤال می برد و به انتقاد از زنان می پردازد و یادآور می شود که وفا را در اسب و شمشیر و زن نباید جستجو کرد و این انتقاد می تواند ناشی از حس حسادت مریم به شیرین باشد:

| | |
|-------------------------------|-------------------------------|
| وفا مردیست بر زن چون توان بست | چون زن گفتی بشوی از مردمی دست |
| نشاید یافتن در هیچ برزن | وفا در اسب و در شمشیر و در زن |

(خسرو و شیرین، ۲۸۴)

همچنین نظامی زیبارویان را تندخو و سرکش نیز قلمداد میکند:

عجب ناید ز خوبان تند خویی
چنان کز مهر گردون کینه جویی

ز خوبان توسنی رسمی قدیم است
چو مارافعی بود ز خمش سلیم است

(همان، ۴۱۱)

۵- نیرنگ و دو رویی

در اجتماع مردسالاری که لیلی زندگیش را در آنجا سپری میکند، زنان هیچگونه حق انتخابی ندارند و لیلی به خاطر دلباختن به مجنون، محکوم و گناهکار قلمداد شده است و در محیطی خشونت بار و سراسر تسلیم روزگار میگذراند و در پی یک ازدواج اجباری با ابن سلام، بدون کوچکترین میل و رغبتی در ظاهر با او؛ اما دل و جانش در هوای معشوق سیر میکند و در نتیجهی این دو هوایی، عرفاً و اخلاقاً داغ فاسق بر جبینش مینهند؛ از این روست که «مکر زنان»، نقل محافل و مجالس میشود و از بدیهیات روزگارست که:

زن راست نبازد آنچه بازد
جز زرق نسازد آنچه سازد

(لیلی و مجنون، ۱۶۳)

جامعهی مردسالار درباره زنان، چنین قضاوت ناعادلانه‌ای دارند؛ اما از پیامد و چگونگی به وجود آمدن چنین صفت منفی غافل هستند و زورگوییها و ستمهای مردسالارانه را در پیدایش چنین صفتی نادیده گرفته‌اند و از تأثیر مستقیم آن بر روی شخصیت زنان غافل مانده‌اند. نظامی در مورد نیرنگ زنان در خسرو و شیرین چنین میگوید:

بسی کردند زمردان چاره سازی
ندیدند از یکی زن راست بازی

(همان، ۲۸۴)

مریم با وجود آنکه خود زن است؛ اما از رشک شیرین به ذم زنان میپردازد، او زنرا موجودی دورو می پندارد:

زنان مانند ریحان سفالند
درون سو خبیث و بیرون سو جمالند

چه بندی در آن دور از خدایی

کز او حاصل نداری جز بلایی

(همان، ۲۸۴، ب ۲۰)

در پایان باید به این نکته اشاره کرد که نگرش منفی به زن و نسبت دادن صفات منفی به آنها، ناشی از ذهن و برداشت شاعر یا نویسنده نیست؛ بلکه شاعران وضعیت موجود در اجتماعشان را در اشعارشان منعکس می کنند و برداشت منفی آنها هم ریشه در افکار سنتی و عمومی جامعه دارد و دیدگاه شاعران و نویسندگان را وضعیت حاکم بر جامعه مشخص میکند و این نیست که محتوای هر شعری، لزوماً اعتقاد شاعر هم باشد.

۲-۲-۲-۴. نگرش آرمانی به زن

نظامی علاوه بر زیبایی تمام و کمال که بدان اشاره شد ویژگیهای دیگری هم در داستانهای خویش به قهرمانان زن نسبت داده است؛ از جمله عفاف و پارسایی، خویشتنداری و احترام به آیین و اخلاق و پابندی به آن که نظامی همگی آنها را در پوششی از اسلام تصویر میکند و همواره وفاداری و فداکاری و بسیاری از محسنات اخلاقی در میان قهرمانهای زن داستانهای نظامی موج می زند و این نشان از بزرگی و عظمت است که نظامی برای زنان قائل است. در آثار نظامی نگرش آرمانی به زن بر دیگر نگرشها غلبه آشکار دارد و زن در کانون توجه قرار میگیرد و صفاتی همچون حکمرانی و سیاستمداری حکمت و دانشاندوزی، داوری و جنگاوری و اخلاقمندی را داراست.

حال ویژگی آرمانی زن از نگاه نظامی بررسی میگردد؛ این ویژگیها عبارتند از:

۱-۲-۲-۲-۴. زن و عشق و دلدادگی؛

۱- عشق و نمود آن در ادبیات فارسی؛

۲- انواع عشق در دو منظومه خسرو و شیرین و لیلی و مجنون نظامی.

۲-۲-۲-۲-۴. زن و هدایتگری؛

۳-۲-۲-۲-۴. زن و اخلاقمندی؛

۴-۲-۲-۲-۴. زن و شجاعت و جنگاوری؛

۴-۲-۲-۲-۵. زن و وفاداری در عشق؛

۴-۲-۲-۲-۶. زن و حکمرانی و فرمانروایی؛

۴-۲-۲-۲-۷. زن و بخشندگی.

۴-۲-۲-۲-۱. زن، عشق و دلدادگی:

نگارنده در این قسمت ابتدا به عشق و جلوه‌های آن در ادبیات فارسی، آنگاه به انواع عشق در دو منظومه « خسرو و شیرین » و « لیلی و مجنون » نظامی نظری انداخته است.

۱- عشق و نمود آن در ادبیات فارسی

« هم در ادبیات فارسی و هم در ادبیات سایر ملت ها، شعر غنایی در زمره ی قدیم ترین و کهن ترین انواع شعر است و هدف آن توصیف زیبایی معشوق و آرزوی دست یافتن به اوست. پس در این نوع شعر، معشوق مهم است نه عاشق و همه چیز در معشوق خلاصه میشود. به نظر میرسد معشوق زن مطرح در شعر غنایی، در اصل یک ایزد بانو بوده است؛ بنابراین این ایزد بانو در زبان شعر به صورت رمز و استعاره توصیف میشود و توصیف با نوعی اغراض که معشوق را نمادین و خیالی میکند، همراه است.»

(شمسیا، انواع ادبی، ۱۳۷۰: ۱۵۱-۱۵۰)

از طرف دیگر باید گفت که « در شعر تغزلی ایران، معشوق زن بسیار کم است و توصیفات از مردان با خصایص و ویژگیهای زنان صورت میگیرد و بسیاری از غزلهای عاشقانه برای معشوق مرد سروده شده است و به دلایل اجتماعی و مذهبی تصویری از معشوق زن در آن کمتر دیده میشود. در غزلهای امثال فرخی و سعدی و سنایی میتوان این نمونهها را یافت. چون زبان فارسی از جمله زبانهای جهان است که در آن فعل و ضمیر و صفت مذکر و مونث وجود ندارد، بنابراین در بیشتر موارد معلوم نیست که معشوق مرد است یا زن.

(حسینی، ریشههای زن ستیزی در ادبیات کلاسیک، ۱۳۸۸: ۳۳)

اما باید گفت که هر چند توصیفاتى که در مورد معشوق صورت مى گیرد مستقیماً به زن اشاره نکند اما واضح و مبرهن است که منظور از توصیف مورد نظر، زن است نه مرد؛ زیرا « زنان هر سرزمین، شعر آن سرزمین هستند، شعری که چو دریای پرموجی است و روح هر جامعه در زنان آن جامعه، چون گل مى شکفتد یا پژمرده مى شود، تا جامعه چه پایگاهی به وی اعطا کند.»

(ستاری، سیمای زن در فرهنگ ایران، ۱۳۷۳: ۱)

زن در زندگی انسانها، منبع عشق به حساب میآید و عشق انگیزهای است برای شاعران و ودیعیهای الهی است که خداوند آن را در وجود انسان نهاده است و جهان را بر اساس آن آفریده است و عشق راه رسیدن به کمال و سعادت را برای انسان میسر میسازد. تفاوت انسان با فرشته در این است که فرشته از درک عشق عاجز است؛ زیرا عشق خاص انسان است و از روز اول در وجود او نهاده شده است به قول حافظ:

عشق آمد و آتش به همه عالم زد

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد

عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد

جلوهای کرد رخت دید ملک عشق نداشت

(حافظ، ۲۵۴)

پس در کل میتوان گفت که جامعهی بدون زن، جامعهی خشک و بیروح است و زن، مظهر آرمانی عشق است و همه خالق شعر شاعران. شاعران از طریق این عشق است که احساس خود را بیان میکنند و در منظومههای عاشقانه، تفکر زن ستیزانه کمتر دیده میشود، زیرا بیشتر ستایش معشوق است، نه ذم آنها.

در ادبیات فارسی عشق را میتوان از دو جنبه مورد بررسی قرار داد: عشق مجازی یا انسانی، عشق الهی یا عرفانی.

عشق مجازی یا انسانی که عشق ورزی به همونوع است از آغاز در ادبیات فارسی مطرح بوده و در آثار اولین شاعر پارسی زبان چونان فرخی وجود دارد. فرخی عشق را اینگونه تعریف می کند:

خنک آن کوزدام عشق رهاست

وای آن کو به دام عشق آویخت

عشق سرتا به سر عذاب و عناست

عشق بر من در عنا بگشاد

(فرخی، ۴۴)

اوج داستانهای عاشقانه را میتوان در آثار نظامی؛ چونان « لیلی و مجنون » و « خسرو و شیرین » مشاهده نمود. نظامی در شیفتگی مجنون به لیلی میگوید:

| | |
|--------------------------|----------------------------|
| مجنون چو شنید پند خویشان | از تلخی پند شد پریشان |
| زد دست و درید پیرهن را | کاین مرده چه می کند کفن را |
| چون وامق از آرزوی عذرا | گه کوه گرفت و گاه صحرا |

(لیلی و مجنون، ۹۲)

مجنون در جایی دیگر در جواب پند پدر می گوید:

| | |
|--------------------------|----------------------------|
| در عشق منگر که تیغ تیزست | کاین عشق در اصل خانه خیزست |
| در عشق چه جای بیم تیغست | تیغ از سر عاشقان دریغست |
| عاشق ز نهیب جان نترسد | جانان طلب از جهان نترسد |

(همان، ۱۱۰)

سعدی، شاعر نامدار شیراز در بوستان، این روند را به زیبایی بیان می کند.

| | |
|--------------------------------|----------------------------|
| تو را عشق همچون خودی ز آب و گل | رباید همی صبر و آرام و دل |
| به بیداریش فتنه بر خد و خال | به خواب اندرش پایبند خیال |
| نه اندیشه از کس که رسوا شوی | نه قوت که یکدم شکیبا شوی |
| گرت جان بخواهد به لب بر نهی | و گر تیغ بر سر نهد، سر نهی |

(بوستان، ۱۰۰)

عشق مجازی یا عشق به هم نوع، از نظر عرفا وسیله و مقدمهای است برای رسیدن به عشق حقیقی، به شرطی که احساسات معنوی را برانگیزد و عاشق به کمال برسد در غیر این صورت از نظر عرفا مذموم است.

عشق مجازی در اصل پرتوی از عشق حقیقی و الهی است، زیرا حسن و زیبایی که در جهان است، جلوه ای از شاهد ازلی است.

« نزد ابن عربی و ابنفارض، مجاز فنطری حقیقت است و عشق انسانی، منهای عشق ربانی است. آنان بر این باورند که در سایه و ارشاد و عنایت حق به یارمندی عشق انسانی، از نردبان شریعت به بام ربوبیت می -
توان رسید.» (ستاری، سیمای زن در فرهنگ ایران، ۱۳۷۳: ۲۶۱)

مزیت عمده عشق انسانی و مجازی، آن است که موجب تزکیه نفس و دوری از خودخواهی و منیت در انسان می شود به طوریکه عاشق، دیگری را بر خود مقدم میدارد و در راه معشوق فداکاری و ایثار به خرج میدهد و بر خلاف عشق حیوانی که جز خود پرستی و ارضاء نفس، هدف دیگری ندارد، عشق در این مقام به غیر پرستی میانجامد؛ از همین روست که صوفیه حتی همین مرتبه از عشق را هم مایهی کمال خواندهاند و تجربهی چنین عشقی را شرط انسانیت واقعی دانستهاند. نظامی، عشقی را که صرفاً برای ارضاء نفس باشد و با سپری شدن زمان از بین رود، مذموم میداند:

آن عشق نه شهوت و هوا نیست

عشقی که ز عصمتش جدا نیست

شهوت ز حساب عشق دور است

عشق آینه ی بلند نور است

عشقی که غرض نشست برخواست

با عشق کجا غرض بود راست

(لیلی و مجنون، ۲۷۲ و ۲۷۱)

اما همین عشق مجازی میتواند گامی در جهت عشق حقیقی و سپس رسیدن به کمال و حقیقت باشد چنانکه لیلی و مجنون در سایهی همین عشق مجازی بود که به عشق حقیقی و کمال دست یافتند؛ نظامی میگوید که مجنون در ابتدا:

نگرفت به هیچ منزل آرام

از عشق جمال آن دل آرام

می بود و لیک ناشکیبا

در صحبت آن نگار زیبا

(همان، ۸۱)

اما این عشق مجازی نرم نرمک به فضای عشق حقیقی نزدیک میشود:

| | |
|--------------------------|----------------------------|
| شد لام و الف زروی پیوند | لام و الفی گسسته از بند |
| شد دایره تمام خانه | دو خط مُقَوَّس روانه |
| با عدل ترازوی دو سر یافت | مرغی نه شگفت اگردو پر یافت |
| جان بود یکی جسد یکی گشت | دو شمع گداخت در یکی تشت |
| مرغ غرض از میان پریده | این بی خود و آن زخود رمیده |

(همان، ۲۶۶)

نوع دوم عشق، عشق حقیقی و عرفانی است که عشق به ذات خداوند است که خیر و کمال مطلق است. در تمام مکتبهای عرفانی و از جمله عرفان اسلامی و تصوف، عشق اساسیترین و مهمترین مسأله در اساس و بنیاد هستی محسوب میشود و محبت پایه و اساس زندگی و بقا موجودات عالم را سبب میشود و جنبش و حرکت زمین و آسمان و همهی موجودات به وجود عشق وابسته است. به قول نظامی:

گر از عشق، آسمان آزاد بودی کجا هرگز زمین آباد بودی

(خسرو و شیرین، ۱۳۹)

در جایی دیگر نظامی با مثالهای محسوس مانند: آهن و آهن ربا، که و کهربا، سقوط قطرات باران، عشق را بیان کرده و میگوید: همهی این پدیدهها و حتی بر پای ماندن آسمان و اجرام سماوی بر اثر قوهی جاذبه است و حکیمان این نیروی کشش را «عشق» مینامند:

| | |
|-----------------------------|------------------------------|
| زسوز عشق بهتر در جهان چیست؟ | که بی او گل نخندید گل نگریست |
| اگر عشق اوفتد در سینهی سنگ | به معشوقی زند در گوهری چنگ |
| که مغناطیس اگر عاشق نبودی | بدان شوق، آهنی را چون ربودی |
| اگر عشقی نبودی بر گذرگاه | نبودی کهربا، جویندهی کاه |
| فلک جز عشق محرابی ندارد | جهان بی آب عشق، آبی ندارد |
| طبایع جز کشش کاری ندارند | حکیمان این کشش را عشق خوانند |

(خسرو و شیرین، ۱۳۸)

با وجود اینکه عشق اساسیترین مسئله عرفان است؛ اما عارفان از شرح و توصیف آن اظهار ناتوانی کرده‌اند و گفته‌اند هر که عشق را تعریف کند آن را نشناخته است؛ حافظ چنین گوید:

سخن عشق نه آن است که آید به زبان ساقیا می ده و کوتاه کن این گفت و شنفت

(حافظ، ۱۷۰)

پس از سنایی، عطار نیشابوری عارف نامدار قرن ششم که خود وادیهای معرفت را طی کرده در منطق الطیر از هفت وادی نام میبرد و وادی دوم را وادی عشق مینامد و در بیان آن گوید:

بعد از این وادی عشق آید پدید غرق آتش شد کسی کآنجا رسید

کس درین وادی بجز آتش مباد و آن که آتش نیست عیشش خوش مباد

(عطار، منطق الطیر، ۲۲۰)

مولانا هستی را بدون وجود عشق، قابل تصور نمیداند و در این باره میگوید:

آتش عشق است کاندر نی افتاد جوشش عشق است کاندر می افتاد

(مولانا، دفتر اول، ۵۸)

عشق، خواه حقیقی، خواه مجازی، صفاتی چون بخشندگی و سخاوت و شجاعت و بی‌اعتنایی به مادیات و پرهیز از خود خواهی و نخوت را به انسان میبخشد. مولانا در این باره گفته است:

هر که را جامه ز عشقی چاک شد او ز حرص و عیب کلی پاک شد

مرحبا ای عشق خوش سودای ما ای طیب جملہ علت‌های ما

ای دوای نخوت و ناموس ما ای تو افلاطون و جالینوس ما

جسم خاک از عشق بر افلاک شد کوه در رقص آمد و چالاک شد

(مولانا، دفتر اول، ۶-۲)

عشق در مرحله ی اول که آسان مینماید، راهیست بیپایان و خطرناک که در نهایت موجب هلاک عاشق میشود. به قول حافظ:

الا یا ایها الساقی ادرکأساً وناولها

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها

(حافظ، ۱)

نظامی معتقد است که عشق با عقل سازگاری ندارد و انسان عاشق، پند پذیر نیست و هر جا که سخن عشق در میان باشد، پای عقل میلنگد:

جامی به دو خوی خام در داد

عشق آمد و خام جام در داد

برداشته تیغ لا ابالی

عشق آمد و خانه کرد خالی

(لیلی و مجنون، ۸۰، ۷۸)

چو عشق آمد چه جای پندست

پندار چه هزار سودمندست

(همان، ۸۸)

نظامی راه رهایی از خود پرستی را قدم نهادن در وادی عشق میدانند و میگوید که با آمدن عشق جایی برای غم باقی نمیماند:

تا باز رهی ز خود به یکبار

خود را به حریم عشق بسپار

تا دور نیفتی از نشانه

در عشق چو تیر شو روانه

گردابه رهان خودپرستی

عشق است گره گشای هستی

چون عشق دهد به جان فزاید

هر شربت غم که جان گزاید

کز عشق شده ست چاشنی بهر

بسیار شراب تلخ چون زهر

ساقیش چون عشق شد چه باک است

این شربت اگر چه تلخناکست

(همان، ۲۹۷)

۲- انواع عشق در دو منظومه « لیلی و مجنون » و « خسرو و شیرین » نظامی:

عشقی که آمیخته به عفاف و خویشتنداری باشد و در مسیری فراتر از مهرورزیهای ساده‌ی جسمانی قرار گیرد و هوی و هوس در آن دخیل نباشد به یک عشق اصیل، حقیقی و عرفانی بدل میگردد و شکوفایی نهایی استعدادهای روحی و عاطفی هر زن و مردی را میسر میسازد و والاترین تجربهای است که هر انسانی میتواند به آن دسترسی یابد. نظامی در شخصیت‌آفرینی داستانهایش چنین عشقی را مد نظر دارد و عفاف و خویشتنداری را در کنار عشق و دلدادگی از ویژگی اصلی قهرمانان داستان به حساب می‌آورد.

او در دو منظومه‌ی « خسرو و شیرین » و « لیلی و مجنون » سه نوع عشق را به تصویر کشیده است که در ذیل به توضیح و چگونگی شکلگیری هر یک از آنها خواهیم پرداخت:

۲-۱. عشق قهرمانانه

وفا، پاکبازی، خویشتنداری، پایبندی به عهد و پیمان و خردمندی از ویژگی بارز آن است. عاشق از موانع و مشکلات نمیهراسد و همه را از سر راه خود برمیدارد و برای رسیدن به معشوق میکوشد و سختیها و ناامنیها و دشواریها را به جان میخرد و تسلیم نمیشود. فعال و شورانگیز است. این عشق، عشقی زمینی است؛ اما در آسمانها سیر میکند و شعر نظامی با سرودن این اشعار عاشقانه به اوج میرسد. عشق خسرو و شیرین از این نوع عشق است؛ عشقی که با قهرمانیهای شیرین شکل میگیرد و با وفاداری او به پایان می‌رسد.

در « خسرو و شیرین » نظامی، شخصیت شیرین بر تمام داستان سایه میاندازد و دیگر جایی برای خودنمایی فرّ و جلال خسرو پرویز باقی نمیماند و شیرین از اول تا پایان ماجرا، پاکدامنی خود را حفظ می‌کند و خواهان پیوند و ازدواج شرعی است.

چگونگی شروع و شکلگیری عشق شیرین

داستان از آنجا شروع می‌شود که هرمز پدر خسرو پرویز جای پدرش کسری - انوشیروان - را می‌گیرد و در کار فرمانروایی با وجود آن همه شادخواری و کامکاری شاهانه، آرزوی فرزند پسر را دارد که به اصطلاح چراغ خانه اش باشد. سرانجام برایش پسری به دنیا می‌آید و او را خسرو مینامد. خسرو در ده سالگی به سوارکاری و شکار رغبت پیدا میکند و در چهارده سالگی از استاد دانایی به نام بزرگ امید، دانشها می‌آموزد:

همچنین گفت آن سخنگوی کهن زاد

که چون شد ماه کسری در سیاهی

جهان افروز هرمز داد می کرد

همان رسم پدر بر جای می داشت

نسب را در جهان پیوند می خواست

به چندین نذر و قربانش خداوند

مبارک طالعی فرخ سریری

پدر در خسروی دیده تمامش

که بودش داستانهای کهن یاد

بر هرمز داد تخت پادشاهی

به داد خود جهان آباد می کرد

رهش بردست و دین برپای می داشت

به قربان از خدا فرزند می خواست

نرینه داد فرزندی چه فرزندا

به طالع تاج داری تخت گیری

نهاد خسرو پرویز نامش

(خسرو و شیرین، ۱۴۴)

خسرو پرویز ندیم جهاندیدهی هنرمندی دارد به اسم شاپور:

به نقاشی ز مانی مژده داده

قلم زن چابکی صورتگری چست

چنان در لطف بودش آبدستی

به رسامی در اقلیدس گشاده

که بیکلک از خیالش نقش میرست

که بر آب از لطافت نقش بست

(همان، ۱۵۴)

شاپور برای خسرو نقل میکند که در آن سوی دریای در بند، بانوی فرمانروایی دارد که از اران تا به ارمن

هر چه هست در زیر فرمان اوست، شمیرا نام دارد و برادر زادهایی دارد که ولیعهد اوست و در زیبایی بی - همانند - لبش شیرین نامش نیز شیرین:

زنی فرمانده از نسل شاهان

همه اقلیم از اران تا به ارمن

شمیرا نام دارد آن جهانگیر

درین زندان سرای پیچ در پیچ

شده جوش سپاهش تا سپاهان

مقرر گشته بر فرمان آن زن

شمیرا را مهین بانوست تفسیر

برادر زاده ای دارد دگر هیچ

پری دختی پری بگذار ماهی

به زیر مقنعه صاحب کلاهی

کشیده قامتی چون نخل سیمین

دو زنگی بر سر نخلش رطب چین

رخش نسیرین و زلفش بوی نسیرین

لبش شیرین و نامش نیز شیرین

(همان، ۱۵۵)

خسرو، نادیده دل به عشق شیرین می بندد و شاپور را به جستجوی شیرین می فرستد، شاپور بر سر راه شیرین ظاهر می شود و تمثال خسرو پرویز را بر درختی در نظرگاه شیرین آویزان می کند تا اینکه دل به آن تصویر می بندد و مرغ جاننش از شوق به پرواز می آید و چنان دل می بازد که کارش به پریشان گویی می کشد. دختران که آن صورت و آن حال را دیدند، دانستند که این نمایش کار پری نیست و نباید آن را سرسری گرفت. در بین راه به موبدی میرسند که در حال عبادت است و آن موبد جز شاپور کسی نیست و آنها رمز تصویر را از او میپرسند مرد چاره گر - شاپور - خلوتی خواست و چون ندیمگان رفتند رو به شیرین کرد:

که هست این صورت پاکیزه پیکر

نشان آفتاب هفت کشور

سکندر موبکی دارا سواری

ز دارا و سکندر یادگاری

شهنشه خسرو پرویز کامروز

شهنشاهی بود گشت پیروز

(همان، ۱۷۳)

با این تعریف و تمجید شاپور، یکی از پر فراز و نشیب ترین عشقهای تاریخ شکل میگیرد. خسرو با شنیدن وصف شیرین عاشق میشود و شیرین با دیدن تصویر خسرو دلباخته میگردد و یکه و تنها بر پشت اسب مینشیند و بی هیچ ملازم و پاسداری از ناف ارمنستان تا قلب تیسفون می تازد تا به مداین میرسد و در آنجا:

به پرسش پرسش از درگاه پرویز

به مشکوی مداین راند شبیدیز

به آیین عروس شوی جسته

وز آیین عروس روی شسته

فرود آمد رقیبان را نشان داد

درون شد باغ را سرو روان داد

(همان، ۱۹۱)

شیرین، وقتی به مداین می رسد، محرمان و کنیزان خسرو یکچند از او پذیرایی می کنند، ولی از رشک و حسدی که از ورود این مهمان زیبا در خاطرشان راه یافته، قصر او را در جایی که هوایی بس ناخوش دارد بر پا می کنند و او را جادوگری از کوهستان بابل می پندارند. در حالیکه خسرو از ترس بدخواهان و از بیم پدر به بهانه‌ی شکار و با جامه سفر از مداین راهی دیار معشوق - ارمنستان - می شود و در غیاب شیرین به ارمن میرسد. مهین بانو از آمدن شاهزاده با خبر می شود و به پیشوازش می رود و با شکوهی شاهانه از او پذیرایی میکنند. شبانگاهی که خسرو در نزد مهین بانو بزم و طربی آراسته و به میگساری پرداخته بود، خبر آوردند که شاپور بر در است و بار می خواهد. پرویزمشتاقانه او را می پذیرد و از او می خواهد که به نزد شیرین برود و او را باز گرداند:

که فرمان این چنین داده‌ست پرویز

پس آنکه گفت شاپورش که برخیز

دلش در انتظار یار مانده

وز آن سو خسرو اندر کار مانده

(خسرو و شیرین، ۲۰۸)

زمانی که شاپور و شیرین به ارمنستان باز می گردند به خسرو خبر می رسد که پدرش را مخالفان خلع کرد و چشم وی را میل کشیدند. خسرو چون در آن ماجرا خود را بی پناه یافت به اندیشه گریز افتاد. از قضا خسرو که فرار کرده بود به موکب شیرین بر می خورد و دو دلداده در شکارگاه با یکدیگر رو به رو می شوند و با هم به قصر مهین بانو بر می گردند.

به صید یکدیگر پرواز کردند

دو صید افکن به یک جا باز خوردند

که آب از چشم یکدیگر گشادند

نظر بر یکدیگر چندان نهادند

نه از گلگون گذر می کرد شب‌دیز

نه از شیرین جدا می‌گشت پرویز

(همان، ۲۱۸)

مهین بانو، بار دیگر میزبان پرویز می شود و در کاخی شاهانه او را فرود می آورد و چون دلبسته‌ی نیکنامی و پاکدامنی برادر زاده خود است و از شور و شوق شیرین و پرویز خبر دارد در نهان به شیرین چنین اندرز می دهد:

تو گنجی سر به مهری نابسوده
بد و نیک جهان ناآزموده
چنانم در دل آید کان جهانگیر
به پیوند تو دارد رای و تدبیر
چنان زی با رخ خورشید نورش
که پیش از نان نیفتی در تنورش

(همان، ۲۲۱)

شیرین پس از شنیدن پند مهین بانو، سوگند یاد می کند که:

اگر خون گریم از عشق جمالش
نخواهم شدن مگر جفت حلالش

(همان، ۲۲۲)

عشق شیرین چون عشق واقعی بود و آمیخته به عقل، نمیخواست خسرو را از دست بدهد؛ اما مانع هوسبازی او نیز میشد و با تذکر این واقعیت که او شاهزاده‌های تاج و تخت از دست داده است به ملامتش میپرداخت که آدمیزاده را منحصرأ برای عیاشی و بوالهوسی نساخته‌اند و جهان نیمی زبهر شادکامی و دیگر نیمه‌اش باید صرف کار و نام گردد و اگر پادشاهی را بدست آورد او را نیز خواهد داشت:

تو دولت جوی من خود هستم اینک
به دست آر آن، که من در دستم اینک
درین آوارگی ناید برومند
که سازم با مراد شاه پیوند
تو ملک پادشاهی را به دست آر
که من باشم اگر دولت بود یار
همه چیز ز روی کدخدایی
سکون بر تابد الا پادشاهی

(همان، ۲۵۰ و ۲۴۹)

سرانجام خسرو پرویز که از لابه و تمنا ی خویش و از مقاومت و عتاب شیرین خسته می شود و سری سودائی در طلب تاج شاهی دارد، راهی دیار روم می شود. قیصر روم، مقدمش را گرامی می دارد و دختر خویش مریم را بدو می دهد و سپاهی را با او همراه کرده تا راهی ایران شود. خسرو پرویز مصلحت پادشاهی را در رعایت خاطر مریم می دید. میان عاشقی و مصلحت اندیشی، سرگردان مانده بود؛ اما از فراق شیرین رنج می برد:

در آمد غمزه شیرین به تاراج

چو فرخ شد بدو هم تخت و هم تاج

نه غم پرواز را شایست خواندن

نه آن غم را زدل شایست راندن

ز بی یاری، پیایی بود رنجش

اگر چه پادشاهی بود و گنجش

(همان، ۲۶۰)

چندی بعد، مهین بانو بیمار میشود و در بستر مرگ فرمانروایی ارمنستان را به شیرین میسپارد. شیرین یکسالی بر دیار ارمن به مهر و داد، حکمرانی میکند؛ اما:

چو مدهوشان سر صحرا روی داشت

اگر چه دولت کیخسروی داشت

مگر کارندش از خسرو نشانی

خبر پرسید از هر کاروانی

(همان، ۲۷۰)

سرانجام روزی که خبر پیروزی پرویز و تاجگذاری او را میشوند، بیقرارانه زمام دولت را به دیگری می - سپارد و خود با کوکبه ای مجلل و حشم و اموالی فراوان با اتفاق شاپور، روانه تیسفون میشود. پرویز از آمدن شیرین شادمان میشود؛ ولی:

که مریم روز و شب می داشت پاسش

ز مریم بود روز و شب هراسش

به رفتن نیز او فرصت نمی یافت

به مهد آوردنش رخصت نمی یافت

(همان، ۲۷۲)

شیرین، موقعیت اجتماعی و تاج و تخت شاهیش را فدای موقعیتش میکند و در طی یک عتاب، تمام عقدهها و رنجهایش را به شاپور بیان می دارد:

که از خود شرم دار ای از خدا دور

به تندی بزد آوازی به شاپور

به بی انصافیت انصاف دادم

نیاید هیچ انصاف از تو یادم

همی خواهی که از جانم بر آری

بر آوردی مرا از شهر یاری

نخوانده چون روم آخر نه بادم

کسادی چون کشم گوهر نژادم

سلاح مردی تا چند پوشم

به یک گز مقنعه تا چند کوشم

کله داری کند با تاج داری

روا نبود که چون من زن شماری

(همان، ۲۸۷)

شیرین به خاطر محبت افراطی به خسرو خود را سرزنش می کند:

نه هر بازی تواند کردم صید

نه آن مرغم که کس برمن نهد قید

به دانایی برون آیم سرانجام

به نادانی در افتادم بدین دام

(همان، ۲۹۰)

شیرین در مقابل تحقیر خسرو تسلیم نمیشود و میگوید: اگر مریم دختر پادشاه است من نیز سربند و

دستار پادشاهی بر سر دارم و گوهر نژادم:

مرا نیز از قصب سربند شاهی ست

گر او را دعوی صاحب کلاهی ست

که جان شیرین کند مریم کند نوش

نخواهم کردن این تلخی فراموش

(همان، ص ۲۹۱)

سپس شیرین در پی عتاب تند به انکار عشق خود می پردازد که:

پشیمانم، خطا کردم چه تدبیر

نبودم عاشق ار بودم به تقدیر

دروغی گفتم او خود راست پنداشت

مزاحی کردم، او درخواست پنداشت

(خسرو و شیرین، ۲۹۱)

خسرو برای تحریک حس حسادت شیرین و آزردن او و در هم شکستن مقاومتش با

روسپی زیبایی به نام «شکر» به کامجویی و هوسرانی پرداخت. گویی هوسهای او پایانی نداشت. سرانجام

چون غرور شاهانه را پایمال بیاعتنایی شیرین میدید و میدانست که:

شکر هرگز نگیرد جای شیرین

بچربد بر شکر حلوای شیرین

دلش می گفت شیرین بایدم زود

که عیشم نمی دارد شکر سود

(همان، ۳۵۴)

و همچنین وصال شهزاده‌ی زیبایی چون مریم نتوانسته بود او را در عشق شیرین شکبیا کند، به بهانه‌ی شکار و باسازو برگ شاهانه خیمه به صحرا زده و در حوالی قصر شیرین به یاد عشق دیرینه فرود می‌آید. زن زیبای پاکدامن چون خبر آمدن خسرو به قصر شیرین را میشنود، حیرت‌زده از حرکات شاه بوالهوس در قصر را به روی شاه می‌بندد:

دل پاکش ز ننگ و نام ترسید

وز آن پرواز بی هنگام ترسید

حصار خویشتن را در داد بستن

رقیبی چند را بر در نشستن

(همان، ۳۶۷)

شیرین بدون خسرو تنه‌است، اما در آتش تردید می‌سوزد و خسرو را تنها با آیین و کاوین می‌خواهد. « به نظر نظامی گنجوی این شاهنشاه ایران زمین است که نمی‌خواهد قفل انداز گردد و خلاف قانون کاری بکند و گرنه باز کردن در قصر شیرین کاری بس آسان بود.»

(خسرو و شیرین، مقدمه، ۱۳۸۶: ۳۳)

شیرین می‌گوید: شاه نبایست مست کرده بر در قصر من می‌آمد:

حدیث آنکه در بستم روا بود

که سر مست آمدن پیشم خطا بود

چو من خلوت نشین باشم تو مخمور

ز تهمت رای مردم چون بود دور

تو را بایست پیری چند هوشیار

گزین کردن فرستادن بدین کار

مرا بردن به مهد خسرو آیین

شبستان را به من کردی نو آیین

چو من شیرین سواری زینی ارزد

عروسی چون شکر کاوینی ارزد

(خسرو و شیرین، ۳۶۷)

خسرو، نیز دل‌باخته ی شیرین است، حتی خود را غلام حلقه به گوش او می داند و عشرت طلبیها و خوشگذرانیها را از روی جوانی قلمداد میکند:

| | |
|----------------------------|------------------------------|
| مرا هم جان تویی هم زندگانی | گر آخر کس نمی داند تو دانی |
| به تن با دیگری خرسند بودم | زدل با جان تو را در بند بودم |
| اگر گامی می زدم در کامرانی | جوان بودم چنین باشد جوانی |

(همان، ص ۳۷۹)

در نهایت پس از مناظره ی میان خسرو و شیرین و انکار از شیرین و اصرار از پرویز، شیرین سوگند یاد می کند به « هوش زیرک و جان خردمند» که تا مرا به کاوین خویش در نیاوری از من کام نخواهی یافت. خسرو خشمگین از وی روی می تابد:

| | |
|----------------------------|---------------------------|
| پس آنکه بر زبان آورد سوگند | به هوش زیرک و جان خردمند |
| که بی کاوین اگر چه پادشاهی | زمن برنایدت کامی که خواهی |

(همان، ۴۰۴)

خسرو خود را به خاطر محبت افراطی به شیرین سرزنش می کند و او را شایسته ی همسری نمی داند و قصه ی ناکامی خود را با شاپور در میان می گذارد، شاپور که همواره با آن دو بوده و داننده ی رازهای نهانی آنان است در مقابل امتناع شیرین به خسرو، چنین میگوید:

| | |
|---------------------------------|----------------------------------|
| بر آن مه ترکتازی کرد نتوان | که بر مه دست بازی کرد نتوان |
| زن است آخر در اندر بند و مشتاب | که از روزن فرود آید چو مهتاب |
| چه پنداری که او زین غصه دور است | نه دور است او، ولی دانه صبور است |

(همان، ۴۱۲)

شیرین هم وقتی پشیمانی به خاطر رنجش خسرو بر دل او سایه افکنده، بی تابی و شوریدگی بر صبر و وقارش سایه می اندازد، تصمیم نهایی را می گیرد، جامه ی مردان می پوشد به سوی شاپور می شتابد و

نگرانی اش را با او مطرح می کند. از او می خواهد که صبحگاهان چون خسرو به طرب می نشیند، او وی را در گوشه ای دور از منظر پادشاه، پنهان سازد تا او روی شاه را ببیند و از نزدیک او را مشاهده نماید.

« دیگر روز که خسرو در شکارگاه مجلس آراست، به اشارت او باربد بربط گرفت و دستان زدو نکیسای چنگی هم الحان و سرودها در گرفت. نکیسا به اشارت شاپور نزدیک نهانگاه شیرین نشست و از زبان او نغمه سر می داد و باربد اندیشه ی خسرو را در دستان خویش می پرورد. خسرو که از وجود شیرین خبر نداشت، آهنگ باربد را ترجمان اندیشه خود می یافت و شیرین که در پس پرده نهان بود ناز و نیاز خود را پرده ی ساز و نوای نکیسا منعکس میکرد. سرانجام شیرین از شور و شیدای چنان به هیجان آمد که دلش از پرده بیرون افتاد، اما همچنان مانع کام طلبی خسرو بود. خسرو نیز خواه و ناخواه سوگندها خورد که جز به رسم کابین بروی دست نخواهد برد.»

(زرین کوب، پیر گنجه در جستجوی ناکجباد، ۱۳۷۴: ۹۱)

| | |
|------------------------------|----------------------------|
| براحت نیارد جز به پیوند | چوشه دانست کان تخم برومند |
| که بی کاوین نیارد سوی او دست | بسی سوگند خورد و عهدها بست |
| به کاوین کردنش گردن فرازم | بزرگان جهان را جمع سازم |

(خسرو و شیرین، ۴۴۳ و ۴۴۲)

سرانجام خسرو به خواستگاری شیرین می فرستد و با آرایش شاهانه او را به مداین می آورد و رسماً به ازدواج هم درمی آیند و شیرین تا پایان عمر به خسرو وفادار می ماند. در پایان داستان خسرو شیرین، خسرو به دست پسرش (شیرویه) کشته می شود و پس از مرگ او از شیرین خواستگاری می کند.

شیرین با شنیدن این خواسته، خشمگین می شود؛ اما در ظاهر او را به وعدهای دلخوش می کند و به گونه ای رفتار می کند که اطرافیان گمان میکردند از مرگ خسرو غمگین نیست:

| | |
|---------------------------|-----------------------------|
| ز بهر مرگ خسرو نیست غمگین | گمان افتاد هرکس را که شیرین |
|---------------------------|-----------------------------|

(همان، ۴۸۳)

در پایان با کشته شدن خسرو، شیرین بعد از مدتی به درون خیمهی خسرو میرود و جامهی خسرو را کنار میزند و بر جگرگاہ مجروح شاه بوسهای میزند و همان دم با دشنهای که با خود داشت جگرگاہ خود را میشکافد و همان جا در کنار کشتهی خسرو، شیرین نیز جان میسپارد:

| | |
|---------------------------------|-------------------------------|
| میان در بست شیرین پیش موبد | به فراش درون آمد به گنبد |
| در گنبد به روی خلق در بست | سوی مهد ملک شد دشنه در دست |
| جگرگاہ ملک را مهر برداشت | ببوسید آن دهن کاو در جگر داشت |
| بر آن آیین که دید آن زخم را ریش | همان جا دشنه ای زد بر تن خویش |

| | |
|---------------------------|------------------------------|
| زهی شیرین و شیرین مردن او | زهی جان دادن و جان بردن او |
| چنین واجب کند در عشق مردن | به جانان جان چنین باید سپردن |

(همان، ۴۸۳)

پیروزی نهایی شیرین بر خسرو که سرانجام او را به قبول کابین و تن دادن به رسم و آیین او می دارد. پیروزی بردباری و شکیبایی بر خودکامگی و هوسبازی است و شیرین با خودکشی خود هوسنامه را به وفا نامه تبدیل کرد و سرگذشت عاشق و معشوق را در عفت و حرمت عاشقانه پایان داد.

(زرین کوب، پیر گنجه در جستجوی ناکجباد، ۱۳۸۴، ۱۰۸، ۱۰۷)

با مطالعه منظومهی « خسرو و شیرین » میتوان به این نتیجه رسید که عشقی همراه با عفت و پاکدامنی در سراسر داستان موج میزند و یک عشق پاک و خالصانه مطرح است که عاشق و معشوق به وصال هم میرسند و در کنار هم با پاکی و صداقت روزگار میگذرانند و در کنار هم نیز به زندگی خاتمه میدهند. عشقی قهرمانانه، اما آکنده از درد و نیاز است. شیرین (قهرمان داستان) با وجود نیاز خاموش تشنه‌ای که به خسرو دارد باز هم حاضر نیست بدون آیین و کابین تسلیم خسرو شود و ناز او ناشی از علاقهای است که به حفظ پاکی و پاکدامنی خویش و تصفیهی خسرو از عشقی که آلوده به گناه است، دارد.

۲-۲. عشق افلاطونی و نقش زن در شکلگیری آن

«عشق عذری، در ادبیات تغزلی ایران مجال نمود یافته و انعکاس گسترده و ژرف داشته است و در توضیح و توجیه آن، شارحان و مفسران به حدیث پیامبر (ص) که فرموده است: «من عشق و کتم مات، مات شهیداً»، استناد جستهبانند؛ یعنی هر که عشق آرد، پس عفت ورزد و پوشیده بدارد، پس بمیرد، او شهید است. پس شعر عذری، پدیده‌های شگرف و نامنتظر است. در آفاق عذری، روابط زن و مرد واژگون میشود و این مرد است، که خدمتگزار و فرمانبردار زن است و شگفت آنکه مرد هر بار که میبیند زن تسلیم است، وی را به عالم رویا و خیال باز میگرداند تا قابل دسترسی نباشد.»

(ستاری، سیمای زن در فرهنگ ایران، ۱۳۷۳: ۱۴۵-۱۴۴)

عشق «لیلی و مجنون» از این نوع عشق است، عشقی افلاطونی که درون عاشق و معشوق به یک کانون حرارتی مبدل می شود و در نهایت شیفتگی با ازدواج آنها مخالفت می شود، بنابراین دور از هم به سر می برند؛ اما از عشقشان کاسته نمی شود. سرانجام مرد از غم عشق می میرد و زن به دنبالش، جان می سپارد. در این عشق، مرد نمی تواند به زن دسترسی پیدا کند در نتیجه زن، آرمانی می گردد «آرمانی شدن زن به نحوی فوق طبیعی، قدر دیده و قدرت مطلق و توانایی های بی حساب کسب کرده است و اما هدف عشق، رسیدن عاشق به معشوق است و البته برای عاشق عذری، معشوق، کسی جزء زن عذری نیست، پس تسلیم و تمکین عاشق، دست آویز ارتقاء اعتلاست.»

(همان، ۱۴۸)

رمز پردای لیلی در شعر: «در شعر عربی و به تبع آن در شعر غنایی فارسی، لیلی رمزی برای معشوق حقیقتی است. در شعر صوفیه پیوندی مابین عشق مجازی و عشق حقیقی و عاشق زمین و آسمانی برقرار می کند و در شعر عرفانی، معشوقه ای چون لیلی از فرط رمزی و سمبلیک شدن دیگر از جنس زمانه و تاریخ و اجتماع نیست، لیلی سمبل رمز است؛ رمز عشق، زیبایی، تمامیت و کمال معشوق.»

(حسینی، ریشه های زن ستیزی در ادبیات فارسی، ۱۳۸۸: ۳۶)

آغاز عشق لیلی

قصه لیلی و مجنون ماجرای عشق بدفرجام «مجنون عامری» با دختری به نام «لیلی» از قبیله بنی سعد است. این عشق از نوع «حب عذری» یا «عشق افلاطونی» است و در میان قبایل یکجانشین جنوب

عربستان به وجود آمد. در این عشق، عاشق به وصال معشوق نمیرسد، سر به طغیان برمیدارد و سرانجام نهایت درماندگی و ناکامی تنها سرمایهی زندگی خویش یعنی عقلش را از دست میدهد، مجنون نیز در نتیجهی این عشق، سر به کوه و بیابان میگذارد و به مجنون لقب داده میشود و سرانجام از عشق لیلی جان میبازد؛ اما چگونگی شکلگیری این عشق:

در دیار عرب بر قبیلهی بنی عامر مردی حکومت میکرد، درویشنواز و مردم دوست با ثروت و مکتب بسیار؛ اما فرزند نداشت. در آرزوی فرزند، نذر و نیازها کرد تا اینکه دعایش مستجاب شد و خدا به خاطر تضرعها و دعاهايش فرزند پسری عطا فرمود که او را قیس نام نهاد. بنابراین مجنون در اصل روایت، قیس نام دارد؛ اما چون سرگشته و شیدای بیابان شد، او را مجنون نام نهادند؛ قیس را پدر و مادرش در ده سالگی به مکتب فرستادند:



(همان، ۷۷)

(همان، ۷۸)

قیس و لیلی در عالم کودکی با یکدیگر انس گرفتند و عشق آمد و آن هردو را از درس و علم مکتب فارغ ساخت. به زودی قصه دلدادگی آنها همه جا بر زبانها افتاد و قیس فرزند محبوب سید عامریان «مجنون» نام گرفت و خود نیز این جنون را انکار نکرد و این نام را پذیرفت:

چون شیفته گشت قیس را کار

در چنبر عشق شد گرفتار

آنان که نه اوفتاده بودند

مجنون لقبش نهاده بودند

او نیز به وجه بینوایی

می داد بر آن سخن گوایی

(همان، ۸۱)

لیلی هم به خاطر عشق به مجنون به وسیله‌ی پدرش از مکتبخانه باز گرفته شد و در حصار خانه حبس و عشقشان برملا شد و به همین خاطر، مورد ملامت و سرزنش قرار گرفت:

زان دل که به یکدیگر بدادند

در معرض گفت و گو فتادند

این پرده دریده شد زهر سوی

و آن راز شنیده شد به هر کوی

(همان، ۸۰)

لیلی چو بریده شد زمجنون

میریخت ز دیده دُر مکنون

مجنون چو ندید روی لیلی

از هر مژهای گشاد سیلی

(همان، ۸۱)

« لیلی پرورده‌ی جامعه‌های است که دلبستگی و تعلق خاطر را مقدمه انحرافی می‌پندارد که نتیجه‌اش سقوط حتمی در درکات وحشت انگیز فحشاء است و به دلالت همین اعتقاد، همه قدرت قبيله، مصروف این است که آب و آتش را از یکدیگر جدا نگه دارند تا با تمهید مقدمات گناه، آدمیزادهای طبعاً جهول و ظلوم در خسران ابدی نیفتند. در محیطی چنین یک لبخند کودکانه ممکن است تبدیل به داغ ننگی شود بر جبین حیثیت افراد خانواده و حتی قبيله. در این ریگزار تفته بازار، تعزیر گرم است و محتسب خدا، نه تنها در بازار که در اعماق سیه چادرها و پستوی خانه‌ها. همه مردم از کودکان خردسال مکتبی گرفته تا پیران سالخورده قبيله مراقب جزئیات رفتار یکدیگرند. نخستین لبخند محبت لیلی و مجنون اندک سال در فضای محدود مکتبخانه، نه از چشم تیز بین ملای ترکه به دست مکتب پوشیده می ماند و نه از نظر کنجکاو بچه‌های

همدرس و هم مکتبی. در این سرزمین پاکی و تقوا، بدا به حال دختر و پسر جوانی که نگاه علاقه‌های رد و بدل میکنند که کودکان همدرس نگاهی بدان معصومیت را از مقوله گناهان کبیره می‌شمارند و کف زنان و ترانه خوانان به رسواگری می‌پردازند و کار هو و جنجال را به مرحله ای می‌رسانند که پدر غیرتمند دختر سر به هوا را از مکتبخانه بازگیرد و زندانی حصار حرمسرا کند، قیس بی نوا از هجوم طعنه‌ی همسالان کارش به آشفتگی و جنون کشد، واقعه ای بدان سادگی تبدیل به داستانی شود هیجان انگیز و لبریز از گزافه‌ها و افسانه‌ها. آری، در دیار لیلی حکومت مطلق با خشونت است و مردانگی به قبضه شمشیر بسته است.»

(سعیدی سیرجانی، سیمای دو زن، ۱۳۸۸، ۱۱)

مجنون که درس و مکتب را رها کرده بود، هر چندگاه به حوالی قبیله ی لیلی می رفت و از اینکه او را از دور ببیند، راضی و قانع بود. محدودیت و خاننشینی لیلی و زندانی شدن او در حصار تعصب مجنون را هرچه بیشتر شیفته‌تر و دیوانه‌تر کرد تا جاییکه دیوانگی او به اوج میرسد و پند و نصیحت بزرگان مؤثر واقع نمی‌شود. پدر مجنون که از شیدایی فرزندش مطلع می‌شود با جمعی از پیران و سالخوردگان، آهنگ قبیله میکند تا از طریق مهر و کابین، آن دو را به وصال هم برساند. سید عامری - پدر مجنون - اینگونه ادای مطلب میکند:

فرزند تو را ز بهر فرزند

خواهم به طریق مهر و پیوند

بر چشمه تو نظر نهاده ست

کاین تشنه جگر که ریگ زادست

(لیلی و مجنون، ۸۹)

پدر لیلی آشفته‌حالی و بیقراری مجنون را بهانه میکند که:

فرخ نبود چو هست خودکام

فرزند تو گرچه هست پدرام

دیوانه حریف ما نشاید

دیوانگی همی نماید

این قصه نگفتنی است دیگر

تا او نشود درست گوهر

این کار کنم مرا چه گویند

دانی که عرب چه عیب جویند

(همان، ۹۰)

جواب رد پدر لیلی، مجنون را سرگشته‌تر و آواره‌تر میکند تا جائیکه حتی نصیحت‌های پدرش هم کارساز نیست و تأثیری نمیگذارد.

پیر مرد فرزند را به خانه میبرد و به دوستانش میسپارد تا به راهش بیاورند؛ اما مجنون سودازده تاب شکیبایی ندارد، باز از خانه فرار کند و آوارهی دشت و صحرا می‌گردد. از سوی دیگر لیلی بدون همدم و هم - زبانی زندانی حصار تعصب شده و همچنان در خانه پدر محبوس می‌گردد و مهجور میماند و به حکم رسم و سنت قوم از دیدار دوست و از امید وصل او محروم میشود:

جز پرده کسی نه غمگسارش

جز سایه نبود پرده دارش

همسایه او به شب نمی خفت

از بس که به سایه راز می گفت

گفتی که پرست آن پریش

میساخت میان آب و آتش

(همان، ۱۱۴)

اما روزی که لیلی با همسالانش به گردش رفته بود، جوانی از محتشمان عرب به نام «ابن سلام» او را میبیند و دل‌باخته‌ جمالش میشود و به خواستگاریاش میفرستد:

در چاره چو باد شد شتابان

از دیدن آن چراغ تابان

در جستن عقد آن پریزاد

چاره طلبید و کس فرستاد

در موکب خود کشد عماری

تا لیلی را به خواستاری

(همان، ۱۲۲)

در مواردی میتوان میان به وجود آمدن عشق عذری و موقعیت اجتماعی ارتباطی برقرار کرد، بدین معنی که پدر، دخترش را به خواستگاری که مورد علاقه‌ی دختر است، نمی دهد زیرا او را هم‌تراز و هم‌شان خود و خانواده‌اش نمی داند و دختر را به عقد مردی توانگر و ثروتمند که دختر کوچکترین علاقه‌های به او ندارد، می دهد و در نتیجه عاشق و معشوق از درد فراق و هجران می‌میرند. این مرگ که ناشی از درد عشق و فراق بوده، نتیجه‌ی تنگ نظری و موقعیت نابسامان اجتماعی بوده است، در عشق «لیلی و مجنون» هم مجنون، در چنبر عشق گرفتار می شود و دیوانه وار سر به کوه و بیابان می گذارد و یکی از دلایل مخالفت پدر لیلی با این ازدواج، همان آشفتگی و دیوانگی اوست، یعنی نداشتن ارزش اجتماعی؛ بنابراین لیلی را به مردی که از

موقعیت اجتماعی بالایی برخوردار است، هم ثروتمند است و هم یاران و کسان بسیاری دارد و مشهور است،
میدهند:

شخصی هنری به سنگ وسایه
در چشم عرب بلند پایه
هم سیم خدا و هم قوی پشت
خلقی سوی او کشیده انگشت

(همان، ۱۲۲)

سرانجام قدرت بیچون و چرای پدر لیلی در مقابل موقعیت اجتماعی بالای «ابن سلام» تسلیم میشود و لیلی را بدون هیچگونه اختیار و اراده و مشورتی بدو میسپارد در حالیکه ناله‌های مظلومانه‌ی لیلی در میان جوش و خروش بزن و بکوبهای پر سر و صدای عروسی گم و نامفهوم است و لیلی روانه‌ی حرمسرای مردی گردد که کوچکترین پیوند و آشنایی و علاقهای به او ندارد.

در پی این ازدواج اجباری، لیلی به همسری تندخو و بداخلاق بدل میگردد که شادکامی شب عروسی را به کام همسرش تلخ میکند و ابن سلام در مقابل بیاعتنایی و بیتوجهی لیلی، تظاهر به خونسردی میکند به امید اینکه با گذشت زمان دل لیلی را نسبت به خود گرم گرداند و به اینکه روزی یکبار قیافه‌ی غمزده و دلشکسته‌ی لیلی را ببیند، راضی و خشنود است و با خود میگوید:

خرسند شدن به یک نظاره
ز آن به که کند زمن کناره

(همان، ۱۶۱)

در نهایت بیتوجهیهای لیلی به «ابن سلام» در روحیه‌ی او تأثیر میگذارد و او را رنجور میکند و در اوج تلخکامی به دیار عدمش میفرستد. با مرگ ابن سلام، لیلی خانه‌نشین میشود، گویا در میان عرب رسم است که زن شوهر مرده را هیچکس نگیرد و این بر محدودیت آنان میافزاید:

رسم عربست کز پس شوی
نماید زن به هیچکس روی
سالی دو به خانه در نشیند
او در کس و کس درو نبیند
نالد به تضرعی که داند
بیتی به مراد خویش خواند

بر قاعده‌ی مصیبت شوی

با غم بنشست روی در روی

(همان، ۲۵۵)

لیلی پس از مرگ شوی، خانه نشین و حصار می شود و محرم اسرار او زنی مطیع گوش بر فرمانی است که او را زائیده است و در آغوش محبت خویش پروریده و اکنون دختر ناکام تلخی کشیده و در بستر بیماری افتاده، رو به مادر خود میکند و میگوید:

| | |
|------------------------------|-----------------------------|
| ای مادر مهربان چه تدبیر | که آهو بره زهر خورد با شیر |
| در کوچگه افتاد رختم | چون سست شدم مگیر سختم |
| خون میخورم این چه مهربانی ست | جان می کنم این چه زندگانیست |
| چون جان زلبم نفس گشاید | گر راز گشاده گشت شاید |
| چون پرده ز راز بر گرفتم | بدرود که راه در گرفتم |

(همان، ۲۷۵)

در واپسین دقائق زندگی، نزد مادر خویش به عشق مجنون اعتراف میکند و آخرین تمنای خود را با او در میان میگذارد که چون چشم از جهان فرو بستم:

| | |
|------------------------|--------------------------|
| فرقم ز گلاب اشک تر کن | عطرم ز شما مه ی جگر کن |
| بر بند حنوطم از گل زرد | کافور فشانم از دم سرد |
| آراسته کن عروس وارم | بسپار به خاک پرده دارم |
| آواره من چو گردد آگاه | کاواره شدم من از وطن گاه |
| دانم که ز راه سوگواری | آید به سلام این عماری |
| یاریست عجب عزیز یاریست | از من بر تو یادگاریست |
| از بهر خدا نکوش داری | در وی نکنی نظر به خواری |

(همان، ۲۷۶ و ۲۷۵)

دختر بیمار با گفتن راز عشق و دلدادگی، جان به جان آفرین تسلیم میکند:

خاتون حصار شد حصاری آسود غم از خزینه داری

(همان، ۲۷۷)

در نهایت، مجنون با شنیدن خبر مرگ لیلی از غم و اندوه، وفات مییابد و در کنار او به خاک سپرده می -
شود:

| | |
|----------------------------|------------------------------|
| از سرزنش جهانیان رست | مجنون ز جهان چورخت بر بست |
| خوابش بر بود و بست دیده | بر مهر عروس خوا نبیده |
| از نامه ی عشق بوی خوش داشت | او خود که عبیر مشک وش داشت |
| در پهلوی لیلش نهادند | پهلوی گه دخمه واگشادند |

(همان، ۲۹۲)

اینگونه داستان عشق ناکام لیلی و مجنون به پایان میرسد، عشقی که « حب عذری» و ملازم با عفاف بود و موجب لطافت روح و صفای درون آنها شد. در این عشق که عشق عذری است، مرد نمیتواند زن را تصاحب کند و زن دور از دسترس مرد قرار میگیرد و همین امر موجب آرمانی شدن زن میگردد و عاشق و معشوق از شدت غیرت و تعصب، هیچگاه به وصال هم نمیرسند و ازدواجی میان آنان صورت نمیگیرد. در نهایت در فراق هم جان میبازند که عشق پرشور لیلی و مجنون، نمونه‌های از این عشق بود.

۲-۳. عشق یک جانبه

عشق یک جانبه سوختن و ساختن و بار عشق را به تنهایی به دوش کشیدن و به وصال نرسیدن و در واقع یک عشق خیالی است. این عشق در داستان خسرو و شیرین بیشتر نمود دارد و در این داستان مرد دیگری به اسم « فرهاد» طرف مقابل شیرین قرار میگیرد و با پشت سر گذاشتن فراز و نشیبها، قسمتی از

داستان عشقی نظامی را شکل میدهد. سعیدی سیرجانی در کتاب سیمای دو زن، « فرهاد» را اینگونه معرفی میکند:

« مردی که به جای پول و پله و خدم و حشم، طبع بلندی دارد و دلی زیبا پسند و بازویی هنرمند. او عشقی یکسویه و حرارت بخش و خانمانسوز به شیرین دارد و نحوهی تربیت و غرور هنرمندانه مانع از آن است که اظهاری کند و اصراری؛ زیرا میداند زن مورد علاقهی او دل در گرو عشق دیگری دارد. او به عشق افلاطونی متوسل شد، یعنی دوست داشتن و عشق را در درون خود به کانون حرارتی مبدل کردن و از گرمیاش نیرو گرفتن و به هنر پرداختن.»

(سعیدی سیرجانی، سیمای دو زن، ۱۳۸۸: ۲۹)

شیرین نظامی دختری است آزاد، او در عشق خسرو پرویز از آغاز تا انجام ناآرام و بیبک است و تا آنجا پیش میرود که برای رسیدن به مرد محبوبش از زادگاه و پادشاهی کشورش صرفنظر میکند و به سختیها تن میدهد، و البته حاضر نیست فقط معشوقهی پادشاه باشد و در آن هنگام که شیرین به دنبال خسرو می - رود و قصری در ناحیهی کوهستانی به او داده میشود که جایی بس دلگیر است، فقط غذایش شیر چهارپایان است و به دلیل کوهستانی بودن با زحمت میتواند آن را به دست بیاورد، بر طبق داستان نظامی، فرهاد سنگتراشی است که شاپور او را به شیرین معرفی میکند که شاید به کمک او توانست آبراههای سر پوشیده از سنگ بنا کند تا شیر تازه هر روز بیزحمت از طریق این آبراهه به دست شیرین برسد. شاپور فرهاد را اینگونه تعریف می کند:

که هست اینجا مهندس مرد استاد جوانی نام او فرزانه فرهاد

به صنعت دست بوسندش همه روم به تیشه سنگ خارا را کند موم

(خسرو و شیرین، ۲۹۹)

فرهاد هنگام کار سنگ تراشی، چشمش به شیرین افتاده و عاشق او می شود. شیرین البته گرفتار عشق خسرو است، ولی با این وجود نسبت به فرهاد مهربانی نشان میدهد. حتی یکبار به کوهستان میرود تا از فرهاد دیدار نماید؛ اما عشق فرهاد نسبت به شیرین عاطفی - جنسی نیست؛ بلکه بیشتر زائیدهی خیال فرهاد و دل مشغولیاش با تصویر معشوقه میباشد. فرهاد تصویر شیرین را بر سنگ نقش میکند و ترجیح میدهد

که با آن نقش گفتگو کند، نه با شیرین که با پای خود به محل کارش آمده است. در نهایت کار به جایی می-
رسد که فرهاد از عشق شیرین، راه صحرا را در پیش میگیرد و توان ابراز آن را ندارد:

| | |
|-------------------------------|----------------------------------|
| چون دل در عشق شیرین بست فرهاد | بر آورد از وجودش عشق فریاد |
| نه صبر آنکه دارد برگ دوری | نه برگ آنکه سازد با صبوری |
| ز گرمی برده عشق آرام او را | به جوش آورده هفت اندام او را |
| چنان از عشق شیرین زار بگریست | که رفت آواز گریه اش بیست در بیست |

(همان، ۳۰۳)

آوازی عشق فرهاد به شیرین به گوش خسرو پرویز میرسد و به او خبر میدهند که فرهاد از عشق شیرین، راه صحرا را در پیش گرفته است و خسرو برای اینکه از شر رقیب راحت شود با فرهاد وارد یک معامله میشود که بر اساس آن اگر او بتواند کوهی از سنگ را پاره پاره کرده و راهی از آنجا بکشد، او از عشقش نسبت به شیرین صرفنظر کرده، فرهاد را به مطلوبش خواهد رساند. نظامی ابیاتی دربارهی کوه کندن فرهاد و زاری او آورده است که همه حکایت از یک عشق آتشین دارد. در ابیات زیر، فرهاد از رنجهایش می - گوید و زاری میکند و به حال خود دل میسوزاند و سرانجام خودش را تا این حد بیقدر میکند که می - گوید:

| | |
|-------------------------------|------------------------------|
| جهان را نیست گردی پستتر از من | ندیدی هیچکس بیکستر از من |
| نه چندان دوستی دارم دلاویز | که گر روزی بیفتم گویدم خیز |
| نه چندانم کسی در خیل پیداست | که گر میرم کند بالین من راست |

(همان، ۳۲۱)

فرهاد کار کوهکنی را با اشتیاق شروع میکند و در نهایت خسرو، می بیند که کار کوهکنی او به پایان رسیده و باید به قولش عمل کند در نتیجه به فکر نقشهای شوم میافتد و با صلاحدید گروهی از پیران قاصدی را نزد فرهاد می فرستد تا به دروغ، خبر مردن شیرین را به او بدهد:

| | |
|---------------------------|-----------------------------|
| فرو کن قاصدی را کز سر راه | ورا گوید که شیرین مرد ناگاه |
|---------------------------|-----------------------------|

(همان، ۳۲۸)

فرهاد با شنیدن این خبر از خود بیخود شده و خود را به پایین درّه میاندازد و جان میدهد. بدین ترتیب، عشق خیالی فرهاد با خودکشی او پایان مییابد:

برآورد از سر حسرت یکی باد که شیرین مرد و آگه نیست فرهاد
چون افتاد این سخن در گوش فرهاد زطاق کوه چون ماهی در افتاد

(همان، ۳۲۸ و ۳۲۹)

همچنین از عشق یکجانبه میتوان به عشق شیرویه، پسر خسرو پرویز به شیرین نیز اشارهای گذرا کرد. شیرویه، پسر خواندهی شیرین و پسر مریم - زن سابق خسرو پرویز - است که به شیرین علاقه‌مند میشود و با نیرنگی پدرش را به قتل میرساند تا به وصال شیرین برسد؛ اما شیرین از پیشنهاد او سرباز میزند هر چند به ظاهر با وعدهای او را دلخوش میکند؛ اما زمینه وصال را فراهم نمیسازد و با خودکشی در کنار پیکر بی - جان خسرو به داستان عشقی « خسرو و شیرین » خاتمه میدهد و شیرویه نیز از رسیدن به شیرین، ناکام میماند:

دل شیرویه را شیرین ببايست ولی حور آن زبانی را نشايست
نهانی کس فرستادش که خوش باش یکی هفته درین غم بارکش باش
چو هفته بگذرد ماه دو هفته شود در باغ من چون گل شکفته
چو شیرین این حکایتها نیوشید چو سرکه تند شد چون شیره جوشید
فربش داد تا باشد شکیبش نهاد آن کشتنی دل بر فربش

(خسرو و شیرین، ۴۸۱)

اکنون که توضیحاتی در مورد « عشق و جلوههای آن در ادبیات فارسی و انواع عشق از دیدگاه نظامی » داده شده، لازم است که به اصل موضوع که همان ویژگیهای زن آرمانی از دیدگاه نظامی است، برگردیم و بقیه‌ی توضیحات را ادامه دهیم.

۴-۲-۲-۳-۲. زن و هدایتگری

همانطور که گفته شد، نگرش نظامی به زن با نگرش اجتماع خود سنخیتی نداشته و نگاهی روشنفکرانه بوده و با جامعه‌ی مردسالار که صفاتی مانند مطیع بودن، ساکت و آرام بودن و زیبایی را برای زنان می‌پسندید، سنخیتی نداشته است. جامعه‌ی مردسالار زنان سرکش و ناآرام را از ترس اینکه مبدا علیه مردان سر به طغیان بردارند و حق و حقوق خود را بشناسند و بازیابند، نمی‌پسندید؛ اما نظامی علاوه بر توجه به زیبایی زنان، صفاتی همانند خردمندی، هدایتگری و اندرز گویی را برای زنان در نظر گرفته است و زنی چون شیرین را به عرصه‌ی نمایش می‌گذارد که با راهنماییها و اندرزهای خود زمینه‌ی ترقیات آینده‌ی خسرو را فراهم آورد. نمونه‌های از هدایتگریهای شیرین به قرار زیر است:

۱- در ابتدای عشق و عاشقی خسرو و شیرین، شیرین از اینکه خسرو، عشقی آمیخته به هوی و هوس دارد، نگران است و او را از عشق زودگذر منع میکند و به عشق حقیقی ترغیب میکند و خود در این راه شجاعانه قدم برمیدارد و در اندیشه‌ی نام و ننگ است و اسیر خواسته‌های خسرو نمیشود:

| | |
|--------------------------------|-------------------------------|
| شکر لب گفت از این زنه‌ار خواری | پشیمان شو مکن بی زینه‌اری |
| مجوی آبی که آبم را بریزد | مخواه آن کام کز من برنخیزد |
| کزین مقصود بی مقصود گردم | تو آتش گشته ای من عود گردم |
| مرا بی عشق خود دل مهربان بود | چو عشق آمد فسرده چون توان بود |
| ولیکن نرد با خود باخت نتوان | همه با خوشدلی در ساخت نتوان |

(همان، ۲۶۴)

شیرین، نمیخواهد که عشقش مایه‌ی بدنامیاش گردد:

| | |
|-------------------------------|-----------------------------|
| چه باید طبع را خود کام کردن | دو نیکو نام را بد نام کردن |
| همان بهتر که از خود شرم داریم | بدین شرم از خدا آزریم داریم |

(همان، ۲۴۷)

شیرین، عشق شاهان را عشق حقیقی نمیداند و آن را آمیخته به هوی و هوس معرفی میکند:

| | |
|----------------------------|---------------------------|
| نه عشق آن شهوتی باشد هوایی | کجا عشق و توای فارغ کجایی |
|----------------------------|---------------------------|

(همان، ۳۸۸)

تکلف کردنی باشد مجازی

تو شاهی رو که شه را عشقبازی

(همان، ۴۰۴)

۲- در جایی دیگر شیرین خسرو را از آشفتگی حکومتش بر حذر میدارد و تأکید میکند تا زمانی که به پادشاهی نرسد، وصال ممکن نیست و در چنین شرایطی پرداختن به هوسها و امیال را کاری نادرست می داند و او را در عشق به بردباری و صبر فرا می خواند و یاد آور می شود که در همهی کارها صبر و آرامش کار سازست الا در پادشاهی که سکون را بر نمیتابد و اگر ستور پادشاهی لنگ باشد، امنیت و آرامش از میان می رود و در این صورت وصال نیز غیر ممکن است:

| | |
|-------------------------------|---------------------------------|
| ستور پادشاهی تا بود لنگ | به دشواری مراد آید فرا چنگ |
| چوروز پادشاهی در بر آید | مرادت خود به زور از در آید |
| تو دولت جویی من خود هستم اینک | به دست آر آن که من در دستم اینک |
| به صبری می توان کامی خریدن | به آرامی دلارامی خریدن |
| تو ملک پادشایی را به دست آر | که من باشم اگر دولت بود یار |
| همه چیز زروی کدخدایی | سکون برتابد الا پادشایی |

(همان، ۲۴۹)

۳- شیرین حکومتی عادلانه برقرار کردن را در گرو دینداری و پرهیزگاری می داند و به همین خاطر خسرو را اندرز می دهد که تنها به فکر مملکت داری نباشد و یک چند در فکر توشه ی آخرتش نیز باشد:

| | |
|------------------------------|----------------------------|
| خردمندی و شاهی هردو داری | سپیدی و سیاهی هردو داری |
| نجات آخرت را چاره گر باش | درین منزل زرفتن با خبر باش |
| کسی کاو زر به دُر ترکیب سازد | قیامت را کجا ترتیب سازد |

(همان، ص ۴۵۹)

خسرو پرویز، شبی پیامبر (ص) را در خواب می بیند که بر سمندی تازی سوار است که گیسوها را چون کمندی مسلسل کرده است:

| | |
|---------------------------|------------------------------|
| جمال مصطفی را دید در خواب | که از شبها شبی روشن چو مهتاب |
| مسلسل کرده گیسو چون کمندی | خرامان گشته بر تازی سمندی |

(همان، ۴۹۱)

پیامبر اسلام (ص) به خسرو پرویز میفرماید: ره اسلام گیر و از کفر برگرد و خسرو پرویز در جواب می گوید: تا زنده است دست از آیین خود بر نمیدارد و سپس از بیدار شدن از هیبت این خواب، سه ماه بیمار میشود:

| | |
|------------------------------|-----------------------------|
| به چربی گفت با او ای جوانمرد | ره اسلام گیر و از کفر برگرد |
| جوابش داد تا بی سر نگردم | از این آیین که دارم برنگردم |
| ز خواب خویش چون خسرو درآمد | چو آتش دودی از مغزش برآمد |
| سه ماه از ترسناکی ماند بیمار | نخفتی هیچ شبی زاندوه بیدار |

(همان، ۴۹۱)

خسرو در پی این خواب از شیرین میخواهد تا به گنج خانه بروند و هرچه از نیاکانشان باقی مانده بینند:

| | |
|-------------------------------|-------------------------------|
| طلسمی شاه دید از سیم ساده | برو یک پاره لوح از زر نهاده |
| بر آن لوح زر از سیم سرشته | زر اندر سیم ترکیبی نوشته |
| طلب کردند پیری که آن فروخواند | شهنشه ز آن فرو خواندن فروماند |

(همان، ۴۹۲)

پیر را که طلب می کنند و او لوح زرین را می بیند و آن را به عهد اردشیر بابکان نسبت میدهد:

| | |
|--------------------------|------------------------------|
| کزین پیکر پدید آید نشانی | در اقلیم عرب صاحب قرانی |
| سخنگو و دلیر خوب دیدار | امین و راست عهد و راست گفتار |

به دین خاتم بود پیغمبران را

به معجز گوش مالد اختران را

به شرع اورسد ملت خدایی

زملتها برآرد پادشایی

(همان، ۴۹۳)

خسرو با دیدن آن تصویر حیرت زده اقرار می کند که آن تصویری بوده است که در خواب دیده و به همین دلیل، متحول میشود:

سیاست در دل و جانش اثر کرد

چوشاهنشه در آن صورت نظر کرد

سواری بود کان شب دید در خواب

بعینه گفتی آن شکل جهانتاب

(همان، ۴۹۳)

وقتی که شیرین، شاه را با این وضعیت مشاهده میکند او را اینگونه پند میدهد:

سزای تاج و تخت کیقبادی

به شه گفت ای به زیبایی و رادی

سخن دانی که بیهوده نگفتند

در آن پیکر که پیش از ما نهفتند

کزو پیشینه کردند این روایت

چنین پیغمبری صاحب ولایت

برو جای سرافرازی نباشد

ره و رسمی چنین بازی نباشد

نماند خاروخاشاکی در ین راه

اگر بردین او رغبت کند شاه

به اقبال ابد پیوسته گردد

زباد افرا ایزد رسته گردد

(همان، ۴۹۳)

شیرین به خسروپند میدهد که روی آوردن به اسلام سعادت و اقبال همیشگی را در پی دارد و او خاتم پیامبران و تکمیل کننده دین خدایی است و توسل جستن به او عذاب خدایی را از آدمی دور می کند.

۴- شیرین، تواضع و فروتنی را یکی از صفات مثبت بشری به حساب میآورد و در ادامه پندهایش به

خسرو، راز والا مقامی را در تواضع میداند:

که به باشد دم شیر از دم شیر

چو بالایت باشد زیر شو زیر

(همان، ۴۷۶)

۵- خسرو در بند شیرویه گرفتار است و تنها ملازم وهمنشین او شیرین است. شیرین، خسرو را در آن وضعیت پند میدهد و قناعت و خرسندی را موجب آسودگی روح میداند و جهان و متعلقات آن را به مار افعی مانند میکند که سعادت آدمی در گرو وابسته نبودن به آن است:

| | |
|-------------------------------|--------------------------------|
| گرت عقل هست بی پیوند میباش | بدانچت هست زو خرسند میباش |
| نه ایمن تر ز خرسندی جهانی است | نه به ز آسودگی، نزهت ستانی است |
| چونانی هست و آبی پای در کش | که هست آزاد طبعی کشوری خوش |
| به خرسندی برآور سر، که رستی | بلایی محکم آمد سرپرستی |
| جهان چو مار افعی، پیچ پیچ است | تو آن را به کزو در دست هیچ است |

(همان، ۴۷۶)

۶- شیرین، امور مملکتداری را تنها در رامش و خوشگذرانی خلاصه نمیکند، به همین خاطر خسرو را پند میدهد که به جای رامش و خوشگذرانی، چندی هم به کسب دانش بپردازد:

| | |
|-----------------------------|----------------------------|
| زمین بوسید شیرین کای خداوند | ز رامش سوی دانش کوش یک چند |
|-----------------------------|----------------------------|

(همان، ۴۵۸)

شیرین، خسرو را به تأمل و اندیشه در کار جهان وا میدارد. خسرو این اندرز خردمندانه را از شیرین می - پذیرد و بزرگ امید دانشمند را فرا می خواند:

| | |
|------------------------------|---------------------------|
| چو خسرو دید کان یار گرامی | زدانش خواهد او را نیکنامی |
| بزرگ امید را نزدیک خود خواند | به امید بزرگش پیش بنشانند |

(همان، ۴۵۹)

و از او پرسیدن را آغاز می کند، پرسشهای فلسفی در مورد آفرینش، اجرام فلکی، مبدأ و معاد، بقای روح، زندگی پس از مرگ و مانند آن. نکته جالب آن است که خسرو پس از آموختن و اندوختن این دانشها، شیوه پیشین بیدادگری را رها کرده و به دادگری میپردازد:

دل خسرو حصارى شد براين گنج

چو برگفت اين سخن پير سخن سنج

سراى عدل را نو کرد بنياد

پشيمان شد ز بدعتهاى بيداد

(همان، ۴۶۸)

نظامى نيز خود در دانشهاى فراوان از جمله: طب و فلسفه و نجوم و حكمت، مهارت داشته است و فرزندش را به دانشاندوزى توصيه ميكند:

مقام خويشتن در قاب قوسين

بين اى هفت ساله قر ة العين

تو اسما خوان كه خود معنات باشد

به دانش كوش تا دنياى باشد

(همان، ۴۹۰)

شيرين خود چون در ايام شاهى، رعيتپرور بوده، خسرو را نيز به رعيتپرورى، توصيه ميكند و او را از آه نيمه شب مظلومان بر حذر ميدارد:

خرابش چون توان كردن ز بيداد

جهان را كرده اى از نعمت آباد

لگد در شير بندد تا بريزد

چنان گاوى كه از وى شير خيزد

دعاى بدكند خلوت نشينى

حذر كن ز آنكه ناگه در كمينى

زند تيرى سحرگاه به نشانه

زنى پير از نفسهاى جوانه

كه نفرين داده باشد ملك بر باد

نداردت سود آنكه بانگ و فرياد

سيه گشته از نفرين دادخواهان

بسا آئينه كاندر دست شاهان

(همان، ۴۵۸)

۴-۲-۳-۳. زن و اخلاقمندی

در پاكى اخلاق و تقوى، نظير حكيم نظامى در ميان شعراى عالم نمى توان يافت. در تمام ديوان وى يك لفظ ركيك و يك سخن زشت پيدا نميشود و از اول تا آخر اشعارش يك بيت هجو مشاهده نميگردد.

احترام به آیین و اخلاق و پایبندی به دین، از مسائل مهمی است که نظامی به آن توجه دارد و قهرمانانش را چنان میآفریند که از این چهارچوبهای قوانین معمول و مقبول زندگی پا فراتر نگذارند. داستانهای نظامی به جوامع مختلف مثل یونان و روم و عرب و ... تعلق دارند و طبیعتاً هر یک از آن جوامع آداب و رسوم خاصی برای زنان دارند؛ اما نظامی همگی آنها را در پوششی از اسلام به تصویر کشیده است؛ گویی همهی قهرمانان در فضای اسلامی ایفای نقش میکنند.

نظامی در سرودن منظومهی خسرو و شیرین از داستان «ویس و رامین» فخرالدین اسعد گرگانی الهام گرفته است؛ اما میدانند که ویس و رامین توجیه اخلاقی ندارد و باید ضعفها و خلأهای آن را پرکند؛ لذا در جایجای خسرو و شیرین، زن آرمانی او شیرین میگوید که اگر خطا کند و بر جادهی اخلاق بلغزد، همچون ویس بدنام خواهد شد:

گر لختی ز تندی رام گردم

چون ویسه در جهان بدنام گردم

(همان، ۳۶۸)

خود نیز با همه دلباختگی و پاکبازیاش در مقابل خواهشهای خسرو، دائماً تأکید میورزد که باید مطابق سنت و آیین بزرگان، پیران قوم را به خواستگاری وی بفرستد و او را با مهر و کابین رسمی و شرعی به دربار برد. استواری او بر این عقیده سرانجام خسرو را وادار می کند که دست از هوسهای ناشایست بردارد و مطابق خواسته ی وی عمل کند. نظامی، در وجود شیرین همسر خود آفاق، کنیزک خوبروی قبچاق که دارای در بند به او هدیه کرده بود، تداعی میکند؛ بنابراین تمام ویژگیهای مثبت اخلاقی را به او نسبت داده است:

سبک رو چون بت قبچاق من بود

گمان افتاد خود کآفاق من بود

(همان، ۴۸۸)

شیرین نظامی به عشق مبتلا است؛ اما در شدیدترین هیجان عشق هم به خاطر داشتن نجات دامن عصمت را از دست نمی دهد و سراسر داستان خسرو و شیرین، لبریز از اتکای نفس و غروری برخاسته از خودشناسی و پرهیزگاری و پاکدامنی است. شیرین، ویژگی اخلاقی عفاف و خویشتنداری را برای خود حسن می‌شمارد و به خود تبریک می گوید:

مبارک رویم اما در عماری

مبارک بادم این پرهیزگاری

(همان، ۳۹۷)

چو من بودم عروس پارسایی

از آن مشتى جلب، جستم جدایی

(همان، ۲۰۸)

در دیار شیرین، هیچ گونه محدودیت اجتماعی وجود نداشته است و پسران و دختران آزادانه با هم به گردش و شکار میرفت‌هاند و در مجالس و مراسم مختلف شرکت میکرد‌هاند؛ اما برای حرمت خویش احترام قائل بودند. در آن دیار امر به معروف و نهی از منکری وجود نداشت؛ زیرا هر یک از افراد به گونهای پاسدار عفاف حیثیت خویش بودند. شیرین هم در چنین اجتماعی زندگی میکرد و از این آزادی نیز برخوردار بود و به جای ترس از سرزنش دیگران، ملامتگری در درون خود داشت که مانع از لغزش او میشد و همین ندای درونپاش است که او را از عشرت طلبیها و بوالهوسی خسرو برحذر داشت.

نظامی میگوید وقتی که خسرو دلزده و خسته از شکر، سوار براسب شده و راهی قصر شیرین میشود تا او را ببیند شیرین از این دیدار ناگهانی، دچار تردید میشود، در نتیجه:

دل پاکش ز نام و ننگ ترسید

وز آن پرواز بی هنگام ترسید

حصار خویش را در داد بستن

رقیبی چند را بر دل نشستن

(همان، ۳۶۶)

یکی از دغدغه های داستان، نیاز خسرو به کامیابی و هوسرانی است و هرگاه با دورباش عفاف و مقاومت شیرین روبرو میشود، برآشفته میگردد و تهدیدش میکند واز مقام عاشقی عدول میکند و ذهنیت مردسالارانه بر ذهن او حاکم میشود تصمیمات خوشونتأمیزی بر ذهنش خطور میکند:

مرا هر دم بر آن آرد ستیزش

که خیز استغفرالله خون بریزش

من این آزر م تا کی دارم او را

چو آزر دم تمام آزارم او را

(همان، ۳۵۶)

شیرین در مقابل خواسته‌های هوسآلود خسرو تسلیم نمیشود و در این عشق هدف خود که همانا رسیدن به وصال طبق آیین و کابین است، جستجو میکند و در نهایت خسرو را تسلیم خواسته‌های خود میکند:

که بی کاوین نیارد سوی او دست

بسی سوگند خورد و عهدها بست

به کاوین کردنش گردن فرازم

بزرگان جهان را جمع سازم

(همان، ۴۳۴)

و نمونه‌های عفاف هم علاوه بر داستان خسرو شیرین در داستان لیلی و مجنون قابل مشاهده است. داستان لیلی و مجنون با وجود آنکه داستانی عاشقانه است؛ اما بر خلاف خسرو و شیرین در محیط بسته‌ای اتفاق می‌افتد و عاشق و معشوق به دلیل محدودیت‌های قبیله‌ای و اجتماعی، مجال ارتباط نزدیک نمی‌یابند؛ چنانکه تمام رابطه‌ی عاشقانه‌ی آنها در دوران افشای عشق در یکی دو پیغام و دیدار شتابزده خلاصه می‌شود و در همین مقدار هم، جانب عفاف کاملاً رعایت می‌گردد؛ چنانکه در نخستین دیدار لیلی در ده قدمی مجنون ایستاده، یارای جلو رفتن در خود را نمی‌بیند و می‌گوید:

گر پیشترک روم بسوزم

زین گونه که چون شمع می‌فروزم

در مذهب عشق عیبناک است

زین بیش قدم زدن هلاک است

زین بیش غرض براو حرام است

او نیز که عاشق تمام است

(لیلی و مجنون، ۲۲۹)

مجنون نیز متقابلاً حق این عشق پاک را به جای می‌آورد؛ مثلاً وقتی که پیر خیرخواهی از بهر آزمون از او می‌پرسد که آیا می‌خواهد لیلی بیاید و در کنار وی قرار گیرد؛ مجنون در جواب می‌گوید:

پیرامن این حدیث ناورد

گفتا مکن ای سلیم ای مرد

می را نتوان گرفت در دست

چون من شده ام به بوی می مست

(همان، ۲۳۰)

لیلی با وجود آنکه در بند اجتماع مرد سالار است و تسلیم بی چون و چرای اجتماع خویش است و ارتباطش با مجنون قطع شده است؛ اما مدام نگران آن است که بیتابی و شوریدگی، باعث بدنامیاش گردد در نتیجه با اندوه و نگرانی میگوید:

بیگانه شوم زینکنامی

ترسم ز بی خودی و خامی

(همان، ۲۰۱)

۴-۲-۲-۲-۴. زن، جنگاور و دلیری

در خمسه‌ی نظامی میتوان از «نیست اندر جهان»، کنیزک چینی به عنوان زن جنگاور و دلیر یاد کرد. این کنیزک تحفه‌ی خاقان چین به اسکندر است که در ابتدا اسکندر نسبت به او بیتوجه و بیاهمیت است؛ اما در یکی از جنگها در فرصتی مناسب، خودنمایی میکند و اسکندر شجاعت و دلیری او را می بیند و مورد توجهش قرار می گیرد:

زخاقان چین شد بر او یادگار

بدانست کان ترک چینی حصار

به میدان رزمش پسندیده بود

ز مردانگیها کزو دیده بود

(شرفنامه، ۳۴۸)

چون تمامی اشعار نظامی، غنایی است، به ندرت می توان اثری از حماسه را مشاهده کرد. تنها یک نمونه از جنگآوری در آن مشاهده شد که ذکر گردید. نظامی، سه خصلت را برای زنان امری خدادادی می داند و آن را می ستاید که یکی از آن زورمندی در میدان نبرد است:

نپیچد عنان را ز مردان مرد

دوم زورمندی که در وقت نبرد

(همان، ۳۵۰)

۴-۳-۲-۲-۴. زن و وفاداری در عشق

در دو منظومه «خسرو و شیرین» و «لیلی و مجنون» نظامی اثری از بی وفایی زنان مشاهده نمیشود. شیرین تا آخرین لحظه‌های زندگی نسبت به خسرو وفا دار بوده است. او قهرمان در عشق و قهرمان در وفاداری زنانه بوده است. شیرین با وجود آنکه میداند که خسرو شاهزاده‌ی بوالهوسی است که هر دم، دل در

گرو یاری دیگر دارد؛ اما بیوفایی او را تحمل میکند و به خسرو میگوید که او بوده که در این وادی عشق، رنجهای فراوانی تحمل کرده؛ درحالیکه خسرو مشغول پادشاهی خویش بوده است؛ از این رو ناز و نیازهای عاشقانه خود را اینگونه به خسرو ابراز میدارد:

| | |
|-----------------------------|----------------------------|
| چه دیدی جز خداوندی وشاهی | تو در عشق از مالی و جاهی |
| کدامین روزم از خود شاد کردی | کدامین ساعت از من یاد کردی |
| کدامین شب فرستادی پیامی | کدامین پیک را دادی سلامی |

(خسرو و شیرین، ۳۷۶)

یا درجایی عشق خسرو را آمیخته به هوس میداند و میگوید:

| | |
|----------------------------|----------------------------|
| به جز گردنکشی و حکمرانی | ندیدم در تو مویی مهربانی |
| کجا عشق و تو ای فارغ کجایی | نه عشق آن شهوتی باشد هوایی |

(همان، ۳۸۸)

شیرین می داند که خسرو لایق عاشقی نیست:

| | |
|----------------------------|-----------------------------|
| تکلف کردنی باشد مجازی | تو شاهی رو که شه را عشقبازی |
| که معشوقیش باشد در جهان بس | نباشد عاشقی جز کار آن کس |

(همان، ۴۰۴)

اما از آنجا که سرنوشتش با عشق او عجین گشته است. به وی وفادار میماند، سرگرمی او را با زنان دیگر تحمل میکند و حتی فرهاد کوهکن را که با اخلاص و شیفتگی به او دل سپرده است، برادر خواندهی آن جهانی میداند:

| | |
|------------------------------|-------------------------|
| برادر خوانده ای بود آن جهانی | مرا فرهاد با آن مهربانی |
|------------------------------|-------------------------|

(همان، ۴۰۴)

وفاداری شیرین در پایان داستان به اوج خود می رسد او، سالها به انتظار خسرومانده تا اوضاع نابسامان کشور سامان یابد و دل از دیگران بردارد و به عشق وی بازگردد؛ اما پس از آنکه به وصال میرسد، سرنوشت بازی دیگری پیش میآورد. خسرو به دست پسرش (شیرویه) که رقیب او در عشق و حکومت است، حبس می شود. تیمارداری خسرو در ایام حبس، کمال وفاداری زنانه را نشان میدهد. او که این ایام را فرصت حقیقی ابراز عشق میداند، خسرو را دلداری می دهد، به آینده امیدوار میسازد و تحمل حبس را بر وی آسان می گرداند. خلوت آن دو در شب قتل خسرو به فرمان شیرویه، از زیباترین صحنه‌های عاشقانه این داستان است. شیرین در حالیکه بر پاهای خسرو بوسه میزند، آن قدر حکایت‌های دلانگیز میگوید که او را به خواب می برد و خود نیز خسته از پرستاری طولانی در کنار او به خواب می رود در همین هنگام دشمن وارد میشود و جگرگاہ خسرو را دریده، میگریزد:

جگرگاہش درید و شمع را کشت

به بالین شه آمد تیغ در مشت

که خون برجست ازو چون آتش از میغ

چنان زد بر گلوگاہش سر تیغ

(همان، ۴۷۹)

پس از مرگ خسرو، شیرین پس از رد کردن خواستگاری شیرویه به درون دخمی خسرو ویرود و با فرو بردن دشنه‌های به پهلوی خویش در کنار خسرو جان به جان افرین تسلیم میکند:

سوی مهد ملک شد دشنه در دست

در گنبد به روی خلق در بست

ببوسید آن دهن کاو در جگر داشت

جگرگاہ ملک را مهر برداشت

همان جا دشنه ای زد بر تن خویش

بر آن آیین که دید آن زخم را ریش

(همان، ۴۸۳)

داستان عاشقانه‌ی خسرو و شیرین نظامی با مغلوب کردن کامجویی خسرو و پیروزی بردباری و خویشتنداری شیرین به پایان رسید.

نظامی، شیرین را تنها فردی میداند که در مرگ عزیزی خود را کشته است، او در اینباره گفته است:

کسی از بهر کس خود را نکشته است

که جز شیرین که در خاک در شتست

زهی شیرین و شیرین مردن او

زهی جان دادن و جان بردن او

چنین واجب کند در عشق مردن

به جانان، جان باید چنین سپردن

(خسرو شیرین، ۴۸۳)

دریغ است که از وفاداری سخن به میان آید و از وفای لیلی چشمپوشی شود. عشق او به مجنون عشقی پاک و بی وصال است. عشقی که در میان بیابانگردیها و کشمکشهای قبیلهای بادیه نشین عرب و از نگاه معصومانهی دو کودک دبستانی شکل گرفته است و سنتها و رسوم اجتماعی حاکم بر جامعهی سنتی و مردسالار که لیلی در آن زندگی میکرد، خانواده را برآن می داشت تا برای حفظ آبرو، « لیلی » را از رفتن به مکتبخانه باز گیرند؛ زیرا محدودیتهای قبیلهای پیش از همه بر لیلی که یک زن بود تحمیل میشد؛ سوز و گداز لیلی در غم هجران، بسیار اندوه بارتر از وضعیت مجنون بود؛ به این خاطر که لیلی، نه جرأت ابراز عشق خود را داشت و نه حتی میتوانست آشکارا از درد هجران بگرید و سرشک بیارد:

می بود چو پرده بر شکسته

در پرده که راه بود بسته

نظاره کنان، ز صبح تا شام

می رفت نهفته بر سر بام

(لیلی و مجنون، ۱۱۳)

سرانجام لیلی به خاطر دوری از مجنون و عدم تحمل فراق او بیمار می شود:

سرسام سرش به دل در آمد

سودای دلش به سر بر آمد

باد آمد و برگ لاله را برد

گرمای تموز ژاله را برد

تبخاله گزید شکرش را

تب لرزه شکست پیکرش را

(همان، ۲۷۵)

در آخر لیلی، نزد مادر وصیت میکند و از او میخواهد هنگامی که مجنون سر تربتش حاضر میشود، او را عزیز و گرامی بدارند به او پیام برساند، لیلی با عشق تو از جهان برون رفت، سپس با دیدهی گریان رخ در نقاب خاک میکشد.

۴-۲-۳-۵. زن، حکمرانی و فرمانروایی

زنان در خمسه‌ی نظامی، سمت حکمرانی و پادشاهی را نیز داشته و در چالاک‌ی و دلاوری بر مردان برتری داشته‌اند و ولایتی که بر آن پادشاهی می‌کرده‌اند، پر نعمت و آبادان بوده است و از عدل و داد و رعیت پروری آنها، مردم در ناز و نعمت بوده‌اند؛ از جمله:

۱- مهین بانو:

در روایت نظامی «شمیرا»، شهبانوی مقتدر ارمن و بیوهای پاکدامن و بسیار توانگر است که بر اقلیمی وسیع حکم میراند. او عمه‌ی شیرین و حاکم و سرپرست اوست که در همه حال سعادت شیرین را مدنظر دارد و دائماً شیرین را به عفت و پاکدامنی توصیه میکند:

| | |
|------------------------------|----------------------------|
| زنی فرمانده از نسل شاهان | شده جوش سپاهش تا سپاهان |
| همه اقلیم از اران تا به ارمن | مقرر گشته بر فرمان آن زن |
| ندارد شوی و دارد کامرانی | به شادی می‌گذارد زندگانی |
| شمیرا نام دارد آن جهانگیر | شمیرا را مهین بانوست تفسیر |
| ز مردان بیشتر دارد سترگی | مهین بانوش خوانند از بزرگی |

(خسرو و شیرین، ۱۵۵)

۲- شیرین:

شیرین شاهزاده‌ای است با موقعیت اجتماعی بینظیر. او برادرزاده‌ی مهین بانو و معشوقه‌ی خسرو پرویز شاه ساسانی است. وقتی مهین بانو بیمار میشود و خود را در آستانه‌ی مرگ میبیند، کلید گنجها را به شیرین میدهد و خود جان به جان آفرین تسلیم میکند. بعد از آن فرمانروایی ارمن به شیرین میرسد و در مدت فرمانروایی و پادشاهی به عدل و داد میپردازد:

| | |
|-------------------------------|----------------------------|
| چو بر شیرین مقرر گشت شاهی | فروغ ملکش از مه تا به ماهی |
| به انصافش خلایق شاد گشتند | همه زندانیان آزاد گشتند |
| رعیت هر چه بود از دور و پیوند | به داد و عدل او خورد سوگند |

(همان، ۲۷۰)

اما شیرین به خاطر عشق به خسرو پرویز پس از یکسال فرمانروایی، زمام دولت را به مولایی از آن خویش می سپارد و خود به هوای خسرو راه مداین را در پیش می گیرد:

سرش سیر آمد از صاحب کلاهی

به مولایی سپرد آن پادشاهی

(همان، ۲۷۱)

۳- نوشابه

در اسکندر نامه نظامی، نوشابه زنی حاکم است که در سرزمین زنان حکم میراند، این سرزمین، سرزمینی است که هیچ مردی نمیتواند به آنجا راه یابد و زنان آنرا اداره میکنند که میتوان آنرا آرمان شهر زنان نامید. همه زنان در آن شادمان و خوشحال هستند و پارسا و پرهیزکارند و شب و روز به پرستش خدا مشغولند. اسکندر که اسم این شهر را میشنود، مشتاق دیدار شهر میشود؛ اما چون مردان نمیتوانند به آنجا راه یابند اسکندر، با ترفندی خود را به هیأت رسولان میآراید و به درگاه نوشابه میرود؛ اما نوشابه با زیرکی هویت او را مییابد و آن را افشا میکند:

همه ساله با عشرت و نوشجام

زنی حاکمه بود نوشابه نام

به هنگام سختی رعیت نواز

قوی رای و روشندل و سرافراز

(شرفنامه، ۲۵۱)

۴-۲-۳-۶.. بخشندگی و دهش

از جمله نکات اخلاقی و ارزشمند که موجب شأن زنان می گردد، بخشندگی زنان است، از جمله شیرین نظامی که بعد از مرگ خسرو برای شادی روح او هرچه دارد، میبخشد:

زمنسوج کهن تا کسوت نو

پس آنکه هرچه بود اسباب خسرو

زبهر جان شاهنشاه فدا کرد

به محرومان و محتاجان ندا کرد

(خسرو و شیرین، ۴۸۱)

۴-۲-۳. نقش اجتماعی زنان

در خمسه‌ی نظامی، زنان علاوه بر نقش معشوقه و همسر که در بخش پیشین مفصلاً شرح داده شد، نقش‌های اجتماعی دیگری از جمله: مادر، کنیز، پیرزن و دختر می‌پذیرند که به تفصیل به شرح هر یک از آنها خواهیم پرداخت.

۴-۲-۳-۱. مادر

پایه و اساس حسات انسان، بر مهر ورزیدن و دوست داشتن است و هدف اصلی این مهرورزی تامین سلامت جسمی و روانی است. تبادل محبت از دوران کودکی پایه‌گذاری میشود و بهترین و شایسته‌ترین افرادی که میتوانند این محبت را پایه‌گذاری کنند، مادر است. کودک در دامن مادر احساس امنیت و آرامش میکند و در واقع در حکم چراغ نورانی است که نور عاطفه را در فضای خانه پخش میکند و خانواده را از نظر ارزشهای عاطفی غنای بیشتری میبخشد.

«مادری» کلمه‌ی محبوب همه‌ی آرمانها، همه‌ی دیدگاهها و همه‌ی زمانهاست. مادر، انسانی است صبور، معصوم، مشفق، سلیم، فداکار، که بی‌طمع هیچ پاداش و سزای مادری جمله‌ی مصائب را پذیرا گشته است و ای بسا که حتی به خاطر سلامت فرزند خویش، از حیات خویش نیز دست می‌شوید. مهمترین نقش مادران، تربیت فرزندان است؛ آنان همواره مربی فرزندان خود بوده و در جهت تربیت آنان کوشیده‌اند.

پیامبر اکرم(ص) در مورد بزرگداشت مقام مادر فرموده است: «بهشت زیر پای مادران است»، به این معنی که رسیدن به بهشت و سعادت ابدی در گرو خضوع و خشوع در برابر مادر است و باید خود را خاک پای او قرار داد؛ زیرا محبت مادری بدون رنگ و ریاست و برخواستن از محبتها و فداکاریهاست.

نظامی هم در منظومه‌ی «لیلی و مجنون» از مادرش یاد کرده است:

مادر صفتانه پیش من مرد

گر مادر من رئیسهی کرد

تا پیش من آردش به فریاد

از لابه‌گری که را کنم یاد

(لیلی و مجنون، ۶۹)

مادر، سرچشمه‌ی هستی و انگیزه برای زندگی است که بدون او هیچ موجودی پا به عرصه‌ی روزگار نمی‌گذارد و بدون او انسان به عاطفه‌ی انسانی دست نمی‌یابد.

مولوی در مثنوی معنوی، تصویر مادری را ارائه میدهد که در کنار رنجی که به فرزند می رسد، شادمان است؛ زیرا میداند که کودک در کنار چنین نیش کوتاهی، به نوش دائمی دست خواهد یافت:

مادر مشفق در آن غم شادکام

بچه میلرزد از آن نیش حجام

آنکه در وهمت نیاید آن دهد

نیم جان بستاند و صد جان دهد

(مثنوی معنوی، دفتر اول، ۱۲۲)

در خمسه‌ی نظامی، نیز می توان به مادر « لیلی » و مادر « قیس » اشاره کرد که هر دو نماد ستم‌دیدگی هستند و در اجتماع مردسالار آن زمان، وجود آنها نادیده گرفته شده و کسی از رنج ها و دردهایی که به آنها رفته و متحمل شده‌اند، آگاه نیست. مادران همیشه محرم اسرار دخترانشان بوده‌اند و لیلی نیز در واپسین لحظات زندگی خود، عشقش را بر مادرش می‌گشاید و مادر را در جریان سوز و گدازهای عشقیاش می‌گذارد:

یکباره در نیاز بگشاد

بر مادر خویش راز بگشاد

کآهو بره زهر خورد باشیر

کای مادر مهربان چه تدبیر

(لیلی و مجنون، ۲۷۵)

مادر قیس هم نمونه دیگری از مادران رنج‌دیده است. او وقتی میبیند که فرزندش، در فراق لیلی سر به کوه و بیابان می‌گذارد و نمیتواند برای او کاری انجام دهد، رنج میکشد و از دوریش مینالد:

احوال زگونه دیگر دید

مادر که زدور در پسر دید

وآن آینه زنگ خورد گشته

دید آن گل سرخ، زرد گشته

گه برد به شانه کلک مویش

گه شست به آب دیده رویش

بر هر ورقی به درد نالید

سر تا قدمش به مهر مالید

گه کند زپای خسته خارش

گه شست سر پر از غبارش

(همان، ۲۱۹)

در بعضی جوامع مادرسالاری رابطه‌ی مادر - فرزندی، مهمتر از رابطه‌ی زن و شوهری و رابطه‌ی پدر فرزندی است و پیوند رحم، پیوندی اساسی است. مادری که از همه جا رانده و در جستجوی پناهگاه و جای

امنی است گوشه میگیرد و اندک اندک تنها پاسدار کانون خانواده میشود و از همه امکانات موجود در جامعه محروم گردد و از پایینترین منزلت اجتماعی برخوردار است، طبیعی است که همهی مهر و محبت خویش را نثار فرزند کند. در بعضی جوامع مردسالار نیز به اعتبار وجود فرزندان، وضع و موقعیت مادر در خانواده، استوار و پابرجا میگردد.

۴-۲-۳-۲. کنیز

کنیزان گروهی وابسته به دربار بودند که معمولاً در حرمسراها زندگی میکردند و به آزادی با مردان نشست و برخاست و مراوده داشتند و نیازی به قید و شرط ازدواج نداشتند و دارای حسن و زیبایی بودند و معمولاً دارای پوشش و حجاب نبودند و انتخاب آنها به صورت آزاد نبود؛ بلکه به گونه ای بود که ابتدا آنها را میدیدند، سپس میپسندیدند و آن گاه به خرید وی اقدام میکردند. « برده و کنیز فروشی نیز به اقتضای زمان یکی از مشاغل عادی و مهم قرون وسطی بود، و مردم هر وقت میخواستند کنیزان و بردگان خود را به برده فروشان میسپردند و اینان مکلف بودند، نام و اوصاف برده را در دفترچهی خود بنویسند و هنگام فروش، محاسن و معایب بردگان و کنیزان را به خریدار گوشزد کنند.»

(آزاد، پشت پردههای حرمسرا ۱۳۸۲، ۱۱۸)

« در ممالک اسلامی اعراب به کنیز توجه زیادی میکردند و این توجه دلایلی داشت، دلیل اول، اینکه راه دیگری برای رفع نیاز و تمتع مرد ارائه میشد؛ زیرا نیاز به قید و شرط و ازدواج نداشت و ارتباط با کنیز سری بود روی همین اصل کنیز همبستر را « سریه» میگفتند. زیرا صاحب خانه پنهانی و سری با او ارتباط داشت. دلیل دوم، این بود که کنیزان دارای حسن منظر و زیبایی بودند و در پیشرفت موسیقی و ادبیات و شعر و هنرهای زیبا، سهم بسزایی داشتند و انتخاب آنان به آزادی صورت میگرفت، مرد عرب او را از نزدیک میدید و می پسندید و سپس به خرید مبادرت می ورزید، در صورتی که انتخاب زن آزاد، به سبب حجاب مشکل بود و مرد نمیتوانست زنی را که به همسری برمی گزیند، درست ببیند.»

(ستاری، سیمای زن در فرهنگ ایران، ۱۳۷۳: ۱۳۹)

در دیوان نظامی هم در لابلای داستانها کنیزانی حضور داشتهاند و ایفای نقش میکردهاند؛ مثلاً در داستان « خسرو و شیرین» کنیزانی همواره همراه شیرین بودهاند که برخی صفات و ویژگیهای خاص نیز داشتهاند از جمله:

۴-۲-۳-۱. میخوارگی و زیبایی

شیرین کنیزانی داشته است. که همه در زیبایی بینظیر بوده‌اند، نظامی اینگونه آنها را وصف میکند:

| | |
|-----------------------------|------------------------------|
| به خوبی هریک آرام جانی | به زیبایی دلارام جهانی |
| همه آراسته با رود و جامند | چو مه منزل به منزل می خرامند |
| زبرقع نیستشان بر روی بندی | که نارد چشم زخم آن جا گزندی |
| به خوبی در جهان یاری ندارند | به گیتی جز طرب کاری ندارند |

(خسرو و شیرین، ۱۵۷)

نظامی میگوید: شکر اصفهانی یکی دیگر از معشوقه های خسرو پرویز کنیزانی رومی و چینی داشته است، که مثل آنها را در هیچجا نمیتوان یافت:

| | |
|-----------------------------|-----------------------------|
| شکر نامی که شکر ریزد او بود | نباتی کز سپاهان خیزد او بود |
| کنیزان داشتی رومی و چینی | کز ایشان هیچ را مثلی نبینی |

(همان، ۳۵۰)

۴-۲-۳-۲. کنیزان خاص

شیرین، هفتاد کنیز داشته که همواره همراه او بوده‌اند و پرستاران خاص او بوده‌اند:

| | |
|------------------------|-------------------------|
| زمهتر زادگان ماه پیکر | بود در خدمتش هفتاد دختر |
| به خوبی هریک آرام جانی | به زیبایی دلارام جهانی |

(همان، ۱۵۷)

مهین بانو، پس از گریختن شیرین به مداین و بازگشت مجددش به ارمن، دوباره همان کنیزان را به او

بخشید:

| | |
|----------------------------|------------------------------|
| همان هفتاد لعبت را بدو داد | که تا بازی کند با لعبتان شاد |
|----------------------------|------------------------------|

دگر ره چرخ لعبت باز دستی

به بازی برد با لعبت پرستی

چو شیرین باز دید آن دختران را

ز مه پیرایه داد آن اختران را

(همان ، ۲۱۵)

چو شیر ماده آن هفتاد دختر

سوی شیرین شدند آشوب در سر

(همان ، ۲۲۳)

شیرین، بعد از رها کردن پادشاهی و ترک ارمن و گریختن به دارالملک مداین - پایتخت خسرو پرویز -
تعدادی از این کنیزان را به همراه خود می برد:

وز آن خوبان چوره در پای بفشرد

کنیزی چند را با خویشتن برد

(همان ، ۲۷۱)

خسرو پرویز، هم در بارگاه خود کنیزانی داشته است که شیرین را به آنها می سپارد:

چو خسرو دید کآشوب زمانه

هلاکش را همی سازد بهانه

به مشکو رفت پیش مشک مویان

وصیت کرد با آن ماهرویان

که من خواهم شدن فردا به نخجیر

دو هفته بیش و کم زین جای دلگیر

گر آید نار پستانی درین باغ

چو طاووسی نشسته بر پر زاغ

فرود آرید کان مهمان عزیزست

شما ماهید و خورشید آن کنیز است

(همان ، ۱۸۴)

گاهی کنیز، تحفهای بوده که به پادشاهان قدیم تقدیم میشده است. در اسکندرنامهی نظامی « نیست اندر جهان»، کنیزک چینی بوده که خاقان چین به اسکندر تقدیم کرده است. این کنیزک در زیبایی بینظیر بوده و نظامی اینگونه او را وصف میکند:

کنیزی سیه چشم پاکیزه روی

گل اندام و شکر لب و مشک موی

فریبی به صد آرزو خواسته
مسلسل دو گیسو چو مشکین کمند
بنفشه نگهبان گل ساخته
که پرورد از آن سان گرانبهای

بتی چون بهشتی برآراسته
خرامنده ماهی چو سرو بلند
رخش بر بنفشه گل انداخته
هزار آفرین بر چنان دایهای

(شرفنامه، ۳۴۸)

۴-۲-۳-۳. پیر زن

یکی دیگر از نقشهایی که زنان در خمسه‌ی نظامی عهده‌دار آن هستند، نقش پیرزن است که قشر رنج - دیده و ستم دیده‌ی جامعه هستند و گاهی نقشهایی مانند افسونگری و دلالگی را نیز برعهده میگیرند. در داستان لیلی و مجنون نظامی، پیرزنی رسنی را به گردن مردی افکنده و کوی به کوی او را می گرداند، این کار او ناشی از فقر اوست و میخواهد از این راه برای خود درآمدی کسب نماید:

| | |
|------------------------|----------------------------|
| شد پیرزنی زدور پیدا | با او شخصی به شکل شیدا |
| سرتا قدمش کشیده در بند | و آن شخص به بند گشته خرسند |

(لیلی و مجنون، ۱۵۲)

مجنون وقتی که علت این کار را از او می پرسد، پیرزن در جواب میگوید که این مرد نه دیوانه است و نه گناهکار؛ بلکه ضرورت و نیاز باعث شده که این مرد را در بند کشیده و برای به دست آوردن اندک چیزی در هر دیاری او را بگردانم و آنچه که بدست آمد، نیمی را به او بدهم و نیم دیگر را خودم بردارم:

| | |
|---------------------------|----------------------------|
| زن گفت چو راست خواهی | مردیست نه بندیست و نه چاهی |
| من بیوه ام این رفیق درویش | وز بهر ضرورتی ز حد بیش |
| از درویشی بدان رسیدم | کاین بند و رسن در او کشیدم |
| تا گردانم اسیروارش | توزیع کنم زهر دیارش |
| گرد آورم از چنان بهانه | مشتی علف از برای خانه |

بینیم کز آن میان چه برخاست

دو نیم کنیم راستا راست

مجنون از او میخواهد آن رسن را از گردن پیرمرد بردارد و به گردن او بیفکند و به خرگاه لیلی ببرد؛ در نتیجه آن پیرزن به خواهش مجنون نقش یک میانجی را بازی می کند و رسن را به گردن او افکنده و به خرگاه لیلی میبرد:

مجنون ز سر شکسته بالی

در پای زن او فتاد حالی

کاین سلسله طناب و زنجیر

بر من نه ازین رفیق برگیر

گآشفته و مستمند ماییم

او نیست سزای بند ماییم

(همان، ۱۵۳)

در داستان خسرو و شیرین نیز پیرزنی وجود دارد که یک افسونگر است و نظامی او را مادر خوانده ی شیرین می داند، این پیرزن در شب زفاف شیرین نیز همراه او بوده است:

عجوزی بود مادر خوانده او را

زنسل مادران وامانده او را

(خسرو و شیرین، ۳۴۸)

اما، زیباترین تصاویری که نظامی، بر عهدهی زن گذاشته، جسارت و ظلمستیزی زن است، که در مخزن - الاسرار به آن اشاره کرده است. زن با جرأت تمام، ظلم و ستم را فریاد می زند و زمامداران و حاکمان روزگار به خاطر ستمهایشان، ملامت میکند و آنها را از عواقب زینبار ستم برحذر میدارد:

پیرزنی را ستمی در گرفت

دست زد و دامن سنجر گرفت

کای ملک آزرم تو کم دیدهام

وز تو همه ساله ستم دیدهام

شحنهی مست آمده در کوی من

زد لگدی چند فرا روی من

بیگنه از خانه برونم کشید

موی کشان بر سر کویم کشید

شحنه بود مست که آن خون کند

عربده با پیرزنی چون کند

بر پلهی پیر زنان ره مزن

دست بدار از پله پیر زن

بندهای و دعوی شاهی کنی

شاه نهایی چونکه تباهی کنی

ز آمدن مرگ شماری بکن

میرسدت دست کاری بکن

(مخزنالاسرار، ۱۱۳ و ۱۱۲)

در رمزپردازیهای عرفانی، دنیای بیوفا و غدار به زن پیری مانند شده که هر لحظه هوس و خیال تازه‌ای به سرش میزند و نباید به او اعتماد کرد.

نظامی نیز در مخزنالاسرار، به این مطلب اشاره کرده است و فلک را، همانند بیوهای پیر، بیوفا دانسته است:

کیست فلک پیر شده بیوهای

چیست جهان دوره زده میوهای

(همان، ۱۱۶)

۴-۳-۲-۴. دختر

یکی دیگر از نقشهای زنان، نقش دختر است که یا مانند لیلی، اسیر و مظلوم هستند و یا مانند شیرین آزاد و قهرمان. نظامی در دو منظومه « خسرو و شیرین » و « لیلی و مجنون »، دو قهرمان زن داستان (لیلی و شیرین) را در کانون توجه قرار داده و داستان پردازی کرده است:

۴-۳-۲-۴. لیلی، دختر ستم دیده

لیلی نظامی، دختری حصار و بانوی پرده داری است که در بند اجتماع مرد سالار اسیر است و فاقد هر گونه اختیاری و به جرم عشقی که در مکتب شگل میگیرد از درس و مدرسه باز گرفته میشود و در نهایت به یک ازدواج اجباری تن در میدهد و در حسرت عشق مجنون جان میبازد:

لیلی ز بد گزاف گویان

در خانه ی غم نشسته مویان

(لیلی و مجنون، ۱۰۱)

و آن گوشه‌نشین گوش سفته

چون گنج به گوشه‌های نهفته

(همان، ۱۰۲)

در پرده دری زپردهداری

لیلی پس پرده‌ی معماری

(همان، ۱۲۳)

۲-۴-۳-۲-۴. شیرین، دختری آزاد وقهرمان

در دیار شیرین، بر خلاف اجتماع لیلی، منعی بر مصاحبت و معاشرت زن و مرد نیست. دختران و پسران آزادانه با هم مینشینند و با هم به گردش و شکار میروند و با هم در جشنها و مهمانیها شرکت میکنند و در عین آزادی معاشرت، شخصیت دختران پاسدار عفاف ایشان است.

شیرین، یکه و تنها بر پشت اسب مینشیند و بدون هیچگونه ممانعتی به دنبال عشقش میرود، بدون اینکه کسی او را تعقیب کند یا اینکه مورد سرزنش قرار گیرد:

ز نزدیکی به دوری مبتلا شد

چو شیرین از خسرو جدا شد

به اقصای مداین راند شب‌دیز

به پرسش پرسش از درگاه پرویز

(خسرو و شیرین، ۱۹۱)

۴-۲-۴. میزان پایبندی زنان به ارزشها و هنجارهای اجتماعی

در این قسمت میزان پایبندی و تعهد زنان به ارزشها و هنجارهای رایج و معمول در اجتماع در دو منظومه‌ی « خسرو و شیرین » و « لیلی و مجنون » مورد بررسی قرار میگیرد.

در هر اجتماعی، مردم علاوه بر اینکه به یک فرهنگ مشترک و رسمی وابسته هستند، مطابق با محل زندگی و شرایط خانوادگی خود نیز شیوه‌های فرهنگی خاصی را نیز دارا هستند که با اندک تفاوتی تابع فرهنگ مشترک همان جامعه است، همانند طرز لباس پوشیدن، طرز معاشرت، چگونگی برگزاری مراسم ازدواج و عروسی و بسیاری از رویدادها و پدیده‌های طبیعی دیگر و این آداب و روشها و باورها، وجه تمایز جامعه‌های از جامعه‌های دیگر است و ریشه در آداب و روش گذشت‌های کهن دارد که از نسلی به نسل دیگر منتقل میشود. زنان « خمسه‌ی نظامی » نیز در مواردی گوناگون، پایبند سنتها و هنجارهای اجتماعی زمان خود هستند، از جمله هنرها و مهارتهایی که در اجتماع دارا هستند، شیوه‌های پوشش و آرایش آنان،

پایبندی آنان به، به جا آوردن مراسم ازدواج و نکاح، نوع زیورآلات و وسایل زینتی که برای زیباتر جلوه دادن خود، به کار میبردند. در ادامه‌ی تحقیق به شرح و توضیح هر یک از موارد بالا خواهیم پرداخت.

۱-۴-۲-۴. مهارت‌های زنان

در دو منظومه‌ی مورد نظر نظامی، « لیلی » چون دختری مظلوم بوده و در عصر جاهلیت و جامعه‌ی مردسالار رشد و نمو یافته است، کمتر مجال رشد و پرورش استعداد‌های شخصی داشته است و به غیر از شعرگویی که یک استعداد خدادادی است از کسب مهارت در سایر هنرهای عملی بینصیب بوده است؛ اما شیرین دختری ورزشکار، نشاط طلب و طبیعت دوستی بوده که با جماعتی از هم سن و سال‌های خود با انواع هنرهای رایج آن زمان از جمله سوارکاری، شکارگری، چوگان بازی، شناگری و بسیاری از هنرهای دیگر نیز آشنایی داشته است که در ذیل به شاهد مثال‌های آن نیز اشاره خواهد شد.

۱- چوگان بازی

وزین پهنه زمانی گوی بازیم

به شیرین گفت هان تا رخس تازیم

شگرفان شور در میدان فکندند

ملک را گوی در چوگان فکندند

طوافی گرد میدان درگرفتند

چو گام از گوی و چوگان برگرفتند

(خسرو و شیرین، ۲۲۴)

کنیزان شیرین هم از این هنر، بینصیب نبوده‌اند.

به درگاه ملک صف بر کشیدند

دگر روز آستان بوسان دویدند

همان نخجیر کردن ساز کردند

همان چوگان و گوی آغاز کردند

که گوی از چنبر گردون ربودند

به خود چنان چالاک بودند

(همان، ۲۲۵)

۲- صید افکنی

به صید انداختن جولان گشادند

وز آنجا سوی صحرا ران گشادند

که حدش در حساب آید که چندان

نه چندان صید گوناگون فکندند

نیستان کرده بر گوران زمینی

به زخم نیزهها هر نازینی

(همان، ۲۲۴)

۳- سوارکاری

وقتی که شیرین، میخواهد به مداین برود تا خسروپرویز را دیدار نماید از مهین بانو میخواهد که اسبش که (شبدیز) نام داشته است، به او بدهد و به او قول میدهد که تا شب هنگام باز گردد:

که تا شبدیز را بگشایم از بند

یکی فردا بفرما ای خداوند

شبانگه سوی خانه باز گردم

بر او بنشینم و صحرا نوردم

(همان، ۱۷۷)

سواری تند بود و مرکبی تیز

بت لشکرشکن بر پشت شبدیز

(همان، ۱۷۸)

کنیزان شیرین هم از سوارکاری بهره‌ای داشته‌اند:

سرایبی پر شکر شهری پر از قند

چو دید الحق بتانی دید دل‌بند

به میزان از سواری بهره دارند

وز آن غافل آن زور و زهره دارند

(همان، ۲۲۳)

۴- شعر و سرودگویی

لیلی، نظامی همانطور که گفته شد در نظم سخن فصاحتی داشته که نظامی اینگونه به او اشاره میکند:

در نظم سخن فصاحتی داشت

لیلی چنان ملاحظتی داشت

ناسفته دری، در همی سفت

چون خود همه بیت بکر میگفت

بیتی ز حسب حال مجنون

خواندی به مثل چو در مکنون

(لیلی و مجنون، ۱۱۵)

در ابیات ذیل، نظامی فتنه، کنیزک بهرام گور را وصف کرده که همیشه همراه شاه بوده و برای او رقص و سماع به پای میکرده است:

با همه نیکویی، سرود سرای

رودسازی به رقص چابک پای

نالہ چون بر نوای رود آورد

مرغ را از هوا فرود آورد

بیشتر در شکار و باده و رود

شاه ازو خواستی سماع و سرور

(هفت پیکر، ۱۴۰)

پرچهره برداشت و بناوخت چنگ

کمان خدنگی به تیر خدنگ

(شرفنامه، ۳۹۷)

۲-۴-۲. پوشش، آرایش و زیورآلات زن

در ابتدای تاریخچه نقاشی ایران، نقاشان و نگارگرانی بوده‌اند که چهره‌ی زن را با زیورآلات و لباسهای فاخر مصور میکردند و این نگارگری آنان با ادبیات مرتبط بود؛ زیرا نقاشان با استفاده از داستانها و روایت های گذشته، از ادبیات هر دوره و زنان هر اجتماع و ایجاد تصویرهای ذهنی از آن زنان، میتوانستند به نگارگری بپردازند و شیوههای پوشش و زیورآلاتی که زنان مورد استفاده قرار میدادند، ترسیم کنند. تمایل نقاشان به مصور کردن نمونههای خاصی از متون کلاسیک مثل شاهنامهی فردوسی، نظامی، بوستان و گلستان سبب شده بود که احوال و اوضاع آن زمان را مانند یک گزارشگر به صورت تصویری ارائه دهند. آنان پوشش زنان را در متون کلاسیک، اینگونه بیان میکنند:

« لباس زنان مینیاتور بلند و قبا مانند است. زنان با آستینهای بسیار بلند که حتی انگشتان آنان را نیز

میپوشاند، تصویر شده‌اند. شلوار زنان، گلدار، راه راه و یا ساده است که در انتهای پاچه تنگ است و

چرخکاری شده مینمایاند. زنان مسن چادر به سر دارند. زنان طبقه‌های اشراف و برگزیدگان لباسهای

فاخرتری پوشند و گوشواره‌های آنان بلندتر از سایر زنان است و کلاه‌های متفاوت دارند یا موهای آنان معمولاً با سربندی و دستاری پوشیده شده است و حداکثر موهای جلو سر آنان نمایان است و یا طره‌هایی از بغل گوش از سربند بیرون زده است. پوشش‌های سر زنان با توجه به مقام و موقعیت آنان هویداست. در کنار این زنان، زنانی که گردی صورتشان کاملاً نمایان است، نیز به چشم می‌خورد. مهرورزی زن و مرد مینیاتور با دیدن تصویر همدیگر آغاز می‌شود؛ چنانچه عکس خسرو را به شیرین نشان می‌دهند و یک رابطه‌ی عشقی را برپا می‌کنند.»

(حجازی، به زیر مقنعه، ۱۳۷۶: ۲۲۰)

در این قسمت از کار پژوهشی به شیوه‌ی پوشش زن در «خمسه‌ی نظامی» بویژه در دو منظومه‌ی «خسرو و شیرین» و «لیلی و مجنون» نظری افکنده شود، پوشش رایج زنان، قبا، پرند، دیبا، برقع، قصب، مقنعه، چادر، معجر، عصابه و ... بوده است. در ذیل شواهد مثالی در این باب ذکر خواهد شد:

۱- قبا: «جامه‌های پوشیدنی است که از سوی پیش باز است و پس از پوشیدن دو طرف، قسمت پیش را با دکمه به هم می‌پیوندند.»

(معین، فرهنگ فارسی، ۱۳۸۱: ۲۲۱)

قبا پوشید و شد بر پشت شب‌دیز

برون آمد پری رخ پری تیز

(خسرو و شیرین، ۱۱۵)

همی شده ده به ده سامان به سامان

قبا در بسته به شکل غلامان

(همان، ۱۸۰)

(معین، فرهنگ فارسی، ۱۳۸۱، ۴۶۰)

۲- پرند: «جامه‌ی ابریشمی ساده و بینقش.»

شد اندر آب و آتش در جهان زد

پرندی آسمان گون بر میان زد

(خسرو و شیرین، ۱۸۱)

(معین، فرهنگ فارسی، ۱۳۸۱: ۱۶۲)

۳- دیبا: «نوعی پارچه‌ی ابریشمین رنگین.»

دگرگون زیبوری کردند سازش

ز در بستند بر دیبا طرازش

(خسرو و شیرین، ۱۹۲)

۴- برقع: «قطعه پارچه‌ای که زنان صورت خود را بدان میپوشانند.»

(معین، فرهنگ فارسی، ۱۳۸۱: ۷۹۶)

همه برقع فرو هشتند بر ماه

روان گشتند سوی خدمت شاه

(خسرو و شیرین، ۲۲۳)

۵- قصب: «قسمتی پارچه‌ی حریر ظریف که از کتان تنگ نرم یا حریر میبافتند.»

(معین، فرهنگ فارسی، ۱۳۸۱: ۱۱۳۲)

ختن خاتون چنین گفت از سر هوش

قصب بر ماه بسته لعل بر نوش

(هفت پیکر، ۲۳۳)

۶- مقنعه: «پوشاکی از پارچه‌ی اعلا که درازای آن به اندازه‌ی دو گز است و از پیش رو گشاده و باز است و زنان تازی آن را در خانه و در بیرون از خانه روی سر اندازند و مقنعه نیز میگویند.»

(حجازی، به زیر مقنعه، ۱۳۷۶: ۲۱۴)

پری دختی پری بگذار ماهی

به زیر مقنعه صاحب کلاهی

(خسرو و شیرین، ۱۵۵)

۷- پرنیان: «پارچه‌ای حریر منقش و رنگی در مقابل پرند که پارچه‌ای ساده و بدون نقش و نگار است.»

(معین، فرهنگ فارسی، ۱۳۸۱: ۲۲۲)

پری پیکر نگار پرنیان پوش

بت سنگین دل سیمین بناگوش

(خسرو و شیرین، ۲۹۸)

۸- معجر: «پارچه‌ای که زنان بر سر افکنند. روسری و سر پوشش هم گفته

(معین، فرهنگ فارسی: ۱۳۸۱، ۱۱۱۲)

میشود»

معجز ز سر سپید بگشاد

موی چو سمن به باد برداد

(لیلی و مجنون، ۲۷۷)

۹- نقاب: « پارچهای که به وسیلهی آن روی خود را پوشانند، مخصوصاً زنان آن را به کار بندند»:

(معین، فرهنگ فارسی: ۱۳۸۱، ۱۲۳۰)

ماه را در نقاب کافوری

بسته چون در سمن گل سوری

(هفت پیکر، ۱۴۸)

فرقش از دانههای در خوشاب

بسته گرد مه از ستاره نقاب

(همان، ۱۴۸)

زیور آلات

زنان خمسهی نظامی، به گونههای مختلف و با استفاده از وسایل زینتی، موهای خود را نیز زینت می دادند؛ اما شیوهی زینت دادن مو، متناسب با طبقات مختلف اجتماع متفاوت بوده است؛ مثلاً بیشتر زنان درباری برای زینت دادن موی خود از تاج مرصع استفاده میکردند و زنان سایر طبقات اجتماع با استفاده از موبند، سنجاق، پیشانیبند و انواع دُر و مروارید موهای خود را زینت میدادند در ذیل به شاهد مثالهایی در این باب اشاره میشود:

فرو پوشیده گلناری پرندی

برو هر شاخ گیسو چون کمندی

سر آغوش بر آمده به گوهر

به رسم چینیان افکنده بر سر

(خسرو و شیرین، ۳۶۹)

به گیسو در نهاد لؤلؤ زر

زده در لؤلؤ زر، لؤلؤ تر

(همان، ۴۴۷)

یکی تاج زرین زمردنگار

بر آمده از لؤلؤی شاهوار

(شرفنامه، ۲۷۰)

فرقش از دانه‌های دُر خوشاب

بسته گرد مه از ستاره نقاب

(هفت پیکر، ۱۴۸)

وسایل زینتی زنان نیز عبارت بوده است از یاره (دستبند)، حمایل، خلخال، گوشواره، بازوبند و زیورآلاتی که به ساق پای خود میبستند.

۱- یاره: « حلقه‌های از طلا، نقره یا جز آن که زنان در دست کنند، دستبند.»

(معین، فرهنگ فارسی، ۱۳۸۱: ۱۳۲۹)

پس آنکه ماه را پیرایه بر بست

بر آمد یارو یاره هر دو در دست

(خسرو و شیرین، ۳۶۹)

به بازوبندیش بازو نمودی

گهی دستبند از دستش ربودی

(همان، ۴۲۰)

۲- حمایل: « آنچه به شانه و پهلو می‌آویزند. پارچه‌های ابریشمین و روال مانند و پهن به رنگهای مختلف.»

(معین، فرهنگ فارسی، ۱۳۸۱: ۴۰۹)

کشید بر پرند ارغوانی

حمایل پیکری از زر کانی

(خسرو و شیرین، ۳۷۰)

۳- خلخال: « حلقه‌های فلزی که زنان به مچ پای می‌بندازند.»

(معین، فرهنگ فارسی، ۱۳۸۱: ۴۰۹)

در افکنده به کوه آواز خلخال

روانه شد چو سیمین کوه در حال

نه نیکو کرد بر زنجیربان حال

ز نیکو کردن زنجیرو خلخال

(خسرو و شیرین، ۳۹۰)

سر زلف پیچیده بالای گوش

عنبرین دار خلخال پوش

(شرفنامه، ۳۶۵)

۴- گوشواره: «زینتی ساخته از فلزات قدیمی یا از بلور که در گوش آویزند.»

(معین، فرهنگ فارسی، ۱۳۸۱: ۹۵۳)

فکنده حلقه‌های زلف بر دوش

نهاده گوهر آگین حلقه در گوش

(شرفنامه، ۴۸۳)

کرده بازار عاشقان تیزش

گوهر گوش گوهر آویزش

(هفت پیکر، ۱۴۸)

۵- بازوبند: «آنچه که به بازو بندند از آلات زینت یا سنگهای گرانبها.»

(معین، فرهنگ فارسی، ۱۳۸۱: ۱۴۸)

گردن و گوش پر از لؤلؤ تر

دست و ساعد پر از علاقهی زر

(هفت پیکر، ۱۸۴)

«ایرانیان را استادترین و داناترین ملل در ساختن گل و قفل و آینه و شمشیر میدانند و گفته

میشود که خداوند عالم آهن را برای این ملت نرم کرده و به اختیار آنان درآورده است؛ چنانچه

میگویند میناکاری در زمان سلاجقه مرسوم بوده است و جواهرسازی و طلای این دوره، بسیار عالی بود و

اغلب جواهرات سلجوقی، گوشواره و سینه‌آویز است که به شکل حیوانات و پرندگان ساخته شده و زیورسازی

و استعمال زیورآلات، در تبریز و کرمان بسیار رایج بوده است.»

(حجازی، به زیر مقنعه، ۱۳۷۶: ۲۱۸)

۴-۲-۴-۳. زن، شیوه‌های ازدواج

نخستین آداب و وظایف اجتماعی که قوانین اخلاقی هر جامعه را میسازد و اگر رعایت نشود زمین‌هساز

انحطاط و منشاء تجاوز است، ازدواج است که رابطهی دو جنس مخالف (مرد و زن) را بر پایهی قواعد متین و

محکم استوار میسازد و وسیله‌ای است برای اتحاد زن و مرد و بهبود و پیشرفت نسل آینده.

ازدواج، در اسلام امری مقدس است و برای حفظ دین لازم است؛ زیرا مرد بیزن، اسیر شهوت است و آلت دست شیطان و به همین دلیل ازدواج مایه‌ی راحتی و خاطر مرد است و غریزه‌ی طبیعی مرد آنس گرفتن با زن است و یکی از بزرگترین تخلفات در اسلام سرپیچی از امر ازدواج است.

پس مقوله‌ی ازدواج را می‌توان در این چند جمله خلاصه کرد، عشق و محبت و کشش دو طرفه، عطیه‌ی الهی و مقدس و در عین حال کامل شدن ایمان و رسیدن به آرامش قلبی بر مبنای تفاهم است.

آیین ازدواج در مکانها و زمانهای مختلف متفاوت است و در هر منطقهای و ناحیه‌های با توجه به رسم و رسومات رایج در آن ناحیه، صورت می‌گیرد و بعضی ازدواجها بر اساس محدودهی خویشاوندی، قبیله، نژادی و دینی صورت می‌گیرد؛ اما هر ازدواجی، در هر ناحیه‌های صورت بگیرد یک سلسله مراتب مشترکی دارد که باید رعایت شود؛ از جمله خواستگاری، مراسم عقد، جهیزیه، شیربها، در خمسه‌ی نظامی هم به این عرف و سنت رایج در ازدواج اشاره شده است که با ذکر شواهد مثالی به شرح آنها خواهیم پرداخت.

۱- خواستگاری

خواستگاری تقاضای وصلتی است که از طرف خانوادهی پسر، صورت می‌گیرد. در دربارهای سلطنتی، خواستگاری با فرستادن رسولان عالیقدری چون وزار با نامه‌ها و مکاتیب و یا مشافهات انجام می‌گرفت. در جامعه‌ی پدرسالار معمولاً خواستگاری از طریق خانوادهی داماد صورت می‌گیرد و عرف و سنت اجتماع این اجازه را نمی‌دهد که خانوادهی دختر، مردی را بپسندند و قدم پیش بگذارند.

در این بخش، چند نمونه از خواستگاری رایج در خمسه‌ی نظامی، اشاره میشود. باید خاطر نشان کرد که چون «لیلی» در داستان نظامی، در اجتماع مردسالار میزیسته است، هیچگونه اراده و اختیاری برای انتخاب همسر نداشته، در نتیجه خواستگاری از طرف، قبیله‌ی «قیس» صورت گرفته است. به این صورت که پدر قیس به همراه پیران قبیله به خواستگاری لیلی میروند:

بستند بر آن مراد محضر

پیران قبیله نیز یکسر

آن شیفته را به مه رسانند

از راه نکاح اگر توانند

(لیلی و مجنون، ۸۹)

بعد، موضوع خواستگاری از طرف پدر مجنون، مطرح میشود:

و آنکه پدر عروس را گفت

کآراسته باد جفت با جفت

خواهم به طریق مهر و پیوند

فرزند تو را ز بهر فرزند

(همان، ۸۹)

پدر لیلی، با پیشنهاد ازدواج مخالفت می کند و مجنون برای بار دوم « نوفل » را به صد سوار زبدهی جنگاور، به خواستگاری لیلی می فرستد و جنگی میان نوفل با قبیلهی بنی سعد صورت میگیرد و در نهایت:

رفتند به خاک بوس آن در

پیران قبیله خاک بر سر

کای داور داد ده بده داد

کردند بسی خروش و فریاد

بخشود و گناه رفته بخشید

یابندهی فتح کان جزع دید

تا گردم ازین قبیله خشنود

گفتا که عروس بایدم زود

(همان، ۱۳۷)

پدر لیلی، دیوانگی مجنون را، دلیل مخالفت خود با ازدواج آنان می داند و پاسخ میگوید:

فرمان ترا مطیع باشم

گر تازه گل ربیع باشم

دیوانه به بند به، نه دربند

اما ندهم به دیو، فرزند

خاشاک و - نعوذبالله - آتش

سرسامی و ماه چون بود خوش

بیعاقبتست و رایگان گرد

این شیفته رای ناجوانمرد

(همان، ۱۳۸)

بدین ترتیب بدون هیچ گونه اعتنایی به نظر لیلی، خواستگاری پایان میپذیرد؛ سپس « ابن سلام » یکی

از محتشمان آن دیار که لیلی را در هنگام گردش با همسالانش دیده بود و دلباختهاش شده بود، به

خواستگاری لیلی میرود، به واسطهی یک میانجی و تعهد شیربهای سنگین، مقدمات ازدواج را فراهم می -

کند و پدر لیلی، بدون اینکه به نظر دخترش اهمیتی بدهد، موافقت خود را با این ازدواج اعلام میکند و «ابن سلام» با شنیدن خبر، مراسم جشن و سرور برپا میکند:

| | |
|-----------------------------|---------------------------|
| قاصد چو بسی درین سخن راند | مسکین پدر عروس درماند |
| چندانکه به گردکار برگشت | اقرارش ازین قرار نگذشت |
| بر کردن آن عمل رضا داد | مه را به دهان اژدها داد |
| چون ابن سلام ازین خبر یافت | بر وعده شرط کرده بشتافت |
| آورد خزانهای بسیار | عنبر به من و شکر به خروار |
| وز بهر فریسه‌های زیبا | چندین شتر به زیر دیبا |
| از بختی و تازی و تگاور | چندانک خلق نداشت باور |
| ز آن زر که به یک جوش ستیزند | میریخت چنانکه ریگ ریزند |

(همان، ۱۵۹ و ۱۵۸)

بدین ترتیب لیلی ناخواسته به عقد مردی درمی‌آید که هیچگونه علاقهای به او ندارد؛ اما از شرم پدر شکایتی نمیکند. نقطه مقابل «لیلی» در داستان نظامی، «شیرین» است. او به مانند لیلی مظلوم و ستم‌دیده نیست؛ بلکه دختری قهرمان و آزاد است. او در نخستین برخوردش با تصویر خسرو پرویز و نخستین جرقه‌ی عشق، احساس درونی خود را بر زبان می‌آورد و بیهیچ پرده‌پوشی و ملاحظه می‌گوید:

| | |
|-----------------------------|-----------------------------|
| درین صورت بد انسان مهر بستم | که گویی روز و شب صورت پرستم |
|-----------------------------|-----------------------------|

(خسرو و شیرین، ۱۷۳)

و بدین صورت، برخلاف سنت مردسالار که خواستگاری از طریق مرد صورت می‌گرفت، او خود به یکه و تنها سوار بر اسب شده و راهی مداین میشود و بدون توجه به عرف رایج و معمول، او خود به خواستگاری می‌رود:

| | |
|----------------------------|---------------------------|
| چو شیرین از بر خسرو جدا شد | ز نزدیکی به دوری مبتلا شد |
|----------------------------|---------------------------|

به پرسش از درگاه پرویز

به اقصای مداین راند شب‌دیز

به آیین عروسی شوی جسته

وز آیین عروسی روی شسته

(همان، ۱۹۱)

۲- مهر و کابین

بعد از اجرای مراسم خواستگاری از طرف خانواده‌ی داماد، و موافقت خانواده‌ی دختر، نوبت به انجام مراسم عقد و تعیین مهریه و کابین است. میزان مهریه که در ازدواجها تعیین می‌شده، بستگی به خانواده‌ی دختر و مقام و منزلت اجتماعی و مادی خانواده‌ی او و همچنین میزان توانایی مالی داماد داشته است.

« گاهی مهریه دختران، سرزمینی بوده که به جای دختر به پدر او داده میشده است: بنا به نوشته‌ی حافظ ابرو در ذیل جامع التواریخ رشیدی، سلطان حسین ایلکانی، ری را در عوض مهر دختر امیر ولی که به ازدواج درآورده بود به امیرولی واگذار کرده بود.»

(حجازی، به زیر مقنعه، ۱۳۷۶: ۶۶)

نظامی، در مورد مراسم عقد « لیلی و ابن سلام» میگوید:

| | |
|---------------------------|--------------------------|
| بر سفتِ عرب غلام روسی | افکند مُصلی عروسی |
| آمد پدر عروس در کار | آراست به گنج کوی و بازار |
| داماد و دگر گروه را خواند | در پیشگه عروس بنشانند |
| بر رسم عرب به هم نشستند | عقدی که شکسته باز بستند |
| بر حجلهی آن بت دلاویز | کردند به تنگها شکر ریز |

(لیلی و مجنون، ۱۵۹)

در مراسم عقد شیرین و خسرو نیز، شیرین سوگند یاد میکند که بدون اجرای مراسم عقد و کاوین، کامیابی امکانپذیر نخواهد بود:

به هوش زیرک و جان خردمند

پس آنکه بر زبان آورد سوگند

که بی کاوین اگر چه پادشاهی

ز من بر نایدت کامی که خواهی

(خسرو و شیرین، ۴۰۴)

تو را بایست پیری چند هوشیار

گزین کردن فرستادن بدین کار

مرا بردن به مهد خسرو آیین

شبستان را به من کردن نو آیین

چو من شیرین سواری زینی ارزد

عروسی چون شکر کاوینی ارزد

(همان، ۳۷۴)

پس از اصرار و پافشاری شیرین برای انجام مراسم عقد، خسرو که چاره‌های جز تسلیم ندید، سوگند یاد کرد که بیعقد و کاوین قصد او نخواهد کرد:

بسی سوگند خورد و عهدها بست

که بیکاوین نیارد سوی دست او

پس آنکه:

ملک فرمود خواندن موبدان را

همه کار آگهان و بخردان را

ز شیرین قصه‌های بر انجمن خواند

که هرکس جان شیرین بر وی افشاند

گرفت آنگاه خسرو دست شیرین

بر خود خواند موبد را که بنشین

سخن را نقش بر آیین او بست

به رسم موبدان کاوین او بست

(همان، ۴۴۸)

۳- شیربها

همانطور که از اسمش پیداست، بهای شیر دادن است که خانوادگی داماد در مقابل جهیزبھی سنگین و پربهای دختران، مبلغی پول یا هر چیز دیگری را به خانواده عروس میدادند:

شیربهای لیلی:

طوفان درم بر آسمان رفت

در شیر بها سخن به جان رفت

(لیلی و مجنون، ۱۵۹)

با عروسیش ز بند کرد رها

به عروسیش داد شیربها

(هفت پیکر، ۳۳۴)

۴- مراسم ازدواج و دنبال عروسی رفتن:

پس از انجام مقدمات عروسی، نوبت به مراسم سرور و شادمانی و دنبال عروسی رفتن با تشریفات خاصی بوده است.

ازدواج شیرین:

نظامی، اینگونه مراسم عروسی شیرین را تشریح میکند:

| | |
|--------------------------------|------------------------------|
| که خور از شرم آن، آرایش انداخت | شه از بهر عروسی آرایشی ساخت |
| سراسر سرخ موی و زرد خلخال | هزار اشتر سیه چشم و جوان سال |
| همه زرین ستام و آهنین سم | هزار اسب مرصع گوش تا دم |
| به رخ هر یک چراغ بتپرستان | هزار از لعبتان نار پستان |
| همه دُر در کلاه و حلقه در گوش | هزار از ماهرویان قباپوش |
| ز صد بگذر که پانصد بیشتر بود | ز فرشها که پر دیبا و زر بود |
| ز بهر خاص او ترتیب کرده | یکی مهدی به زر ترکیب کرده |
| ز خال و لب سرشته مشک با قند | پری چهره بتان شوخ دلبنده |
| به استقبال شیرین باز رفتند | یکایک در نشاط و ناز رفتند |

(خسرو و شیرین، ۴۴۶-۴۴۷)

ازدواج لیلی:

با طاق و طُرنُب شاهی

آراسته برگ ارغوانی

برخاست به غایت تمامی

آمد ز پی عروس خواهی

از نافهی مشک و لعل کانی

آیین سرور و شادکامی

(لیلی و مجنون، ۱۵۸)

ازدواج اسکندر و روشنک:

پریزاده را کرد همتای خویش

شقایق نمطهای بیجاده فام

جهان را نو آرایشی ساختند

زمین زنده گشت از نوای سرود

به مشکوی مشکین فرستاد کس

بیاریند با باغ پیرای باغ

جهانجوی بر رسم آبادی خویش

کشیدند بر طرهی کوی و بام

علمها به گردون برافراختند

ز [خوزان] طرف تا لب زنده رود

ملک یافت بر کام دل دسترس

که تا روشنک را چو روشن چراغ

(شرفنامه، ۲۲۹ و ۲۳۱)

دانشگاه آزاد اسلامی

بخش سوم

- زندگینامه و شیوهی سخنوری فردوسی؛

- سیمای زن در ادبیات حماسی؛

- نقش اجتماعی زنان؛

- انواع ازدواجهای رایج در شاهنامه.

۳-۱. زندگینامه و شیوهی سخنوری فردوسی

« ابوالقاسم فردوسی بین سالهای (۳۱۹ و ۳۲۰) هجری در قریه‌ی باژ، ناحیه‌ی طابران از مواضع شاداب طوس، پا به عرصه‌ی جهان نهاد. وی از دهقانان آنجا بود و زمین و آب داشت. پدرش، مولانا فخرالدین احمدبن مولانا فرخ الفردوسی، و نام او منصور و کنیت او ابوالقاسم است.»

(عطاری کرمانی، رستم بر قلعه‌ی حماسه، ۱۳۸۳: ۵۸)

فردوسی زندگی آسوده و مرفه‌ی داشت؛ اما به مرور زمان سرمایه‌ی خویش را صرف تصنیف شاهنامه کرد و در اثر کهولت سن و مشکلات کلی زندگی دهقانان، به تدریج تنگدست شد و در اواخر عمر، کار به جایی کشید که تهیدستی او را به دریغ خوردن از ایام کامکاری واداشت و این نکته در جایجای شاهنامه مشهود است.

هدف فردوسی از تنظیم شاهنامه، برافراشتن کاخ بلند فارسی و نمودن شکوه و عظمت گذشته‌ی ایران و ذکرشاهان و دلیران این سامان و دادو دهش آنان بوده است. او نظم شاهنامه را در سال ۳۶۵ هجری قمری در سن سی و پنج سالگی آغاز کرد و پس از سی و پنج سال یعنی در هفتاد سالگی، آن را به پایان رسانده است قبل از فردوسی، اشخاص دیگری مانند مسعود مروزی و ابوالمؤید بلخی و ابوعلی بلخی نیز به نظم نوشتن شاهنامه اقدام کردند که از آنها چیزی بر جای نیست و تنها ابومنصورمحمد دقیقی از حیث زمان به فردوسی نزدیکتر است او داستان ظهور زرتشت و قصه‌ی گشتاسب و ارجاسپ را بیان نمود، اما پس از آن به دست غلام خود کشته شد. او زرتشتی معتقد بود و اولین نظم کامل شاهنامه را در سال ۳۶۷ هجری شروع کرد. شاهنامه‌ی فردوسی با توجه با منابع متعدد در گذشته، ادامه‌ی همان هزاربیتی است که ابومنصور محمددقیقی پرورده است و بعد از قتلش، فردوسی آن را ادامه داده و به رشته‌ی تحریر در آورده است و خود در این باره گوید:

سخن گفتن خوب و طبع روان

جوانی بیامد گشاده زبان

ازو شادمان شد دل انجمن

به شعر آرم این نامه را گفت من

ابا بد همیشه پیکار بود

جوانش را خوی بد یار بود

نهادش بسر بر یکی تیره ترگ

برو تاختن کرد ناگاه مرگ

| | |
|------------------------------|-----------------------------|
| بدان خوی بد جان شیرین بداد | نُبد از جوانیش یک روز شاد |
| یکایک از او بخت برگشته شد | بدست یکی بنده برگشته شد |
| برفت او این نامه ناگفته ماند | چنان بخت بیدار او خفته ماند |
| دل روشن من چو برگشت از وی | سوی تخت شاه جهان کرد روی |
| که این نامه را دست پیش آورم | زدفتر به گفتار خویش آورم |

(شاهنامه، ج ۱، ۱۵)

فردوسی، شاهنامه را به فرمانروای غزنویان، سلطان محمود غزنوی، تقدیم کرد. او بیش از هر چیز، به نام خدای جان و خرد، سخن آغاز میکند. یعنی در اندیشه‌ی او، ایمان به پروردگار عالم، مقدم بر همه‌ی اندیشه - هاست:

| | |
|-------------------------|--------------------------|
| به نام خداوند جان و خرد | کزین برتر اندیشه برنگذرد |
|-------------------------|--------------------------|

(شاهنامه، ج ۱، ۱)

پس از آن به ستایش خرد میپردازد و در انتهای این ستایش است که خویشان را به عنوان حکیم و آگاه به فلسفه، میشناساند و مخاطب را به فراگیری دانش دعوت میکند:

| | |
|------------------------------|-----------------------------|
| خرد را و جان را که یارد ستود | وگر من ستایم که یارد شنود |
| حکیما، چو کس سخت گفتن چه سود | ازین پس بگو کافرینش چه بود |
| تویی کرده‌ی کردگار جهان | ببینی همه آشکار و نهان |
| بگفتار دانندگان راه جویی | بگیتی بپوی و به هر کس بگویی |
| زهر دانشی چون سخن بشنوی | از آموختن یک زمان نغنوی |
| چو دیدار یابی به شاخ سخن | بدانی که دانش نیاید به بن |

(همان، ۱۱)

پس از اتمام مقدمه، به سرودن قالب درونی شاهنامه که همان داستانهای حماسی است، میپردازد و مهمترین اثر حماسی ادبیات ایران را میآفریند. « فردوسی در داستانهای حماسی خود، چهرهی دادخواه مبارزانی را ترسیم کرد که سر سلسلهی این مبارزان نام آور، از بین توددهای مردم ستم دیده و رنج کشیده، کاوه آهنگر قرار دارد. فردوسی از کاوه آهنگر با دست فرسوده و بینوایش، مردی انقلابی ساخت که بر ضد فرمانروای وقت قد علم کرد و مردم رنج کشیده و عدالت خواه را با خود همراه ساخت تا بر مظهر ظلم و ستم پیروز شد. رفتار امثال کاوه در شاهنامه نشانگر آن است که دادخواهی و حق طلبی و آزاد منشی از دوره باستان در میان عامهی مردم جلوه و جلایی خاص داشته است و فردوسی این پدیدههای درخشان را با ثبت در شاهنامه ماندگار ساخت.»

(عطاری کرمانی، رستم بر قلهی حماسه، ۱۳۸۳: ۶۷)

ابیات شاهنامه شصت هزار بیت است و شامل تاریخ و داستانهای ایران باستان از آغاز تمدن نژاد ایرانی تا انقراض حکومت ایران به دست اعراب و شامل سه دوره اساطیری (از عهد کیومرث تا ظهور فریدون) دورهی پهلوانی (از قیام کاوه تا قتل رستم) دورهی تاریخی (از اواخر کیانیان تا انقراض ساسانیان) است. فردوسی در وصف مناظر طبیعی، میدانهای جنگی و خصایص پهلوانان، نهایت استادی را به خرج داده و در داستانهای عشقی هرچند عناصر حماسی غالب هستند، جذابیت و لطف بینظیری را به رشته نظم کشیده است.

شاهنامه به دلیل حفظ اسطورهها و تاریخ گذشته ایران، در زندگی و فرهنگ ایرانی نقش مهمی را ایفا میکند و فردوسی، معانی دقیق و مطالب عالی فلسفی، اجتماعی و اخلاقی بسیاری را در داستانهای شاهنامه آورده است. او در مقدمهی شاهنامه و در ابتدا و انتهای داستانها به پند و اندرز میپردازد و در دو اثر بینظیر خود لطف معانی، سادگی کلام، روشنی فکر و سخن و بلاغت را چنان به اوج رفیعی رسانده که تاکنون کسی نتوانسته است به چنین درجهای نایل شود. مرگ فردوسی در سال (۴۱۱ یا ۴۱۶ هـ ق) اتفاق افتاده است. در حالیکه عمرش از هشتاد سال گذشته بود و آرامگاهش در طوس است.

۲-۳-۴. سیمای زن در ادبیات حماسی

درآمد

« حماسه در اصطلاح به شعری گویند که داستانی با زمینهای قهرمانی، قومی، ملی و خرق عادت، جریان پیدا میکند که شاعر با عواطف و احساسات خویش آن در نمایمیزد و در سرگذشت و شرح دلاوری -

های پهلوانان و شخصیت‌های حماسی دخالتی از خود نشان نمیدهد. در واقع جنبه‌های مهم و عمل اجتماعی است که شعر حماسی را پدید آورده است و انسان باستانی این نوع شعر را آیینهای روشنتر و گویاتر از فعالیت اجتماعی خویش در نظر میگیرد و شاعر حماسه سرا تنها به خاطر خواسته‌ی خود شعر نمیسراید؛ بلکه با شعر حماسی از زبان یک ملت و یک موقعیت عمومی سخن میگوید و این موقعیت عمومی از نخستین مرحله‌ی داستان سرایی، و پیدایش روایت‌های قومی، و نقل سینه به سینه و شفاهی آنها، از گذشتگان، تا زمانی که به تدوین و نظم نهایی در می‌آیند، همواره پابرجاست و ادامه مییابد.

همچنین در شاهنامه که یک اثر حماسی است و نقش پهلوانیها و قهرمانیها در آن پررنگ است، زنانی حضور دارند که لابه‌لای جنگ و کشتارها لطافت خاصی به اثر بخشیده‌اند و با راهنماییها و خردمندیهای خود این شاهکار ادبی را در ردیف لطیفترین آثار فکری بشر قرار داده‌اند و تأثیر زیادی در جریان حوادث داستان داشته‌اند؛ بنابراین در این جستار، هدف آن است که به بررسی جزئیات نقش زنان از دید فردوسی به صورت اجمالی پرداخته شود. ابتدا زنان مشهور شاهنامه که با نام و نشان از آنان یاد شده است، معرفی می - گردند.

۱-۲-۳-۴. معرفی زنان مشهور شاهنامه

چون حیطه‌ی این کار پژوهشی، بررسی دو منظومه‌ی « خسرو شیرین » و « بیژن و منیژه » است در نتیجه از ذکر نام تمام زنان شاهنامه، خودداری میکنم و فقط به تعدادی از زنان شاهنامه که تأثیر زیادی در جریان حوادث داستان داشته‌اند، اشارهای میکنم.

۱- فرانک:

فرانک مادر فریدون و زن آبتین است، این زن شخصیت مستقلی ندارد؛ بلکه در سایه‌ی قهرمانی فریدون است که نام و نشانی پیدا کرده، او زاینده‌ی فریدون است، نه پرورنده‌ی وی؛ زیرا گوی شیرده به نام « پرمایه » او را بزرگ کرده است. فرانک وقتی که خبردار میشود که ضحاک قصد کشتن فرزندش فریدون را دارد، کودک شیرخوار خود را به مرغزاری میبرد و به نگهبان آن میسپارد تا از شیر گاو تغذیه نماید:

بهر فریدون دل آگنده بود

فرانک بدش نام و فرخنده بود

همی رفت پویان بدان مرغزار

پر از داغ دل خسته‌ی روزگار

که بایسته بر تنش پیرایه بود

کجا نامور گاو پرمایه بود

خروشید و بارید خون بر کنار

به پیش نگهبان آن مرغزار

زمن روزگاری بزهار دار

بدو گفت کین کودک شیرخوار

(شاهنامه، ج ۱، ۳۱)

۲- ارنواز و شهرناز:

دختران جمشید بودند که ضحاک آنان را به زنی گرفته بود و فریدون وقتی که ضحاک را کشت، این دو خواهر را به زنی گرفت:

سر بانوان را چو افسر بدند

که جمشید را هر دو دختر بدند

دگر پاکدامن بهنام ارنواز

ز پوشیده رویان یکی شهرناز

(همان، ۲۷)

۳- رودابه:

او دختر مهرباب کابلیست و دلدادهی زال. زال جوان گردشکنان همراه گردان زابلستان به شهر کابل می رسد، در مجلسی وصف زیبایی دختر مهرباب را می شنود و شیفته اش میگردد. رودابه، در نقش دلداده زال صحنه های شور انگیزی می آفریند و در راه رسیدن دلدار از هیچ هراسی نمی ترسد. او بعنوان مادر رستم نیز معرفی میشود. یکی از نامداران و بزرگان بارگاه مهرباب، رودابه را اینگونه به زال معرفی میکند:

که رویش زخورشید روشترست

پس پردهی او یکی دخترست

برخ چون بهشت و ببالا چو ساج

زسر تا پایش به کردار عاج

(همان، ۷۵)

۴- سنیدخت:

زن مهرباب کابلی و مادر رودابه است:

چو سنیدخت و رودابه ماهرو

دو خورشید بود اندر ایوان او

چنین گفت کامد ز کابل پیام

پیمبر زنی بود سنیدخت نام

(همان، ۷۶)

۵- تهمینه:

دختر شاه سمنگان و مادر سهراب، یکی از مشهورترین زنان شاهنامه است که در اولین دیدار به رستم میگوید که داستانهای پهلوانی او را شنیده و عاشقش شده است و وقتی رستم اسم او را میپرسد، چنین پاسخ میگوید:

تو گویی که از غم بدو نیمهام

چنین داد پاسخ تهمینهام

ز پشت هژبر و پلنگان منم

یکی دخت شاه سمنگان منم

شنیدم همی داستانت بسی

به کردار افسانه ز هر کسی

نترسی و هستی چنین تیز جنگ

که از شیر و دیو و نهنگ و پلنگ

(شاهنامه، ج ۲، ۱۸۷)

۶- گرد آفرید:

دختر گژدهم است و ظاهراً نسبتی با خاندان زال و رستم ندارد. او با دلاوریها و شجاعتها در برابر سهراب میایستد و با او مبارزه میکند:

چو آگاه شد دختر گژدهم که سالار آن انجمن شد کم

همیشه بجنگ اندرون نامدار

زمانه ز مادر چنین ناورید

زنی بود برسان گردی سوار

کجا نام او بود گرد آفرید

(همان، ۱۹۱)

۷- سودابه:

دختر شاه هاماوران و زن کیکاووس، پادشاه ایران است که دل به ناپسری خود « سیاوش » میندند.
فردوسی، از او به عنوان زن پلید شاهنامه یاد میکند:

بسان بهشتی پر از رنگ و بوی

بر آن تخت سودابهی ماه روی

سر جعد زلفش سراسر شکن

نشسته چو تابان سهیل یمن

(شاهنامه، ج ۳، ۲۲۰)

۸- کتایون:

زن گشتاسب و مادر اسفندیار است. هنگامیکه گشتاسب در آرزوی تصاحب تخت کیان از پدر قهر میکند و به کشور روم می‌آید، بزرگترین دختر قیصر روم (کتایون) را به زنی می‌گیرد. ماجرا از این قرار است که کتایون، شبی در خواب از میان انجمنی از مردان، مرد بیگانه‌های را می‌بیند که چهرهای همانند ماه دارد و کتایون دسته گلی به او میدهد و دسته گلی با رنگ و بوی خوش از او میستاند که آن مرد، همان گشتاسب است که بعدها همسرش میشود:

سه بد دختر اندر جهان نامدار

پس پردهی قیصر آن روزگار

خردمند و روشن دل و شاد کام

یکی بود مهتر کتایون بنام

که روشن شدی کشور از آفتاب

کتایون چنان دید یک شب به خواب

از انبوه مردم ثریا شدی

یکی انجمن مرد پیدا شدی

غریبی دل آزار و فرزانه‌یی

سر انجمن بود بیگانه‌یی

و زو بستدی دستهی رنگ و بوی

یکی دسته دادی کتایون بدوی

(شاهنامه، ج ۶، ۶۵۲)

۹- پورانخت:

دختر خسرو پرویز است که مدتی بر تخت شاهی مینشیند و عدل و داد برقرار میکند:

چو زن شاه شد کارها گشت خام

یکی دختری بود پوران بنام

بران تخت شاهیش بنشانند

بزرگان برو گوهر افشانند

(همان، ج ۹، ۱۳۸۲)

۱۰- آرمیدخت:

دختر دیگر خسرو پرویز است و پس از پوراندخت در تیسفون پایتخت ایران، تاج بر سر نهاد و به مدت چهار ماه پادشاهی کرد، او نیز پادشاهی دادگر و توانا و بسیار زیبا بود:

یکی دخت دیگر بود آرم نام

ز تاج بزرگان رسیده بکام

بیامد بتخت کیان برنشست

گرفت این جهان، جهان را بدست

(همان، ۱۳۸۳)

۱۱- منیژه:

دختر افراسیاب و معشوقه بیژن است که در نزدیکی دشت توران در بیشه‌های سراسر باغ و گلشن به کنیزان پری چهره خیمه میزند و مراسم جشنی را بر پا میدارد و بیژن از سپاه ایران با منیژه (دختر افراسیاب) پیمان دوستی میبندد:

منیژه کجا دخت افراسیاب

درخشان کند باغ چون آفتاب

همه دخت توران پوشیده روی

همه سرو بالا همه مشکین موی

منم منیژه دخت افراسیاب

برهنه ندیدی رخم آفتاب

(همان، ج ۵، ۴۸۰)

۱۲- گردیه:

خواهر بهرام چوبینه، زنی پارسا و نیکو حال بود و مدام برادرش را در امور کشورداری پند میداد:

پس پرده نامور پهلوان

یکی خواهرش بود روشن روان

خردمند را گردیه نام بود

دلارام و انجام بهرام بود

(همان، ج ۷، ۱۲۳۷)

۱۳- مریم:

دختر قیصر روم است که خسرو برای مقابله و جنگ با بهرام چوبین از قیصر روم یاری میطلبد و برای حفظ موقعیت سیاسی، قیصر روم دخترش را به عقد خسرو در میآورد:

خردمند و با سنگ و با رای و کام

یکی دخترش بود مریم بنام

همی خواست از کردگار آفرین

به خسرو فرستاد بآیین دین

(همان، ج ۹، ۱۲۸۹)

۱۴- شیرین:

نام زن خسرو پرویز است که در زیبایی پر آوازه بود. او ابتدا دوست و معشوقه‌ی سالهای جوانی خسرو پرویز بوده است و پس از مدتی که از هم جدا میشوند، خسرو پرویز دوباره او را در شکارگاهی میبیند و باز هم با او پیوند و دوستی برقرار میکند و این دوستی منجر به ازدواج میگردد:

بنزد بزرگان و نزد سپاه

چو آگاهی آمد زخسرو براه

کهن بود کار جهان نو شدست

که شیرین بمشکوی خسرو شدست

(همان، ۱۳۴۴)

زنان زیادی در شاهنامه حضور دارند؛ اما تعدادی از آنها در ایجاد حماسه نقش داشته‌اند و فردوسی از آنان با نام و نشان یاد کرده است و همه آنها به استثنای سودابه خردمند، دلاور و شجاع هستند. اولین زنان مطرح شده در شاهنامه ارنواز و شهرناز، زنان اساطیری شاهنامه هستند. سومین زن مطرح شده در شاهنامه فرانک مادر فریدون است. رودابه مهمترین نقش حماسه آفرین شاهنامه است؛ زیرا که رستم را که قهرمان حماسه است و اساس شاهنامه بر او استوار گشته است، به دنیا آورده است. بقیه‌ی زنان شاهنامه هم همچون کتایون، تهمینه، گردآفرید، گردیه و ... شجاع، خردمند و دلاور هستند. زنی همانند شیرین و منیژه که برانگیزاننده‌ی عشق و وفاداری هستند و از زیبایی ظاهری نیز برخوردارند. زنی همانند سنیدخت که زن مهرباب کابلی و مادر رودابه است. او زنی است آگاه به مسائل سیاسی و متعهد به مسائل خانوادگی. او با کردانی و خردمندی زمین‌هی پیوند زال و رودابه را فراهم میکند.

۴-۳-۲-۲. دیدگاه گوناگون فردوسی نسبت به زن

درآمد

در این قسمت از کار پژوهشی، هدف آن است که دیدگاه و نگرش فردوسی به زن با توجه به حماسی بودن اثر مورد بررسی قرار گیرد و اگر تحقیری و توهینی از جانب فردوسی نسبت به زن روا داشته شده است، علل آن مشخص گردد و صفات و ویژگیهایی که فردوسی به عنوان امتیاز برای زنان در نظر گرفته است و همچنین صفاتی که مظهر زیبایی زنان قرار داده، آشکار و روشن گردد.

۴-۳-۲-۱. نگرش زیبایی خواهانه

درآمد

زنان شاهنامهی فردوسی از هر قوم و نژادی یا از هر قشر و طبقه اجتماعی که باشند با زیبایی کم و بیش یکسان وصف شدهاند. بلند بالا هستند و تن سیمین و چشم نرگس و ابروان کمانی و رخ چون ماه دارند و زنان علاوه بر زیبایی ظاهری، به زیبایی درونی نیز دست یافتهاند؛ زیرا مقامی بلند و ارجمند دارند و چهره - ی آنها روشن و پاک و سرشار از فداکاری و گذشت است. فردوسی، صفاتی را مظهر زیبایی ظاهری زنان برجسته شاهنامه قرار داده که در ذیل به ذکر شاهد مثالهایی در این با ذکر نام شخصیت مورد نظر می - پردازم:

رودابه:

مژه تیرگی برده از پر زاغ

دو چشمش بسان نرگس میان باغ

سر زلف چون حلقهی پایبند

دهانش بتنگی دل مستمند

یکی ایزدی بر سر از مشک تاج

ببالای ساج است و هم رنگ عاج

(شاهنامه، ج ۱، ۷۹)

منیژه:

فردوسی، منیژه را با صفاتی مانند بت مهربان، لالهی سروبن، خوبچهر، سرو بالا، مشک موی، میخواند:

همه دخت پوران پوشیده روی

همه سرو بالا همه مشک موی

(همان، ج ۵، ۴۵۷)

بگفتم بیار ای بت خوب چهر

بخوان داستان و بیفزای مهر

(همان، ۴۵۴)

خروشیدم و خواستم زو چراغ

برفت آن بت مهربانم ز باغ

(همان، ۴۵۳)

بدانست رستم که بیژن سخن

گشادست بر لالهی سرو بن

(همان، ۴۸۲)

سودابه:

بران تخت سودابه ماه روی

بسان بهشتی پر از رنگ و بوی

که از سرو بالا ش زیباتر است

ز مشک سیه برسرش افسر است

به بالا بلند به گیسو کمند

زبانش چو خنجر لبانش چو قند

(همان، ج ۳، ۲۲۰)

مریم:

وز آنجا سوی عماری کشید

بپرده درون روی مریم بدید

بپرسید و بر دست او بوس داد

ز دیدار آن خوب رخ گشت شاد

(همان، ج ۹، ۱۲۹۰)

گردیه:

نگه کرد خسرو بدان زاد سرو

برخ چون بهار و برفتن تذرو

به رخساره روز و به گیسو چو شب

همی دُر بارد تو گویی ز لب

(همان، ۱۳۳۲)

شیرین:

همه روی ماه و همه پشت موی

بگفت این و چادر بگشاد ز روی

(همان، ج ۹، ۱۳۷۷)

شب و روز گریان بدی خوب چهر

چو خسرو بپر دخت چندی بمهر

(همان، ۱۳۴۳)

فردوسی از زبان شیرین، ویژگیهای زن مطلوب را در زیبایی، پسر زایی و شرم و دارندگی، میداند:

که باشند زیبایی گاه مهی

به سه چیز باشد زنان را بهی

که جفتش بدو خانه آراستهست

یکی آنکه با شرم و با خواستهست

ز شوی خجسته بیفزاید او

دگر آنکه فرخ پسر زاید او

به پوشیدگی نیز مویش بود

سه دیگر که بالا و رویش بود

(همان، ۱۳۷۷)

گرد آفرید:

ببالای او سرو دهقان نکشت

یکی بوستان بود اندر بهشت

تو گفتی همی بشکفد هر زمان

دو چشمش گوزن دو ابرو کمان

(شاهنامه، ج ۲، ۱۹۲)

فردوسی، بر خلاف تصویر بدبینانهی جامعهی خود از جنس زن، او دوستدار و پشتیبان زنان است و با نسبت دادن صفات و ویژگیهای ظاهری به زن، آنها را مظهر زیبایی قرار داده و زیبایی زن را برای او یک سرمایه اصلی و مهم میداند و به نظر او زن موجه و پسندیده، آمیزهای از زیبایی و مهربانی و شرم و وقار است و همین ویژگی است که مرد را شیفتهی خود میکند و اگر از مردان سخن به میان بیاورد، آنها را با صفاتی همانند تهمتن و درشتی ورزیدگی، وصف میکند.

۴-۳-۲-۲-۲. نگرش آرمانی

در نگرش آرمانی، تعریفی تازه از زنان به دست می‌آید؛ زیرا نگرش آرمانی به زن جدای از نگرش مردسالارانه است چون در جامعهی مردسالار زنان باید مطیع، رام و گوشه‌نشین باشند، تا مورد توجه و پسند واقع شوند؛ اما فردوسی در این نگرش زنان را تنها با صفاتی مانند زیبایی و دلاری و طنازی برجسته نکرده است؛ بلکه صفاتی که خاص مردان است، از جمله جنگاوری و فرمانروایی را نیز برای زنان در نظر گرفته و معتقد بوده است که زنان میتوانند علاوه بر زیبایی، شجاع و دلیر هم باشند و در میدان نبرد، علیه مردان به ستیز برخیزند.

در ذیل با ذکر شاهد مثالهای به ویژگیهای آرمانی زنان، اشاره میکنم:

۴-۳-۲-۲-۱. زن و جنگاوری

در شاهنامه از جنگهای زیادی نام برده شده که بیشتر در میان مردان صورت گرفته است تنها دو مورد از جنگاوری زنان را میتوان ذکر کرد. زنان در جنگاوری، زیرکتر و خردمندتر از مردان هستند و در رشادت و دلاوری، دست کمی از آنان ندارند؛ نمونههای از آن جنگ گردآفرید با سهراب است:

گردآفرید

فردوسی اینگونه گردآفرید را معرفی میکند:

همیشه بجنگ اندرون نامدار

زنی بود برسان گردی سوار

زمانه ز مادر چنین ناورید

کجا نام او بود گردآفرید

(شاهنامه، ج ۲، ۱۹۱)

در جنگی که میان سهراب و گردآفرید روی میدهد، گردآفرید لباس رزم میپوشد و به سوی سپاه توران حرکت میکند و سهراب آماده مبارزه با آن شیر زن میشود و در معرض تیر باران آن دختر رزمجو قرار می‌گیرد و نیزه‌های بر کمر بند گردآفرید میزند و کلاهخود از سرش بر میدارد و با دختری با موهای بلند و روی چون ماه مواجه میشود و دلباختهاش می‌گردد و در شگفت میماند که اگر زنان ایران چنین جنگاورند، پس گردان و سران آن چگونهباند:

سرو موی او از در افسرست

بدانست سهراب کاو دختر است

چنین دختر آید به آوردگاه

شگفت آمدش از ایران سپاه

همانا به ابر آرند گرد

سواران جنگی به روز نبرد

(همان، ۱۹۱)

گردیه

نمونه‌ی دیگر جنگاوری زنان، جنگ گردیه با سپاهان خاقان است. فردوسی در این جنگ به سلحشوری و شجاعت گردیه اشاره میکند. آن جا که پس از مرگ بهرام، برادر گردیه، خاقان چنین نامه‌ای به او مینویسد و خواهان پیوند و ازدواج با اوست. زن پاکدامن در پاسخ میگوید: در سوگ بهرام، بدین زودی آهنگ شادی کردن، بس ناپسند و زشت است. بدین ترتیب از پیوند با خاقان چین سرباز میزند و از خاقان و از آن سرزمین غریب که بی یاور است میگریزد و راهی ایران میشود، پس از آن خاقان چین از کار او خشمگین شده و در پی او میتازد و با او به جنگ میپردازد:

چو گردی سر افراز و گریزی بدست

چو شب تیره شد گردیه بر نشست

(همان، ج ۹، ۱۳۲۶)

میان بسته برسان جنگاوران

بشد گردیه با سلیح گران

(همان، ۱۳۲۷)

فرنگیس

دلآوری و شجاعت زنان، فردوسی را به وجد میآورد و لب به تحسین آنان می‌گشاید:

برفتند هر سه بکردار باد

فرنگیس ترگی به سر بر نهاد

(همان، ج ۱، ۳۰۶)

نمونه‌ی دیگر از جنگاوری گردیه، جنگ او با سپاه گسته‌م است، که در نهایت به خاطر نجات میهن با گسته‌م ازدواج مصلحتی میکند و در نهایت به او خیانت کرده و با خسرو پرویز ازدواج میکند:

زره خواست از ترک و رومی کلاه

بشد گردیه تا بنزدیک شاه

کمر بر میان بست و نیزه بدست

بیامد خرامان ز جای نشست

ز بالا بزین اندر آمد چو باد

بن نیزه را بر زمین بر نهاد

(همان، ۱۳۳۲)

همچنین فردوسی، به شهر زنان اشاره دارد که در آنجا هیچ مردی وجود ندارد و زمام امور حکومت به دست زنان است و همه جنگجو و دلاور هستند و آن شهر «هروم» نام دارد:

بدان شارستان که خوانی هروم

همی رفت با نامداران روم

کسی را در آن شهر نگذاشتند

که آن شهر یک سر زنان داشتند

(همان، ج ۷، ۸۴۴)

وقتی اسکندر، نامهی تهدید آمیزی خطاب به هرومیان نویسد، زنان شهر چنین پاسخی به او میدهند:

نبینی ز فعل و پی اسب بوم

اگر لشکر آری بشهر هروم

بهر برزنی بر هزاران زنست

بیاندازه در شهر ما بر زنست

ز بهر فزونی بتنگ اندریم

همه شب بختان جنگ اندریم

(همان، ۸۶۳)

جنگاوری زنان، بیشتر در آرمان شهر فردوسی یافت میشود چون جنگجویی و دلاوری خاص مردان است و فردوسی زنان را نیز در قدرت و شجاعت دخیل کرده و جنگ زنان را زیورهای درخشان دانسته و به وسیله-ی آن جنگنامه‌ی حماسه را آراسته و زینت داده است.

۴-۳-۲-۲-۲. زن و دلدادگی

« اگر چه شاهنامه با کین آغاز میشود و با کین پایان میپذیرد، در میانه با مهر نیز آمیزش و آویزش دل - انگیز دارد. بر روی هم دوازده بار از عشق و عاشقی میان دلدادگان سخن به میان آمده و روابط عاشقانه کار مایه‌ی پارهای داستانهای شاهنامه قرار گرفته و در اکثر موارد زنان آغازگر روابط عاشقانه بوده‌اند: تهمینه به

رستم، سودابه به سیاووش، شیرین به خسرو پرویز، منیژه به بیژن دل میبندد. در مواردی نیز مردان بازی عشق را آغاز میکنند، زال به رودابه، سهراب به گردآفرید، شیروی به زن پدر خود شیرین دل میسپارند.»

(سرامی، از رنگ گل تارنج خار، ۱۳۷۸: ۵۰۸)

حال به نمونه‌هایی چند از این داستانها، نظری خواهیم انداخت:

۱- عشق زال به رودابه

بعضی از عشق‌های شاهنامه، عاشق شدن از راه گوش است. یعنی عاشق وصف‌هایی از معشوق را از زبان یکی میشنود و دل‌باخته میشود، بدون اینکه شخص مورد نظر را دیده باشد. عشق زال و رودابه از اینگونه عشق‌هاست. زال پس از آنکه در بزم مهراب، وصف رودابه را از زبان یکی از حاضران مجلس میشنود، به او دل میبازد:

| | |
|----------------------------|-----------------------------|
| یکی نامدار از میان مهان | چنین گفت کای پهلوان جهان |
| پس پرده‌ی او یکی دختر است | که رویش ز خورشید روشنتر است |
| رخانش چو گلنار و لب ناردان | ز سیمین برش رسته دو ناروان |
| دو چشمش بسان دو نرگس بباغ | مژه تیرگی برده از پر زاغ |
| بهشتیست سر تا سر آراسته | پر آرایش و رامش و خواسته |
| بر آورد مر زال را دل بجوش | چنان شد کزو رفت آرام و هوش |

(شاهنامه، ج ۱، ۷۵)

رودابه هم وصف زیبایی و دلیری زال را از زبان پدر میشنود و دل‌باخته زال میگردد:

| | |
|------------------------------|------------------------------|
| بگیتی در از پهلوانان گرد | پی زال زر کس نیارد سپرد |
| چو دست و عنانش بر ایوان نگار | نه بینی نه برزین چنو یک سوار |
| دل شیر نر دارد و زور پیل | دو دستش بگردار دریای نیل |
| رخش پژمرانده ارغوان | جوان سال و بیدار و بختش جوان |

سپیدی مویش بزید همی
تو گویی که دلها فریبده همی
چو بشنید رودابه آن گفت و گوی
بر افرخت و گلنار گون کرد روی
دلش گشت پر آتش از مهر زال
ازو دور شد خورد و آرام و هال

(همان، ۷۶-۷۷)

و رودابه اعتراف میکند که ندیده، دل به او بسته است:

مرا مهر او دل ندیده گزید
همان دوستی از شنیده گزید

(همان، ۷۸)

سرانجام دوستی زال و رودابه منجر به ازدواج میگردد هر چند با موانعی که بعداً ذکر آن در قسمت ازدواج خواهد رفت، مواجه میشوند؛ اما بعد از ازدواج عشق و علاقه‌ی آن دو نسبت به هم بیشتر میشود و در تولد رستم این علاقه جلوه‌ی بیشتری مییابد.

۲- تهمینه و رستم

رستم وقتی که به شهر سمنگان میرسد، شاه سمنگان به نزد او می‌آید و خود و سپاهیان را مطیع او میخواند و از او می‌خواهد تا یک شب مهمان آنها باشد و جان و دل خویش با خوردن می، شاد دارد. پس از آن بزم شبانه، هنگامیکه رستم قصد خواب میکند، درب خوابگاه او به آرامی باز میشود و کنیزی شمع به دست و پشت سر او، زیارویی گیسو کمند، به بالین رستم می‌آید. وقتی که رستم نامش و علت آمدنش را میپرسد، در جواب میگوید که تهمینه و دخت شاه سمنگان است و دلیل آمدنش آن است که در مورد رستم داستانهای افسانه‌وار شنیده و او را پهلوانی میداند که قادر است دل شیری را بدرد و هراسی در دل ندارد. به این صورت، عشق رستم و تهمینه شکل میگیرد:

چو یک بهره از تیره شب در گذشت
شباهنگ بر چرخ گردان بگشت
سخن گفتن آمد نهفته برآز
در خوابگاه نرم کردند باز
یکی بنده شمعی معنبر بدست
خرامان بیامد ببالین مست
پس پرده اندر یکی ماه روی
چو خورشید تابان پر از رنگ و بوی

| | |
|-------------------------------|-----------------------------|
| روانش خرد بود و تن جان پاک | تو گفتی که بهره ندارد ز خاک |
| ازو رستم شیر دل خیره ماند | برو بر جهان آفرین را بخواند |
| پرسید زو گفت نام تو چیست | چه جویی شب تیره کام تو چیست |
| چنین داد پاسخ که تهمینهام | تو گویی که از غم بدو نیمهام |
| بکردار افسانه از هر کسی | شنیدم همی داستانت بسی |
| که از شیر و نهنگ و پلنگ | نترسی و هستی چنین تیز چنگ |
| ترا ام کنون گر بخواهی مرا | نبیند جزین مرغ و ماهی مرا |
| یکی آنکه بر تو چنین گشتهام | خرد را زبهر هوا کشتهام |
| چو رستم بر انسان پری چهره دید | ز هر دانشی نزد او بهره دید |

(شاهنامه، ج ۲، ۱۸۷)

تهمینه هم داستان پهلوانیها و شجاعتهای رستم را شنیده که دل به او بسته است در واقع عاشق شدن از راه گوش بوده و به سبب جسارت در دیدار پنهانی با رستم پر آوازه گشته است.

۳- سودابه و سیاوش

در شاهنامه، سودابه زن پلیدی است که موجب بدنامی زنان دیگر شاهنامه گردیده است، بیشتر ابیاتی که فردوسی در مذمت زنان سروده، ذکر صفت و رفتار وی است. سودابه، دختر شاه هاماوران است که در زیبایی زبانزد است. شاه ایران، کاووس در لشکر کشی به هاماوران دختر را از پدر خواستگاری میکند و سودابه به رغم مخالفت با پدر به همسری با وی در میآید. کیکاووس فرزند پسری دارد به نام سیاوش. سودابه با نخستین نگاه عاشق سیاوش میشود و نهانی به او دل میبازد و سیاوش را به ترفندهای مختلف به نزد خود میخواند؛ اما سیاوش در مقابل هوسهای شیطانی او مقاومت میکند تا اینکه سودابه به همراه زن جادوگر به حیلهای متوسل میشود که سیاوش را از میان بردارد. سودابه در مقابل شاه تظاهر میکند که سیاوش به

ناپاکی قصد او کرده و شاه هم برای اثبات بیگناهی سیاوش مراسم «ور»^۷ برپا میکند و سیاوش از کوه آتش تندرست بیرون میآید و با دور شدن از پایتخت، از سودابه و فتنه‌های او رهایی مییابد.

| | |
|-----------------------------|----------------------------|
| بر آمد برین نیز یک روزگار | چنان بد که سودابه، پرنگار |
| ز ناگاه روی سیاوش بدید | پر اندیشه گشت و دلش بردمید |
| چنان شد که گفתי طراز نخ است | وگرنیش آتش نهاده یخ است |
| کسی را فرستاد نزدیک اوی | که پنهان سیاوش را این بگوی |
| که اندر شبستان شاه جهان | نباشد شگفت ار شوی ناگهان |

(همان، ج ۳، ۲۱۹)

| | |
|---------------------------|----------------------------|
| سیاوش چو از پیش پرده برفت | فرود آمد از تخت سودابه تفت |
| بیامد خرامان و بردش نماز | ببر درگرفتش زمانی دراز |
| همی چشم و رویش بپوسید دیر | نیامد ز دیدار آن شاه سیر |
| سیاوش بدانست کان مهر چیست | چنان دوستی نزره ایزدبست |

(همان، ۲۲۱)

۴- بیژن و منیژه

وقتی که عده‌ای از شهر «آرمان» که در مرز بین ایران و توران قرار داشت، گریان و زاری کنان نزد خسرو آمدند و از انبوهی گرازان خبر دادند که بر بیشه و مرغزار آنها هجوم آورده و به کشتزار آنها آسیب رسانده‌اند، بیژن فرزندگیو به جنگ با گرازان رفت و گرگین میلاد را نیز با خود همراه نمود و گرگین در جنگ بیژن با گرازان، او را یاری نکرد و خاموش و بیصدا رزم او را نظاره میکرد و از کار بیژن و از بد نامی خویش، بر خود

۷-ور: امتحان گذشتن از آتش است و کسی که تهمت گناهکاری به او زده میشود باید از آن خرمن آتش عبور کند اگر به سلامت بیرون بیاید، نشانهی آن است که بیگناه است و در صورتی که در آتش بسوزد به مجازات رسیده است.

(حسینی، مریم، ریشه‌های زن ستیزی در ادبیات فارسی، ۱۳۸۸: ۲۹)

میپچید و در فکر توطئهای برای بیژن بود تا اینکه سرانجام به او گفت که در همان نزدیکی در دشت توران بیشه‌های است سراسر باغ و گلشن و آب روان که همانا جایگاه منیژه دخت افراسیاب است و اکنون زمانی است که منیژه با کنیزکان پریچهر در آنجا خیمه میزنند و جشن بر پای میدارند. بدین ترتیب با رفتن بیژن به آنجا، عشق بیژن و منیژه شکل میگیرد:

همه سرو قد همه مشک موی

همه دخت ترکان پوشیده روی

همه پر از لب می به بوی گلاب

همه رخ پر از گل همه چشم خواب

چو بتخانهای چین پر از خواسته

همه دشت بینی بیاراسته

(شاهنامه، ج ۵، ۴۵۷)

سپس بیژن قبای رومی به تن کرد و تاج بر سر نهاد و سوار بر اسب به نزدیک خیمه‌ی آن خوبچهر رسید:

ز تاج اندر آویخت پر همای

بپوشید رخشنده رومی قبای

دل کامجویش پر اندیشه شد

بیامد به نزدیک آن بیشه شد

(همان، ۴۵۸)

منیژه که از دور به بیژن نگریست، از چهره‌ی چون ماه او خیره ماند؛ زیرا که تاکنون زیبایی چون او ندیده بود، سپس دایه‌اش را نزد بیژن فرستاد تا علت آمدنش را به آنجا جویا شود:

بدید آن سهی قد لشکر پناه

منیژه چو از خیمه کردش نگاه

که رو زیر آن شاخ سرو بلند

فرستاد مر دایه را چون نوند

نیایی بدین بزمگاه اندرا

پیرسش که چون آمدی ایدرا

(همان، ۴۵۸)

سپس دایه به نزد بیژن آمد و علت آمدنش را بدانجا جویا شد:

برو آفرین کرد و بردش نماز

چو دایه بر بیژن آمد فراز

همه روی بیژن چو گل برشکفت

پیام منیژه به بیژن گفت

که من ای فرستاده‌ی خوب روی

چنین پاسخ آورد بیژن بدوی

بپیموده بسیار راه دراز

بدین بزمگاه آمد فراز

نماید مرا بخت فرخ به خواب

مگر چهرهی دخت افراسیاب

(همان، ۴۵۹-۴۵۸)

بدین ترتیب با رفتن بیژن به آنجا عشق آندو شکل میگیرد و منیژه با نخستین نگاه عاشق بیژن میشود و وقتی که بیژن پس از سه روز شادی و مستی میخواهد از آنجا برود، منیژه با ترفندی او را بیهوش کرده و به کاخ خویش میآورد و آندو روزگار خوشی را با هم میگذرانند تا اینکه افراسیاب از آمدن بیژن به کاخ منیژه با خبر میشود و او را در چاهی زندانی میکند و تاج و تخت را هم از منیژه میگیرد و بسوی چاهی که بیژن در آن زندانی بود، روانه میکند:

که بند گران ساز و تاریک چاه

بگرسبوز آن که بفرمود شاه

یکی بند رومی بکردار مل

دودستش بزنجیر و گردن بغل

زسر تا به پایش ببند اندر آن

ببندش به مسمار آهنگران

چو ببیهره گردد زخورشید و ماه

چو بستی نگون اندر افکن بچاه

(همان، ۴۶۴)

اما پس از فراز و نشیبهای بسیار و با وساطت رستم، بیژن از چاه رهایی مییابد و آندو از آن پس روزگار را به شادی میگذرانند.

۵- شیرین و خسرو

فردوسی، شیرین را دوست و محبوبهی سالهای جوانی خسرو میداند. خسرو از زمان جوانی به شیرین دل باخته و با او سر و سری داشته است؛ اما با فرار خسرو به روم و جنگ او با بهرام چوبین از شیرین جدا میشود:

پدر زنده و پور چون پهلوان

چو پرویز ناباک بود و جوان

| | |
|----------------------------|------------------------------|
| ورا در زمین دوست شیرین بدی | برو بر چو روشن جهابین بدی |
| پسندش نبود جزو در جهان | ز خوبان و زدختران مهان |
| زشیرین جدا بود یک روزگار | بدانگه که بود در جهان شهریار |
| بگرد جهان در بی آرام بود | که کارش همه رزم بهرام بود |

(شاهنامه، ج ۹، ۱۳۴۳)

پس از مدتی، وقتی که شاه جوان یک روز با کوکبھی خسروانه به شکار می‌رود این عشق از یاد رفته، دوباره بر سر راهش ظاهر میشود و از روزگاران کهن و ارتباطی که با خسرو داشت، یاد میکند:

| | |
|-----------------------------|-------------------------------|
| چو بشیند شیرین که آمد سپاه | بپیش سپاه آن جهاندار شاه |
| بسر بر نهاد افسر خسروی | نگارش همه پیکر پهلوی |
| از ایوان خسرو بر آمد بیام | بروز جوانی نبد شاد کام |
| همی بود تا خسرو آنجا رسید | سرشکش زمژگان برخ برچکید |
| زبان کرد گویا بشیرین سخن | همی گفت زان روزگار کهن |
| که تهما، هژبرا سپهبدتنا | خجسته کیا گرد شیراو ژنا |
| کجا آن همه مهر و خونین سرشک | که دیدار شیرین بُد او را پزشک |
| کجا آن همه بند و پیوند ما | کجا آن همه عهد و سوگند ما |

(همان، ۱۳۴۳ و ۱۳۴۴)

خسرو با شنیدن زاریهای شیرین و شنیدن داستان عشق گذشته از زبان او تصمیم میگیرد که با او ازدواج کند؛ اما با نارضایتی و ناخرسندی بزرگان کشور مواجه میشود و خسرو برای توجیه این اقدام خود، دست به یک نمایش تمثیلی میزند و این کارش را در نظر بزرگان قابل توجیه میسازد. بدینگونه که:

| | |
|-------------------------|-------------------------|
| همه موبدان برگرفتند راه | خرامان برفتند نزدیک شاه |
|-------------------------|-------------------------|

بزرگان گزیدند جای نشست
 بیامد یکی مرد تشتی بدست

چو خورشید رخشنده پالوده گشت
 یکایک بر آن مهتران بر گذشت

بتشت اندرون ریختش خون گرم
 چو نزدیک شد تشت بنهاد نرم

از آن تشت هر کس به پیچید روی
 همه انجمن گشت بر گفت و گوی

همی کرد هر کس بخسرو نگاه
 همه انجمن خیره از بیم شاه

بایرانیان گفت کاین خون کیست
 نهاده بتشت اندر از بهر چیست

بدو گفت که موبد که خون پلید
 کزو دشمنش گشت هر کس بدید

چو موبد چنین گفت برداشتش
 همه دست بر دست بگذاشتش

ز خون تشت پرمایه کردند پاک
 بشستند روشن بآب و بخاک

چو روشن شد و پاک تشت پلید
 بکرد آنک او شسته بود پر نبید

بمی بر پراگند مشک و گلاب
 شد آن تشت بیرنگ چون آفتاب

ز شیرین بران تشت بُد رهنمون
 که آغاز چون بود و فرجام چون

بموبد چنین گفت خسرو که تشت
 همانا بد این گر دگرگونه گشت

بدو گفت موبد که نوشه بدی
 پدیدار شد نیکوی از بدی

بفرمان ز دوزخ تو کردی بهشت
 همان خوب کردی تو کردار زشت

چنین گفت خسرو که شیرین به شهر
 چنان بد که آن بیمنش تشت زهر

کنون تشت میشد بمشکوی ما
 برین گونه پر بو شد از بوی ما

زمن گشت بد نام شیرین نخست
 ز پرمایگان نامداری نجست

همه مهتران خواندند آفرین
 که بی تاج و تخت مبادا زمین

در نتیجه رابطه‌ی خسرو شیرین منجر به ازدواج می‌گردد در نهایت شیروی فرزند خسرو، به خاطر رشک و حسادت نسبت به پدر و علاقه به شیرین پدر را از تاج و تخت برکنار میکند و او را به قتل میرساند و پس از گذشت مدتی از شیرین می‌خواهد که به درگاهش بیاید و به او بپیوندد، شیرین از پیغام او خشمگین شده و سرباز میزند:

| | |
|-----------------------------|--------------------------------|
| به شیرین فرستاد شیروی کس | که ای نره جادوی بی دست رس |
| همه جادویی دانی و بد خوبی | به ایران گناهکارتر کس تویی |
| بترس ای گناهکار و نزد من آی | به ایوان چنین شاد و ایمن می‌ای |
| بر آشفست شیرین ز پیغام او | وزان پر گنه زشت دشنام او |
| چنین گفت کانکس که خون پدر | بریزش مباداش بالا و بر |
| نبینم من آن بدکنش را ز دور | نه هنگام ماتم نه هنگام سور |

(همان، ۱۳۷۶)

در نهایت شیرین، فرستاده‌های را نزد شیروی می‌فرستد و از او می‌خواهد تا در دخمه را که شاه در آن به خواب ابدی فرو رفته بود، بگشاید و با او دیدار تازه کند:

| | |
|-------------------------|-----------------------------|
| فرستاد شیرین بشیروی کس | که اکنون یکی آرزو ماند و بس |
| گشایم در دخمه‌ی شاه باز | بدیدار او آمد ستم نیاز |

(همان، ۱۳۷۹)

بدین ترتیب شیرین با رفتن به دخمه‌ی شاه، گریه و زاری بسیار سر می‌دهد و با خوردن زهر، در کنار خسرو جان به جان آفرین تسلیم مینماید:

| | |
|--------------------------|--------------------------|
| نگهبان در دخمه باز کرد | زن پارسا مویه آغاز کرد |
| بشد چهر بر چهر خسرو نهاد | گذشته سخنها برو کرد یاد |
| همان گاه زهر هلاهل بخورد | زشیرین روانش بر آورد گرد |

نشسته بر شاه پوشیده روی

به تن بر یکی جامه کافور بوی

به دیوار پشتش نهاد و بمرد

بمردو زگیتی نشانش ببرد

(همان، ۱۳۷۹)

اشعار فردوسی با وجود آنکه حماسی است و از پهلوانیها و قهرمانیها سخن به میان میآورد؛ اما گاهی رگههایی از عشق در آن مطرح میشود و از خشونت و تعصب آن میکاهد؛ اما به گفتهی محمد مختاری «پهلوان ایرانی در حماسه برای عشق نمیجنگد، به عشق گرفتار میشود و به سبب آن در پی تغییر روابط بر میآید؛ اما نه رقیبی در این عشقها در میان است و نه خود عشق با چنان سری روبهروست که برای از میان برداشتنش به نبرد برخیزند. زال بزرگترین عشق حماسی را به نبرد میگذارد و سدی خاندانی و تا حدی اهریمنی نیز بر سر راهست؛ اما تا حد پذیرش و پذیراندن خاندانی بیگانه میکوشد و پیش میرود. حماسه این عشق را برای تولد پهلوانی تدارک دیده است. باید ترکیب ویژگیهای پدید آید که وجود رستم بدان وابسته است. بیژن در توران به عشق منیژه گرفتار میشود؛ اما این فقط عشق نیست که او را گرفتار خشم و هجوم افراسیاب میکند، بلکه بیگانگی و دشمنی ذاتی میان ایران و توران، او و افراسیاب را رویاروی هم قرار میدهد. پس هر یک از ماجراهای عاشقانهی شاهنامه به رویداد دیگری راه میگذارد و در واقع حضوری فردی برای یک ماجرای عمومی است.»

(مختاری، حماسه در رمز و راز ملی، ۱۳۷۹: ۱۴۰)

گاهی این عشقها با خیانت و نیرنگ و توطئهای نیز همراه است؛ مثلاً:

۱- گردآفرید از عشق سهراب به خویش آگاهی مییابد و چارهای میاندیشد و با او از در صلح و آشتی در میآید و رخ خود را براو میگذارد و سهراب با دیدن روی چون ماه دختر، دلش گرفتار میشود. در نتیجه گردآفرید با استفاده از این علاقهی سهراب، با او سازش میکند و در ازای آن دژ و گنج و دژبان از آن او می - شود و در نهایت سهراب از ترفند او آگاه میشود و سخنان او را گفتاری بیهوده و هرز میداند:

بدانست کاویخت گردآفرید

هر آن را جز چاره درمان ندید

بدو روی بنمود گفت ای دلیر

میان دلیران بکردار شیر

نهانی بسازیم بهتر بود

خرد داشتن کار مهتر بود

کنون لشکر و دژ بفرمان توست

نباید برین آشتی جنگ جست

(شاهنامه، ج ۲، ۱۹۲)

گردآفرید، پس از نشان دادن روی خود به سهراب او را شیفته میکند و از آن پس:

سمند سرافراز بر دژ کشید

عنان را بپیچید گردآفرید

بیامد بدرگاه دژ گژدهم

همی رفت و سهراب با او بهم

تن خسته و بسته بر دژ کشید

درباره بگشاد گردآفرید

(همان، ۱۹۲)

۲- منیژه برای آنکه جدایی از بیژن را سخت و دشوار میداند. با ریختن داروی بیهوشی در شراب وی، او را مست کرده و به کاخ خود میآورد و این عشق منیژه، مایهی گرفتاری بیژن میشود:

دیدار بیژن نیاز آمدش

چو هنگام رفتن فراز آمدش

پرستنده آمیخت با نوش بر

بفرمود تا داروی هوشبر

مر آن نیک دل نامور نیو را

بدادند مر بیژن گیو را

(شاهنامه، ج ۵، ۴۵۹)

۳- شیرین، از روی حسادت زنانه، مریم دختر قیصر و زن خسرو را با زهر مسموم میکند:

همیشه زرشکش دو رخساره زرد

ز مریم همی بود شیرین به درد

شد آن نامور دخت قیصر نژاد

به فرجام شیرین ورا زهر داد

(همان، ج ۹، ۱۳۴۵)

۴- شیروی با عشق به شیرین، به پدرش خیانت میکند و او را به قتل میرساند.

در داستانهای عشقی شاهنامه، هستند زنانی که دل مردان را میربایند و به دام عشق گرفتار میکنند؛ ولی تمام عشقها و دلبریها سرانجام منجر به ازدواج میگردند؛ از جمله زال و رودابه، بیژن و منیژه، خسرو

شیرین، کتایون و گشتاسب، رستم و ته‌مینه؛ اما دو عشق حرام ناکام میماند و آن عشق سودابه به پسر خوانده خویش (سیاوش)، و عشق شیرویه به نامادری خویش (شیرین) است.

۴-۳-۲-۲-۳-۲. زن و فرمانروایی

درآمد

زنان در شاهنامه نقش‌های مختلفی را ایفا می‌کنند و معمولاً زنانی هستند از طبقه‌ی اشراف و بزرگان و پادشاهان، و بعضی از آنها هم به حکومت رسیده‌اند و گاهی در چهره‌ی شاه و شهبانو، ظاهر شده‌اند. مشهورترین زنان کاخ نشین شاهنامه عبارتند از:

۱- پوران‌دخت و آذر‌میدخت، دختران خسرو پرویز که در معرفی « زنان شاهنامه » از آنها نام برده شده است و برای پرهیز از تکرار، به شاهد مثال آنها اشاره نخواهم کرد.

۲- همای

یکی راه و آیین دیگر نهاد

همای آمد و تاج بر سر نهاد

جهان را بهداد و دهش مژده داد

نخستین که دیهیم بر سر بر نهاد

دل بر سگالان ماکنده باد

که این تاج و این تخت فرخنده باد

(همان، ج ۶، ۸۰۲)

۳- قیدافه

خردمند و لشکری بیشمار

زنی بود در اندلس شهریار

ز روی بهی یافته کام و سود

جهانجوی بخشنده قیدافه بود

(شاهنامه، ج ۷، ۸۴۷)

قیدافه، در آرمان شهر فردوسی، پادشاه و حاکمهی شهر زنان است که در آن شهر که « هروم» نام دارد، هیچ مردی وجود ندارد و زنان زمام حکومت را به دست دارند. از شهبانوان هم میتوان به سیندخت، شیرین، مریم و کتابیون اشاره کرد. فردوسی با دادن نقش پادشاهی و فرمانروایی به زنان، کاردانی و کارآمدی آنان را به اثبات رسانید.

۴-۳-۲-۲-۴. زن و وفاداری

چهرهی زنان در شاهنامه پاک و زلال است و سرشار از فداکاری و دلاوری و جنگاوری و پارسایی و در عین پارسایی و پوشیده رویی، وفادار برانگیزانندهی عشق نیز هستند، هم زیبایی بیرونی دارند و هم زیبایی درونی. وفاداری و شرم، خردمندی و کیاست، از صفات برتر زنان شاهنامه است.

۱- شیرین: در شاهنامه، میتوان از وفاداری شیرین، همسر خسرو پرویز یاد کرد که نظامی هم از آن یاد کرده است. او همسری با وفاست که پس از مرگ خسرو زمانی که از نیت پلید شیرویه مطلع میشود، به عمر خود پایان میدهد:

| | |
|---------------------------|--------------------------|
| زن پارسا مویه آغاز کرد | نگهبان در دخمه باز کرد |
| گذشته سخنها برو کرد یاد | بشد چهر بر چهر خسرو نهاد |
| ز شیرین روانش بر آورد گرد | هم آنگاه زهر هلاهل بخورد |

(شاهنامه، ج ۹، ۱۳۷۹)

۲- منیژه:

در جریان عشق و عاشقی « بیژن و منیژه» که منجر به، به چاه انداختن بیژن میشود، منیژه با میل و رغبت پرستاری از یار گرفتار خویش را به عهده میگیرد و به خاطر او تاج و تخت شاهی را از دست میدهد:

| | |
|---------------------------|--------------------------------|
| برهنه ندیدی رخم آفتاب | منیژه منم دخت افراسیاب |
| ازین در بدان در روان گردد | کنون دیده پر خون و دل پر ز درد |
| دل خسته و چشم باران من | دریغ آن شده روزگاران من |

همان گنج و دینار و تاج گهر

بتاراج دادم همه سر بهسر

(همان، ج ۵، ۴۸۱ - ۴۸۰)

علاوه بر نام زنانی که ذکر شد، تهمینه، رودابه، کتایون نیز زمانی متعهد و وفادار هستند و تنها سودابه است که به خیانتی آشکار متهم شده است.

۴-۳-۲-۲-۵. زن و بخشندگی

فردوسی در مورد بخشندگی شیرین، چنین میگوید:

| | |
|-----------------------------|-----------------------------|
| بدان خواسته بنده را شاد کرد | به خانه شد و بنده آزاد کرد |
| بدان کو ورا خویش بد بیش داد | وگر هرچ بودش بدرویش داد |
| چه برجای نوروز و جشن سده | بخشید چندی بآتشکده |
| رباطی که آرام شیران بدست | دگر بر کنامی که ویران شدهست |
| بنیکی روان ورا کرد شاد | بمزد جهاندار خسرو بداد |

(همان، ج ۹، ۱۳۷۸)

۴-۳-۲-۲-۶. زن و مشکل گشایی

زن در شاهنامه، حلال بسیاری از مشکلات خانوادگی است و در بسیاری از بحرانها به کمک مرد می شتابد و به او یاری میسازد؛ از جمله منیژه که در آزادی بیژن نقش عمدهای ایفا کرد و رستم و سپاهان ایران را جهت آزادی بیژن راهنمایی کرد:

| | |
|----------------------------|---------------------------|
| منیژه بیامد بکردار باد | زبیژن به رستم پیامش بداد |
| چو بشنید گفتار آن خوبروی | کز آن راه دور آمده پویپوی |
| بدانست رستم که بیژن سخن | گشادست بر لالهی سرو بن |
| بخشود و گفتش که ای خوب چهر | که یزدان ترا زو مبراد مهر |

| | |
|-----------------------------|----------------------------|
| ترا داد یزدان فریاد بخش | بگوش که آری خداوند رخس |
| ز بهر تو پیمودم این راه دور | ز زوال بایران زایران بتور |
| بود از پی تو کمرگاه و چنگ | بگوش ما را بسان پلنگ |
| شب تیره گوش به آوازدار | چو با او بگویی سخن راز دار |
| شب آید یکی آتش برفروز | ز بیشه فراز آر هیزم بروز |
| دلش زاندهان یکسر آزاد شد | منیژه زگفتار او شاد شد |

(همان، ج ۵، ۴۸۲)

۴-۳-۲-۲-۲-۷. زن و مشاوره

گردیده، خواهر بهرام و زنی خردمند است که همواره برادرش بهرام با او مشورت و از او چاره جویی میکند و او نیز برادرش را پند میدهد:

| | |
|------------------------------|-------------------------------|
| چه بینی بگفتار این انجمن | بدو گفت بهرام کای پاک تن |
| بگفت آن سواران خودکام را | همان خواهرش نیز بهرام را |
| بکژی خرامد همی پای تو | نه نیکویست این دانش و رای تو |
| زهر گونه اندیشه‌های راند نغز | هر آن کس که دانا بد و پاک مغز |
| که دانا نخواهد ترا پارسا | مکن آز را بر خرد پادشا |
| ببسیار سال از برادر کهم | اگر من زنم پند مردان دهم |
| سپهدار لب را بد ندان گرفت | همه انجمن ماند زو در شگفت |

(همان، ج ۷، ۱۲۴۰-۱۲۳۹)

ضحاک در پی خوابی که میبیند و مایهی نگرانش میشود با ارنواز دختر جمشید که در قصر او اسیر است، چاره جویی میکند:

| | |
|-------------------------------|-----------------------------|
| بشاه گرانمایه گفت ارنواز | که بر ما ببايد گشادنت راز |
| توانيم کردن مگر چاره | که بی چاره نیست پتیاره |
| سپهد گشاد آن نهان از نهفت | همه خواب یکیک بدیشان بگفت |
| چنین گفت با نامور ماه روی | که مگذار این را ره چاره جوی |
| تو داری جهان زیر انگشتری | دد و مردم و مرغ و دیو و پری |
| زهر کشوری گرد کن مهتران | از اختر شناسان و افسونگران |
| سخن سر بسر موبدان را بگوی | پژوهش کن و راستی بازجوی |
| چو دانسته شد چاره ساز آن زمان | بخیره مترس از بد بدگمان |
| شه پرمنش را خوش آمد سخن | که آن سرو سیمین برافکند بن |

(همان، ج ۱، ۲۹)

فرود با مادرش جریره، مشورت میکند:

| | |
|-------------------------------|---------------------------|
| بر مادر آمد فرود جوان | بدو گفت کای مام روشن روان |
| از ایران سپاه آمد و پیل و کوس | به پیش سپه در سرافراز طوس |
| چه گویی چه باید کنون ساختن | نباید که آرد یکی تاختن |

(همان، ج ۴، ۳۳۳)

اسفندیار نیز با مادرش کتایون، اینگونه مشورت میکند:

| | |
|---------------------------|----------------------------|
| کتایون قیصر که بر مادرش | گرفته شب و روز اندر برش |
| چنین گفت با مادر اسفندیار | که با من همی بد کند شهریار |

| | |
|-----------------------------|------------------------------|
| همه پرنیان خار شد بر برش | غمی شد ز گفتار او مادرش |
| ز گیتی چه جوید دل تاجور | بدو گفت کای رنجدیده پسر |
| تو داری برین بر فزونی خواه | مگر گنج و فرمان و رأی و سپاه |
| تو داری دگر لشکر و بوم و بر | یکی تاج دارد پدر بر پسر |
| بزرگی و شاهی و بختش تراست | چو او بگذرد تاج و تختش تراست |

(همان، ج ۶، ۷۳۹)

۴-۳-۲-۲-۲-۸. زن و عدل و داد

در شاهنامه هستند زنانی که به پادشاهی رسیده‌اند و عدل و داد برقرار کرده‌اند از جمله:
 «پوران‌دخت» دختر خسرو پرویز که در زمان شاهی او مردم در آسایش و آرامش بوده‌اند:

| | |
|-----------------------------|-----------------------------|
| نخواهم پراگندن انجمن | چنین گفت پس دخت پوران که من |
| توانگر کنم تا نماند به رنج | کسی را که درویش باشد ز گنج |
| که از درد او بر من آید گزند | مبادا ز گیتی کسی مستمند |

(همان، ج ۹، ۱۳۸۲)

و دیگر دختر خسرو پرویز، «آزرمیدخت» است که او هم پادشاهی عادل بوده است:

| | |
|----------------------------|----------------------------|
| گرفت این جهان جهان را بدست | بیامد بتخت کیان برنشست |
| جهان گشته و کار کرده ردان | نخستین چنین گفت کای بخردان |
| کزین پس همه خشت بالین کنیم | همه کار برداد و آیین کنیم |

(همان، ۱۳۸۳)

و دیگر شاهان عادل «همای» دختر بهمن اسفندیار است:

| | |
|--------------------------|-----------------------------|
| در گنج بگشاد و دینار داد | سپه را همه سر به سر بار داد |
|--------------------------|-----------------------------|

برای و بداد از پدر بر گذشت

همی گیتی از دادش آباد گشت

نخستین که دیهیم بر سر نهاد

جهان را به دادو دهش مژده داد

(همان، ج ۶، ۸۰۲)

بنابراین میتوان گفت که فردوسی در زمرهی آن دسته از شاعران و اندیشمندان بزرگ ایران است که در بسیاری از موارد از اجتماع مردسالار آن دوران فاصله گرفته و زاویهی دید مردانه را در بسیاری از جاها به نفع زنان تغییر داده و با نگرش آرمانی به زنان، آنان را با صفاتی همانند وفاداری و خردمندی و دلاوری و زیرکی ممتاز و برجسته کرده است که نمونههای آن ذکر گردید.

۳-۲-۲-۳-۴. نگرش منفی فردوسی نسبت به زن

گاه فردوسی به اقتضای شعر حماسی که شعری مردانه است و با ذهنیت مردسالانه نه به صورت مستقیم؛ بلکه از زبان برخی از شخصیت‌های داستان و تحت شرایط خاصی به نکوهش و خوارداشت زنان و دختران پرداخته است و برخی ویژگیهای منفی را به آنان نسبت داده که در ذیل با ذکر شاهد مثالهایی به نمونههای از خوارمایگی و تحقیر زنان نظری خواهیم انداخت.

۱- نکوهش دخترزایی

۱-۱. در داستان زال و رودابه، پس از اینکه مهراب از عشق زال پهلوان ایرانی به دختر خویش رودابه، آگاه میشود، خشمگین شده و خود را برای کشتن او آماده میکند و در این راستا به یاد سخن نیای خویش می - افتد که میگوید:

مرا گفت چون دختر آید پدید

ببایستش اندر زمان سر برید

نکشتم بگشتم ز راه نیا

کنون ساخت بر من چنین کیمیا

(شاهنامه، ج ۱، ۸۹)

۲-۱. افراسیاب نیز در داستان بیژن و منیژه پس از آنکه آگاه میشود که دخترش (منیژه) پهلوان

ایرانی(بیژن) را به کاخ آورده است، در نهایت خشم و غضب چنین میگوید:

اگر تاج دارد بد اختر بود

کرا از پس پرده دختر بود

به از گور داماد ناید پدر

کرا دختر آید به جای پسر

(همان، ج ۵، ۴۶۰)

۳-۱. قیصر روم هم وقتی که دخترش کتابیون، در میان انجمنی از مردان، گشتاسب را که ناشناس و بیگانه است، به همسری برمیزیند و این خبر را به گوش پدر میرساند، وی در جواب چنین میگوید:

که از پرده عیب آورد بر نژاد

چنین داد پاسخ که دختر مباد

به ننگ اندرون پست گردد سرم

اگر من سپارم بدو دخترم

به کاخ اندرون سر ببايد برید

هم او را و آن را که او برگزید

(همان، ج ۶، ۶۵۳)

۴-۱. وقتی که فریدون، دختران پادشاه یمن را برای پسرانش خواستگاری میکند، پادشاه یمن در مورد دخترانش چنین میگوید:

که ماده شد از تخم نره کیان

بد از من که هرگز مبادم میان

چو دختر بود روشن اخترش نیست

به اختر کس آن دان که دخترش نیست

(همان، ج ۱، ۴۵)

۵-۱. رستم، پس از کشته شدن سیاوش، به کاوس چنین میگوید:

خجسته زنی کاو ز مادر نژاد

سیاوش به گفتار زن شد به باد

(همان، ج ۳، ۲۸۸)

۶-۱. اما بیشتر نکوهشهایی که در مورد زنان از زبان فردوسی جاری میشود، در داستان سودابه مصداق پیدا میکند. فردوسی زن را موجودی ناپاک معرفی کرده و با مظهر پلیدیهای اژدها در یک ردیف قرار داده است: فردوسی در داستان سودابه و گذشتن سیاوش بر آتش برای اثبات بیگناهی، چنین میگوید:

همی خواست دیدن در راستی
ز کار زن آید همه کاستی
چو این داستان سر بسر بشنوی
به آید ترا گر بدین بگروی
زن و ازدها هر دو در خاک نه
جهان پاک ازین هردو ناپاک به

(همان، ج ۳، ۲۲۸)

« بیت نخست نتیجه‌ی همهی نابکاریهای سودابه و منبعث از اعمال زشت و نهاد پلید اوست و بیت دوم تنبیهی خردمندانه است و هیچ عتابی ندارد و در بیت سوم حکمی تند و سخنی تلخ نهفته است.»

(دبیر سیاقی، فردوسی، زن و تراژدی، ۱۳۶۵: ۶۱)

در جایی دیگر گوید:

یکی داستان زد بر این رهنمون
که مهری فزون نیست از مهر خون
چو فرزند شایسته آمد پدید
زمهر زنان دل ببايد برید

(شاهنامه، ج ۳، ۲۳۱)

۱-۷. فردوسی در داستان زال و رودابه، چنین گوید:

دلاور که پرهیز جوید ز جفت
بماند باسانی اندر نهفت
بدان تاش دختر نباشد زبن
نبايد شنیدش ننگ سخن
چنین گفت مر جفت را باز نر
چو بر خایه بنشست و گسترد پر
کزین خایه گرمایه بیرون کنم
ز پشت پدر خایه بیرون کنم

(همان، ج ۱، ۷۹)

۲- عدم راز داری زنان

علاوه بر نکوهش دختر زایی از جهات دیگر نیز زن مورد انتقاد فردوسی قرار گرفته است؛ از جمله در

موارد ذیل:

۱-۲. در داستان رستم و اسفندیار، وقتی اسفندیار مادر را از عزم خود مبنی بر خواستن تاج و تخت از پدر آگاه میکند، با مخالفت مادر مواجه میشود و میگوید:

چنین گفت با مادر اسفندیار

که نیکو زد این داستان هوشیار

که پیش زنان راز هرگز مگوی

چو گویی سخن بازیابی به کوی

(همان، ج ۶، ۷۴۰)

۲-۲. در داستان بیژن و منیژه هم رستم غذا و خورشی را به منیژه میدهد، که برای بیژن ببرد و انگشتری را که نام رستم بر آن حک شده بود در درون آن پنهان میکند وقتی که بیژن آن را میبیند، خیلی خوشحال میشود و وقتی منیژه دلیل خوشحالیاش را از او میپرسد، او در جواب میگوید:

چو باشی بسوگند همداستان

بگویم سراسر تو را داستان

زنان را زبان کم بماند ببند

که گر لب بدوزی ز بهر گزند

(همان، ج ۵، ۴۸۱)

۳- نکوهش مشورت با زنان

که هرگز نبینی زنی رایزن

مکن هیچ کاری به فرمان زن

(همان، ج ۶، ۷۴۰)

کفن بهتر او را ز فرمان زن

کسی کاو بود مهتر انجمن

(همان، ج ۳، ۲۸۸)

۳-۳-۴. نقش اجتماعی زنان در شاهنامه

در شاهنامه هستند زنانی که علاوه بر نقش مادری، همسری و معشوق نقشهای دیگری را عهدهدار هستند؛ از جمله:

۱-۳-۳-۴. کنیزان

نخست لازم است که درباره چگونگی به وجود آمدن کنیز و برده توضیحاتی داده شود. نوال السعدوی در کتاب چهره‌ی عریان زن عرب، اینگونه بیان میکند که «جامعه‌ی پیش از اسلام که بعداً جاهلیت نامیده شد، یک ساخت اجتماعی مبتنی بر بردگی بود. اسیران جنگی مایملک فاتحان شناخته می‌شدند و هر مرد متناسب با امکانات و قدرت‌ش، تعدادی از اسیران را به خانه‌ی خود می‌برد. اسلام در این وضع تغییری ایجاد نکرد، و به مرد اجازه داد که این اسیران زن را به خانه و رختخواب خویش ببرد، بدون اینکه نیازی به ازدواج با آنان داشته باشد. بعلاوه این سیستم هم خوابگی بدون ازدواج، او را به قبول فرزندان متولد شده از آن الزام نمی‌کرد؛ ولی اگر او بچه را می‌پذیرفت، بچه فوراً آزاد شناخته می‌شد و دیگر برده به حساب نمی‌آمد و در نتیجه زن نیز پس از مرگ ارباب خود به خود آزاد می‌شد. تاریخ ادبیات عرب دقیقاً از داستانهای مربوط به زندگی این کنیزان که در معرض انواع سرکوبهای اقتصادی، اجتماعی و جنسی بودند، سرشار است. اربابان این کنیزان را به انجام کارهای مختلف خانگی از قبیل شستشو، پخت و پز، نظافت و هیزم جمع کنی وادار می‌کردند، و به علاوه آن، وظایف نوع دیگری از قبیل آواز خوانی، رقص و پذیرایی از احتیاجات جنسی اربابان نیز بعهده آنان بود. در برخی موارد، ارباب بدنهای آن را به عنوان سرمایه‌های برای کسب سود بکار می‌گرفت و آنان را به یک روسپی حرفه‌ای تبدیل می‌کرد.»

(السعدوی، نوال، چهره‌ی عریان زن عرب، ۱۳۵۹: ۲۱۶)

در دربار شاهان نیز کنیزانی وجود داشتند که در حرمسراها نگهداری می‌شدند و با رقص و آواز خوانی کام بخش خدایان و اربابان خود بودند. آنان معمولاً زیبارو بودند و پوشش و نقابی هم نداشتند و از انواع هنرها مانند موسیقی و رقص و آواز نیز، بهره‌مند بودند.

در شاهنامه نیز، افرادی به عنوان کنیز ایفای نقش کرده‌اند که به تعدادی از آنها اشاره می‌شود.

۱- ماه آفرید

ماه آفرید، کنیز ایرج است که از این شاهزاده بارور می‌شود و دختری به دنیا می‌آورد که با پشنگ ازدواج میکند و از پیوند آنها منوچهر که از شاهان مقتدر شاهنامه است، متولد می‌شود:

شبستان ایرج نگه کرد شاه

برآمد برین نیز یک چندگاه

کجا نام او بود ماه آفرید

یکی خوب چهره پرستنده دید

قضا را کنیزک ازو بار داشت

که ایرج برو مهر بسیار داشت

(شاهنامه، ج ۱، ۵۴)

۲- کنیزک زال و مادر شغاد

که در پرده بود زال را برده‌یی
نوازنده رود و گوینده‌یی
کنیزک پسرزاد روزی یکی
که از ماه پیدا نبود اندکی

(همان، ج ۶، ۷۸۷)

۳- گلنار کنیز اردوان

یکی کاخ بود اردوان را بلند
بکاخ اندرون بنده‌یی ارجمند
که گلنار بود نام آن ماهروی
نگاری پر از گوهر و رنگ و بوی
بر اردوان همچو دستور بود
بران خواسته نیز گنجور بود
برو بر گرامیتر از جان بدی
بدیدار او شاد و خندان بدی

(همان، ۸۸۸)

در مورد کنیزان شاهنامه باید گفت که آنان از «ویژگیهای منشی در خور اعتنایی برخوردار نیستند و نقش آنها در روند رویدادها، نقشی برخاسته از جنسیت آنان است؛ مثلاً ماه آفرید، بیآنکه امتیازی بر دیگر همگنان خود داشته باشد به این دلیل که از یک شاهزاده بارور میشود و منوچهر که یکی از شاهان شاهنامه است متولد میشود، ارجمندی مییابد و همچنین کنیز زال به این دلیل که از زال بار میگیرد و شغاد را به دنیا میآورد و میانجی مرگ جهان پهلوان واقع میشود، اهمیت پیدا میکند.»

(سرامی، از رنگ گل تاریخ خار، ۱۳۷۸: ۸۴۳)

۴-۳-۲. پرستندگان و دایگان

دیگر نقشی که زنان شاهنامه ایفا کرده‌اند نقش «پرستنده» است. پرستندگان همان ندیمه‌ها و دایه‌ها و دختران شبستان نشین دربارند. در بیشتر موارد وظیفه‌ی آنان میانجیگری کردن میان زنان با مردان دلخواه آنان است و آنان معمولاً بانوان خود را به کام می‌رسانند. در واقع دایگان و پرستندگان، دلدادگان را به هم می‌رسانند. در ذیل با شاهد مثالهای به ذکر چند نمونه از نقش دایگان در انجام این وظیفه خواهیم پرداخت:

۱- رودابه، پس از دل بستن به زال به صورت نادیده، عشق خود را با پرستندگان دربار در میان میگذارد و از آنها میخواهد که او را در رسیدن به عشقش یاری دهند:

| | |
|---------------------------|----------------------------|
| همان دوستی از شنیده گزید | مرا مهر او دل ندیده گزید |
| چو بشنید دل خسته آواز او | پرستنده اگه شد از راز او |
| به دل مهربان و پرستندهایم | به آواز گفتند ما بندهایم |
| نگر تا نداند کسی این سخن | یکی گفت زیشان که ای سرو بن |
| ببند و فسون چشمها دوختن | اگر جادویی باید آموختن |
| بپوئیم و در چاه آهو شویم | بپریم با مرغ و جادو شویم |
| بنزدیک او پایگاه آوریم | مگر شاه را نزد ماه آوریم |

(شاهنامه، ج ۱، ۷۸)

۲- در داستان بیژن و منیژه هم، وقتی که منیژه از درون خیمه به بیژن نگریست و چهرهی چون ماه او را دید خیره ماند و پنداشت که پریزادهای از راه رسیده است یا سیاوش زنده گشته است، پس دایه اش را نزد بیژن فرستاد تا علت آمدنش را جویا شود:

| | |
|----------------------------|---------------------------|
| که رو زیر آن شاخ سرو بلند | فرستاد مردایه را چون نوند |
| سیاوش مگر زنده شد گر پریست | نگه کن کان ماه دیدار کیست |
| نیابی بدین بزمگاه اندرا | بپرس که چون آمدی ایدرا |
| برو آفرین کرد و بردش نماز | چو دایه بر بیژن آمد فراز |
| همه روی بیژن چو گل برشکفت | پیام منیژه ببیژن بگفت |
| که من ای فرستاده خوب روی | چنین پاسخ آورد بیژن بدوی |
| از ایرانم از تخم آزادگان | سیاوش نیم نز پریزادگان |
| بپیموده بسیار راه دراز | بدین بزمگاه آمدم فراز |

مگر چهره دُخت افراسیاب

نماید مرا بخت فرخ بخواب

چو بیژن چنین گفت شد دایه باز

بگوش منیژه سراپید راز

(همان، ج ۵، ۴۵۹-۴۵۸)

۳- در داستان سودابه و سیاوش هم، سودابه برای رسیدن به عشقش به حیل‌های متوسل می‌شود و زن افسونگری که بچه‌های در شکم داشته و همیشه همراه او بوده، نزد خود فرا می‌خواند و راز خود را با او در میان مینهد و از او می‌خواهد که دارویی بخورد تا بچه را بیفکند و آن گاه بچه را به او دهد تا نزد کاووس برد و به او بگوید که بچه از آن بوده است و این چنین به دست سیاوش کشته شده تا بدین ترتیب سیاوش گناهکار شناخته شود و ارزش و اعتبار خود در نزد کاووس بیفزاید:

پر از جادوی بود و رنگ و فسون

زنی بود با او سپرده درون

همی از گرانی بسختی گذاشت

گران بود و اندر شکم بچه داشت

کز آغاز پیمانان خواهم نخست

بدو راز بگشاد و زو چاره جست

تهی مانی و راز من نشکنی

یکی داروی ساز کین بگنی

چنین کشته بر دست اهریمنند

به کاوس گویم که این از منند

بفرمان و رایت سرافگندهام

بدو گفت زن من ترا بندهام

(همان، ج ۳، ۲۲۶)

۴-۳-۳. مادران

در پایان اشاره به نقش مادران در شاهنامه، لازم و ضروری است. چون مادران همواره اندرزگوی فرزندان‌شان بوده‌اند و بسیاری از قهرمانان داستان در هنگام سختی و مشکلات به مادرانشان پناه برده‌اند یا از آنان چاره‌جویی کرده‌اند: «از مادران بلند آوازه حماسه از فرانک، سیندخت، رودابه، تهمینه، جریره، فرنگیس، کتایون، روشنک مادر اسکندر، مادر کسری و مادر نوشزاد میتوان یاد کرد.

از این مادران فرانک، سیندخت، جریره، فرنگیس و کتایون از عواطف مادری بسیار ژرفی برخوردارند و از میان آنان جریره از همه نازک دلتر و عاطفیت‌تر است. این مادر داغدار پس از جان سپردن فرزند دل‌بند خویش فرود، با پاره کردن شکم خود در کنار پیکر بیجان فرزندش، خودکشی میکند.»

(سرامی، از رنگ گل تاریخ خار، ۱۳۷۸: ۸۴۵)

در ذیل شاهد مثالهای در این زمینه ذکر خواهیم کرد:

۱- احترام به مادر

در شاهنامه مادران همواره غمخوار فرزندانشان هستند و فرزندان دعای خیر مادر را همیشه طلب می کنند:

رخش رنگ بر جای و دل هم بجای

چو رستم به رخس اندر آورد پای

همی زار بگریست دستان بروی

بیامد پر از آب رودابه روی

نه بگزیدم این راه بر آرزوی

بدو گفت کای مادر نیکخوی

به یزدان چه امید داری همی

مرا در غم خود گذاری همی

تو جان و تن من بزهار دار

چنین آمدم بخشش روزگار

(همان، ج ۲، ۱۴۹)

فریدون نیز برای یافتن آرامش قلبی و جنگ با ضحاک، همواره مادر را غمخوار خود میدانند و به او پناه

میبرد:

جهان پیش ضحاک وارونه دید

فریدون چو گیتی بر آن گونه دید

بسر بر نهاد کلاه کیان

سوی مادر آمد کمر بر میان

ترا جز نیایش مبادا ایچ کار

که من رفتنیام سوی کارزار

همی خواند با خون دل داورش

فرو ریخت آب از مژه مادرش

سپر دم ترا ای جهاندار من

بیزدان همی گفت زهار من

(همان، ج ۱، ۳۴)

گاه دیده میشود که پهلوانان برای نشان دادن اصالت خود، به ذکر نام مادرانشان میپردازند.

رستم:

کز و کشور سند شاداب بود

همان مادرم دخت مهرباب بود

(همان، ج ۶، ۷۵۸)

اسفندیار:

که او بر سر رو میان افسر است

همان مادرم دخت قیصر است

(همان، ۷۵۹)

کیخسرو:

که بگذشت زان سان بدریای آب

کجا مادرم دخت افراسیاب

(همان، ج ۵، ۶۴۱)

جهان پهلوان رستم نیز در نبرد با افراسیاب میگوید: « مرا مادرم مرگ نام تو کرد» این نشانهی آن است که نامگذاری و پرورش دادن چنین پهلوانی در ارتباط مستقیم با مادر است. مادران همیشه محرم اسرار دخترانشان بوده‌اند از جمله سیندخت که از رودابه میخواهد که راز خود را بر وی بگشاید:

گزین کردی از ناز برگاه چاه

برودابه گفت ای سرافراز ماه

که ننمودت آشکار و نهان

چه ماند از نکو داشتی در جهان

همه رازها پیش مادر بگوی

ستمگر چرا گشتی ای ماه روی

همی مهر جان مرا بشکرد

به مادر چنین گفت کای پر خرد

چنین مهر اویم بر آتش نشاند

سپهدار دستان بکابل بماند

جهانم نیززد بیک موی او

نخواهم بدن زنده بی روی او

(همان، ج ۱، ۸۸)

به طور کلی باید گفت که در ادبیات فارسی، همواره مادر مورد ستایش واقع شده و هیچ یک از گویندگان و نویسندگان و صاحب نظران، زبان به طعن و نکوهش وی نگشوده‌اند و همیشه از منزلتی والا برخوردار بوده است و این احترام و بزرگداشت هم در شاهنامه به چشم میخورد.

۴-۳-۴. ازدواجهای رایج در شاهنامه

درآمد

ازدواج از اصول بنیادین اجتماع است که در جوامع و سنتهای مختلف، متفاوت است و یکی از ارزشهای رایج و معمول در شاهنامه به جا آوردن امر ازدواج بوده است و این امر از موضوعات مهم و داستانساز شاهنامه است؛ زیرا در شاهنامه بیشتر عشق و عاشقیها به ازدواج ختم شده است به استثنای عشق « سودابه» به نا پسری خود « سیاوش» و عشق « شیرویه» به نامادری خود « شیرین»، اما به گفته قدمعلی سرامی « بیشتر ازدواجهای شاهنامه میان ایران و بیگانگان صورت میگیرد و همین ازدواجهاست که سرانجام رویدادهای دردناک حماسه را رقم میزند. ازدواج با محارم از دست ازدواج خواهر با برادر، مادر با فرزند، نیز در شاهنامه روی داده است که چون با فرهنگ ایران بعد از اسلام خوانا نیست، دارای شور و حال داستانی است. همچنین ازدواج مرد با چند خواهر به طور همزمان که هم دارای غرابت است و هم مخالف آیین روزگار پرداختن شاهنامه از سوی استاد طوس.»

(سرامی، از رنگ گل تاریخ خار، ۱۳۷۸: ۵۰۲-۵۰۱)

در ذیل با ذکر شاهد مثالهای به انواع ازدواجهای رایج در شاهنامه اشاره خواهد شد:

۱- ازدواج با محارم

بهمن اسفندیار، دختر خود هما را به زنی میگیرد:

| | |
|--------------------------|-----------------------------|
| دگر دختری داشت نامش همای | هنرمند و با دانش و نیک رأی |
| همی خواندنی ورا چهرزاد | ز گیتی به دیدار او بود شاد |
| پدر در پذیرفتش از نیکوی | بران دین که خوانی همی پهلوی |
| همای دل افروز تاینده ماه | چنان بد که آبستن آمد ز شاه |

(شاهنامه، ج ۶، ۸۰۱)

فردوسی، این ازدواج را به رسم و آیین پهلوی معرفی میکند و نشان میدهد که خود اینگونه پیوند را موجه نمیداند.

۲- تعدد زوجات

نمونه‌های دیگر از ازدواجهای شاهنامه، «تعدد زوجات» بوده به گونه‌های که زنان را دسته جمعی عقد می‌کردند؛ و آنها را در حرمسراها نگهداری میکردند. به عنوان مثال بهرام گور شبانه با هر چهار دختر آسیابان پیوند میبندد:

از آن دختران آنک بدنامدار

برون آمدند از میانه چهار

یکی مشک نام و دیگر سیسنگ

یکی نام نار و دگرسوسنگ

بر شاه رفتند با دست بند

به رخ چون بهار و ببالا بلند

(همان، ج ۷، ۹۸۸)

بدو گفت بهرام کاین هرچهار

بمن ده و زین بیش دختر مکار

(همان، ۹۸۸)

همچنین بهرام، سه دختر برزین دهقان را در یک شب همزمان به عقد خویش در میآورد. پدر آنها به بهرام میگوید:

ترا دادم و خاک پای تواند

همه هر سه زنده برای تواند

مهین دخترم نام ماه آفرید

فرانک دوم و سیوم شنبلید

پسندیدشان شاه چون دیدشان

زبانو زنان نیز بگزیدشان

(همان، ۹۹۵)

۳- ازدواج با بیگانگان

ازدواج پسران فریدون با دختران سرو پادشاه یمن:

۱-۳. فریدون برای انتخاب همسرانی شایسته و هم شأن برای پسران خود، نمایندگانی را به سراسر جهان میفرستد و از آن میان سه دختر پادشاه یمن را انتخاب میکند:

| | |
|-----------------------------|------------------------------|
| فریدون از آن نامداران خویش | یکی را گرانبمایهتر خواند پیش |
| بدو گفت برگرد گرد جهان | سه دختر گزین از نژاد مهان |
| سه خواهر ز یک مادر و یک پدر | پری چهره و پاک و خسرو گهر |

(همان، ج ۱، ۴۲)

| | |
|-----------------------------|---------------------------|
| بفرمود موبدی پرهنر | بباید و بخواهد ورا از پدر |
| چو بشنید شاد شد | بسان یکی سرو آزاد شد |
| بدان پهلوان زاد آن دخت خویش | بدان سان بودست آیین ویکش |

(همان، ج ۲، ۱۸۸)

۲-۳. ازدواج بیژن با منیژه دختر افراسیاب که به گرفتار شدن بیژن در چاه گرگساران میانجامد:

| | |
|-----------------------------|----------------------------|
| چو از کارکردن پردخت شاه | بارام بنشست بر پیشگاه |
| بیژن بفرمود کاین خواسته | ببر سوی ترک روان کاسته |
| برنجش مفرساد سردش مگوی | نگر تا چه آوردی او را بروی |
| تو با او جهان را بشادی گذار | نگه کن بدین گردش روزگار |

(همان، ج ۵، ۴۸۹)

۳-۳. ازدواج پرویز با مریم دختر قیصر روم که این ازدواج به مسموم شدن مریم بردست شیرین می

انجامد:

| | |
|-------------------------|--------------------------------|
| یکی دخترش بود مریم بنام | خردمند و با سنگ و با رای و کام |
|-------------------------|--------------------------------|

به خسرو فرستاد بایین دین

همی خواست از کردگار آفرین

بپذیرفت دخترش گسته‌م گرد

بآیین نیکو بخشرو سپرد

(همان، ۱۲۸۹)

۳-۴. ازدواج پرویز با شیرین ارمنی که سرانجام آن خودکشی شیرین، کنار پیکر بیجان همسرش است:

بموبد چنین گفت شاه آن زمان

که بر ما مبر جز بنیکی گمان

مرین خوب رخ را بخشرو دهید

جهان را بدین مزده نو دهید

مرا ورا بآیین پیشی بخواست

که آن رسم و آیین بد آنگاه راست

(همان، ج ۹، ۱۳۴۴)



فصل پنجم

(تجزیه و تحلیل داده‌ها)

۱-۵. مقایسه‌ی اجتماع لیلی و شیرین (دو قهرمان زن داستان نظامی)

داستان « لیلی و مجنون » نظامی، داستان ملال انگیز بدون هیجانی است که از فر و جلال شهریاری و رود و می و کامکاری خبری نیست و عاری از شکوه تجملی است. عشق لیلی و مجنون در محیط خشک و سوزان عربستان که تا قرن‌ها پیش از آن دختر را مایه‌ی ننگ میدانستند و آنان را زنده به گور میکردند و میان زن و مرد تفاوت از زمین تا آسمان بود، شکل گرفت. عشقی که با دختری از بی پشت و پناهان و تحقیر شدگان روزگار؛ اما بهرهمند از زیبایی و دلانگیزی، آغاز گردید؛ همان دختری که نظامی صفاتی همانند پرده‌نشین، گوشه‌نشین، بت خرگهی و ... را به او نسبت میداد که همهی این صفات از محدودیت او حکایت میکرد.

عشق « لیلی و مجنون » از نگاه معصومانهی دو کودک که عاری از تمنیات جنسی و وابستگی خاطر بود، شکل گرفت. آن نگاه معصومانهای که در نظر مردان خشن قبیله از مقوله‌ی گناهان کبیره به حساب می‌آمد و منجر به محدودیت بیش از پیش لیلی میگردد. لیلی در اجتماعی رشد کرد که از مروت و انسانیت خبری نبود و سرشار از خشونت و کینه‌جویی و عقده‌گشایی بود و کوچکترین لغزش و خطایی، جوابش زور شمشیر بود. زندگانی لیلی بدون هیچگونه اعتراضی و شکوه و شکایتی سراسر تسلیم بود، آن هم در جامعه‌ای که زنان بدون اینکه ارزش و اعتباری داشته باشند به زندگی خفتبار خود ادامه میدادند. اجتماعی که تحت حاکمیت نظام مردسالاری بود و زنان صاحب هیچگونه استقلال شخصی نبودند و این مردان بودند که برای آنان تصمیم میگرفتند و سرنوشت آنان را تعیین میکردند؛ اما برخلاف دنیای لیلی، دنیای « شیرین » دنیای جسارتها و گستاخیها بود، دنیایی که ارزشهای آن بکلی متفاوت بود. شیرین، برخلاف لیلی که زندانی حرمسرای پدر بود، او خود به دنبال عشق خود میرفت، بدون اینکه مانعی سد راهش گردد. او با ظاهری نه چندان محبوب و سرو موی فرو هشته، سوار بر اسب از ارمن تا مداین میتازید و خواهان وصال محبوب بود و شکوه و جلال شاهانه‌ی خسرو پرویز و قدرت مردانه‌اش در برابر شیر زنی چون شیرین زیبا رو و مغرور که ستاره‌ی بزم دیوان نظامی بود، بی اثر بود. در این دیار، زن بودن و زیبا بودن لازمهاش محدودیت و حقارت نبود و همانند دنیای لیلی مردان برای رسیدن به زنان دلبنده‌شان به زور شمشیر و انبوهی لشکر متوسل نمی‌شدند؛ زیرا میدانستند که این حربه بی‌اثر است و شجاعت و قدرت زنان از فر و جلال مردان بیشتر و کارآمدتر است.

شیرین در زیر دست زنی رشد و نمو پیدا کرد که شه بانوی مقتدر و توانگری بود و بر اقلیم وسیعی حکم می‌راند. او عمهی شیرین بوده و در همه جا سعادت و خوشبختی او را مد نظر داشته و مدام او را پند و اندرز میداد؛ بنابراین طبیعی بود که خود او نیز بتواند به شاهی برسد، قدرت یابد و در برابر مردان قد علم کند و برای بدست آوردن مرد محبوبش تلاش نماید؛ در نتیجه در چنین اجتماعی از جور و ستم مردان خبری نبود و زنان میتوانند آزادانه برای خود تصمیم بگیرند و حتی به قدرت نیز برسند؛ اما لیلی در زیر دست مادری بالنده شد که حتی خود او نیز جرأت آنرا نداشت که سفرهی دلی پیش شوهرش بگشاید و یا اینکه خود را شریک زندگی او به حساب بیاورد. مادری که به حکم طبیعت میبایست محرم اسرار دخترش باشد؛ اما در واپسین لحظات زندگی لیلی از راز دلدادگی او باخبر شد که دیگر کار از کار گذشته بود.

۵-۱-۱. در زندگی « شیرین و لیلی » مرد دومی هم وجود دارد که در زندگی آنان، تحولی ایجاد می

کنند:

در زندگی « لیلی »، این سلام با موقعیت بالای اجتماعش وجود دارد که با تکیه بر سیم و زر و با تعیین شیربهای سنگین، و بدون نظرخواهی از لیلی، او را به عقد خویش در میآورد، بدون اینکه لیلی به او کوچکترین علاقهای و روی خوشی نشان دهد؛ اما این سلام به اینکه روزی یک بار قیافهی غمزدهی همسرش را ببیند، راضی و خشنود است. در نهایت این سلام بدون اینکه کامی از لیلی بگیرد، از دنیا میرود. این امر برخاسته از حاکمیت نظام مردسالارانه است که بدون کوچکترین توجهی به نظر دختر، او را به عقد مردی در میآوردند که علاقهای به او ندارد؛ اما مرد دوم زندگی « شیرین »، فرهاد کوهکن است که به خاطر عشق به شیرین دل کوه را میخراشد و از آشفته حالی و سرگردانی خود سخنی به میان نمیآورد. شیرین هم از تعلق خاطر فرهاد آگاه است؛ اما به خاطر غرور، عفت و حفظ شخصیت خویش به عشق او پاسخی نمیدهد و در نهایت حس حسادت شاه کینه جویی (چون خسرو پرویز) که از مناظره با فرهاد درمانده است و با دادن خبر دروغ مرگ شیرین به فرهاد، او را از پای درمیآورد.

۵-۱-۲. عشق « شیرین و لیلی » در زندگی مرد مورد علاقهبیشان تحولی میآفریند:

شیرین پس از پشت سر نهادن فراز و نشیب بسیار بالاخره به وصال خسرو میرسد؛ اما در ابتدای کار با وجود نیاز خاموشی که جانش را میخورد، عفاف و خویشتنداری خود را حفظ کرده و هدفش تصفیهی

خسرو از عشق آلوده به گناه بود. او با پند و اندرزهایی که به خسرو میداد و با گفتن این واقعیت که زندگی تنها توجه به عیاشی و بلهوسی و خواسته‌های نفسانی نیست و در هر کاری رعایت تعادل شرط عقل است و بسیاری پند و اندرزهای دیگر، او را در مسیر صحیح زندگی قرار میداد و مایه بخش ترقیات آینده‌ی خسرو میشد؛ اما عشق لیلی بدینگونه نیست؛ زیرا پس از اینکه لیلی را از مکتبخانه باز گرفتند و در خانه‌های بام و در بسته زندانش کردند، قیس از دیدار او محروم شد و سر به کوه و بیابان نهاد و با دام و دد انس گرفت و کار جنونش روز به روز بالا گرفت تا آنجایی که اندرز و نصیحت پدر و مادرش نیز کارساز نبود و در نهایت به مجنون لقب داده شد و آوازی کوه و بیابان گردید؛ بنابراین میتوان گفت که وضعیت آشفتگی مجنون قطعاً ناشی از عشق لیلی بود که سبب شد به او لقب دیوانه داده شود.

۵-۲. اما مقایسه‌ی « شیرین » در دو منظومهی نظامی و فردوسی

کل داستان « خسرو و شیرین » هم در دیوان نظامی مشهود است و هم در اثر فردوسی، و محتوا و درونمایه یکی است؛ اما در چگونگی شکلگیری عشق آندو اختلاف هست که قبلاً شرح داده شد، و برای پرهیز از دوباره کاری، از تکرار آن خودداری مینمایم؛ اما اشتراکات و افتراقات آندو را به اختصار شرح می‌دهم:

۵-۲-۱. وجه افتراق دو منظومهی نظامی و فردوسی در طرح عشق « شیرین و خسرو »

چون شاهکار فردوسی یک اثر حماسی است، بیشتر شرح دل‌آویزها و جنگ‌آویزهای قهرمانان داستان به چشم می‌خورد و گفت و شنوهای عاشقانه در آن کمرنگ است و حتی وصف معاشقات به زبان کنایه و استعاره نیز در آن وجود ندارد، مگر بندرت. این نبود عشق برداستان خسرو و شیرین که داستانی عاشقانه است، اثر گذاشته و نقش شیرین که عشق‌آفرین است، کمرنگ است. شاید علت این امر این باشد که عمر حکیم طوس هنگام پرداختن به نظم شاهنامه از شصت گذشته بود و پرداختن به عشق که لازمه‌ی آن شور و حال جوانی است، برای او مناسب نبوده است. علت دیگر مرگ فرزند سی و هفت ساله‌اش بوده که تأثیر درد و رنج فراق او اجازه‌ی اشتغال به نظم چیزی از انواع هوسنامه را به او نمیداده است. خود نظامی هم در مورد خالی بودن شاهنامه از عشق گفته است:

حکیمی کان حکایت شرح کرده‌ست

حدیث عشق از ایشان طرح کرده‌ست

من نگفتم هرچه دانا گفت از آغاز

که فرخ نیست گفتن گفته را باز

(خسرو و شیرین، ۱۳۷)

همچنین به علت حماسی بودن اثر بیشتر فر و جلال خسرو خودنمایی میکند و نقش شیرین در آن بسیار کم‌رنگ است و از آن بیتابیهای عاشقانه و قهر و آشتیهای شورانگیز که در داستان نظامی انعکاس دارد، خبری نیست. علاوه بر آن، شیرین در شاهنامه ملکه‌ی ارمن یا بانوی نژاده از هیچ سرزمین دیگری نیست؛ بلکه زیبارویی فاقد اصل و تبار عالی و اشرافی است با سابقه‌ی عشقی که چندان مایه‌ی آبرومندی نیست. گویا در زمان جوانی با خسرو، سر و سرّی داشته است؛ اما هنگامی که بعد از مدتها که از هم بریده میشوند و دوباره خسرو پس از رسیدن به پادشاهی او را میبیند و با او آهنگ ازدواج میکند، با مخالفت موبدان و بزرگان کشور مواجه میشود و خسرو با یک نمایش تمثیلی که قبلاً شرح داده شد ازدواج با او را در نزد بزرگان موجه میسازد و پس از ازدواج بانوی اول شبستان شاه میگردد و دیگر تا زمانی که خسرو در بند شیرویه (پسرش) اسیر میشود، نامی از شیرین به میان نمیآید؛ اما در دیوان نظامی، شیرین قهرمان داستان است و در تمام حوادث و رویدادهای داستان، سیمای او بر تمام اشخاص و مناظر داستان سایه میاندازد و در میان شکوه و تجمل شاهی خسرو هیچ چیز درخشانتر و پررنگتر از وجود شیرین نیست و در سراسر داستان حادثه آفرین است و ستاره‌ی بزم دیوان نظامی است و در چالاک‌ی و رعنائی نظیر ندارد. او برخلاف شیرین فردوسی که از طبقات پایین جامعه است، شاهزاده‌های ارمنی است که زیردست زنی که بر اقلیم وسیعی حکمرانی کرده، پرورش یافته است و خوی و خصلتی شاهانه دارد و قهرمانانه برای رسیدن به عشقش تلاش میکند و در مجموع فضای قصه، یک سر و گردن از خسرو بلندتر به نظر میرسد. همچنین در داستان فردوسی از «فرهاد و شکر اصفهانی» سخنی به میان نیامده، اما در داستان نظامی آن دو در مقابل شیرین و خسرو قرار میگیرند و بخشی از داستان را شکل میدهند.

۲-۲-۵. وجه اشتراک شخصیت شیرین در دو منظومه‌ی فردوسی و نظامی.

در هر دو منظومه، «شیرین» مظهر «وفاداری و عشق» است و هر دو از ویژگی اخلاقی «بخشنده‌گی» نیز برخوردارند. چنانکه در شاهنامه شیرین پس از مرگ خسرو، قسمتی از دارایی او را به درویشان و نیازمندان

میدهد و « شیرین » نظامی هم چنین کاری میکند؛ هرچند در شاهنامه‌ی فردوسی، شیرین گذشته‌ی آبرومندانهای نداشته است؛ اما بعد از رسیدن به خسرو با عفت و وقار زندگی میکند، چنانکه هنگامی که شیرویه بعد از مرگ خسرو او را گناهکارترین زن ایران میداند. او در حضور بزرگان کشور روی خود را و چادر خود را می‌گشاید تا بنماید که در چه درجه از کمال و زیبایی بوده است و با این سخن که پیش از این کسی روی مرا ندیده بود، از خود دفاع مینماید و پارسایی و پاکی را برای خود یک افتخار میداند. شیرین، دیوان نظامی هم در سراسر داستان در مقابل کامجوییهای هوسآلود خسرو پاکی و متانت خود را حفظ مینماید و در حفظ عفاف و خویشتنداری خویش سرسختی میورزد؛ بنابراین هر دو مظهر « پاکی و پارسایی » در مقابل شوهرانشان نیز هستند. هر دوی آنها با خودکشی در کنار پیکر بیجان همسر به زندگی خود خاتمه میدهند و وفاداری و عشق به همسر را به اثبات میرسانند؛ اما شیوه‌ی کشته شدن آنان متفاوت بوده، در دیوان نظامی « شیرین » با فرو بردن دشنهای بر پهلوی خویش، جان به جان آفرین تسلیم میکند و در شاهنامه فردوسی « شیرین » با خوردن زهر خود را مسموم میکند؛ اما هر دو بعد از مرگ شوهرشان اقدام به این کار میکنند؛ بنابراین اسطوره‌ی « وفاداری و عشق » نسبت به همسر هستند. هر دو در هنگام زندگی با همسرانشان از وجود رقیبی به اسم « مریم » رنج می‌برده‌اند و در صدد از میان بردن او بوده‌اند و حس حسادت زنانه سبب میشود که او را از پای درآورند. فردوسی اشاره میکند که شیرین با دادن زهر به مریم او را مسموم کرده و از میان برده است و نظامی معتقد است که شیرین مستقیماً در مرگ مریم دست نداشته؛ بلکه زهر همت و حسادت به شیرین از جانب مریم، آنقدر قوی بوده که سبب مرگ او شده است. در هر صورت هر دو شیرین به طور مستقیم و غیر مستقیم در مرگ مریم دست داشته‌اند و سعی در کشتن رقیب عشقی خود کرده‌اند.

۵-۲-۳-۱. « شیرین » و « لیلی » در دیوان نظامی و « منیژه » در شاهنامه‌ی فردوسی

وجه اشتراک:

- هم شیرین در دیوان نظامی و هم منیژه در شاهنامه به خاطر عشق تاج و تخت شاهی را از کف می دهند تا به وصال محبوب برسند.
- هم « شیرین » در دیوان نظامی و هم « منیژه » در شاهنامه‌ی فردوسی، در « ابراز عشق » پیش قدم بوده‌اند و شیرین با دیدن تصویر خسرو به دنبال صاحب صورت راهی مدین می‌گردد و نادیده عاشق میشود و منیژه

نیز پس از آنکه بیژن را زیر درخت سرو میبیند با نخستین نگاه عاشق او میشود و برای کسب اطلاع بیشتر از او، دایهی خود را به نزد بیژن میفرستد و سپس عشق خود را به او ابراز میکند؛ اما عشق لیلی و مجنون در مکتبخانه شکل میگیرد و عشق شیرین (شاهنامه) یادگار دوران جوانی شیرین و خسرو بوده است.

- شیرین و منیژه و همچنین لیلی هم برای محکم کردن عشق خود به نیرنگهایی دست زدهاند و مرتکب خیانتی شدهاند.

- منیژه برای اینکه نمیتواند دوری و جدایی از بیژن را تحمل کند، در شراب وی داروی بیهوشی میریزد و وی را در حال مستی به کاخ میآورد و در نتیجه این کار، بیژن گرفتار میشود.

- شیرین در شاهنامه، از سر رشک زنانه مریم دختر قیصر روم، رقیب عشقی و همچنین هویش را با زهر مسموم میکند و از میان برمیدارد.

- لیلی به خاطر دوست داشتن مجنون، به همسر شرعی و قانونیاش روی خوش نشان نمیدهد و هر چند در ظاهر با ابن سلام زندگی میکند؛ اما دل در هوای یاری دگر دارد و این دو هوایی میتواند خیانت به همسر محسوب شود.

وجه افتراق:

منیژه، بیژن را برخلاف شیرین با دارویی بیهوش کرده و به کاخ خود میآورد و دلیل بیهوش کردن بیژن به وسیلهی منیژه میتواند به خاطر هوسبازی و هر چه بیشتر کامیاب شدن منیژه از بیژن باشد؛ اما شیرین نظامی بالعکس در مقابل عشق خسرو با مالک نفس خود بودن و با سلاح عفاف و خویشنداری در مقابل هوسهای گناهآلود خسرو به ستیز میپردازد و تنها با مهر و کابین شرعی خواستار کامجویی از اوست و برای دستیابی به او به حيله و نیرنگ متوسل نمیشود؛ بنابراین از لحاظ اخلاقی میان آنان تفاوت است؛ زیرا منیژه، بندهی غریزه‌ی جنسی خود بوده و برای دست یافتن به بیژن به نیرنگ متوسل میشود؛ اما شیرین پایبند آیین و اخلاقی است و در چهارچوب مهر و کابین خواستار دستیابی به خسرو است.

وجه اشتراک

شیرین دو منظومه‌ی « نظامی و فردوسی»، حتی پس از مرگ خسرو پرویز نیز به همسر خود وفادار هستند، زیرا آنان سرانجام در کنار پیکر بیجان خسرو خود را از پای در می‌آورند تا مبادا شیرویه پسر خسرو پرویز به حریم آنها تجاوز کند؛ دل نبستن لیلی هم به شوهرش نتیجه‌ی اختناقها و استبدادهای جامعه‌ی مردسالار است که ناخواسته به همسری مردی که کوچکترین علاقه‌ای به او ندارد، در می‌آورند؛ ولی او همواره به عشقش که مجنون است و به خاطر او دیوانه و سرگشته شده، وفادار است.

منیژه هم درست است که در ابتدا خود مایه‌ی گرفتاری بیژن را فراهم می‌آورد؛ اما پس از در بند افتادن و به چاه انداختن بیژن توسط افراسیاب، منیژه از دست پدر گریخته و شبانه روز نگهبان و همراه بیژن است و با میل و رغبت پرستاری او را به عهده می‌گیرد و سرانجام با برقرار کردن ارتباط با رستم وسایل آزادی بیژن را فراهم می‌آورد و پس از ازدواج با او به او وفادار میماند. تقریباً در تمام شاهنامه و همچنین در منظومه‌ی « خسرو و شیرین» نظامی، زنان وفادار به شوی خویش هستند و در غم و شادی شریک و دمساز آنان هستند.

۳-۵. بیان ویژگیهای منفی شخصیت زن در دیوان نظامی و شاهنامه‌ی فردوسی در منظومه‌های یاد

شده

۳-۵-۱. وجه افتراق

هم فردوسی در شاهنامه و هم نظامی، گاه از زبان شخصیتها و قهرمانهای داستان و گاه به زبان خود، زنان را نکوهش کرده‌اند؛ از جمله در شاهنامه، فردوسی از زبان مهرباب کابلی پس از آنکه از عشق دخترش (رودابه) به پهلوان ایرانی (زال) آگاه میشود به نکوهش دختر میپردازد و در جایی دیگر افراسیاب در این نگرش با مهرباب همدستان است و با شنیدن خبر دلدادگی دخترش منیژه با بیژن، او نیز به نکوهش دختر میپردازد. گویا شاهنامه در روزگاری سروده شده است که دختر زایی و داشتن دختر یک نوع رنج بوده است و قدم او نحس و شوم به حساب می‌آمده است.

در داستانهای «فردوسی» بدهاند زانی که نقشی سیاه را عهدهدار بدهاند، از جمله سودابه که با عشق به ناپسری خود (سیاوش) موجبات کشته شدن او را فراهم آورده و سبب کینهتوزیهای فراوانی میان ایرانیان و تورانیان گردیده است. بر همین اساس فردوسی معتقد است که وجود زن دارای ارزش و اعتبار خاصی نیست و ارزش او به پسر زایی اوست و پسرانی که به دنیا میآورد به زندگی او ارزش میدهد و مایهی خوشحالی شوهرانشان میگردد و پسرزایی را ویژگی مطلوب زنان میداند:

زشوی خجسته بیفزاید او

دگر آنکه فرخ پسر زاید او

(شاهنامه، ج ۹، ۱۳۷۷)

همچنین فردوسی معتقد است که زن به خاطر فرزند عزیز است و آنان برای اینکه مردان دیگری را به وجود بیاورند، تشکیل زندگی دادهاند؛ بنابراین بعد از به دنیا آوردن فرزندان، بویژه فرزند پسر، باید از آنان دل برید:

ز مهر زنان دل بیاید برید

چو فرزند شایسته آمد پدید

(همان، ج ۳، ۲۳۱)

در نتیجه زنان به مثابه پرورندگان چنین فرزندان، سزاوار ستایشند؛ اما نظامی در هیچ جای آثارش مستقیماً دخترزایی را نکوهش نکرده و پسرزایی مورد ستایش قرار نداده است و اگر زبان به ناسزای زنان گشوده باشد از زبان شخصیت‌های داستان بوده است؛ آن هم بر اساس شرایط خاصی، ویژگیهای اخلاقی منفی را برای زنان در نظر گرفته، نه اینکه در اصل وجود دختران را ناپسند بداند و وجود پسران را مقبول و پسندیده. در هیچ یک از آثارش از زنی همانند سودابه و عشقی همانند عشق او سخن به میان نیامده؛ بلکه تمام زنان دیوان نظامی از خردمندی و صداقت و راستگویی و عشقی پاک برخوردار بدهاند از جمله عشق شیرین و لیلی که تا آخرین لحظهی عمر به عشقشان پایبند بدهاند.

نظامی در داستان «لیلی و مجنون» از زبان شخصی که خبر عروسی لیلی را به مجنون میدهد، چند بیتی را در مورد بیوفایی و کم‌عهدی زنان میسراید، این ناشی از بدخواهی آن شخص بوده است؛ همچنین در داستان «خسرو و شیرین» وقتی که خسرو از مریم میخواهد که شیرین را به قصر خویش بیاورد، مریم که

خود زن است؛ اما از سر «حسادت» برخی صفات و ویژگیهای منفی را به زنان نسبت میدهد؛ از جمله دورویی، بیوفایی و کم عهدی.

۵-۳-۲. وجه اشتراک

هم فردوسی و هم نظامی از زبان برخی از شخصیت‌های داستان صفات اخلاقی منفی را به بعضی از زنان نسبت داده‌اند نه هر زن؛ از جمله: حسادت، بی وفایی، عدم رازداری، عدم مشورت با زنان.

علاوه بر ویژگیهای منفی که درباره‌ی بعضی از زنان گفته شده ویژگیهای مثبتی را هم به زنان نسبت داده‌اند، از جمله: خردمندی، وفاداری، شرم و حیا، کیاست و درایت.

- در هر دو اثر «فردوسی و نظامی»، زنان هر ویژگی منفی هم داشته باشند در مقام مادری ارجمندند و نقشی والا و مقدس دارند و نقش آنان در تعیین سرنوشت فرزندان و تربیت آنان غیر قابل انکار است. آنان همه جا محرم اسرار، غمخوار، رهنما و حلال مشکلات فرزندانشان هستند و مردان در هر مقام و مرتبهای که باشند، هرگاه با مشکلی برخورد نمایند، اولین کسی که گرفتاری خود را با او درمیان مینهند، مادر است. مادران نمونه‌ی شاهنامه عبارتند از: فرانک مادر فریدون که فریدون هنگام جنگ با ضحاک در انتظار دعای خیر مادر بود، سیندخت مادر رودابه، تهمینه مادر سهراب، کتابون مادر اسفندیار.

مادران نمونه‌ی دیوان نظامی، یکی «مادر لیلی» است که غمخوار فرزندش بود ولیلی درواپسین لحظات عمر راز دلدادگی خود را بر وی گشود. «مادر مجنون» که همواره مجنون را از این عشق برحذر میداشت؛ اما پند و اندرزهایش کارساز نبود و در نهایت غم سرگشتگی و آوارگی مجنون او را از پای درآورد. خود نظامی هم با احترام از مادرش یاد میکند:

مادر صفتانه پیش من مرد

«گر مادر من رئیسهی گرد

تا پیش من آردش به

از لابهگری که را کنم یاد

فریاد»

(لیلی و مجنون، ۶۹)

۵-۴. وجه اشتراک نقش اجتماعی زنان در دو اثر فردوسی و نظامی

در هر دو اثر فردوسی و نظامی، شهری به نام «شهر زنان» وجود دارد که زنان حکمران و فرمانروای آن شهر هستند؛ این شهر فردوسی و نظامی «آرمان شهر زنان» نامیده میشود؛ یعنی همه در آن برابرند و از فقر و رنج خبری نیست و مردم با پارسایی زندگی میکنند و از بدخواه و بداندیش در آنجا خبری نیست. حاکم و فرمانروای آرمان شهر نظامی که در اسکندرنامه از آن نام برده است «نوشابه» نام دارد و در شهر زنان حکم میراند. در اسکندرنامه نظامی، نوشابه با صفاتی مانند: روشندل، نغزگویی، فرزانه‌خویی و فرشته منش ستایش میشود. به نظر نظامی شهر ارمن در خسرو و شیرین نیز چنین شهری است؛ زیرا مهین بانو فرمانروای آن است و از حضور مردان در آنجا خبری نیست و همه با خوش و عدالت روزگار میگذرانند.

آرمان شهر فردوسی، شهر «هروم» است که «قیدافه» مالک و فرمانروای آن است. فردوسی، قیدافه را زنی خردمند، دانشور و با بذل و بخشش معرفی مینماید که در کار کشورداری و رعیت‌پروری صاحب شهرت است.

در هر دو اثر نظامی و فردوسی، زنانی هستند که به «پادشاهی» رسیده‌اند؛ مانند شیرین، مهین بانو و نوشابه در دیوان نظامی و آذرمیدخت، پوراندخت، قیدافه و همای در شاهنامه فردوسی؛ اما به علت حماسی بودن شاهنامه تعداد زنان وابسته به دربار از جمله شاهان و شهبانوان بیشتر است و نقش زنان در جنگاوریه‌ها و پهلوانیه‌ها و دلیریه‌ها پررنگتر است.

از شهبانوان میتوان به سیندخت اشاره کرد که همسر مهرباب کابلی و نخستین شهبانوی برازنده‌ی شاهنامه است. از پهلوانان و جنگاوران میتوان به گردیه خواهر بهرام چوبین و گردآفرید دختر گژد هم اشاره کرد. در نتیجه خالق شاهنامه زنان را همانند دیگر قهرمانان، مرد صفت و مرد کردار شمرده است که از اقدام به هیچ کار بزرگی تردید به خود راه نمیدهند. در شاهنامه اکثر عشق‌ها به ازدواج میانجامد به غیر از عشق سودابه به ناپسری خود (سیاوش) و عشق شیرویه به نامادری خود (شیرین) و همچنین تنوع ازدواج‌ها در شاهنامه بیشتر است؛ همانند ازدواج با محارم، ازدواج با بیگانه، ازدواج همزمان با چند خواهر که شاهد مثال - های آن قبلاً ذکر گردیده است؛ اما در دیوان نظامی و در منظومه‌ی خسرو و شیرین هم دو مورد ازدواج با بیگانه صورت گرفته است از جمله ازدواج خسرو پرویز با مریم دختر قیصر روم و ازدواج خسرو با شیرین دختر ارمنی؛ اما از بقیه‌ی ازدواج‌ها سخنی به میان نیامده است و در کل تنوع ازدواج در شاهنامه بیشتر از دیوان نظامی است.

در دیوان نظامی، زنان از هنرهایی مانند سوارکاری، جنگاوری، شکارگری، تیراندازی، شناگری، سرودگویی و رقص و آواز برخوردار بوده‌اند؛ زنان شاهنامه فردوسی، بیشتر هنرهایی مانند جنگاوری و پهلوانی داشته‌اند و هنر سوارکاری و جنگاوری در میان زنان در دو اثر، مشترک است. تنوع آرایش و لباس و به کار بردن وسایل زینتی و همچنین زینت دادن مو و صورت در میان زنان دیوان نظامی بیشتر از شاهنامه فردوسی بوده است.

۵-۵. وجه اشتراک زنان در دو اثر (فردوسی و نظامی) در برخی صفات مظهر زیبایی

هم فردوسی و هم نظامی صفاتی، همانند: چشمه‌ی نور، پری رخ، زادسرو، آهو چشم، ابرو کمان، مشک موی، سرو بن، گیسو کمند، خوب رخ و ماه روی را مظهر زیبایی زنان قرار داده و زنانی که در نظر آنان از زیبایی تمام و کمال بهره‌مند بوده، دارای آن صفات بوده‌اند. فردوسی زیبایی زنان را برای آنان سرمایه‌های مهم و اصلی میدانند و به نظر او زن مقبول و پسندیده آن است که ویژگی زیبایی و مهربانی و همچنین شرم و وقار را با هم جمع داشته باشد، همچنین سعی نظامی نیز بر آن بوده است تا قهرمانان زن در داستانهای او زیبارو جلوه داده شوند. چون در ادبیات غنایی زیبایی زنان ستایش میشود و مطرح است، بنابراین پیش از هر ویژگی مثبت، آنان باید زیبا باشند، چون هیچ چیز مثبتی نباید زشت باشد؛ بنابراین هر دو شاعر طرفدار زیبایی زنان بوده‌اند و از تمام مظاهر طبیعی برای هرچه زیباتر جلوه دادن شخصیت‌های داستان‌شان بهره جستند؛ اما وصف زیبایی زنان دو دیوان نظامی پرننگتر است.

۵-۶. برخورد فکری و اندیشه‌ی فردوسی و نظامی

در اشعار نظامی، اشاره به آیات و احادیث، اشاره به پند و اندرزهای حکمت آمیز، ضربالمثلها، اطلاعات پزشکی، توجه به صور فلکی و حرکت افلاک و کواکب، بیان احساسات عاشقانه و گفت و شنودهای عاشق و معشوق، اشاره به بیاعتباری دنیا و توصیه به دل نبستن به آن، توجه به زن و نقش او در داستانها به معنای عمومی کلمه، بیشتر و پرننگتر از شاهنامه فردوسی است هرچند فردوسی نیز پرهیز از بسیاری از ردایل اخلاقی و صفات نکوهیده را به خواننده توصیه میکند؛ اما نظامی بیشتر از فردوسی به این امور پرداخته است. در عوض حس میهنپرستی و اشعار وطنی و ملی در شاهنامه فردوسی بیشتر است؛ چنانکه گفته است:

کنام پلنگان و شیران

شود»

«دریغ است ایران که ویران

شود

(شاهنامه، ج ۲، ص ۳۳۴)

او در شاهنامه از ایران بنام « شهر آزادگان » یاد میکند:

از ایرانم، از شهر
آزادگان»

« سیاوش نیم نژ از
پریزادگان

(همان، ج ۵، ۴۵۸)

در کل میتوان گفت در شاهنامهی فردوسی با توجه به چند بیتی که در مورد نکوهش دخترزایی گفته شد، چنین استنباط کرد که افکار زن ستیزانه در اجتماع فردوسی بیشتر مشاهده شده و این نظر که بهتر است که دختر و زن اصلاً وجود نداشته باشند، بیشتر مشهود است و پسرزایی و ارزش وجود زن به خاطر به دنیا آوردن فرزند پسر، مورد قبول و ستایش است؛ هرچند صفاتی مانند خردمندی، وفاداری، درایت و کیاست و زیرکی به زنان نسبت داده شده است و فردوسی به پیروی از قهرمانان حماسهی خویش، گاه از زنان به نیکی و گاه از آنان به بدی یاد میکند؛ اما « آنچه انکار ناپذیر است، این است که حماسه به زنان به چشم انسانهای ناتمام مینگرد و در جمعبندی کلی، زن در شاهنامه دارای قدر و منزلتی برابر با مردان نیست.»

(سرامی، از رنگ گل تا رنج خار، ۱۳۷۸: ۶۹۴)

باید به این نکته توجه داشت که نگرستن تحقیرآمیز به زن، خاص حماسه است و فردوسی نیز تحت تأثیر فرهنگ روزگار خویش ابیات زن ستیزانه را بیان فرموده است؛ زیرا در روزگار سروده شدن شاهنامه زنان از محدودیتهای گوناگونی رنج میبردهاند و تحت حاکمیت اجتماع مردسالار بودهاند و پنج یا شش نسل قبل از آن دختران را زنده بگور میکردند؛ بنابراین آن زمان وضعیت اجتماع نیز در شعر فردوسی، انعکاس یافته و گرنه فردوسی خود پشتیبان زنان بوده و بسیاری از ویژگیهای مثبت را به آنان نسبت داده است. وفاداری، شرم، خردمندی و زیبایی را از صفات برتر زنان شاهنامه به حساب آورده است و در نهایت در جواب آنهایی که او را زن ستیز قلمداد کردهاند، فرموده است:

« چو فرزند را باشد آیین و

فر

گرامی به دل بر چه ماده

چه نر»

(شاهنامه، ج ۱، ۴۶)

در جایی دیگر فردوسی میگوید:

چو ناسفته گوهر سه

دخترش بود

نبودش پسر دختر

افسرش بود

(همان، ۴۵)

اما در سراسر دیوان نظامی، بیتی که دلیل بر نارضایتی از وجود دختران باشد، مشاهده نمیگردد و نظامی ویژگیهای آرمانی را به زنان نسبت داده و از آنان مثل اعلاى خلقت ساخته است؛ هر چند در یکی دو مورد از دو منظومه « خسرو و شیرین » و « لیلی و مجنون » از زبان خود شخصیت‌های داستان ویژگیهای منفی را برای زنان در نظر گرفته است، ولی اعتقاد او این است که زن هم میتواند دارای ویژگی منفی و هم مثبت باشد؛ بنابراین میتوان گفت که نظامی مخالف وجود زنان نیست و معتقد به این امر نیست که آنان ذاتاً و فطرتاً بد هستند و خوبی نمیپذیرند؛ بلکه معتقد است که هم میتوانند خوب باشند، هم بد؛ همچنین او صفاتی را مظهر زیبایی زنان قرار داده است و در بعضی جاها زنان را نه تنها در زیبایی، بلکه در رفتار و کردار و خردمندی از مردان برتری داده است و تصویری که از شخصیت زن به معنای عمومی کلمه در « خسرو و شیرین » و « لیلی و مجنون » ارایه داده شده است در هیچ یک از آثار ادبی پیدا نمیگردد.

در نتیجه میتوان گفت که چون اشعار نظامی غنایی است و بیشتر مربوط به داستانهای عاشقانه است؛ آن هم در حیطه عشق دو طرفه زن و مرد نمایش داده میشود، کمتر میتوان نمود زن ستیزی را در آن مشاهده کرد و بیشتر وصف زیباییهای معشوق و جایگاه ستایش اوست از لحاظ نمود مرد سالاری هم می توان گفت که در اجتماع لیلی که عصر جاهلیت بوده، نظام مردسالاری بیداد میکرده است و زنان از محدودیتهای زیادی برخوردار بودهاند و به آنان ستم میشده است؛ اما در اجتماع شیرین زنان با آزادی کامل میزیست‌هاند و حتی میتوانند به پادشاهی هم برسند، آزادانه و بدون هیچ محدودیتی به دنبال عشق خود بروند و به اختیار و اراده برای خود تصمیم گیری نمایند و نظامی برخلاف مسیر تاریخ و خواستهها و

علايق سنتي، زني همانند شيرين را آفريد كه ميتواند الگو و سرمشقي مناسب براي زنان آزاده و فهيم و پاكدامن باشد.



فصل ششم

نتیجه‌گیری

۱-۶. نتیجه‌ی حاصل از تفکر نظامی در مورد شخصیت زن

با دقت در خمسه‌ی نظامی و همچنین با تجربه و تحلیل وضعیت زن در دو منظومه‌ی « خسرو و شیرین » و « لیلی و مجنون » نظامی، این نتیجه حاصل گردید که دو قهرمان زن در دو منظومه‌ی نظامی در دو اجتماع متفاوت رشد و نمو یافته‌اند و نگرش جامعه بر روی رفتار و عملکرد آنان نیز تأثیرگذار بوده است؛ اما نظامی بدون تأثیر از وضعیت اجتماع خویش با نگاهی روشنفکرانه و واقع‌بینانه به زن نگریسته است و نگرش او با جامعه‌ی عصر خود سنخیتی نداشته است. نگاه او به زن نگاهی آرمانی است و هدف او آفرینش شخصیت برتر زن است، زنان در داستانهای او نشان و مقامی درخور دارند.

یکی از قهرمانان زن در داستان نظامی « شیرین » است. او از بهترین و مطلوبترین موقعیت برای رشد و پرورش شخصیت زن در تمامی ابعاد برخوردار است. او نمونه کامل دلدادگی و خویش‌تنداری است. هدف او پیروزی، بردباری و شکیبایی بر هوسبازی و خودکامگی است و در پاسداری از عفت و حیثیت خود، از خسرو بالاتر است. او هدایتگر خسرو است و تمام تلاش خود را به کار میگیرد تا با حفظ پاکی و عفت، خسرو را از عشق آلوده به گناه تصفیه نماید. او قهرمانی در عشق و وفاداری زنانه است. قهرمان دیگر (زن) داستان نظامی « لیلی » است. اجتماع لیلی، نقطه مقابل اجتماع شیرین است. شخصیت او در اجتماعی رشد میکند و پرورش مییابد که مردسالاری و تعصبات جاهلانه، سرنوشت تمامی زنان و دختران را تحت تأثیر خود قرار داده است. فریادها و ستیزهای او در چنین جامعه‌های گم و نامفهوم است و شنیده نمیشود؛ اما اگر نمیتواند راه‌هایی و آزادی را در چنین جامعه‌ی بسته‌هایی بیابد، ناگزیر با اعتراضی خاموش به مبارزه برمیخیزد و عزلت پیشه میگیرد و در حرمرای همسرش زندانی میگردد، بدون اینکه دل و تن با وی راست دارد. او هم نمونه‌ی استواری پیمان و وفاداری در عشق مجنون است.

با این وصف، قهرمانان زن نامبرده داستانهای نظامی، در عشق و دلدادگی بینظیرند، عفاف و خویش‌تنداری پایبندی به عشق از ویژگیهای اصلی آنان است و در عین حال از زیبایی ظاهری هم بینصیب نیستند و از انواع هنرها و دانشها نیز برخوردارند.

نظامی در داستانهای خویش به « آرمان شهر زنان » اشاره میکند، شهری که زنان فرمانروایی آن را بر عهده دارند و از حضور مردان و نظام مردسالاری در آنجا خبری نیست. آنان بدون حضور مردان با قدرت بالقوه‌ی رهبری، حکمرانی، فرزانه منشی و فرشته خویی، آرمان شهر برین را اداره مینمایند، بدون اینکه نیازی به همزیستی با مردان داشته باشند. رعیت‌پروری و بخشندگی از صفات ویژه‌ی آنان است. در آن شهر

مردم در امنیت و آسایش زندگی میکنند و هیچکس از فقر رنج نمیبرد و همه در آن برابرند. از نتایج حاصله میتوان به تعریفی تازه از زن که در آرمان شهر زنان ارائه گردیده، دست یافت که متفاوت از آن چیزی است که جامعهی مردسالار بر آن تأکید دارد. آنان زن را موجودی در خدمت مردان میدانند که باید نیازهای آنان را برطرف کنند و صفاتی همانند نرمخویی، زیبایی، آرام بودن و مطیع بودن داشته باشند و این توجه به زیبایی زنان را تا مرحلهی شیء شدگی پیش میبرد؛ اما در این آرمان شهر، زنان تنها با صفاتی همانند زیبایی و دلربایی و نرمخویی که ویژگی ادب غنایی است، برجسته نمیشوند، بلکه صفاتی همانند زیرکی، شجاعت، سیاستمداری و جنگاوری، آنان را از دیگران متمایز میسازد.

در آثار نظامی، نگرش منفی نسبت به زنان بسیار اندک است و اگر هم وجود داشته باشد از زبان خود نظامی جاری نشده؛ بلکه از زبان شخصیت‌های داستان، آن هم در شرایط خاصی، مانند خشم، حسادت و یا بدخواهی بوده است و این نگرش هم ناشی از تأثیر اجتماع مردسالار بوده و به تفکر و اندیشهی خود نظامی مربوط نیست؛ زیرا تفکر او نسبت به زن روشنفکرانه بود؛ بنابراین ابیات موجود در دیوان نظامی که در آن ویژگیهای منفی به زنان نسبت داده شده، نمیتواند دلیلی بر زن ستیزی نظامی باشد؛ اما در یکی دو مورد مهم، نظامی فرزندش (محمد) را نصیحت کرده و او را از گردش روزگار که آن را به زنان فریبکار تشبیه نموده، برحذر داشته است و نظامی در این ابیات همهی زنان را مورد خطاب قرار نداده، بلکه منظور او زنان فریبکار بوده است که این صفت (فریبکاری) میتواند در میان مردان هم وجود داشته باشد و خاص زنان نیست.

۲-۶. نتیجهی حاصله از تفکر فردوسی در مورد شخصیت زن

شاهنامه، از جمله کتابهایی است که زن در سراسر آن حضوری فعال و شورانگیز دارد و این حضور را به شعر حماسی که شعری مردانه است، لطافت خاصی بخشیده است و زنانی که در این متون حماسی جای دارند و همراه مردان هستند، زنانی خردمند، دلاور و کارداند. بعضی از آنان در جنگاوری و پهلوانی گوی سبقت را در میدان ستیز از مردان ربودهاند و با شجاعت‌هایی که از خود نشان دادهاند در گروه پهلوانان جای گرفته‌اند. بعضی از آنان نیز به حکومت و شاهی رسیده‌اند و با درایت و زیرکی فرمانروایی کرده‌اند؛ زیرا فردوسی نیز همانند نظامی آرمان شهری دارد به اسم «هروم» که زنان فرمانروای آن هستند و همه در جنگجویی و دلاوری بینظیرند. هدف فردوسی از بیان این آرمانشهر ارائهی تواناییها و کاراییهای زن در ادارهی امور مملکت است. بعضی از زنان شاهنامه نیز برانگیزانندهی عشق بوده‌اند و زیبایی و دلربایی را با

آهستگی و فرزانی جمع داشتهاند و مظهر وفاداری و خردمندی نیز بودهاند. در شاهنامه از زنان زیادی نام برده شده؛ اما فقط از سی و دو تن از زنان با نام و نشان نام برده شده که همگی آنان به استثنای سودابه که زن پلید و بدنهاد شاهنامه است، در پاک نهادی، دور اندیشی، خردمندی و وفاداری بینظیر بودهاند، فردوسی در شاهنامه بارها از کاردانی و کارامدی، لیاقت و وفاداری، زیبایی و وقار و عاطفهی زنان و مادران یاد کرده است؛ اما گاه انزجار و بیزاری او از صفات منفی بعضی از زنان نیز چشمگیر است؛ ولی این نفرت و بیزاری از زنان مستقیماً از زبان فردوسی جاری نگردیده؛ بلکه از زبان شخصیتها و قهرمانهای داستان آن هم در موقعیت خاصی بیان گردیده است. علت این امر را میتوان در حاکمیت نظام پدرسالاری آن اجتماع و همچنین مردانه بودن شعر حماسی که جای جنگ و مردانگیست، جستجو کرد.

باری در حماسه، جدای از نگرش فردوسی، زنان قدر و منزلتی برابر با مردان را ندارند و در درجهی سوم اهمیت قرار دارند. در بعضی از داستانهای شاهنامه، دخترزایی مورد نکوهش قرار گرفته است و بیزاری و نفرت از دختران تا آنجا پیش رفته است که گاه وجود دختران را بداختر و شوم به حساب میآورند. در جای دیگر از شاهنامه اعتبار زنان به تبع وجود مردان است و زنان به خاطر به وجود آوردن مردان عزیز هستند و ستایش میشوند. در همین راستا فردوسی یکی از ویژگیهای زنان خوب را علاوه بر پارسایی و زیبایی در پسرزایی میداند و معتقد است که هنر پسرزایی بر زنان کافی است.

همچنین زنان شاهنامه، گاه بندهی غرایز جنسی معرفی شدهاند؛ مثلاً در داستان «بیژن و منیژه»، منیژه برای هرچه کامیابتر شدن از بیژن، با بیهوش کردنش او را به شهر و ایوان خویش میآورد و همین امر سبب خشمگین شدن پدرش افراسیاب میگردد و به نکوهش دختران می پردازد؛ اما موارد یاد شده نمیتواند دلیلی بر زن ستیزی فردوسی باشد، زیرا در کتابی مثل شاهنامه که شصت هزار بیت است و اسطورهها و تاریخ طولانی ایران در آن نقل گردیده، نمیتوان حضور صدها زن خردمند و فهیم در آن را که راهبر و راهنمای مردان هستند، نادیده گرفت و فردوسی را به زن ستیزی متهم کرد؛ اما اگر واقع بینانه به قضیه نگاه کرد، طبق مقایسههای که میان دو اثر فردوسی و نظامی مخصوصاً در منظومهای یاد شده صورت گرفته است، این حقیقت دست میدهد که تحقیر و خوارمایگی زنان در اشعار فردوسی بیشتر از اشعار نظامی است و علت این امر هم نگاه فرهنگ بشری گذشته به زن بوده است و شاعران هم خواه ناخواه تحت تأثیر این فرهنگ قرار گرفته و حس برتری مرد بر زن در اندیشهی آنها احساس میشود، هرچند بیت زیر میتواند دلیلی باشد بر رد نگرش زن ستیزانه نسبت به فردوسی:

چو فرزند را باشد آیین و فر

گرامی به دل بر چه ماده چه نر

در نهایت باید اذعان کرد که جامعه‌ی مطلوب و مورد پسند، آن جامعه‌های است که نگاه تک جنسی (خواه پدرسالاری و خواه مادرسالاری) در آن وجود نداشته باشد و آرمان شهر واقعی، شهری است که زنان زیر دست و پای تعصبات جاهلان‌هی مردسالاری پایمال نگردند و به واسطه مردان مورد ظلم و ستم واقع نشوند و یکجانبه‌گری جامعه‌ی زن سالار نیز وجود نداشته باشد؛ بلکه زن و مرد به پیروی از آیین اسلامی و با تساوی حقوق و شخصیت، در کمال آسایش روزگار بگذرانند، بدون اینکه یکی بر دیگری برتری داشته باشد.



فهرست منابع:

- ۱- قرآن کریم، ۱۳۸۸، ترجمه ابوالفضل بهرامپور، انتشارات اسوه، چاپ اول؛
- ۲- آبوت، پاملا و والاس کلا، ۱۳۸۰، جامعه شناسی زنان، ترجمه منیژه نجم عراقی، تهران، نشر نی؛
- ۳- آزاد، حسن، ۱۳۸۲، پشت پرده‌های حرمسرا، تهران، انتشارات انزلی، چاپ نهم؛
- ۴- اسماعیلپور، ابوالقاسم، ۱۳۸۲، زیر آسمانهای نور، تهران، نشر افکار؛
- ۵- افتخار زاده، محمدرضا، ۱۳۷۷، ایران، آیین و فرهنگ، تهران، انتشارات فروهر، چاپ اول؛
- ۶- السعداوی، نوال، ۱۳۵۹، چهره‌ی عریان زن عرب، ترجمه مجید فروتن و رحیم مرادی، تهران، انتشارات روزبهان، چاپ اول؛
- ۷- الثغری، عمادبن محمد، ۱۳۵۲، طوطینامه، تصحیح شمس آل احمد، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران؛
- ۸- جامی، عبدالرحمن، ۱۳۷۱، بهارستان، تصحیح اسماعیل حاکمی، تهران، انتشارات اطلاعات؛
- ۹- _____، _____، ۱۳۷۸، هفت اورنگ، تصحیح اعلا خان افصح زاده، تهران، میراث مکتوب؛
- ۱۰- حافظ، شمس الدین محمد، ۱۳۸۳، هدیه‌ی حافظ، شرح عباس عطاری کرمانی، تهران، نشر آسیم، چاپ سوم؛
- ۱۱- حجازی، بنفشه، ۱۳۷۰، زن به ظن تاریخ، تهران، انتشارات شهرآب، چاپ اول؛
- ۱۲- _____، _____، ۱۳۷۶، به زیر مقنعه، تهران، نشر علمی، چاپ اول؛
- ۱۳- حسینی، مریم، ۱۳۸۸، ریشه‌های زن ستیزی در ادبیات کلاسیک فارسی، تهران، نشر چشمه، چاپ اول؛
- ۱۴- خاقانی، افضل‌الدین، ۱۳۶۸، دیوان اشعار، تصحیح سید ضیاء‌الدین سجادی، تهران، انتشارات زوار، چاپ سوم؛
- ۱۵- دلریش، بشری، ۱۳۷۵، زن در دوره‌ی قاجار، تهران، موسسه‌ی انتشارات سوره، چاپ اول؛
- ۱۶- دبیر سیاقی، محمد، ۱۳۶۵، فردوسی، زن و تراژدی، تهران، انتشارات علمی؛
- ۱۷- _____، _____، ۱۳۷۷، گزیده‌ی اشعار فرخی سیستانی، تهران، انتشارات علمی، چاپ سوم؛

- ۱۸- رجبی، پرویز، ۱۳۸۰، هزاره‌های گمشده، تهران، انتشارات توس، چاپ اول؛
- ۱۹- راوندی، مرتضی، ۱۳۴۰، تاریخ اجتماعی ایران، تهران، انتشارات سپهر، چاپ سوم؛
- ۲۰- زرینکوب، عبدالحسین، ۱۳۸۷، روزگاران، تهران، انتشارات خجسته، چاپ نهم؛
- ۲۱- _____، _____، ۱۳۷۴، پیر گنجه در جستجوی ناکجا آباد، تهران، انتشارات سخن، چاپ دوم؛
- ۲۲- _____، _____، نقد ادبی، انتشارات دانشگاه پیام نور، چاپ یازدهم؛
- ۲۳- ستاری، جلال، ۱۳۷۳، سیمای زن در فرهنگ ایران، نشر مرکز، چاپ اول؛
- ۲۴- سرامی، قدمعلی، ۱۳۷۸، از رنگ گل تا رنج خار، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم؛
- ۲۵- سنایی، مجدودبن آدم، ۱۳۶۲، دیوان اشعار، تصحیح مدرس رضوی، تهران، نشر سنایی، چاپ سوم؛
- ۲۶- _____، _____، ۱۳۸۲، حدیقة الحقیقه و شریعة الطریقه، تصحیح مریم حسینی، تهران، مرکز نشر اسلامی؛
- ۲۷- سعیدی سیرجانی، علی اکبر، ۱۳۸۸، سیمای دو زن، تهران، نشر پیکان، چاپ دوازدهم؛
- ۲۸- سعدی، مصلحالدین، ۱۳۷۷، گلستان، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران، انتشارات خوارزمی، چاپ ششم؛
- ۲۹- _____، _____، ۱۳۷۹، بوستان، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، انتشارات خوارزمی، چاپ ششم؛
- ۳۰- شمیسا، سیروس، ۱۳۷۰، انواع ادبی، تهران، باغ آینه؛
- ۳۱- شبستری، شیخ محمود، ۱۳۶۸، گلشن راز، تصحیح موحد، تهران، نشر طهوری؛
- ۳۲- طوسی، خواجه نصیرالدین، ۱۳۶۹، اخلاق ناصری، تهران، انتشارات خوارزمی، چاپ چهاردهم؛
- ۳۳- ظهیری سمرقندی، محمدبن علی، ۱۳۸۱، سندبادنامه، تصحیح محمد باقر کمالالدینی، تهران، نشر میراث مکتوب، چاپ اول؛
- ۳۴- عطاری کرمانی، عباس، ۱۳۸۳، رستم بر قلعهی حماسه، تهران، نشر پیکان، چاپ اول؛
- ۳۵- عطار، فریدالدین، ۱۳۸۲، منطق‌الطیر، تألیف رضا اشرف زاده، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ چهارم؛

- ۳۶- عوفی، سدیدالدین محمد، ۱۳۶۳، جوامع الحکایات و لوامع الروایات، به کوشش جعفر شعار، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، چاپ اول؛
- ۳۷- غزالی، محمد، ۱۳۸۹، نصیحة الملوك، مصحح عزیزالله علیزاده، انتشارات فردوس، چاپ اول؛
- ۳۸- فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۸۶، شاهنامه، بر اساس نسخه‌ی چاپ مسکو، تهران، انتشارات پیمان، چاپ ششم؛
- ۳۹- قبادیانی، ناصر خسرو، ۱۳۵۷، دیوان اشعار، به اهتمام مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران، انتشارات مک گیل؛
- ۴۰- لاهیجی، شهلا و کار، مهرانگیز، ۱۳۷۷، شناخت هویت زن ایرانی در گسترهی پیش از تاریخ، تهران، نشر روشنگران و مطالعات زنان، چاپ دوم؛
- ۴۱- مرنیسی، فاطمه، ۱۳۸۰، زنان پرده نشین و نخبگان جوشن پوش، ترجمه ملیحه مغازهایی، تهران، نشر نی، چاپ دوم؛
- ۴۲- معین، محمد، ۱۳۸۱، فرهنگ فارسی، تهران، انتشارات فردوس، چاپ اول؛
- ۴۳- منشی، نصرالله، ۱۳۸۰، کلیله و دمنه، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ بیستم؛
- ۴۴- مولوی، جلال‌الدین محمد، ۱۳۸۳، مثنوی معنوی، به کوشش و اهتمام نیکلسون، تهران، انتشارات بهزاد، چاپ یازدهم؛
- ۴۵- میبیدی، ابوالفضل، ۱۳۷۱، کشف الاسرار و وعدة الابرار، به کوشش علی اصغر حکمت، تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ پنجم؛
- ۴۶- مختاری، محمد، ۱۳۷۹، حماسه در رمز و راز ملی، تهران، انتشارات توس، چاپ دوم؛
- ۴۷- نظامی، الیاس بن یوسف، ۱۳۸۶، خسرو و شیرین، تصحیح بهروز ثروتیان، تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ اول؛
- ۴۸- _____، _____، ۱۳۸۶، لیلی و مجنون، تصحیح بهروز ثروتیان، تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ اول؛

- ۴۹- _____، هفت پیکر، تصحیح بهروز ثروتیان، تهران، انتشارات توس، چاپ اول؛
- ۵۰- _____، مخزن الاسرار، تصحیح بهروز ثروتیان، تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ اول؛
- ۵۱- _____، شرفنامه، تصحیح بهروز ثروتیان، تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ اول؛
- ۵۲- _____، اقبال نامه، تصحیح بهروز ثروتیان، تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ اول؛
- ۵۳- نوذری، عزت‌الله ۱۳۸۰، تاریخ اجتماعی ایران از آغاز تا مشروطیت، تهران، انتشارات خجسته، چاپ اول.

